

حدیقة العارفین
بازدید شد
۱۳۸۴
کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۰۶۶۳

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا و ستایش کریمی را سزاست که بعنایت ربانیه توفیق را خویش زبان رفیق
گردانید و در تحصیل طاعات و دوام وقف گردانید ممکنات ناقص الذوات را بر کیفیه کسب
بهترین سعادات و هدایت نمود نفوس ناقصه کاینات را در ردع و قطع وساوس نفس
اماره بتلقین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم در مطلع سمائح و منکرات و تخت بر اوداج
علیه را در مملکت بدن متمکن ساخته وارث دیو مقدم ساختن نام نامی ان بسم الله
الرحمن الرحیم لعدم الاعتبار در افتتاح هر خیرات حمد محض ذات پاک خداوندی است
و اراده خالق الاشیاء لا من اصل کان و پروردگار دهنده عالمیان است چنانکه دلالت می
نماید بران الحمد لله رب العالمین از ذوات کامله و ناقصات و از صفات خاص اوست
صفة الرحمن الرحیم با اینکس اصحاب حاجات و ارباب ذرات خداوندی اراده است

مالک یوم الدین در ایصال نمودن بنیکوکاران را بدرجات عالیات و داخل
کردن فاجرین و فاسقین و مارقین و مالکین را بجزاء اعمال سیئات در درکات
ای خداوندیکه نه محض نسبت عبادت عابدین و شکر شاکرین برای ایاک نعبد و ایاک
نستعین و از تو نست طلب راستی نست مأمورین و مکلفین بسوی درجه مأمورات بلکه در کل
حرکات هدایت کن بندگان ضعیف بجهت تا بصراط المستقیم و بانواع هدایات و توفیق عطا
کن بطریقه راه الله انعام فرموده اند بر بر عبادین و اولیاء دین در اطاعت و پیروی نموده اند
رسول را فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء و
الصالحین در احسن حالات و نقوی شمارد و نام سر زار پیروی طوایف مغضوب علیهم
و ضالین از ارباب جور و جهالات و در و منفصل و منفصل بر کسی با در اوست سوید روح
القدس با محمد نماید است و منبع احکام حق است بلکه نه انس من البد و الی الختم با آیات با هرات
محمد المبعوث علی الثقلین افضل الصلوات و بر ابن عم او ست فاتح کفار ربانی و آیات و منزل
علی الحق رضی الله عنه مثل نور ره کمشکاة و بر اصحاب خاصه از ان که ابت نند کوکب
دری یوقد من شجرة مبارکه هم آیات بینات و کلمات تامات ما تعاقب اللیل
والایات **وبعد** چنین گوید افقر خلیقه بر لاشی فی الحقیقه جاکر زاده امام فی البحث خلیفه السید
علی الکل اجمعین ابن محمد هدی هداه الله الی سواء الطریق نظر نظر عمران حیث اتباع الطاعت
با الطاعة و لیس مع قبول الطاعة حکم با فی الحدیث الی عدة الا عة فکان ذلک الی مواهب
السنیه و الطاف الالهیه والمنح الربانیه والنفحات القدسیه چون به خداوند کریم توفیق عطا
فرموده این بنده ذلیل و جاکر زاده ان حضرت به بعد از فوت والد مرحوم تا لیف نمودن
کتاب سراج الطالبین در شرح سلام الدین و اتمام ان نمودن کرد ابتدا نمودم ان را

و در احکام واجب است و الفقه است و حضور باب مذهب جزائر اربعین و باره از مذهب است بجهت
نما بعین است و هر غرض از اسرار الشریعه الکلیه والاربعین و در ان مذکور بوده لهذا این رساله مسمی گردید به تحفة
الاربعین للوصول الی درجة الحق والیقین نمودم و چون عرض که از این رساله انتفاع عموم خلایق است
فارسی از برای فهم دانسته هر عالم و جاهل و هم از نصیحت بوده باشد و چنین بر خود قرار
داده ام که در هر مسئله از مسائل ضروریه احکام دینیه غیر ان در موضع مناسب ان در اول بیان ان دلیل
بر او ان ایه و اربعین و هر گاه تقصیر نشود بتقصیر راضی در ان باب بکتاب خدا و ان رسول
بطور وجه حرص کند چه خداوند عالم بعضی از حدیث صحیح السند مرد و موافق است در اشتغال علیهم
عالم را که فارغ شده باشد بران علم و از کتمان ان کوشش واجب دانسته و از ان محروم کردانده الحمد
الله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله وجه حکم بر عالم لازم است اظهار
کردن و بر غیر عالم نیز لازم است طلب کردن فقه الله تبارک و تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
یعنی سوال کنید از اهل ذکر و علم اگر نمیدانید و مراد از اهل ذکر نظر با حدیث متواتره ائمه طاهرین میشود
چه ذکر در لغت بمعنی شرف آمده است و مخفی نیست که ایشان اشرف مخلوقات شده و یا انکه ذکر بمعنی
قران است و ایشان اهل قرآنند و قوله تعالی فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی
الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی چرا از هر گروه جمعی کثیر طایفه قلیل
از ایشان بیرون نمیروند تا فهم نمایند و بدانند علوم دینی را و چون برگردند بقوم خود ایشان را از
عذاب الهی بترسانند شاید که ایشان تنبیه از قوم ایشان حذر کنند از عذاب الهی و بایکه عمل کنند
با وامر الهی و اجتناب نمایند از نواهی الهی پس خداوند عالم بسبب آنکه ان خود را منقسم به دو قسم ساخت
قسمی را فقیه و دانشمند نمود و قسم دیگر غیر فقیه و قول فقیه را حجت او قرار داده بتقلید نظر بایات و
اخبار حرام است و لیکن با جماع تقلید عامی از باره غیر متجزی رسیده و ایا بر متجزی جایز است تقلید

کردن یا غیر و تقلید باید از مجتهد حی نمود یا میت بدانید و با استند اند و هر گاه تقلید از مجتهدی نموده
باشد و در زمان حیات ان بعد از فوت ان بهمان قول میتواند عمل نمود و یا نه و آیا جایز است بر آن
مقلد عدول کند از ان بتقلید غیر از ان از مجتهدین حی و ان مساوی باشد در علم و یا غیر مساوی افضل و یا ارجح
از ان و هر گاه تقلید از حی نموده باشد در مسئله باید در جمیع مسائل تقلید ان نموده باشد و یا در بعض و در
غیر بعض میتواند تقلید از ان نمود و هر یک از اقوال اصولی در مقام تقلید میشود و در سراج الطالبین در بحث اجتهاد
و تقلید بیان ان را نمودیم و هر گاه طالب بوده باشد خواهد رجوع نمود و ذکر آن اقوال را مجتهد و از
عد تقلید نشد تطویل کلام دانسته و از ان اعراض نموده و لیکن بعضی اعلام بر متجزی جایز نیست در مسئله
در اجتهاد نموده و فحص تمام در ادله اورده تقلید غیر نماید و بر عامی در تقلید از حی و در زمان حیات ان بعد
از فوت ان میتواند با حکم حی از ان نشده اگر چه ان را مکلف بخود دانسته عمل نماید و در
مشغول ذمه کردن ان عمل نمودن ان اقوال حرام باشد و هر گاه مظنه بحجت در فعل ان از برای ان
بوده باشد بلکه این اقل حرام میدانند عدول کردن از تقلید و تقلید بران را واجب میدانند و اما کلی
در این شخص بعضی تقلید بلیغ است و زیاده از این را باید از محل ان رجوع نمود پس معلوم شد در تحصیل
نمودن علم بر مسئله کامل لازم است چه مرد باشد چه زن چنانکه احادیث متواتره در این
باب وارد است از حضرت سید ابرار صلوات الله علیه و اله در ان حضرت شده بود طلب
علم واجب بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان و بدرستی حق سبحانه و تعالی دوست میدارد طلب
کاران علم را و از حضرت امیر مومنان صلوات الله و سلامه علیه مرویست که فرمود ای گروه
مردمان بدانید که کمال دین در طلب علم است و در عمل بعلم و بدرستیکه طلب علم بر شما واجب تر است
از طلب مال زیرا که مال را قسمت کرده اند و از برای شما ضامن شده اند و بشما برسانند و قسمت را
خداوند عادل کرده است و او ضامن شده است و البته بشما ان خود وفا میکند بلکه

محال است هر دو کنند و علم را از دهن برده اند و شما را امر کرده اند از اینکه طلب کنید پس تا

آنکه طلب علم کنید از اهل آن و اینکه ائمه معصومین در زمان حضور و در زمان غیبت این کس نیز

مراجعه احادیث و اخبار ایشان را جمع و مطالب ایشان را مستنبط ایشان است و این طلب را باید

محض لله و طلب مرضات او بوده باشد نه منظور از آن تفاخر و اجرا احکام بر غیر حق بوده باشد

چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت به ابوذر [illegible] در حدیث طولانی در بعضی از فقرات

آن این است که یا اباذر ان شر الناس منزلة عند الله یوم القیمة عالم لا ینتفع بعلمه و من طلب علما

لیصرف به وجوه الناس الیه لم یجد ریح الجنة یا اباذر من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد

ریح الجنة یا اباذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته و لا تفت الناس

بما لا علم لک به تنج من عذاب الله یوم القیمة یا اباذر یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من

اهل النار فیقولون ما ادخلکم النار و قد دخلنا الجنة بفضل تأدیبکم و تعلیمکم فیقولون

انا کنا نامر بالخیر و لا نفعله خلاصه ترجمه این قول صدق آیات آن است که ای ابوذر بدترین مردم

و پست ترین مردم نزد خدا در روز قیامت عالمی است که مردم از علم او منتفع نشوند

و نه خود از علم خود منتفع شود و کسی که طلب علم کند برای اینکه روی مردم را بسوی خود گرداند و مرجع ایشان

باشد بوی بهشت نیابد ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای اینکه مردم را فریب دهد نیابد بوی

بهشت ای ابوذر اگر از تو پرسند از علمی که ندانی بگو نمیدانم تا نجات یابی از گناه آنکه برخلاف

واقع چیزی را بیان کنی و فتوی مده مردم را بچیزی که علم به آن نداشته باشی تا نجات یابی

از عذاب الهی در روز قیامت ای ابوذر مشرف میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت

بسوی گروهی از اهل جهنم پس از ایشان میپرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و ما

بهشت رفتیم به برکت تعلیم و تادیب شما داخل بهشت شده ایم گویند ما مردم را امر میکردیم بها

بگردیم خود بکار نمی آوردیم بلکه باید مراد از طلب علم خالص و تسلیم غیر بوده باشد چنانکه روایت شده است

از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود عالمی که مردم از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و در روایت

معاویة بن عمار منقول است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مردی است که راوی

حدیث شما است در میان مردم احادیث شما را بسیار نقل میکند و دلهای شیعیان شما را به آن محکم میکند

و عابدی است که این روایت و علم را ندارد کدام بهتر است فرمود که آن که روایت بسیار کند

حدیث ما را و دلهای شیعیان ما را به آن محکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که

عالم باش یا طلب کننده باش و دوست اهل علم باش خواه عالم باشد و خواه متعلم و قسم دیگر

مباش که هلاک شوی و از رسول خدا مروی است که فرمود که هر که در راهی رود که طلب

علم کند خدا راهی برای او بسوی بهشت بگشاید و بدرستیکه ملائکه بالهای خود را بر زمین میگسترانند برای

طالب علم از روی رضا و خوشنودی و استغفار میکنند برای طالب علم هر که در آسمانها است

و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مانند فضل ماه است بر ستارگان

در شب چهارده و بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند پیغمبران میراث طلا و نقره

نگذاشته اند بلکه علم میراث ایشان است پس هر که بهره از آن گرفت بهره تمام گرفت و در

روایت معتبر است از حضرت امام حسن عسکری بسند صحیح روایت شده است که فرمود از پدران خود از امیر

المؤمنین که هر که از شیعیان ما عالم به شریعت ما باشد و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل

بنور علمی که از ما به او رسیده است بیرون آورد در روز قیامت بیاید و تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد

جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار از آن تمام دنیا پس منادی از

جانب حق تعالی ندا کند که ای بندگان این عالمی است از شاگردان آل محمد صلی الله علیهم هر کس

در این عالم در دنیا او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد در این روز چنگ بدامن او زند

تا او را از ظلمت و حیرت و معصیت نیز همچنانکه جهات در سر کس بیرون آورد و به هدایت یافته باشند
همراه او بهشت درآیند و احادیث در این باب بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل است و همین
قدر اکتفا می‌نمائیم. پس ای برادران عزیز هر خواهش بعضی است و علم دو خواهش بعضی است طلب کردن علم
دو خواهش بعضی است و درست است شیطان بودن در عیب جانب ایشان را آموزد و چه صفت
دارد است از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است که یک فقیه و عالم در مقابل شیطان عابد از هزار
نجات بخشد بر شیطان گرانتر است از هزار عابد زیرا که عابد همین نفس خود است که هر خود را خلاص کند
و عالم نفس بسیاری را بر خلاص خود و بندگان خدا از دست شیطان و گمراه کنندگان اتباع او
دور می‌نماید و هم در [illegible] آن فقیه را انداخت کند مدام آن کسی که کفالت یتیمان آل محمد کند و ضعیفان شیعیان را
چه ابتدا جهت دی باشی تا شبی عرض کنی آنها را که از و علم اخذ کرده اند پس یا بسنده و تشفع تحت
او داخل بهشت شوند تا می‌خواهی عرض کنند تمام دیگر برای آنکه تمام صد هزار کس باشند در نظر
از او کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان او و همچنین تا روز قیامت
پس بنگر ای برادر عزیز تو هم که اخلاص با این خانواده هم از ایشان که مصاحبت
تحصیل نمائی و از آنهم در دو [illegible] داخل شاگردان ایشان تو باشی چه مصاحب دکان عطار
هر گاه از او [illegible] از عطر اثری نبوده باشد لا اقل از بوی آن معطر خواهی شد و از آن بوی
جان نشاط افزای دیگری معطر خواهند شد مبادا همصحبت آنها که از آتش آن از دیگر
نکشی لا اقل از شراره آن سوخته شوی و بیا از دود آن و این علم که تحصیل آن طالب علم را لابد از
اخلاص در نیت و چیزی است باید دانست که کدام قسم از اقسام علم است که در رضای الهی و تحصیل
آن سعادت و موجب سعادت ابدی میگردد و کدام است که بی بهره است که هر علمی موجب نجات نیست
چنانکه علم کهانت و سحر و شعبده را برای عمل کردن یاد گرفتن موجب ضلالت و خسران ابدی است

بلکه

بلکه این علم نافع در موجب نجات است علوم تفسیر و از اهلبیت رسالت بما رسیده زیرا که
محکمات قرآن همه در احادیث معتبره تفسیر شده است و اگر تفت ... نیز تفسیرش نرسیده است
و بعضی در رسیده تفکر در آنها خوب است ... علوم ... که فهم کلام ایشان برای آنها موقوف است
لازم است و غیر اینها با لغو و بی فایده است و موجب تضییع عمر است یا باعث اعتقادات شبهات
در نفس و غالب او است موجب کفر و ضلالت است و احتمال نجات بسیار نادر است و هیچ عاقلی
خود را در چنین مهلکه بدو نمی‌آورد که به امید نجات خواهد یافت با وجود قطع نظر از آنکه عمر را ضایع می‌کند
و در آن لذت ... و نعمتهای ابدی تحصیل میتوان نمود چنانکه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است
در رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند که بر دور شخصی برآمده اند فرمودند که
این شخص کیست گفتند علامه است یعنی بسیار داناست فرمود که چه علم را دانسته اند گفتند در دانا
ترین مردم است به نسبهای عرب و وقایع در زمان عرب و دانسته است و روزهای
در جاهلیت و اشعار و عربیت را خوب میداند حضرت فرمودند که این علمی است
ضرری نمیرساند کسی را که نداند و نفعی نمی‌بخشد کسی را که داند و بعد از آن فرمودند که علم همین سه علم است
آیه و فریضة الله لا انت محکم را باید دانست ... فریضه دو اهمی را که خداوند عالم بعد الت مقرر فرموده
سنتی را که با قدر است تا روز قیامت و آنچه غیر از اینها است زیادتی ندارد و ملکی ... و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است در ... پرسش گفتند که علم را که علامات اول آنکه خدای خود را بشناسند دوم
آنکه بدانند که خداوند چه چیز را میخواهد و دوست میدارد در عمل آورد سیم آنکه بدانند که خداوند چه چیز را
کراهت دارد و نمیخواهد تا ترک نمایند و نیز از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر زمره و علم
مردم را یکی می‌آید منحصر در چهار چیز یافتم اول آنکه خداوند خود را بشناسی دوم آنکه بدانی
که چه نعمتها بتو کرامت فرموده سیم آنکه بدانی که چه خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده چهارم

اینکه بدانند هر چه نزد ایشان از دین و مذهب است معلوم کرده‌اند در اینجا همه معلوم دینه و اول معرفت
باریست چنانکه بعضی از ایشان اشاره کرده‌اند فاعلم انه لا اله الا هو یعنی بدان که هست خداوندی
بجز او الی آخر و جمعی از این آیه استدلال کرده‌اند بر وجوب معرفت و معرفه وحدانیت الهی
چون او را از برای وجوب [illegible] امر قرآن ثابت است که در این امر بحسب ظاهر کسی خلاف نکرده است و از
بحسب ظاهر اگر چه خطاب بحضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و لکن امت باجماع
مامورند در این امر بتبعیت آن حضرت و محتمل است که خطاب عام بوده باشد یعنی هر
کسی صلاحیت خطاب داشته باشد از مسلمانان و کافر هر دو از غیره از جن و همچنین او را این
امر خطاب میشود و محتمل است که او باشد [illegible] وحدت الهی از آیات و آثار روز دلایل [illegible]
و هر یک برهان قاطع است بر وجود حق و چون از هر یک سبب علم معلوم میشود مراد در رسالت [illegible]
از تقسیم علوم به [illegible] قسم که قسم اول آنست که بقصد قرار داده علم مراد در الستن اصول دین است و مراد از [illegible]
فائده فروع دین لهذا این جا که [illegible] همین اولش رفته میسازد که هر کس [illegible]
برادران [illegible] شده لهذا از ملاحظه این مؤلف نامه سیاه را رحمت و [illegible] بدعای خیر یاد نمایند
اللهم وفقنی لما تحب و ترضی بمحمد و آله الکرام **حلقه اول در اصول دین است**
و آن مشتمل است بر پنج اصل اصل اول در توحید است و آن مشتمل است بر پانزده
فرع و بعضی فرع از آن ثابت است و بعضی فرع از آن غیر ثابت و غرض از جمله اینها [illegible] مطلوب
المعرفان والیقان است **فرع اول** از ثابت اینکه باید مکلف بعقیده بداند هر چند [illegible]
عالم **قادر است و مختار** و فهم این مقدمه موقوف است بر تمهید مقدمه‌ای و آن این است که [illegible]
اشاره کردیم [illegible] عالم را لازم است که در مسائل تقلید از عالم کامل نماید و مراد از آن احکام
تقلید در فرع است و در اصول دین تقلید جایز نیست لهذا بر هر مکلف بلکه بر جن و انس و بر هر فردی

چنانکه جمعی گفته‌اند

در توحید

در بیان قادریت

ازانو

در رشته [illegible] ثقلین لازم است بمقتضای و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون جد و جهد تمام
و نهایت اهتمام در اظهار تذلل و [illegible] آنکه که ادای وظایف عبودیت و بندگی جناب
اقدس باری تعالی و تقدس نماید و معرفت معبود و از صفات جمالیه و جلالیه حاصل نماید به دلیلی
که سبب اطمینان [illegible] و حصول یقین از برای آن بوده باشد و لازم نیست
بهر جزئی از جزئیات این معارف جمیع ادله و براهین مذکور در کتب حکمیه و کلامیه [illegible] شده
نماید و این قول اجماعی کل مسلمانان است چنانکه عدم جواز تقلید نیز اجماعی است آری لازم است
که در هر عصری بوده باشد در میان مردمان کسی که رفع شبهات جاحدین و مشککین نماید لهذا
ذات باری تعالی وجود آن احتیاج به تعبیر ندارد [illegible] دانش حق ذوات را فطری است
دانش [illegible] است کمال کسی [illegible] چنانکه مشهور است [illegible] بحضرت [illegible] یکی از [illegible]
[illegible] از اعرابی سؤال نمودند که شناختی خدای را گفت البعرة تدل علی البعیر و اثر الاقدام
علی المسیر افسماء ذات ابراج و ارض ذات فجاج لا تدل علی اللطیف الخبیر یعنی پشکل شتر دال است
بر شتر و نشان قدمها در راه دلالت بر اینکه کسی از آن عبور نموده است پس آیا آسمانهای [illegible]
برجها و زمینی [illegible] را دلالت نمیکند بر خدای [illegible]
بیننده بصیرت نظر نماید بحکم عقل [illegible] در این اختلاف اوضاع و این خلقت سماء و ارض و این آفتاب
و ماه و ستارگان و این حفظ و حرکات دوائر ایشان و این کوههای عجیب و غریب و این
دریاها و این نعمای ظاهره و باطنه در خلقت آن از [illegible] و ترتیب [illegible] در رحم مادر و در اصلاب
و ارزاق و اولاد و صنایع [illegible] چون [illegible] تبارک [illegible] و آن صانع را [illegible]
از همه است [illegible]
و این [illegible]

[illegible]

از آن که تنزیه ذات مطلق از ذی عقل را از آن انکاری بوده باشد بلکه حیوانات عجم و نباتات
و جمادات هر یک بقدر حوصلهٔ خود شان ادراک آن ذات را نموده لازم که بی مرا و ادراک ایشان
بر مردم بر ظاهر شده است چنانکه آخوند مجلسی علیه الرحمه از امام فخر رازی نقل نموده است که در بعضی از ازمنه
خشکسال عظیم و قحط شدید بهم رسید و مردم از برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای
ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت در آن وقت بسوی [illegible] از کوه رفتم آهوئی را دیدم که رو
در آورده از عطش بسوی غدیر آبی آمد و چون بغدیر رسید از خشکی آن حیران شد و چند
مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و آن غدیر را
غدیر پر گردید و آب خورد و سیراب شد و برگردید و در اخوان الصفا الطف تر از این حکایت بسیار دارد
چنانکه از سید رضی نقل کرده اند که گفت که دو کبوتر را دیدم که بچه خود را شیر میدادند و چون متوجه
شدم بچه را [illegible] و اگر گفتیم بچه او را [illegible] چون نظر کرد بچه را بدست [illegible] مضطرب شد
رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه [illegible] آمد و
کودک را در دهن [illegible] رسانید و مادرش آمد و او را برد و در غیب [illegible] حکایت بسیار
بر صفحهٔ روزگار باقی است و ذکر آنها باعث طول کلام و باز داشتن از مقصد و مرام است چه
آیهٔ [illegible] و ان من شیء الا یسبح بحمده دلیل جامع بر مطلوب است اگر چه دلیل در غیب
بسیار است ولکن اکتفا بدلیل واحد در ترتیب [illegible] تمام [illegible] باشد چنان میگویم
که موجود بر دو قسم بیش نخواهد بود یا واجب الوجود یا ممکن الوجود و ممکن احتیاج دارد در وجود
خود بموجدی که او را ایجاد کند باید [illegible] و اگر محتاج بموجد است ممکن و الا واجب خواهد بود
پس بنا بر این تقریر واجب الوجود کسی است که مسبوق بعدم نبوده باشد و چنان نباشد که
کسی دیگر او را ایجاد کند بلکه باید همیشه موجود باشد و مبدأ و منتهی از برای وجود او نبود

و بعباره اخری مرحوم [illegible]

تقسیم موجود به واجب و ممکن

باشد

باشد و مرتبهٔ اقوی وجوب وجود منتزع از صرف حقیقت ذات او بوده باشد
بدون ملاحظهٔ غیر و ممکن آن است که وجود او عین ذات نباشد بلکه مسبوق بعدم بوده باشد
و مرتبهٔ اقوی وجود او منتزع از صرف حقیقت ذات او نبوده باشد و نسبت ذات او بوجود و
عدم علی السویه باشد پس در هر یک از موجود شدن و معدوم شدن محتاج بمؤثری خواهد
بود و الا لازم آید ترجیح من دون مرجح و آن باطل است پس میگوئیم در عالم موجودی هست لا محاله
و نظر بانحصار موجود در واجب و ممکن البته آن موجود یا واجب است و یا ممکن اگر واجب باشد
پس مراد ما حاصل شد از وجود واجب تعالی و اگر ممکن باشد محتاج بمؤثری و علتی در وجود
خود هست و آن مؤثر خالی از آن نیست که یا واجب است یا ممکن اگر واجب باشد مطلوب
حاصل و اگر ممکن بوده باشد او نیز احتیاج بمؤثری دارد و پس خالی از آن نیست که یا از
فرض آنکه مؤثر [illegible] غیر و امر است با این است که هر سابق علت از برای لاحق است و هر
لاحق اثر موجود سابق است الی غیر النهایه و یا این است که هر سابق و لاحق علت از برای یکدیگر
دیگر میباشند بواسطه یا بلا واسطه و هر دو قسم باطل است چه ثانی را دور مصطلح گویند و گاه
توقف سابق بر لاحق بلا فاصله باشد دور مصرح گویند اگر با فاصله باشد و اول را تسلسل
و وجه بطلان دور آنست که ما فرض نموده ایم هر یک از سابق و لاحق مؤثر در وجود دیگری نیز
باشند پس یکی در حین ایجاد دیگری هم موجود باشد زیرا که معدوم ایجاد نکند چنانکه گفته اند
ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش و هم معدوم زیرا که مفروض آن است که
دیگری [illegible] در وجود این موجب [illegible] کرده و [illegible] وجود محال است پس لازم آید
در شخص [illegible] وجود خود [illegible] وجود داشته باشد پس تقدم وجود واحد بر نفس خود لازم آید
و تقدم شیء بر نفس بدیهی البطلان است و مرتبهٔ اقوی لازم آید [illegible] بیش از [illegible]

در بطلان دور

در بطلان تسلسل

موجود باشد از برای خلق پدر و جد و هم باشد از برای خلق کردن پدر او و بطلان آن در پیش
هر طبع واضح است و معنی دور نیز این است واما بطلان تسلسل پس که این است هر فرض کرده ایم
در هر یک از سلسله موجود داخل است و همین کیفیت سلسله ممکنات الی غیر النهایه فرض اینک
اگر فرض کنیم سلسله دیگری غیر متناهی فرض کنیم که از آنجا و سلسله موافق هم و هر عددی از سلسله
برابر عددی از سلسله دیگر باشد مثلا زید در سلسله اول برابر عمرو باشد در سلسله دوم و خالد در
سلسله اول برابر ولید از سلسله دوم باشد و همچنین بکیفیت آینده و سلسله الی غیر النهایه فرض
باشند و فرض کنیم ده نفر مثلا از یک سلسله کم نمودیم پس در این هنگام خالی از دو صورت نخواهد
بود یا این دو سلسله با وجود اسقاط ده نفر مثلا موافق هم هستند یا یکی از این دو سلسله ده نفر از سلسله
دیگر کمتر خواهد بود و سلسله دیگر ده نفر زیاد و بر هر دو تقدیر در صورت اول بنا بر آنکه لازم می آید که
ناقص با زاید برابر باشد فرض کرده ایم و قبل از اسقاط ده نفر این دو سلسله با هم موافق بوده اند و اکنون
نیز موافق باشند لازم می آید که [illegible] عبارت از آن [illegible] ناقص با زاید برابر باشد و آن
بالبدیهه باطل است پس منحصر شد در اینکه مراد صورت ثانیه باشد و آن زیادتی یکی از
دو سلسله است از سلسله دیگر به ده نفر و بنابراین ده نفر [illegible] لازم آید که [illegible] نقصان
سلسله ناقص مستلزم نقصان سلسله غیر ناقص است و [illegible] زاید بر متناهی بقدر متناهی
متناهی است بالبدیهه پس معلوم شد [illegible] که از این دو سلسله غیر متناهی [illegible] بود و این
خلاف مفروض ما است پس ذات سلسله ممکنات الی غیر النهایه باطل پس لابد است از برای
این سلسله [illegible] از موجودات از واجب الوجودی زیرا که اگر منتهی به واجب نشود باید در سلسله
انقطاع نباشد و انقطاع سلسله در بطلان تسلسل است معلوم شد و انقطاع البته [illegible]
[illegible] که منتهی بغیر ممکن نشود چنانکه ظاهر است و موجود دیگر است چنانکه دانسته شد در واجب

و ممکن پس انتهای سلسله به واجب لازم باشد و تقریب دیگر اقوی مجموع این ممکنات من حیث المجموع متصف
می باشند بصفت افتقار و علت این مجموع یا واجب است و یا ممکن و بر فرض ممکن بودن لازم آید
دور و تسلسل و آن باطل پس باید منتهی شود به واجب الوجود و هو المطلوب و همین قدر از دلیل در اثبات
واجب کافی است پس این ذات مقدس را چون صفات ثابته و کمالات و اطوار الی غیر
النهایه و معرفت آن لابد است که ملاحظه شده همان معرفه اسماء و صفات است و غیر از آن موجود را
معروف نشده در مقام [illegible] به آن بر آمده اند و صفات ثابته زاید بر ذات است و آن
[illegible] در صدد [illegible] آن [illegible] لابد است مکلفین را
از دانستن آن [illegible]

در بیان [illegible]

قادر و مختار است یعنی [illegible] قدرت [illegible] قبل از
[illegible] باشد و از جمله محالات و ممتنعات چون وجود شریک باری تعالی باشد
[illegible] است چون [illegible]
[illegible]
[illegible] و بر اثبات این عموم قدرت [illegible] واضح اول آنکه
[illegible] آنکه [illegible] خلق کرده است از آسمان و ستاره [illegible] و زمین و حیوانات [illegible]
[illegible] حکمت و مقتضای مصلحت است [illegible]
[illegible] ملاحظه این مصلحت و حکمت [illegible] است پس باید [illegible]
[illegible] باشد و هر گاه عالم باشد البته قادر و مختار خواهد بود [illegible]
[illegible] باشد البته قادر و مختار است [illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] باشد دیگر [illegible] خواهد [illegible] و افعال [illegible] حکمت و مصلحت [illegible] خواهد بود

بلکه مثل آتش خواهد بود که او را دیوار نیز سوزانیدن است خواه در آن سوزانیدن حکمت و مصلحتی بوده باشد
یا نباشد و بی رضا و خوشی که تمام چگونه می‌شود در جنب حقیقت خود ذات او حق را دانند و گویند امور
از حق صادر می‌شود از روی ایجاب نیست بلکه از روی قصد و اراده است بلکه هر شیء در ذی روحی [illegible]
دانند و گویند امور از ایشان صادر می‌شود با شعور و قصد و اراده است و جناب اقدس باری تعالی
در خلق این امور است موجب دانند و عین معنی تقصیر در اوست باری به جهت آنکه کسی فی الجمله دانشی داشته
باشد این سخن از او صادر گردد و مقصود آن کلام از ذکر آن نه این است بلکه با ملاحظه جمیع این امور است
علم قطعی به عموم قدرت حق تعالی خواهد هم رسانید و همین قدر از دلیل از برای ما کافی است بلکه از برای
عوام آن به جهت نظر در این امور کافی است وجه دوم اینکه هر چه در عالم غیر حق است از ما سوی الله
ممکن است و هر ممکن محتاج است و هر محتاج در احتیاج او را به موجدی و آن موجد هم ممکن نمی‌تواند باشد
پس آن واجب تعالی باید باشد و چون هر یک از این مقدمات از مقدمات سابق معلوم است
و این ایجاد نیز از روی اختیار است نه به عنوان ایجاب چه هر گاه واجب موجب باشد خالی از آن
نیست که یا موجب بالذات است بدون توقف بر چیزی یا موجب به شرط چیزی است و اگر موجب بالذات
باشد لازم می‌آید که هر اثری از او تخلف ننماید زیرا که علت در این هنگام علت تامه است چنانکه نزد
آن خواهد شد و تخلف معلول از علت تامه چنانکه فرض کرده‌ایم جایز نیست و الا لازم آید ترجیح
بلا مرجح و یا اینکه علت تامه علت تامه نبوده باشد و اول بدیهی العقل باطل است و ثانی خلاف
مفروض است چه مفروض این بوده است یعنی عموم عجز از ایجاد و ممکن از برای خدا ثابت است و قدرت
بر ترک آن نیز ندارد و همین معنی علت تامه است پس لازم می‌آید که هر عالم قدیم باشد بنا بر فرض
قدم حق لکن قدم جواز تخلف و حصول ترجیح بلا مرجح یا حدوث خدای تعالی باید و حدوث
عالم بدیهی است و هر یک از این قدم و حدوث باطل چنانکه بر عالم ایجاب محض نیست و

و اگر موجب به شرط چیزی باشد خالی از آن نیست که آن چیز یا قدیم است یا حادث و بنا بر فرض
قدم آن شرط لازم می‌آید که باز هم عالم قدیم باشد و واجب و اگر شرط حادث باشد لازم می‌آید که
آن محتاج در بین یا قدیم بودن عالم یا دور و یا تسلسل و هر لازم است که بعد از فرض حدوث این شرط به
نیست از آنکه بگوییم چنانکه دانستی تا نیز از روی این شده نموده است که نه اینکه مفروض این است
در ممکن است و ممکن در وجود خود محتاج به موجد است و این نیز یا به ایجاب خواهد بود با شرط
یا شرط حادث و بنا بر فرض اول لازم می‌آید آنچه لازم آمده بود و هر گاه حادث باشد نقل
کلام در آن می‌شود و هکذا پس اگر کلام را به ایجاد حادث کار دست [illegible] به دور و تسلسل و اگر برگردد
دور و بطلان هر دو ظاهر شد پس معلوم شد که خداوند عالم موجب نبوده باشد و آن مختار بوده
باشد زیرا که واسطه در بین ایجاب و اختیار نیست و به این دلیل اشاره است قوله تعالی
انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و همین قدر اکتفا می‌کنیم فقره عارف به الله که جمیع
ظاهر نیست و باطنی صورت و معنی دل است آن محل معانی باطن و زبان ترجمان صورت ظاهر و باطن
آن معرفت ذکر لا اله الا الله است و اشارات شریفه به عبارات لطیفه رسول برگزیده
حضرت سبحانی در شرح نفس [illegible] آن است و در بعضی مجالس شیخ آن توان کرد
بلکه نزول جمیع کتب بر قلوب مطهره انبیا و رسل اند برای تکمیل عقل [illegible] مشکلات و تشریح لطایف
مجملات ایشان است و [illegible] ذکر جمیع مخلوقات از ملائکه و [illegible] انبیا و رسل و جن و وحوش
و طیور [illegible] فطرت [illegible] خلقت [illegible] ذکر شرح عجایب این معنی کامل است قوله تعالی و ان
من شیء الا یسبح بحمده و زبان وصف [illegible] عبارت که حقیقت آن [illegible] و لو ان ما فی الارض
من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله و [illegible] نبی الله صلی الله
علیه و آله و عترته الاطهار [illegible] قلت انا و القائلون قبلی مثل لا اله الا الله [illegible] کلام سید

انام صح الرجب فهم قاصر این اقل آنکه در سوره و انمه اعلم این است که گفته ام و گفته اند
کوبنده کان قبل از فهم ارزش دارد دلالت کلمه در قوانه اسیف امراتب توحید را بود
بر تقریر مثل اینکه مشربه چون اتم است در این افاده و ادل است در این دلالت از جز
بچند وجه اول گفتم صراحت در حصر که نه ادات نفی و اثبات است زیرا که قطع منازل این را
بکلمات نفی و اثبات میسر نشود چه نفی قطع علائق و عوائق اغیار و غریب میکند از بوستان
دل و ثبوت اثبات نهال توحید را در ساحت قلب ثابت میکند و این معنی جز در صدیقه این کلمه
یافته نمیشود دوم آنکه از عجایب است و بسیار از کار در ترقی درجات منازل و مقامات
از سرعت انکشاف است و این حدیث در رسول خدا شده مروی است کل حسنة یعملها الرجل
توزن یوم القیمة الا شهادة ان لا اله الا الله فانها لا توضع فی المیزان لانها لو وضعت
فی المیزان و وضعت السموات السبع والارضون السبع وما فیهن کان لا اله الا الله ارجح
من ذلک میفرماید در تحت عظمت ثبات کبری است جمیع اذکار و اعمال بنده را در دیوان
حساب میزان آورند مگر لا اله الا الله را زیرا که عرش و فرش و آسمان و زمین طاقت مقابله او را
ندارند بلکه هیچیک از اعمال مقابله با توحید نمی توانند و لکن از نفس اجتناب رو در جای
در موازنه نمیباشد پس کفه آن رجحان دارد و این است معنی آنکه اند لا توحید را زیرا که میزان
نفس اعتقاد و حقیقت است که در ذکر نحو المیزان و اما نفس لاریب سوف گفته اند در وجه اینکه این
کلمه را میزان در نمی آورند بانکه هر ذکری و عملی از برای مقابلی است در عالم تضاد و از برای توحید
مقابلی نیست الا شرک و این دو شیء در میزان واحد جمع نمیشوند چه تعیین عدم تعیین جمع نمیشود
پس از برای اینکه موازنه و عمل در کفه دیگری نمیباشد و دیگران جواب داده اند در این
کلام مبتنی بر این است که هر یک از حسنات را وضع نمایند در مقابله نظیر آن از سیئات

در وزن

در وزن و اما هر گاه وضع نمایند مجموع را در مقابل مجموع یا بگذارند حسنات ام را در مقابل
حسنات زنا و صیام و حسنات چنانچه وارد شده است در اخبار معنی موازین القسط پس ممکن است
اینکه وضع نماید اینکه را در میزان در مقابله ذنوب الی ست فی نظر ما کما روی عن النبی صلی الله علیه و آله
انه قال یؤتی یوم القیمة بالرجل ومعه تسعة وتسعون سجلا کل سجل مثل مد البصر فیها خطایاه
وذنوبه فیوضع فی کفة المیزان ویخرج له قرطاس فی مثل انملة فیه شهادة ان لا اله الا
الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه فیوضع فی کفة الاخری فیرجح بذلک علی ذنوبه کلها پس
هر گاه وحدت میزان را معتبر دانیم چنانچه از ظاهر این خبر ظاهر میشود ممکن است هر که در کفه دیگر از
میزان در مقابله آن کفه سیئات است وضع شود هر گاه و قد و سبت ان را معتبر دانیم از برای هر شخص عمل
پس ظاهر این است که مراد کفه دیگر کفه مقابله هر کفه اعمال است بی شبهه چه عمل را وزن با اعتقاد
نمینماید بلکه مراد کفه دیگر غیب از میزان اخرو ترجیح آن کفه که آن این است که میزان اعتقاد
اصل است خصوص اعتقاد توحید و می آورد و نیز عالم به سبب اعتقاد به آن و سبب آن تفصیل
است آنکه در حیث میزان خواهد شد ان نظری در مقام کلمات که کلام را نه باید دو وجه گفته اینکه
چنانچه صریح دلالت مینماید بر توحید معبود حق بعضی دلالت مینماید بر بطلان ما سوا و آن و بطلان
ما سوا را آن چه بسیار غیر او ان است در عبادت مینماید و نظر مینماید بسوی آن از جهل و غرور
ان اله عابد است قوله تعالی ارایت من اتخذ الهه هواه و این کلمه صراحت نفی نمود کل اله را
سوا حق و سبحانه بلکه دلالت مینماید بر هر چه در عبادت هر عابد مسیر نماید که غیر ذات پاک او است
و عابد بسوی او است چه هر خیری را از آنکه کسی سر بزند با المال راجع بسوی او است و جهان و
اینکه کلمه طیبه جامعیت لفظ الله را که مستجمع است مرجع صفات و کمالات ثبوت را که از جمله
انها تنزه ذات مقدس است از شریک در وجود و در کمال الصفات و در افعال و اینکه هر وجود

و هر کمال وجودی که هست که از اثر وجود اوست از تجلیات وجود اوست پس این نقطه بطور اجمال دلالت میکند
بر نفس وجود ذات حق و آنکه ماسوای آن مستحق وجود و کمالات بذاته نیستند و پنجم آنکه این
نقطه چون جامع جمیع اسرار است پس اگر بیان ذکر جمیع اسما خواهد بود چون و ششم آنکه این کلمات
بحسب تلفظ و کتابت مشتمل است بر پانزده حرف و ابواب بهشت هشت است و ابواب جهنم
هفت است پس هر که متذکر شود باین ذکر گویا که گشاده شده است بروی ابواب بهشت و بسته
بروی او شده است ابواب جهنم و هفتم آنکه نفی اغیار درین کلمه مقدم شده است بر اثبات
توحید و این اشاره است بسوی آنکه سالک مادامی که نفی اغیار ننماید حقیقت وجود نفس خود را واصل بگلزار
رحمت حق نخواهد شدن و هشتم آنکه حرف اول از آن لام است و حرف آخر از آن هاء
و بعد از ترکیب ما حصل آن له است و آن دلالت مینماید بر آنکه از برای اوست پادشاهی در دنیا
و آخرت له الخلق و الامر کفتی ... در هستی ذات نکته ... تصدیق
هست نفی ما دون باشد ... پس است ... حاصل میشود واجب الوجود
و آن مطابق است در شمار با یس [62] پس چنین خواهد بود در هستی منحصر بذات واجب الوجود است
آن کان آنست پس در حقیقت ظهور ... ابواب آن از بروز ها هویت بمنصه
شهادت میآید دلیل است روشن و حجت برهان در اثبات هستی ... این نکته است
و هر گاه از نقطه ها هویت صورت سه حرف بظهور رسید چون عدد سه در نفس خود ضرب شود
نه حاصل میشود و همین عدد نه [9] آنکه رجوع دارد بچهل و پنج [45] است و هر گاه شماره حروف اضافه
شود چهل و شش خواهد بود که عدد سه و ا همین است و هر گاه اضافه نشود مطابق است با عدد
حضرت ادم و چون نکته اب ظهور زوجیه باشد با آنکه در کثرت تصرف قلب از جانب
الی بظهور رسید آنکه بمنصه شهادت آمده عدد پانزده [15] است که با عدد حوا مطابق است

و چون موطن این عدد را با عدد حرف ها است خواه در نشأه عنصری و خواه نشأه بشری ظهور
نماید صاحب عدد شش خواهد بود و خواه ملفوظ ها مذکور شود همان صاحب عدد شش میشود پس اگر
آنکه ذات تصرف عدد شش است در آن بست و یک خواهد بود و اگر اضافه عدد ... مجموع عدد
۶۶ خواهد بود که مطابق عدد اسم ذات است که الله باشد سبحان الله چه اسرار از انوار
این اسم ذات بمنصه ظهور رسیده از این چهار حرف که هرگاه الف از وی منفی شود
لله باقی خواهد ماند و اگر لام اول وضع نماید له باقی خواهد ماند و اگر لام ثانی هم وضع شود
هو بسیط ظاهر است و در آن صورت الف واحد مستثنی شود و الله باقی ماند اگر نظری
از نظر تحقیق بطریق صوفی باین کلمه انداز و بلی مسطور خواهد شد چون اضافه اسم ذات
شود بلی الله صورت تحقیق عجب بهم رسانیده باشد که کلمه توحید و اگر حرف ها در ظهور هویت
عجب دارد وضع شود آثار نفی کلمه ... که الله باشد و اگر لام اول وضع شود لا باقی
خواهد بود نفی صریح باشد و اگر حرف کرر از کلمه توحید مستثنی نماید الله محقق خواهد شد
تا صورت نفی و اثبات تحقیق یابد پس العارف قطره از بحر اعظم ... لن ترانی داد ...
همسر درین بارگاه ... آمده ... تا ... غرق در بحار صفات
که کشف آید ... لالا ... و ادراک بحر وحده ... ادراک ذات و ...
فکرت ... از ... عجز
کند ... لایق ...
... از حضرت عزت از آن منزه و مقدس است لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار و هو اللطیف الخبیر و لا یحیطون به علما و لکن کار رحمت حضرت ربوبیت و نسیم
نفحات لطف ... آن ... از ذرات وجود او نوری بخشد

والعز اوله

و آن نور است در سبب وجود او و از کتم عدم تا بدان از رشحه جمال آن حضرت
توان کرد و بقدرت و قوه آن نور از آن جمال خبری توانند داد و لیکن کل محجب بقدر لایق خود
مقدار خود ز هم محجب است اگر چند باز از الاکمل عطا بجسم الاعطا با هم پس همه محجب است از کمالات او
محجب هستند لو دنوت انملة لاحترقت بوده و هر شخص را از وی فی حال و در مرتبه وحقایق ذات و صفات
الاحدیت مرتبه تعین کو وما منا الا وله مقام معلوم لاجرم همه عاجز از آن حضرت عبارت
دیگر او بود و هر یکی ... دیگر دیده و هر سالک راه دیگر بوده و همه عشق آن ... دیگر او گفته و هر
دو ... دیگر باید ای ترا با همه در کاری دیگر در پس همه پرده با بار دیگر هر دمی همه ذره را نمود
باز از جمال خویش رخ را دیگر چون جمالت صد هزار ان روی داشت بود در هر ذره دیدار دیگر
دام حسنت دانه گسترده بنا بود هر دم گرفتار دیگر پس بدان ای عزیز که توحید چهار مرتبه دارد
اول توحید ذاتست چنانچه ذکر آن رفت دوم توحید صفاتست باین معنی که از برای
ما ذ صفات حق تعالی شریک نیست پس شریک در حیوة ندارد زیرا که موت در حیوة او نیست و
شریک در علم ندارد زیرا که جهل در او نیست و شریک در قدرت ندارد زیرا که عجز در او نیست
و کذلک در جمیع صفات تعالی الله عما یصفون پس گفته شد سیم توحید افعال است باین معنی که حق تعالی
منفرد است با یجاد شیء لا من شیء پس احدی از خلق سوای خدای تعالی چیزی از عدم را خلق
کرده است قوله تعالی هذا خلق الله فأرونی ماذا خلق الذین من دونه وقوله تعالی
قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار چهارم توحید عبادتست باین معنی که در عبادت کردن
تشریک غیر حق تعالی را در آن شریک کرده نشود و شریک با او دانسته نشود شریک با او پس مقصد در
عبادت خود نبایدو در کل مقصد ستر او علانیة قوله تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
ولا یشرک بعبادة ربه احدا و بدان اوضح ازین و عجیب ازین خواهد شد ... بعد ازین

پس مجملا بدان که لفظ از جمله لا بی ذات جناب مقدس است حتی که از مولای متقیان
مرویست در شرح این ... سؤال کرده ...
... احدیت زیرا که لفظ ... بدان که واحد بر چهار قسم
... از آن بر آنحضرت روا است و دو قسم جایز است اول از آن این است
... اطلاق کنی واحد را بر آنحضرت و از آن قصد تو واحد باب الاعداد را
... دیگر ... دوم
اینکه اطلاق کنی واحد را بر آنحضرت و قصد تو از آن واحد شخص را که در ضمن نوع و در ضمن جنس
بوده باشد و این مستلزم تشبیه است و بر حضرت قدس جایز نیست و اما دو قسم که جایز است اطلاق
آن بر آن اول این است که بگوئی الله واحد است یعنی او را شبیه و نظیر در اشیاء نیست و چنین است
پروردگار ما دوم اینکه الله واحد است یعنی قابل قسمت در خارج و در عقل و وهم نیست و
چنین است پروردگار ما و از این کلام معجز نظام معلوم گردید که طرق متعدده است لفظ منحول ...
و لفظ ... توحید است و حق است و هر یک در راه او و آن طریقت تیز بر نسبت بعضی ... که
... توحید مقامی ... است از آن راه ... و ... بمقدار
از آیین از آیات کلام مجید فرقان چون همه ... از شرق حقیقت طلوع کنند قوله تعالی
الحکم الله الواحد ... است برای ... طریقت و چون شجرة طیبة اصلها ثابت و
فرعها فی السماء در فضای ... واصلان در صحرای عقول ... گردد و
و سقاهم ربهم ... شهد الله انه لا اله الا هو ... بمقدار ...
طاعات و عبادات کرده قوله تعالی ... واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل
... است بر آن قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین

عبارت ... الملیا ...

مصطفی ... فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات و عبادات ظاهر از
اعمال ظاهر جوارح بی شک دو واقع زبان ایمان و اسلام حاصل شود و از اینجا اختلاف میان علما
ظاهر پدید آید تا جمعی ایمان را عین اسلام دانند و قومی جدا بینند تا بحدی که قایل شوند
و طبقه اسلام را ترجیح دهند بر ایمان و طایفه ایمان را تفضیل دهند بر اسلام و ارباب
بصیرت با مثال این عبارات مختلفه التفات ننمایند زیرا که بنظر ان اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله نور یقین بشت ... گرده ... دانسته اند که چون مشتبه لمعه نور نار
مبارکه ... از خدا ... در مجمر دل ... از ... زنند ... مصداق نار
الله الموقدة تطلع علی الافئدة و انا عرضنا الامانة ... از آسمان خطاب الست
بربکم در سویدای مجمره دل ... است ... روایح آن عبیر از راه ... کذر حواس باطن
مشام جوارح و اعضای ظاهر رسیده و جمع شهر بدان نفوایح و روایح عطر اسرار و ... معطر
شوند و ... رهبای ظاهر ... شهر وجود ... دیده ... ضلالت و گمراهی
بعد وصال وادی ... طاعت آرند نام این طاعت ... جوارح
روان ... اسلام آمد و حقیقة آن نار ... در مجمره دل ... گشته ایمان و مطالعه
طلعت جمال آن نور ... و ... امانت احسان و تحقیق ... حکمت
ظهور ... عبیر امانت ... پس معلوم شد ... از اسلام آثاری آمد ...
ایمان ... صفت ... سوادی نسیم ... آثاری
... از اسلام شد ... ایمان ... صبای ... نفحات
مشحون شده احسان ... خورشید ... قواعد ... عرفه ...
... آن ... زنان ... ...

کس را ازین حقیقت آگهی حاصل میسر نباشد ... دست ... روددار ... کار ... ادوار
با حقیقت ... چنانچه ... آنچه ... عام ... نه عام ... است ... ازو
جدا ... کار ... گرده ... و ... آب ... بسیار ... باری
عمر گذشت و ... با ... و ... گذشت ... چون گزدی ... فضل ...
باری ... این ... اسرار ... که ... نشیم ... ابواب

در بیان فرع

دوم ... ازو **فرع دویم از اصله ثابت** است ... دان ... خدا
عالم ... بیر ... از علم ... علم ... از وجود ... دست
با علم ... از وجود ... ازل ... الست ... الا با ... رسیده ... است
ذرات ... بدبق ... و ... قطرات است ... و دریا ... و
... کان ... آن و ... حیوان و ... آن
از ... موجود است از مخلوقات **و دلیل** بر این مطلب ... نزد آن ... آدمی ... نفس
... در ... نفس ... خودش ... نفس ... و ... گشته
از جوارح ظاهره و باطنه و حسن ترکیب ... بر ... حکمت واقع شده ...
تشریح ... در ... شرح آن ... کتب ... که ... بسیاری آن را بیان
نموده اند و ... اعتراف ... عجز ... آن کرده ... نظر ... جانب ... از ...
و ایمان ... معجزات و خوارق عادات ... بر طبق ... ایمان ...
کار ... از جانب باری تبارک و تعالی است علم قطعی ... یقینی
حاصل ... شک و ریب باشد ... گرده ... عموم ... جمیع ...
و کلیات ... زیرا ... شده ... مخلوق ... است ... کجا ... فرموده است

سرو دانه

ازکتم عدم بقدرت و اختیار و چگونه میشود که حصول یابد چیزی را از روی اختیار و علم بر ان
نبوده باشد چنانکه اشاره است بر ان قوله تعالی الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر یعنی ایا
نمیدانند امور را کسیکه خود همه انها را خلق کرده است و از ظلمت آباد عدم و نیستی انها را بار
فسح العرض وجود و هستی اورده است و دانسته صاحب نظر کامل و دانا بهمه امور و دلیل دیگر
درین مقام سبب بیان نمیکنیم که توضیح دال این است که هر برهان ثابت شده که هر چه عالی
اشرف از چیزهاست و جناب الهی باید که در همه صفات اشرف از همه موجودات باشد
و اینقدر است که هر صفتی در همه فروع ثابته زیرا که جمیع صفات اشرفند از نقایص پس انها پس باید
باری عز اسمه متصف باشد بصفات اشرف چه جمیع نقایص انها نقصند و جناب او هم عالم
از نقص منزه است و دلیل دیگر انکه خداوند عالم مجرد است و مجرد عالم است باشیاء مجرد
کفی محیط بر هر چیز است و هر چیز در نزد او حاضر است و دلیل بر این مطلب این است که نفس
انسان در تغیر از ان بروح میشود حقیقت انسان ذات مجرد است اما چون تعلق ببدن دارد
باین جهت مجرد محض نیست اما هر چند تجرد بیشتر میشود و علاقه او ببدن کمتر شده بیشتر علم او زیاد تر میشود
زیرا که بر حسب نفس معلوم است که هر چند اشتغال او کمتر باشد و دل او کمتر مشغول بامور دنیویه باشد
بیشتر چیزها برا او معلوم میشود تا انکه اگر کسی بالکلیه قطع علاقه از دنیا بکند علوم بسیار برا او
منکشف گردد و کسی که در سحر با برخیزد و مشغول مناجات شود صفائی در نفس ان حاصل میشود که
بمبدا ابتدا بیابد و هر گاه حال نفس اینگونه بوده باشد با وجود انکه مجرد محض نیست و
علاقه دارد ببدن و مادیات پس بدانند که حق تعالی منزه است از شایبه مادیات و
در اعلی مرتبه تجرد است بکمال علم متصف باشد و ذات و صفت ذاتیه در هیچ ذرات
بر او پوشیده نباشد و انچه بتوسط از مقتضیات ذات و صفات ذاتیه باشد

بر او منکشف باشد و بر تقدیر تحقق واسطه حکم از واسطه بمقتضای او تعدی کند و احتیاج در ذات
از و مجوز نباشد و اگر کسی گوید که در اتصاف واجب الوجود بعلم ممکن نباشد زیرا که علم یا انطباع ورد یا تعلق
بمعلومی باشد و معلوم علم واجب الوجود یا ذاتش باشد یا عالم را با به نسبتی بمعلوم باشد و نسبت
بلا تغایر متصور نشود و ذات یا غیر ذات باشد چه علم با شیاء خصوصا قبل از وجود اشیاء بارتسام صور
اشیا باشد و ارتسام اشیاء متغایره در ذات احدی مجوز نباشد چه تکثر در ذات احدی من جمیع
الوجوه باطل است گوئیم در جایز است که ذاتش معلوم باشد و نسبت مقتضی تغایر در ذات
ذات بر اعتبار متصور است و جایز است که غیر ذات معلوم باشد و ذات واجب را در علم بغیر
احتیاج بصور مرتسمه نیست چه اشتراط بصور مرتسمه جهت حصول ارتباط است در مصحح انکشاف باشد
و ارتباط اشیاء به ذات واجب اشد است از ارتباط صور معقوله بنفوس چه ربط اشیاء بواجب
فاعل ربط با فاعل است و ربط صور علمیه بنفوس ربط قابل بمقبول و ربط فاعل اشد است از ربط قابل
اگر گویند در ربط قابل بمقبول وجود مقبول موجب انکشاف است و ارتباط فاعل در
عدم فعل ارتباط است در موجب انکشاف تواند بود چه انکشاف بعد عدم صرف را
تصور نتوان کرد گوئیم چون که حصول صورت مناسبه قابل است بدون مصحح انکشاف باشد
و ارتباط صور مناسبه شیئ بذی صورت باعتبار حصول صورت در قابل بتوسط ذی صورت
یا بر صورت مناسبه ذی صورت و ارتباط فاعل بمعلول اشد است از ارتباط صورت
چه صورت تابع است و فاعل متبوع است بدون حصول فاعل ذاتش اولویت انکشاف اشیا
باشد و چون که ثابت شد در قابل صورت مناسبه شی عالم بان شی باشد و ارتباط عالم بمعلوم در
ارتباط قابل بصورت مناسب شی بان شی باشد و علم مجرد و هم بر این گواه است که تعقل مجرد باشد
در ارتباط فاعل اشد است از ارتباط قابل بصورت که مصحح انکشاف باشد و باید دانست

ذاته

و مرتبهٔ اول از مراتب علم تفصیلی واجب بجمیع موجودات است بنا بر فاعلیت و مرتبهٔ دوم باعتبار
حضور صور مناسبهٔ اشیا با اعیان مناسبه و مرتبهٔ دیگر بحضور اشیا بحضور اشیا بانفسها و حق آنست
که [illegible] در این مراتب مختلف است و اختلاف در وجود و عدم اشیا و صور اشیا است و در جمیع
احوال حقایق اشیا منکشف است [illegible] در اتم [illegible] متصور نشود [illegible] از این مراتب مرتبه است
در همه اشیا معلوم شده در آن مرتبه عین معلومیت ذات و این مرتبه علم اجمالی که در علم تفصیلی
بعالمست و مرتبهٔ اول از مراتب [illegible] علم تفصیلی است بکلی و ضبط و تعلق بایجاد اشیا است
و قبل از ایجاد حاصلست و مرتبه دیگر از ایجاد [illegible] است و در جمیع مراتب اشیا را از واجبات و
معلومات [illegible] ضروریه و نقضیه بعلوم [illegible] و واجبات حقیقیه و متعلقات علوم نقضیه [illegible]
[illegible] معلوم شده در مجموع ثبت و اوضح از این که [illegible] علم واجب تعالی بنا بر تقسیم حق
میان محققین متاخرین بر سه قسم است اول علم ذاتی است دوم [illegible] از آن علم قدیم است و آن
نفس ذات حضرت قدس است و دوم علم کامل مطلق دوم [illegible] علم مکنون و سوم را علم [illegible]
گویند و مراد ازین [illegible] دانا [illegible] آن حضرت است بموجودات و این پس از مرتبه ذات است
زیرا که این کمال ملک ذات [illegible] ذات اقدس [illegible] باشد ازین مرتبه [illegible] ذات
[illegible] بلکه [illegible] ولیکن این علم [illegible] والا اطلاق علم
بران [illegible] و این عبارت [illegible] است [illegible] واقع شده است قوله
تعالی و قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی در جواب سؤالی که واقع شده بود
قوله فما بال القرون الاولی و این [illegible]
این علم [illegible]
[illegible] متعلق است باشیا [illegible]

تقسیم علم [illegible]

ما کان دوم

موجود شوند [illegible] حق [illegible] قوله تعالی ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما
شاء یعنی احاطه کرده است احدی از خلق او بشیء از مکنون علم مگر بآنچه خواسته است
کما قال الغزالی [illegible] ان یعلموا [illegible] عالم
[illegible] یا اجسام دیگر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
برین قول [illegible] عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بشیء من علمه الا بمشیته التی هی عین ذاته فبذاته یعلمون الاشیا و به یسمعون و به
یبصرون کان به یقدرون علی شیء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الته مع ذلک علوا کبیرا که ذات و نهفته و نزد که لطف هذا ببرکت قدرت تو را حقیقت این بهجه
بشنه ما للتراب و رب الارباب بلکه نسبت فهو بینه و بین شیء نسبت به ان نسبت ارتباط زیرا که
نسبت حالیه است و نه نسبت کلیه است و نه اطراق و نه عوائد و نه اتحاد و نه منی بودن و نه عما
و نه بینه و نه علاقه و نه عین ذات و نه سوا اصله و نه غیر حسیه بلکه نسبتی نسبتی است مجهول الکنه در
مقام تقرر مطابقه باشد جزئیه او از او قرب دارد و او از او بهبهای بسیار بعد دارد اللهم اجعلنا
من الواصلین للعین ولا من السامعین للاثر باری درمقام این بودیم که علم حق سبحانه و تعالی را
تفصیل است و تا نوی فی مراتب بعض از آن مقدم است بر بعض و علة است از برای او و مرتبه اعلای
وی ان کردیم و پس از ان مرتبه علم که ذات است و هو ما العمی من جلال الوجود والکون و لکن این
محل است [illegible] الا لات بنا بر ان قوله تعالی یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار و این علم را
پستی گویند و این است ارض نیست و ارض جز وارض قابلیت و استعدادات و پس از این علم
محقق است فی سماء و بعد از این علم روحانی است یعنی رقائق قرب بسیط ذی التصویر و بعد از این علم نفوس
یعنی صور جوهریه داد است لوح محفوظ و بعد از این علم طبیعی است و بعد از این هیولانی است یعنی تخصیص ماده
و بعد از این علم برزخی است یعنی صور شخصیه ظلیه و بعد از این علم جسمانی است یعنی حصولات و کیفیات
جسمانیه و بعد در قدم در عالم اجسام که هیچ شیء از مخلوقات حق از جواهر و اعراض هرگز ابد و نیست
و نفی است و انکه ما بیان نمودیم ترتیب علم را بطور اجمال است و الا اجناس کلیه علم هزار هزار
علم است و هرگاه ملاحظه انواع و اشخاص و اصناف شود هر آینه آب دریا بگنجد عدد آن کجا بایست نمود
و لکن اوراق اشجار که بقلم و کاغذ در شماره کلمات پروردگار نشود و لو جئنا بمثله مددا و
املاء انیز اینجا بگفتیم علم امکانی است و مراد ما از علم باری در ازل این است که او عالم است
در ازل باشیاء و جمیع اشیاء را کماهی و او فات اشیاء در امکان پس علم در ازل است و معلوم

در امکان

در امکان و ان حادث است در ازل بان اشیاء در حدوث بس تعلق گرفته است علم بمعلوم
بوجه معلوم کما قال الصادق علیه السلام فلما احدث الاشیاء و کان المعلوم وقع العلم علی
المعلوم والسمع علی المسموع الی اخره مجملا علمی بعین ذات است همان علم ذاتی است در بیان
و علم در سه مرتبه از مراتب عین معلوم است پس ممکن هیچ شیء از قدیم را درک نمی تواند نمود
بلکه واجب او را ادراک نماید تسلیم را القدری در ان ضعف نزد وی است نفس خود را
[illegible] که حادث را تیر مقام [illegible] و متکثر است چه مبدأ از بد مثلا عالم امکان
و در مقام اکوان [illegible] متعدد و متکثره است چه [illegible] است برای ان حصه
در عالم امر مفرد و متمیز است در عالم [illegible] دقیقه است در عالم روحانی و صورت جوهریه
در عالم [illegible] لطیف است در عالم طبیعی [illegible] در عالم هیولانی و صوری است در عالم
[illegible] و حسی است در عالم جسمانی و بلکه در هر یک از مراتب علوم الی غیر النهایه است و
اشاره است بر ان و ان من شیء الا عندنا خزائنه و قوله تعالی و عندنا کتاب حفیظ پس
علم حق بذات حق همان عین ذات حق است و علم حق بما سوای ذات همان ما سوای است
پس ذات ما سوای علم اوست بذات ما سوای و صفات است ان علم اوست بصفات ان
و چنانکه ما سوای در ذات حق یافت نشود علم او بما سوای نیز در ذات حق یافت نشود پس خود
این کلام این شد که خدای تعالی از ملک خود نیست در ملک خود و ذات او فنا است
از ملک او و در ذات او نیست چون خواسته خارج ذاته در ان امکان هر چیز بوده باشد پس
حق تعالی در ازل ان بس شد عالم است بهر چیز از ان امکان است کائنا ما کان و ما
یکون چه استقبال و ماضی را در ان درگاه راه نیست و از این تقریر معلوم شد و اهی بودن کلام
بعض که میگویند او واجب تعالی عالم لذاته است چگونه علمش [illegible] نیز باشد چه تعلق

فرع سیم در ...

ثانیه مستلزم حصول علم بنظر بذات واحد ممتنع است پس بر فرع سیم اینکه خدا داننده عالم جزئیات
بینی زنده است و دلیل بر این مطلب بعد از دانستن آنچه مذکور شد از علم و قدرت اشکال ندارد
چه بدیهی است هر که علم و قدرت نسبت به او ثابت شد اگر حیات نبوده باشد قدرت و علم که خواهد بود
باید دانست که در حضرت پیغمبر باید کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیکم فهو مخلوق مثلکم
مردود الیکم الی آخره پس کیفیت این اوصاف لایق جناب باری نبوده باشد بعضی گفته اند
که واجب الوجود واجب علم و قدرت وجوه باشد عالم و قادر و حی بر او اطلاق توان کرد
و مراد از حیات همان باشد که واجب الوجود مطلق و بعضی اینکه نیست و مطلق هر کمال نسبت به او ثابت
بآن کمال باشد بر وجه اتم و اکمل و اتصاف واجب الوجود دائم اتصافات است هر که بعض کمالات
حقیقت وجود ثابت است باکمل کمالات هر از نسبت به نقض انکه نا برابر است و چون هر که هر درو بآن
احاطه نماید از جمله وجوب عاری و در سلک وجوبات حکمت مخلوق و سلک هر آینه صفت کمالیه
واجب را اثبات بینه و اتصاف بآن جناب احدیت را لایق نباشد و بجهت گوییم هر علم و قدرت
وجوه معنون میکنند چه باشند و اختلاف بنا بصدق آن بر اشیا بسبب کمال و نقص واو و بدو علم
او و ناقص نیست بحسب آن تغییر است پس علم در حق حیوان عبارت از احساس و در حق نفوس
و فعل در حیوان عبارت از تحریک از اعضا و خاصه آن فعل است و در حق عبادت از ابداع است
و حی در حیوان عبارت از حیات آن است و تحریک آن و در واجب تعالی عبارت از
آن بالفعل جمیع اشیا را و قدرت کامله آن است که مرجع بوجودات را لشئ لیس من القوه و الکمال
و ارتفاعه من النحسه و الانفعال و لاشک ان هذا معنی واجب الوجود و الحسنا فرع چهارم از فروع ثابته
این است که خدای تعالی مرید است یعنی اراده کننده فعل شئ و ترک فعل آن شئ است و
امری آنچه میکند باراده میکند و دلیل بر این مطلب این است که خدا داننده لم او بجسم باید بود که آن

فرع چهارم در مرید

خود را باطل میسازد و عبث واجب است و نهی پیغمبر باید که بیشتر را ازین و سببیت و شکل که
این امر و نهی در هنگام دیگر بعد از آنکه اراده کرده باشد هر که مکلف بفعل آورده و آن حسنات را
و ترک نماید معاصی را پس خدا داننده امر بود و کاره است و فرق میان اراده و اختیار این است که
اختیار عبارت است از اینکه فاعل یکطرف از فعل و عدم آن را برگزیده باشد و اراده این است که
قصد کند فعل آن طرف را که تصور مصلحت و منفعت آن را قصد نموده است و این قصد را عزم و اجماع نیز
گویند و فرق میان اراده و شهوت این است و شهوت امری است که عبارت از
خواستن مطلق باشد و اراده امری است جزئی که قصد کردن نفعی خاص یا ترک کردن خاص باشد
و شهوت پیش از اراده ... فعل یا ترک مقدم است بر قصد کردن هر آن فعل را
بکند و آنچه مذکور شد از معنی اراده فرق او با اختیار و شهوت درباره خلق است نه درباره
خالق اما اراده خدا بعضی گفته اند عبارت است از قصد مطلق یعنی خدا در ازل داعی قصد است
هر زمان و نفی از اوقات فلان امر را ایجاد کند در همان وقت آن امر ایجاد میشود اتیج
قصد دیگری ندارد و این معنی است از اراده عین ذات است و در این صورت نسبت دار اراده
و اختیار در خدا است ... خواهد بود و حکما و جمعی از متکلمین امامیه گفته اند که اراده خدا عبارت است
از علم بالاصلح و آن عین ذات است و از صفات ذات است و در آن تغیر و تبدل یا نیست
یعنی خداوند در ازل و ابد جمیع عالم است باینکه در هر آنی از آنات هر صلاح در اشیا و خلاف آن
چیزی خاص است آن چیز در آن وقت بسبب علم خود صادر خواهد شد و آن را در ایجاد
احتیاج جدیدی نخواهد بود و این علم بمصلحت قضا و ... و تغیری در آن نیست بلکه پیوسته یکسان
بوده است و لکن بعد از ایجاد نسبتی حاصل میشود میان مرید و مراد و لکن آن نسبت اعتباری است
و در خارج است ندارد و ... گاه تغیری و یا عدم ... در آن واجب ... و ظاهر این است که

الفرق بین الاراده والشهوه

خواهد بود و ائمه بر اله و اسول و ائمه اطهره علیهم ... ده از صفت فعل است همین معنی نسبی بوده
باشد زیرا که هر گاه مراد علم بجمیع بوده باشد پس آن از صفات ذات خواهد بود و خلق و
هر یک از این مطالب را دلیل است در ذکر آنها درین رساله ضرورتی ندارد و فرع پنجم آنکه تحقیق
خود در خداوند عالم مدرک است یعنی دریابنده چیزها است و دانا است بجمیع مدرکات زیرا که
دانستن مر اتصاف خدای تعالی بعموم علم و کمال است و صحت تعلق بجمیع معلومات است و از جمله
معلومات مدرکات است و دلیل بر ادراک خدای تعالی ادله عقلیه و نقلیه بسیار است چنانکه
قرآن مجید بآن ناطق است در بسیاری از مواضع و از جمله این است قوله تعالی انه هو السمیع البصیر
یعنی بدرستی و راستی که خدای تعالی شنوا و بینا است و از برای ادراک تفسیر کرده اند بر آنکه
مدرک است یعنی علم بمدرکات دارد چنانکه مذکور شد پس علم دارد بمبصرات و مسموعات و دیگر آنکه
مدرک است یعنی ادراک اشیا مینماید چنانکه مخلوقات ادراک آنها مینمایند باین معنی که سمیع
و البصیر مثلا یعنی شنونده و بیننده است چون شنیدن و دیدن مخلوقات لیکن ادراک
شنیدن و دیدن ایشان در مخلوقات ممتنع بآلت است و در واجب احتیاج بآلت ندارد و بلکه بذات
بذاته است و فرع ششم آنکه باید اعتقاد نمود که خداوند عالم ازلی و ابدی است و ازلی آن است
که اول از برای آن نباشد و ابدی آن است که منتهی از برای وجود او نباشد و دلیل بر آن
مطلب آنکه وجود نظر بذات او واجب است و عدم نسبت بذات مستحیل پس عدم مطلق
بر او روا نبود و موجود باشد ازلا و ابدا و مراد بموجود بودن آن ازلا و ابدا این است که آن
موجود است در زمان غیر متناهی الطرفین چون زمان را دخل در ذات واجب نیست بلکه آن ظرف
قابل تغیر است و تغیر در ذات واجب روا نیست بلکه مراد وجود اوست در ازمنه مقدره مفروضه عدم
سابق و لاحق مر او را نباشد و این که موجود اگر در زمان ابوی طرف زمان وجود اشیا غیر متناهی

الطرفین بودی و حالت استمرار وجود او از آن حیثیت در اصلا و در انست تغیر نبوده باشد
سرمدیت که بند و نسبت بتغیر ثابت را و هر که بند و نسبت متغیر بمتغیر را زمان نامند و این باصطلاح
متکلمین است و اما در کلام متقلین از حکما چنین مستفاد میشود که آن قابل قسمت نیستند بلکه او را
منقسم بسه قسمت ازل که ابد و سرمد و ابد و دهر و زمان و قول متکلمین را جماعتی
بآنکه اوله بعد از آنکه معنی آن شد با قرینه هم صادق خواهند بود و کذلک سرمد نیز صادق
خواهد بود و نسبت بنسبت حادث نشده که حادث نه ثابت ثابت هر آن مسبوق است بغیر و هم
تغیر تعقب نیز حادث است و دیگر مفهوم از خانه داده عصمت میشود و مستفاد میشود از نصوص آن است که
این است در ازل نفس ذات کبت است و ابد نفس ابد است این است در مولای شریف
روحی فداه نیز باید لم یسبق له حال حالا فیکون اولا قبل ان یکون آخرا و یکون باطنا قبل
ان یکون ظاهرا و کلک نیز باید انست الابد بلا امد پس حصر این شد در تفرقه بین ازل
و ابدیت و این هر دو نیز ذات حق را مدار دو الا لازم میآید تعقیب دفعتا و باید دانست
در سرمد اگر چه مسبوق است نیز و در آن ملاحظه شده انسان ادات و استمرار زیرا که آن از
صفات حوادث است و لیکن غیر متناهی است با التیاس بنفس خود گرده و با التیاس بسوی غیر
خود و تفسیر فرق میان سرمد و دهر و زمان این است که زمان و دهر منتهی شوند بسوی غیر خود
و میان جا باشند مراد از ازل را که آنکه ازل مسبوق نیست دائما نشده و عالم سرمد
ظرف است از برای نسبت و آن اول ما صدر است و منتهی بازل نیز میشود و صادرات را از علی باقدیم نسبت
و از این است نیز باید بمولای ما روحی فداه انتهی المخلوق الی مثله و الجاه الطلب الی شکله
پس ثابت شد عدم امکان [illegible] نفس و دلیل او غیر متناهی است و حکومت
چنین نبوده باشد و حال آنکه ظرف است از برای نسبت و آن [illegible] گرفته است با ممکن آن را جمع

وتقوم است بان تقوم ظهوری و امکان در غیر متناهی است و جای بر ثبت بعد است حقایق همان غیر
متناهی متناهی شود و کلمه [illegible] وقت است بلکه فعل مشیتی و اراده و ابداع و اختراع و امکان ثابت
وا جمله و امکان ثابت کونیه ظهورات مشیت است بتخصیص و تعیین ذات اگر نه در هر وقت است از برای
مجردات مجرده از ماده عنصریه مثل عقول کلیه [illegible] و بطور اطلاق است و اراده و ابداع در مجردات [illegible]
تماما نفس و در بعضی مجردات و در بعضی [illegible] و وقت زمان در سلسله است [illegible] از برای
اجسام است از آنکه [illegible] آنکه بعد از [illegible] و اول بواسطه فرع معتبر آنکه اعتقاد واجب [illegible] در
عالم متکلم است و این از ضروریات دین اسلام و اکثر ادیان سابقه است و معنی تکلم در [illegible]
این است در ایجاد و بنا به کلام را و احداث [illegible] در جسمی از اجسام [illegible] آنکه فاعل در این [illegible]
هست چنانکه در شجره موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و دلیل بر [illegible] عموم قدرت
بعد از ثبوت آن این کلام واضح است و بعضی از محققین [illegible] اختلاف است در این باب و جمعی [illegible]
این است که کلام حق تعالی عبارت است از معانی [illegible] صفات و الف [illegible] طائفه [illegible]
پس مراد از تکلم ایجاد و احداث است پس کلمات تامات [illegible] جناب باری [illegible] شده [illegible]
برزخ [illegible] و امکان [illegible] و این کلمات ثابت ذوات محمد و اهل بیت طاهرین
اوست صلوات الله و سلامه علیهم و این اول کلمات حق است و بعد از آن کلمات اضافیه
در دهر ایجاد فرموده است و ذوات [illegible] کلیه اضافیه از این کلماتست و این کلمات عبارت
از ذوات انبیاء علیهم السلام است و این کلمات اعم اضافه از برای کلمات تامات حقیقیه
و بعد از این کلمات ذوات جزئیه است در ذوات مومنین باشند و اینها اعم اضافه از برای [illegible]
خود و این کلمات کلیه اضافیه و کلمات جزئیه مواد عقلیه [illegible] نفسیه و طبیعیه و هیولانیه
میباشند و از جمله آن کلمات است اشباح مثالیه و این اشباح مثالیه ابدان نورانیه اند

دوم متکلم
نوع هفتم

نورانیه اند

بلا ارواح بلکه [illegible] در [illegible] اند و این اشباح اظله اند از برای [illegible] خود
[illegible] خود پس این اشباح برزخیه میانه اجسام و [illegible] و میانه مجرد و مادی [illegible] کلیه
اضافیه و جزئیه حقیقیه و بعد از این کلمات کلمات ناقصه است و از کلمات ناقصه است ذوات
کلیه چون افلاک و از این کلمات ناقصه است [illegible] جزئیه مثل زید و شجر و [illegible] جدار
و از این است اعراض [illegible] عرضی [illegible] و اما کلمات لفظیه پس نسبت آن به
کلمات معنویه پس نسبت عارض است بمعروض و این عالم عالم [illegible] است و در هر مرحله عرضیه خود
و مطابق است با عالم [illegible] است و در هر جزء با این [illegible] کلمات تامات حقیقیه و اضافیه [illegible]
و در جزئیات آن از عارض و معروض خلاصه [illegible] کلیه [illegible] است بسوی آن نسبت و آن [illegible]
ظاهر است بسوی باطن کما قال لولا تمام الوضع فی المعنی فی اللفظ پس کلمات تامات
کلام حق تعالی است در احداث فرموده [illegible] و در مقام خود از کون [illegible]
از آن جمله [illegible] و از آن جمله در [illegible] و امکان [illegible] و الف [illegible]
حق تعالی است در احداث فرموده و در بعضی از خلق خود [illegible] من الکون
مثل شجره موسی و از جمله کلام لفظی است قرآن که نازل بر قلب پیغمبر صلی الله [illegible] بواسطه جبرئیل
و جاری شده بر لسان مبارک ایشان [illegible] جبرئیل از [illegible] و آن از اسرافیل
و [illegible] از لوح و قلم [illegible] عز و جل بواسطه [illegible] و اختراع و اراده و ابداع [illegible]
[illegible] و قضا و اذن و اجل و امضاء حضرت قدس جل جلاله پس ملائکه نازله [illegible]
بمنزله [illegible] است مثل اینکه [illegible] آدمی [illegible] اند [illegible]
در نظم [illegible] دیگر [illegible] به ذهن [illegible] قلب [illegible]
و قلب [illegible] از [illegible] معانی قلبیه است [illegible] ظاهر قلب [illegible] آن را

الجسد کالمغه

و در قلب و صدر آن کوبند پس جبرئیل را از آن جهت بر قلب پیغمبر صلی الله از قلب ان لفظ نازل
بشد جبرئیل سبب نقل کردن از صورت بحر قلب او و از ان قلم اعلا است با بن حمزه [illegible]
عینیه و صورت ایمنی را از النفس کلیه ان عبارت از لوح محفوظ است [illegible] ان عبارت
از روح [illegible] نبوی [illegible] ان روح [illegible] است و همچنین [illegible] پس ملائکه نازله
[illegible] از قلب است بر جبرئیل و انه
تنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان
عربی مبین [illegible] منزل شده است بر [illegible] آن [illegible] و [illegible] کار [illegible]
[illegible] قرآن جبرئیل را بر دل [illegible] ان [illegible]
و [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible] از وی و [illegible]
و [illegible] از [illegible] که [illegible] است از [illegible]
[illegible] و [illegible] شده و [illegible] بود [illegible] روح
پس [illegible] در معنی [illegible] است [illegible] پس [illegible]
ان است [illegible] اول نازل [illegible] بر روح و بعد از ان [illegible] قلب [illegible]
[illegible] روح [illegible] است و بعد از ان از قلب [illegible]
[illegible] دل و [illegible] بگردد و کونه [illegible] قلب [illegible] ان است [illegible] چون [illegible] حضرت
[illegible] جبرئیل [illegible] مبارک ان را یاد [illegible] و فی ابن ابراهیم
نقل میکند از حضرت صادق علیه السلام [illegible] ولایت و امامت امیر المؤمنین است
[illegible] روح [illegible] جبرئیل [illegible] است [illegible] زنده است [illegible]
[illegible] ارواح [illegible] منزل برکات است از جانب حق [illegible] بر قلوب و [illegible] آن

[illegible] است باری معلوم شد [illegible] حقیقت [illegible] الکتاب [illegible] است زیرا که حقیقت محمدیه اول
[illegible] است و قبل از وی کتاب [illegible] است پس قلم [illegible] از حقیقت محمدیه است و ان کتاب
[illegible] است و لوح کتاب [illegible] است و اسرافیل [illegible] و میکائیل [illegible] آن
جبرئیل [illegible] است و چون قرائت [illegible] را بر پیغمبر صلی الله پس ان لفظ [illegible]
و باطن ام الکتاب پس فرق میان کتاب و قرآن انما هو بالاعتبار فمن حیث کون
الکلام محدث هو الکلام ومن حیث کون المحدث متلوا هو القرآن ومن حیث کون المحدث
محفوظا فی شیء هو کتاب قوله انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون
هشتم باید اعتقاد نمود که خداوند عالم صادق است و [illegible] در این باب [illegible]
[illegible] کذب [illegible] قبیح است و قبیح بر خدا جایز نیست و هرگاه جایز [illegible]
[illegible] ان [illegible] پس [illegible] فایده تکلیف [illegible] و بطلان [illegible]
و اما فروعات [illegible] فرع اول [illegible] آن [illegible] صفات سلبیه [illegible]
[illegible] باید اعتقاد نمود که خداوند عالم مرکب نیست [illegible] است از اجزا
خارجیه [illegible] اجزای خارجیه [illegible] و [illegible] از برای [illegible]
[illegible] آن از برای [illegible] و [illegible] اجزا [illegible] قبول [illegible]
[illegible] اجزاء عقلیه [illegible] تعقلات عقلیه
[illegible] است [illegible] و [illegible]
در خارج [illegible] است [illegible] باشد و دیگری [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حقیقت [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
این حقیقت [illegible] مرکب [illegible] باری و [illegible] این است [illegible]

جزو بود است هر آینه اجتماع با جواز جزو بهم مرتب نبود و دلیل نفی اجتماع از خواص ممکنات است
پس لازم نمی آید در حد ای فانه ممکن الوجود باشد لکن ثابت شده در جای دیگر که واجب
الوجود است پس جزو ندارد و مرکب نیست و لهذا تنبیهم و تنبیه بر الطریق الکلی لما ثبتم اول فقالوا
شکل ثانی و گوئیم هر کل مرکب مفتقر و الواجب لیس بمفتقر و صغری این قیاس بدیهی است
و کبری ممنوع است با جواز ازان ترکیب یافته است کبری صغری و [illegible]
اجزا است قطعا و کبری نیز بدیهی است چنانکه بیان شد و دو دفعی هر ثابت شده که واجب
الوجود مجرد است و جزو ندارد و ماهیت او از برای آن جنس نبوده باشد بصحة قیاس که گوئیم
الواجب لا جزء له وکلما لا جزء له لا جنس له ینتج منه که از برای واجب جنس نیست چنان
صغری مذکور شد و اما بیان کبری پس گوئیم هر جنس چنانکه در محل آن مبرهن است جزو نیز
بیان ماهیته و غیر ماهیته ملکه تمام جزو مشترک است میان آن ماهیت پس اگر متحقق شود از
برای ماهیت جنس نیز متحقق خواهد بود چه ثابت شد که جنس ندارد پس باید که فصل هم
نداشته باشد زیرا که کلما لا جنس له لا فصل له ینتج الواجب لا فصل له پس از صحت
انکه حد ندارد نبوده باشد لصدق قولنا الواجب لا جنس له ولا فصل له وکلما لا جنس له
ولا فصل له ولا حد له ینتج انه لا حد له وکلما لا حد له لم یمکن الاطلاع علی حقیقته ولا
تصورها علی ما هی علیه لصدق قولنا الواجب لا حد له وکلما لا حد له لا یمکن معرفته بکنه
الحقیقة ینتج الواجب لا یمکن معرفته بکنه الحقیقة فان الاطلاع علی الحقیقة بالکنه
انما یکون بالحد التام فاذا امتنع امتنع والرسم لا یفیدها ایضا اذ التمیز بالعارض
الخارجی لا یستلزم الاطلاع علی الکنه و بهمین نهج [illegible] ذات [illegible]
[illegible] از جمع [illegible] و با آن در آمده ام [illegible]

مدرک خبیر عالم را نبود و جهت آن فاسد را منعطف ساخته گوئیم و ادله نقلیه نیز بسیار است از کتاب
حق از جمله نقلیه قوله تعالی قل هو الله احد [illegible] و نه عالم بسیط است و مرکب نیست فرع دیگر
باید که متحد و جزو در حد او نه عالم جسم و عرض نیست و عرض آن است که در [illegible]
بخود باشد نیز حاصل [illegible] چیزی بوده باشد و قائم بآن شوند موجود [illegible] در خارج
خارج و دلیل بر ابطال عدم اجتماع واجب فالا است بمکان چه اجتماع صفت امکان است و
اجتماع جسم بمکان بدیهی است و لکن اجتماع عرض بوجود آن [illegible] بسته بوجود
جسم است و جسم ممتنع بمکان است پس عرض نیز بواسطه ممتنع خواهد بود و اوضح از این که گوئیم
در [illegible] ثابت شده [illegible] الوجود است لازم آن وجوب افاده است
[illegible] از آن صفات [illegible] دارد با وجوب وجود از جمله آن صفات جسمیه است
جسمیه افاده است [illegible] لازم [illegible] دارد با وجوب
وجود [illegible] مستلزم [illegible] مستلزم حصول [illegible] است [illegible]
گوئیم [illegible] بالذات [illegible] بالنوع
[illegible] بالنوع باشد [illegible] بالذات باشد
[illegible] بالذات باشد [illegible] با جواز [illegible]
و آن اجزا [illegible] بالحقیقة [illegible] مخالف بالحقیقة [illegible]
از جمله [illegible] باشند [illegible]
واجب الوجود [illegible] ممتنع [illegible] باشد پس کل
واجب [illegible] حقیقة مرکب از امکان
[illegible] باشند پس حقیقة [illegible]

برد با انیة آن و حقیقت مغایر الانیة واجب نگرداند بوجه واجب الوجود آنست که حقیقت
آن عین انیت آن بوده باشد پس معلوم شد که واجب جسم نمیتواند شد و از بطلان جسم
نیز معلوم میشود که عرض هم نیست و از نبودن عرض هم ثابت میشود که آن ذات حلول در محلی نکرده است
چه حلول نیز بمعنی قیام بغیر است و لازم آن افتاده است که ممتنع بوده باشد با آن و همچنین جایز
نیست بر خداوند عالم جل شانه تغیر بر او بالکلیه چنانکه این صفه از خواص کیفیات است که الوان
فعل و انفعال حاصل میشود آن را امزاج باشد و آن صفه اجسام است بعد از بطلان جسمیت
اعاده دلیل در خصوص او بکار نیست و همچنین اتحاد نیز ممتنع است و اتحاد دو قسم است یکی آن
چیز دو لباس اوی دو چیز یک چیز شدن و مجمل دلیل بر بطلان این قول آنست که هرگاه خدا و غیر
متحد شود با غیر خدا از این نیست با در حقیقه متمایز است تا راز خواهند یا خیر و بنا بر اول در اتحادی نیست
و اگر در حقیقه کما لست سابقه جواد است آن بر قرار نمانند پس از دو حال بیرون نیست یا این است
در هر دو معدوم و بر طرف میشوند و پس از انعدام است آن چیزی دیگری حاصل میشود یا خیر بلکه یکی
از است آن معدوم میشود و دیگری باقی میماند اما صورت اول پس بطلان آن واضح است
چه انعدام در ذات واجب الوجود آن از حاق حقیقه ذات آن بوده باشد محال است پس
آن را در فرض کردی در واجب الوجود و واجب الوجود دو تا نبود و بطلان در شق دوم نیز
ظاهر است چه در آن صورت نیز اتحاد نیست زیرا که اتحاد موجود با معدوم محال است پس
از آنچه گفتیم معلوم شد در اطلاعه آنکه اتحاد در حقیقه ای که محال است نفس اتحاد نیز معنی ندارد و تصور
نمیشود و فرع سیم آنکه باید اعتقاد نمود در جناب خداوند عالم محل حوادث نمیتواند شد و حوادث را
بر آن درگاه راهی نیست چه حوادث اصطلاحی باشد از حرکت و سکون و اجتماع و افتراق و سهو
و نسیان و خواب و دلتنگی و مانند که در ذات عالم و در دو بار دیگر جوانی و ... مجملا

و نفی حلول

و نفی اتحاد

محمت

بحرکت

هیچیک از این حوادث نمیتواند شد چه اینها از لوازم جسمیه است و از این است مولای
متقیان سید ما امیر المؤمنین علیه السلام فرموده لا تجری علیه الحرکة والسکون وکیف یجری علیه
ما هو اجراه او یعود فیه ما هو ابداه او یحدث فیه ما هو احدثه یعنی جاری نمیشود و ممکن نیست
حرکت و سکون بر ذات مقدس او و چگونه جاری میشود آن چیزی که بر ذات مقدس و چگونه تعقل
تصور این معنی را میتوان نمود در آن چیزی که در آن جریان داده باشد در آن چیز را آن
ذات علت جریان آن شده باشد بر او تجویز نمود و برگرداند در آن ذات ظاهر آن چیزی که فعلیت پیدا ساخت
قائم شود بذات او در آن ذات ما احداث کرده است آن را پس از کجا که لازم آید در آن تفاوت
الذات بوده باشد زیرا که لازم قبول و فعل او داده است تغایر و همین جهت قبول غیر از جهت
فعل است و با آنکه ظاهر شود در ذات آن چیزی در حقیقه ظهور آن او شده است با حادث شود
در آن چیزی در آن احداث آن فرموده است و بعد از آن فرماید و نقل است از ائمه المعصومین
فیه ولطرح بسلطان الامتناع من ان یؤثر فی غیره وهذه کلها تدل علی نفی اتصافه با
الحرکة والسکون منافیه لوجوب الوجود ولمعنی الالهیة والازلیة و آنکه قائم نمود بذات
مقدس صفات مقتضی بین و متواند تاثیر بود در غیر پس هرگاه ذات باری متصف باین صفات
بوده باشد پس واجب الوجود نخواهد بود چه موجبی است که هر حادث ممتنع است مجرد
و هر مجرد مصنوع است و هر مصنوعی محتاج است و هر چیزی در مکان بوده باشد محتاج است آنکه بوده
در غیر او بوده باشد چه در وجود ممتنع و نیز است و ذات او باشد از حد خشن که قائلند در تکون حشرش
دیگر آن لازم میشود بر آن است در تجویز نمود ذات باری قابل است و فاعل پس فاعل بودن
آن و قابل بودن آن محال است پس صحیح نخواهد بود تصور کردن آنکه حرکت و سکون جاری در ذات
مقدس نیست چه گفتیم در لازم میآید قابل بودن آن و فاعل بودن و این منافات دارد با وجوب

[illegible]

و اینکه این ازلی بوده باشد و الله بوده باشد و جمیع حوادث بغیر معنی اصطلاحی یعنی
صحیح نیست هر صفتی از صفات الهی حادث بوده باشد و صفت هر صفت است صفت ذاتیه
دارند و صفات غیر ذاتیه صفات ذاتیه را چنین گفته اند هر آن صفتی است هر حق تعالی موصوف بان است
و نقیض آن موصوف نمی تواند شد چون وصف قدرت است هر متصف بان صفت و نقیض آن هیچگاه نمی
تواند بود اما اول آنکه از ذات لازم بوده هر علم الهی بهم جز نقل کرده ذات و کمال مطلق موصوف
نمی تواند شد و لکن قدرت و وجوه مثل خلق نیز آن گفته هر خداوند ایجاد فرموده است آسمان
متحقق شده را با عرش و کرسی و زمین از آن را چون مصلحت نه است ایجاد نکرده است و این
کلام شده چنین نقض هر عالم محکم است بهمین عالم بلکه است خبر روایت شده است از سعد بن
عبد الله از جابر از ابی عبد الله علیه السلام هر فرمود ان لله مدینتین احدهما بالمشرق والاخری بالمغرب
علیهما سوران من حدید له سبعون الف باب من الباب الی الباب فرسخ و علی کل باب سبعون
مصراع من الذهب الاحمر اهلها یتکلمون بسبعین الف لغة کل لغة بخلاف الاخری و انا
والله اعرف لغاتهم و انا الحجة علیهم خلاصه معنی این است هر خدا شهری است در مشرق
و شهری است در مغرب و هر یک از آن دو شهر حصاری است از آهن هر در هر حصاری هفتاد
هزار در است هر از هر دری تا در دیگر فرسخی است و هر دری هفتاد تای از در است از طلای احمر
و هر دری هفتاد هزار طایفه داخل می شوند هر یک لغتی سخن می گویند هر دیگری نمی داند
و من جمیع آن لغتها را میدانم و در آن شهرها و در میان آن شهرها خدا را حجت است
و امامی است غیر از من در حجت خدایم بر ایشان و در صورت دیگر غیر از من و بر او در من حجتم بر ایشان
دارد است صفات واجب و امانه و هیچیک از اینها موجب تغیر در ذات مقدس نیست زیرا که کمال
ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و غیرت حق است و اختلاف در تعلقت

سوا ده ممکنات است و هر چیز را در جزو قابلیت ماده و مصلحت نظام کل هست و از فیض نیست بلکه خود
داده است اگر زیاده از آن عطا شده باید خلاف علم ثبت مراد خواهد بود لیکن بعضی اشخاص را رأی فیض
رحمت است در وراء فیض قابلیت و آنکه در حق است یک فیض است و لیکن در بعضی از اشیاء بجهت عدم
لازم است و در بعضی دیگر هیچ چیز دیده و یا اگر برود بدهد از جنس بیرون دید پس هر جهت از آن
ناسازی اندام است ز دیدار کند دادن آنچه آن حقیقت و اعلا است و لیکن در باغ لاله رود به
در شوره بوم حس و سبب آن دیگری تا آنچه شده تغیر به گویم حصول این حوادث در ذات
خدای تعالی یا صفت کمال است یا نیست اگر صفت کمال باشد لازم می آید خدای تعالی قبل
از حصول این حوادث در ذات ناقص باشد و نقص بر خدای تعالی جایز نیست و اگر صفت کمال نباشد
لازم می آید خدای تعالی بعد از حصول این حوادث ناقص باشد و دیگر آنکه اگر قیام حوادث
بر ذات خدای تعالی جایز باشد لازم می آید خدای تعالی منفعل و متغیر باشد زیرا که
انفعال پیدا شدن حالتی است در چیزی غیر از حالت اول و تغیر لازم ممکن است و با فرض
قیام حوادث لازم می آید امکان حق و این خلاف فرض است و در این رتبه بیان
زیاده از این مناسب نیست و فرع چهارم اینکه باید اعتقاد نمود خداوند عالم مرئی نمی شود
بود و دیده سر ادراک آن نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این از ضروریات دین
شیعه است و آیات بسیار در این باب وارد شده است منها قوله تعالی لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمی کند او را دیده ها و او ادراک می کند دیده ها را و حق
هم این است نه چشم سر و چشم سر هیچیک ادراک نمی توانند کرد مر او را و ادراک و فرع احاطه آن است
ممکن هر باز درجه امکان محال است هر بیرون کند و تنزل در ذات واجب نیز محال است
پس ادراک واجب را باید واجب نمود پس به ادراک هر سه برهان نیست نمودیم هر واجب

الوجود باید منحصر بفرد و یکتا باشد و لهذا این نیز جواب باین شد پس هرگاه ثابت شد که واجب دیگری
یافت نشد ادراک آن نیز ممکن نخواهد بود و آنچه از قسم بر خود و بر خلاف این وارد شده است
ماوّل است با دراک به بنده دل چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده نه بیند او را دیده ها
بمشاهده دیدن ولکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و آن حقیقه رؤیه نباشد و اگر
رؤیت بران اطلاق شود مجاز باشد دویم آنکه عقلا نیز اقامه میکنیم از برای رد آنکه بگوییم هرگاه
جایز باشد دیدن حق تعالی پس البته باید او را انکشاف در جهتی از جهات باشد زیرا که عقل
حاکم است بر تعذر ادراک بینایی چیزی را که در مقابل آن اراده باشد یا در حکم مقابل مثل [illegible] باشد
و حکم بودن جهة متحقق نخواهد شد پس تحقق رؤیت بصریه مستلزم تحقق جهة است و دانستی
که بودن خدای تعالی در جهتی از جهات محال است پس دیده شدن خدای محال است پس
صحیح است قیاس [illegible] با لعکس نتیجه و اجب [illegible] نتیجه میدهد ان الواجب
لیس بمرئی و ادله نقلیه نیز در این باب بسیار است از جمله انها قول خداوند است بموسی علیه السلام
و آله و علیه السلام در وقتی که قوم آنحضرت از آنحضرت سؤال دیدن حق تعالی نمودند لن ترانی
و لن بمعنی نفی ابد است از برای نفی تأبید است پس هرگز نخواهی دید مرا و تو اند دید ای موسی مرا هرگز
نخواهم شد پس هرگاه رؤیت ممتنع شود جواب از کلیم مع الاطلاق بعنوان حقیقه صحیح و هرگاه که نه
هر کاهی نفی ممکن واقع شود با ثبوت منفی بودن و حصول ان در قول خداوند دفی نفعنوده ابدا با وجود
آنکه ابن ان تمنای مرگ نکردند در قول خداوند یا مالک لیقض علینا ربک پس نفی از برای تأبید
نخواهد بود جواب بگوییم در اینجا مجاز استعمال شده است که ثابت شده است در دلایل لفظیه که لن
موضوع است از برای تأبید پس ورود آن در غیر موضع مجاز خواهد بود و دلیل بر مجاز بودن یافتن نشان
قرینه و آن عدم حصول تمنی موت است چنانکه آیه را دلالت است بران پس حقیقه حجت است آنکه استعمال شده

دلیل اتحاد و نفی شریک

باشد بیان و معنی بطور اشتراک کرده ایم در این مسئله هم تعارض واقع خواهد شد در بیان که از
اشتراک در معنا بان بر بسته است در مجاز مقدم است بر اشتراک و در این باب همین
قدر اکتفا مینماییم دویم در نفی جسم آنکه باید اعتقاد نمود در حق خداوند عالم یکتا است و شریکی از برای او
در قسم و ملک و عیر از ذات جناب مقدس او است حادث است و ثابت شد این
مدعای ما با بطور نقل است و با بطور عقل اما بطور نقل پس بقدر باید خداوند عالم در قرآن مجید
والهکم الله واحد لیس خدای شما خدا است یکتا و شریک ندارد و قوله تعالی فاعلم انه لا اله
الا الله پس بدان در تحقیق که خدای نیست غیر از خدای تعالی است و ازین قبیل آیات در کلام الهی
بسیار وارد است و شبهه نیست که خداوند عالم صادق است و آنچه خبر داده است صدق است
و کذب بران روا نیست چنانکه بیان کردیم دویم آن بطور ادله عقلیه که عقول سلطان از جهات
ادراک کنند چنانکه مذهب متکلمین و فلاسفه و دلیل عقلی است ان است این است که بدرستی
نفی آن فرموده است صلوات الله و سلامه علیه و جمیع اولاده الطاهرین در اکثر خطب از ابطال
خدای دیگر جلوه و جمال است او هم غیر از دیگر با تو نیستند و از وجود خبری نبوده اصلا آنکه همیشه
تو هستند زیرا که شک در صدور دیگر از چیزها نیست و چیزها نیز آمده اند همه از یک خدا خبر داده اند و از
دیگری خبر نداده اند دویم آنکه بر این که هرگاه آن دو خدای باشند و یکی از ایشان اراده
کند شیء حسی را در این ساعت شخوک کردانید و دیگری اراده کند در این ساعت همین
جسم را ساکن کردانید پس خالی از این نخواهد بود مقصود هر دو بر عمل آید یا مقصود هیچیک حاصل
نمی آید یا مقصود یکی از ایشان بعمل می آید و از دیگری بعمل نمی آید اگر مقصود هر دو بعمل آید لازم
می آید در جسم واحد در ساعت واحد هم متحرک بود و هم ساکن و بدیهه عقل حکم میکند باین
بطلان این قول و اگر مقصود هیچیک بعمل نیاید لازم می آید هر دو عاجز باشند و هیچیک

بالطوارث

قدرت نداشته باشند و دانستی که عجز بر خدا روا نیست و اگر مراد یکی از ایشان بعمل آید
و از آن دیگر بعمل نیاید پس معلوم است که کمال قدرت در یکی از ایشانست و در دیگری
عجز است و عاجز واجب الوجود نتواند بود بلکه واجب آنست که او را قدرت کامله است
و آن دیگر ممکن الوجود است زیرا که واسطه در میان ممکن و واجب نتواند بود و دیگر تقریب این
گوئیم که اگر خداوند متعدد باشند خالی از آن نیست که ممکن واحد موجود را یا هر دو خداوند
ایجاد نموده اند یا واحد از آن دو و اول از آن اول است که آن موجود را دو علت لازم میاید که یک
معلول معلول باشد از برای دو علت مستقله و این جایز نیست زیرا که بمحض اراده و قدرت یکی از ایشان
در ایجاد این ممکن این ممکن خلق خواهد کرد پس اگر دیگری نیز اراده کند ایجاد این ممکن را تحصیل
حاصل خواهد بود و ایجاد موجود و بدیهه عقل حکم مینماید بر [illegible] این قول و اگر یکی از ایشان
این ممکن را ایجاد کرده و آن دیگری ترجیح بلا مرجح لازم میاید زیرا که نسبت این ممکن با آن
دو واجب علی السویه است و ظاهر است که ترجیح بلا مرجح باطل است و باین قول حق سبحانه
اشاره نموده است خداوند عالم لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا یعنی اگر در میان آسمان
و زمین بغیر از خداوند تعالی خدای دیگری باشد لازم میاید که آسمان و زمین فاسد گردند
و نظام عالم برهم خورد و شیرازه اوراق مخلوقات از هم بپاشد و اما بطور عقل لغات حکما
و حکمای مشائین که از سلطالیس و شیخ ابو علی است چنین گویند که بنا
بر اصول فلسفه اولا مغز است که وجوب وجود عین واجبست پس اگر واجب الوجود متعدد
باشد باید معنی وجوب وجود در میان ایشان مشترک باشد و چون که حیثیت لازم
دارد و امتیاز دارد باید در هر یک از ایشان غیر باشد که در آن دیگر نبوده باشد تا دو
حیثیت حاصل شود پس هر یک از این دو واجب مرکب خواهد بود از دو چیز یکی وجوب وجود

و مشترک است میان ایشان و دیگر آن چیزی که مابه الامتیاز هر یک است و ترکیب از صفات
ممکنات است چه ترکیب نقص است در واجب الوجود پس لازم میاید که هر دو ممکن باشند
و حال آنکه فرض کردیم است که او واجب الوجود است و بطور دیگر گوئیم که آن تعین خواه نفس باشد
و خواه عدمی انضاف حقیقه با دو واجب نتواند بود چه اگر واجب ملحوظ هر جا که واجب باشد
ثابت ای آن تعین باشد که شدی و تعدد نبودی و این خلاف مدعاست اینکه مطلوب
ماست پس آن ممکن خواهد بود و در این هنگام علت او یا ذات اوست یا امر خارج نتواند که ذات او باشد
زیرا که اگر ذات باشد هر جا که ذات باشد ان تعین باشد پس واجب یکی باشد و این
خلاف فرض است با وجود اینکه مطلوب ماست و اگر علت امر خارجی است لازم میاید که واجب
محتاج باشد بغیر در تعین و احتیاج منافی وجوبست و بر این اعتراض کرده اند که احتیاج
در وجود منافی وجوبست نه احتیاج در چیزی دیگر و احتیاج در تعین مستلزم احتیاج در وجود
و جواب گفته اند که احتیاج در تعین مستلزم احتیاج در وجود نیست زیرا که وجود و امور ثابت
نمیشود الا بعد از تعین و عروض وجود ماهیت را در مرتبه ابهام معقول نیست پس هرگاه ماهیت را تعین لازم باشد
عروض وجود او را موقوف بر تعین باشد و در رسید تعریف در حواشی شیخ حکمة العین آمد
بتامل و در این مقدمه پرده به برهان و بدیهی است در نظر لبیب پوشیده نماند در این
در کتب هیولی و صورت گفته اند که تشخص هر یک از هیولی و صورت با آن دیگر است چه
هیولی علت فاعلی تشخص صورت است و صورت علت فاعلی تشخص هیولی پس اگر احتیاج در تشخص مستلزم
احتیاج در وجود بودی لازم آمدی که هر یک علت وجود آن دیگر بودی هیولی علت فاعلی وجود
صورت و صورت علت فاعلی وجود هیولی و این باطل است پس معلوم شد که بر اصول حکمای مشائین
تشخص وجود سابق نیست و احتیاج در تشخص مستلزم احتیاج در وجود نه ولکن در این برهان خلل

دیگر هست زیرا که بعد از ثبوت برآنکه وجوب وجود بعین واجب چرا نشاید بوده وجوبات
متعدده باشند و اطلاق وجوب بر هر یک از ایشان بر سبیل تشکیک یا اشتراک لفظی باشد
پس وجوبات متخالفه بذواتها باشند و هر یک عین واجبی اگر گویند وجوب وقتی عین واجب
پس وجوب عین حقیقه باشد اگر واجب متعدد باشد در حقیقه وجوب نیز یک باشند و از
همه کلام ممتنع خواهند بود هر یک بمیزی و نقل کلام در آن حقیقه مینمائیم که چرا است که
در حال وجوب چون حال وجود باشد بالیس بی وجود خاص واجبی و وجودات خاصه ممکنه
در ایشان جهات متخالفه اند بذواتها بر منهاج ایشان چه وجودات خاصه نزد ایشان
بسیطات و ترکیب در ایشان نیست اگرچه لفظ وجود مقول است بر همه بر سبیل التشکیک
حاصل آنکه میتوانند وجوبات متخالفه باشند در وجوب بر هر یک از ایشان مقول شود
یا به تشکیک یا باشتراک لفظی و هر یک وجوب خاص باشند متمیز از غیر بذات خود
والطریق اوضح ازین آنکه گوئیم که گفته‌اند وجوب عین واجب مراد مفهوم کلی وجوب است
یا فرد او و اول باطل است و بر تقدیر ثانی چرا نشاید بوده وجوب را افراد متکثره مختلفه
الحقایق باشد هر یکی عین واجبی چنانکه رای حکمای اشراقیین است ایشان را بعرف زمان ما
اشراقیین میگویند و مدار سخن ایشان بر ذوق سلیم است و اشراقات ضمیر است
و رئیس ایشان افلاطون و شیخ [illegible] و مدون قواعد ایشان شیخ شهاب الدین مقتول
و از برای فهم این قواعد [illegible] دانشمندان روزگار در آن حیران
و کنج نشین زوایای مدارس از آن [illegible] از مطالب ایشان در بیان
این مطلب بر آن مبتنی است بیان کنیم ان شاء الله و حسن توفیقه **اولاً گوئیم** در باید دانست
چنانکه اختلاف بحقیقه میباشد چون انسان و فرس [illegible] میباشد چون اختلاف [illegible]

و عمرو و اختلاف در کمال و نقصان در ذوات نیز متحقق میباشد یا انضمام امور خارج بر آن حقیقه
و آنچه گفت بیان کردیم [illegible] و اجزای آن ظاهر شده ضعیف این است و با وجود آنکه [illegible]
تمام است [illegible] بمقدار [illegible] مقداری [illegible] محض حقیقه مقدار [illegible]
غیر از مقدار چیزی نیست و همچنین ناقص **و ثانیاً** آنکه عقل در مرتبه اول از نظر منقسم میشود باشیا
بدیهی از نور و ظلمت و مراد از نور در اینجا آن است که ظهور آن محض ذات آن بوده باشد و
[illegible] آن [illegible] حقیقت [illegible] باشد و ظهور دیگران [illegible] اعم از آنکه
[illegible] باشد یا نبوده باشد و مراد از ظلمت عدم نور است مطلق و نفس بر بیان ایشان
[illegible] و ظاهر است و چون این مقدمه را دانستی پس بدان که [illegible] جسمانیه
لازم است در تشخص ایشان [illegible] اشکال [illegible] هر یک را امتیازی
از آن دیگر حاصل شود [illegible] در جمله این امور [illegible] جسمی [illegible] و الا اختلاف [illegible]
[illegible] لازم [illegible] در آن [illegible] و نمیتوان گفت [illegible]
هر یک ازین امور [illegible] این تشخص باشد [illegible]
او باشند لازم آید دور [illegible] اختصاص هر جسمی [illegible] جسم دیگری
باشد چه عقل [illegible] هر جسمی [illegible] جسم دیگر است و هرگاه فرض شود لازم
آید دور [illegible] و نمیتوان گفت [illegible] هیولی است و با صورت [illegible]
ایشان [illegible] اشراقیان انها موجود نیستند و بر تقدیر وجود ایشان هیولی [illegible]
مشخصه و صورت جسمیه نوعیه پس [illegible] جسمی نیز هم
بود و سخن در اختصاص صورت جسمیه همان [illegible]
آن اشکال [illegible]

پس ثابت شد که هر شخص از جسمی چنین جسم است و نه عوارض و نه اجزای او بر تقدیر وجود
پس امری خواهد بود که نه جسم و نه جسمانی باشد بلکه نور مجرد باشد و آن نیز مفتقر نبوده باشد
چه اگر مفتقر بجسم باشد لازم آید که اخس علت اشرف شود و اگر مفتقر باشد بنور دیگر که از ذوات
ازو ان باشد باید منتهی شود بنوری که آن مفتقر نبوده باشد دفعا للدور و التسلسل و آن نور
الانوار است و نور اعظم و نور قیوم و نور محیط و نور اقدس و نور قهار و او غنی مطلق است و غیر او
همه با و مفتقر هستند چه غیر او ست یا نور ثابت از نور او و یا پرتوی از پرتو نور او و چگونه ایشان
چه اقرب با و باشند شرف او همچنانکه در نور محسوس هر چه اقرب بمنیر بود انور است پس
مراتب موجودات در شدت و ضعف نسبت بنور الانوار است بحسب قرب و بعد با و و شدت و ضعف
در کمال اشراق و میزان نقصان آن تا نوبت بجسم رسد که در مرتبه اجسام است در غایت
کثافت است و شعاع نور الانوار از آن مرتبه ابعد میرود و چون اثبات واجب بدین
طریقه نموده شد و در وحدانیت که بنده در مطلق خواه آنچه قائم بغواشی جسمی است و خواه آنچه
قائم بذات خود است یک حقیقت است و از جمله است در تمام انوار و واجب التعظیم اند بجهت
نور اسپهبد الهی و از اینجاست که در ... اجسام مستنیره قبله بوده و آنکه ... بیان کردیم
در حقیقت واحده نتواند بود بعضی از افرادش عرض باشد و بعضی جوهر زیرا که اگر
این حقیقت مستغنی از محل است همه افرادش مستغنی باشند و اگر مفتقر همه مفتقر باشند درجواب
گوئیم مسلم نداریم که طبیعت مفتقر عنه است یا اقتضا بلکه طبیعت نوری مشترک از ان دو نسبت
و مراتب مختلفه ان در کمال و نقصان تقاضای اقتضا و عدم ان میکنند و نسبت نقصانش
آنکه عرض باشد قائم بغیر و با این نسبت ظاهر شد دفع آنکه گویند چگونه بعضی از افراد حقیقه
واحده علت باشد و بعضی معلول و این مقدمه در انوار خفی مختلفه بشنید صریح است و نزد

[illegible]

ارباب ذوق سلیم و حدس مستقیم ظاهر است و برین تنبیهی کرده اند و گفته اند که اگر
انوار حقیقی مختلفه بودندی مرکب بودندی از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز زیرا که
مطلق نور در بدیهی التصور است و اظهر اشیا نیز مشترک میان انوار و زاید بر حقیقت ایشان
نیست اما اشتراک ظاهر است و اما زاید نبودن زیرا که مراد از نور چیزیست که ظاهر بذات خود
باشد و ظهور زاید بر ذات او نبوده باشد پس ظاهر است که ذات او باشد و محال
در نور مرکب باشد چه کنه او همان ظهور است که بذات خود ظاهر است و بدیهیات
بسیط اند چرا که اگر مرکب بودندی احتیاج بتعریف اجزای ایشان در معرفت کنه ایشان
بودی چون احتیاج نه متحقق یافت در اختلاف میان انوار بنوع نیست بلکه بکمال و نقصان
در نفس حقیقت ایشان است و اتحاد حقیقت ایشان نیز تواند بود نور غنی مطلق متعدد باشد والا تمیز
ایشان بحقیقت و لوازم ایشان نتواند بود زیرا که مشترک است میانه ایشان چنانکه گذشت
و بعوارض نیز نتواند بود زیرا که سبب اختصاص هر یک بعارضی یا حقیقت ایشان باشد و یا هویت
یا امری خارج اول باطل است زیرا که حقیقت همه یکی است و ثانی نیز ظاهر البطلان است
چه تحصیل هویت با آن عارض است و ثالث هم باطل است زیرا که ایشان درین هنگام
در تحصیل هویت مفتقر نیز باشند پس غنی مطلق نباشند و تمیز بکمال و نقصان خود نتواند
بود زیرا که مفروض است که همه غنی مطلق اند و درین هنگام ناقص غنی مطلق نباشد
چه هر چه ناقص است بالذات مفتقر است بکمال و طریقه دیگر در توحید آنکه هر گاه که
خالق غنی مطلق باشد همیشه ... خواهد بود زیرا که هر یک ... صفة الکمال فوت شده
و محال است که احتیاج جمیع اشیا بآن صفة الکمال است و هر چه ... نبوده باشد ...
از وجوه الیه ممکن است و ممتنع پس همه ممکن محتاج باشند این است خلاصه آنکه در کتب

در نفی صفات زائده

اینست مراد با شیخ و تتمه در بعضی مواضع این بیان شده است **فرع ششم** اینکه باید
تحقیق نمود در صفات خداوند عالم را **صفات** زائده بر ذات نیست و آنرا **معانی** گویند
چنانکه اشاعره از اهل سنت از برای خدای تعالی ثابت کرده اند مثل علم و قدرت و حیات
وغیر اینها و گفته اند که خدای تعالی عالم است نه بذات خود بلکه بعلم که قائم است بذات
خدای تعالی و قادر است نه بذات خود بلکه بصفت قدرت که زائد است بر ذات او و قایم
بذات اوست و همچنین حی است بحیوة که غیر ذات خدای تعالی است لکن قائم است بذات
خدای تعالی و همچنین سایر صفات و همچنین لازم است تنزیه نمودن ذات مقدس باریتعالی
از معانی است و از احوال است و مراد با حوال صفتی چند میباشند که صفت از برای موجود واقع شوند
لکن آن صفات نه موجود و نه معدوم و متصف میشوند که از وجود و عدم نمیشوند و این احوال را ابو
هاشم از اهل سنه و تابعانش از برای خدای تعالی اثبات کرده اند و گفته اند که خدای تعالی
قادر است بصفت قادریت که قائم است بر ذات خدای تعالی و همچنین عالم است بصفت عالمیه
که قائم است بر ذات خدای تعالی و گفته اند که اینکه میگوئیم که خدای تعالی عالم است بعالمیه غیر
اینست که عالم است بعلم چنانکه قول آن از اشاعره نقل شد و بعضی فرق میان این دو قول
کرده اند و گفته اند تمیز میان این دو قول مشکل است **دلیل بر نفی معانی** و وارد است که خدای تعالی
عالم است بعلم نشود بلکه عالم است بذات خود و همچنین در سایر صفات ذاتیه و نفی قیام صفت
غیبه زائده بر ذات باریتعالی آن است این صفات یا واجب الوجودند و یا ممکن الوجود **اول**
آن مراد نشود چه دانستی که واجب الوجود منحصر است بفرد و حصول تعدد در آن جایز نیست **دوم**
هم مراد نشود پس منحصر شد شق ثانی که ممکن بودن و واسطه و سبب بر آن لازم میآید که خدا
عالم محل و واقع شود از جمله حوادث و این بالطل است چنانکه دانسته شد **دیگر** اینکه اگر خدا

قادر باشد بقدرت لازم آید که در خلق نمودن احتیاج بهم رساند بقدرت و احتیاج از
صفت ممکنات است پس لازم میآید که واجب نبوده باشد پس این صفات زائده بر ذات
خدای تعالی نیست و بطلان مذهب ابو هاشم ظاهر است از اینکه مفهوم نمودن مقصود آن چیست از این
جواب بیرون میآید ولکن هنوز مفهوم مقصود او نیست **بیان عرفانی و حقانی** در نجم
نعال سعی نجرد بر آن نیست طریقه ارباب دانش بود و لکن طریقه ارباب بینش پس ای
ای عارف و ایها الطالب الکشف و التحقیق حقیقت او از معرفت محبوب جز از باطن ظاهر طلب
کردن و نا محبت غیر حق از قلب بیرون نرود سلطان محبت حق بر غوث بر او جلالت در
ساحت دل تو نزند و در خبر آمده است که اوحی الله تعالی الی داود علیه السلم یا داود انا وجدی
انک تحبنی فان کنت صادقا فاخرج محبة الدنیا من قلبک فان حبی و حبها لا یجتمعان
فی قلب واحد ای گرد بنده او و بنده لشکرهای داود آیا گمان توان است که اسم تو در جزو
دوستان است و نفس در این معنی صادق باشی که در راه دوستی بار همراه است دنیا نیست باشی
در جمع است و ضعف آن و بر آنکه سبب اثر سببهای محبت در تنها بدون که ضعف آن
طاقت بار دنیا بر نتابد عشق از قرطاجنت چیز و مبدأ محبت ارادت است و اراده ثمره محبت
و مفتاح ولایت سالک است و مطلع صبح سعادت طالب است حقیقه اراده آن است
اراده تو در اراده او گم شود تا یک ذره اراده تو باقی بود در بند هستی اراده خود بر نشوی فارغ نشوی
خدا پرست نتوانی بود و نا میشه مثنوی آزادی سبب بی نیازیست به هر در عالم گشتی پاه آدم
و آدمیت نرسی و تا خود را از خود نگریزی بحق نرسی و تا خود را فنا نکنی مقبول حضرت نشوی
و تا همه سرنی بر نگردی و این معنی جز به تجرید ظاهر و تفرید باطن و از جمیع اعراض و مشاغل
اعراض کلی دست ندهد و تا تجرید و تفرید بمعنی سالک گردد ثمره توحید او را منتج

ارادت به نهایت رسد و عشق بر او [illegible] بروح دل النفس بنه برد
وازین تقریر دانسته شود که کلام عارفی در تعریف محبت چنین گفته اند المحبة ان تهب کلک
لمن احببت ولا یبقی لک منک شیء یعنی تسلیم نمودن بمحبوب هر چه منسوب بمحب باشد از ظاهر و
باطن و صورت و معنی دنیا و عقبی در باب [illegible] شیخ ابو الحسن قدس سره گفته است
حب در جوف [illegible] با صاحبش بروح دارد و با عشق [illegible] دعوی محبت الهی جل ذکره
کننده باید که از روح و جان دست شوید و سخن از جان و تن گوید ای عزیز اگر هست تو
در راه [illegible] توئی در راه عشق [illegible] جانان [illegible]
هست تو ئی تو [illegible] جانان نباشد [illegible] جانان [illegible] جان باشد اگر
یک ذره [illegible] آید [illegible] در دل [illegible] نباشد اگر [illegible] باید در [illegible] باش
چه [illegible] تو [illegible] نباشد [illegible] سلطان جستن آسان
نباشد [illegible] هر کار [illegible] این راه در راه [illegible] را پایان نباشد [illegible]
هوشمند طالب [illegible] در آیه [illegible] ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب چه عقل [illegible]
لذات [illegible] شهوات پاک شد [illegible] در هر صورت [illegible] نظر کرد
از آینه آن صورت معنی هیولا آن [illegible] صورت هیولی دیگر [illegible]
مثلا در امثال فرمان فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها در صورت
زمین سبزه [illegible] نظر [illegible]
صورت عناصر و سموات [illegible] جسم کل است [illegible] صورت
جسم کل عروج کرد [illegible] معراج هیولی [illegible] واز هیولی [illegible] سر فاعلم انه

لا اله الا هو [illegible] حضرت شیخ [illegible] قدس الله سره [illegible]
لو دلیتم احدکم بحبل لهبط علی الله [illegible] الی صبر [illegible]
اگر یک ذره دل را [illegible] الطرق الی الله بعدد انفاس
الخلائق [illegible] عارف [illegible] صورت [illegible]
و آن [illegible] صورت [illegible] و آن [illegible] صورت [illegible]
هیولا [illegible] و آن عناصر [illegible] و آن مجموع صورت را هیولا
و آن جسم کل است و آن جسم کل را هیولا [illegible] و آن هیولا [illegible] و آن نور
نور حضرت صمدیه است پس آن [illegible] عارف باشد [illegible] ما رأیت
شیئا الا و رأیت الله قبله [illegible] چنین [illegible]
باشد [illegible] محسوسات [illegible] معقولات [illegible] صفات
و معارج ذات است پس [illegible] حضرت باری [illegible] تفکر [illegible]
[illegible] ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب
لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام
بل هم اضل سبیلا اولئک هم الغافلون و خلاصه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] حقیقی [illegible] حق [illegible]
و آن آینه را از [illegible] غفلت بصیقل [illegible]
[illegible] سخن حق [illegible]

[illegible]

زیرا که بسمع هوش اینست و در حفظ قرآن استماع بکند اگر ده دوانکه سعی جوز را متوجه
باسباب نفس دارید و مقصود ملذات فانی نمایند مانند چهارپایان اند و همت ایشان بجز
خوردن و خواب نیست و صفت بهیم باشد و لذات دائمی نیستند بلکه این گروه گمراه ترند از
انعام اگرچه اعضا ایشان مکلف نیست و دقایق شرع ندارند ولکن بخلاف او متصف نیستند آن
گروه هر یاد کرده شد ایشان غافلانند در غفلت خود کالانعام ای عارف سبب این نیز
آدمی هم زده عالم است و هم جسمانی و هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوای او غالب آید
از ملائکه افضل است و اگر خواهش مغلوب نفس و هوا باشد از بهایم اخس ارذل است بهره از
ملکیت هست بعضی از دیو؛ ترک دیوی کن و بگذر به تفضیل ز ملک؛ پس بمحض بصر و گوش و تصویر
آدمی بودن کفایت نمیکند باید آدم شد در حقیقه و درین معنی گفته اند بعبرت بران دیده گو
بجز الست؛ جای پای بر وجود او کجاست؛ بهر صاحب نظر کشتی وجود نشسته؛ بر سنگی ازل اندیشه چون
وچشمه بهر ذره کان چشم آیدت؛ در گنج اسرار کشف بدیت؛ و بدانکه برای توحید را اشارتست
اول توحید افعال است که تمام افعال را فعل حق بیند لا فاعل فی الوجود الا الله و این اول
درجه سالک است [illegible] حقیقه است و از ثمرات و خواص این مرتبه توکل حقیقی است که در وی
ترتیب و ترتب از وسایط برگیرد و [illegible] نگارند و هر چه را مقصود دارند و ببینند و [illegible]
الوان را مجازی احکام موثر حقیقی شناسند ولکن بدان درگاه [illegible] اعتبار خلق وسایط صوری
صفت فیض پیدا کنند و باعتبار است [illegible] در نسبت حسن و کمال است [illegible]
اعتبار الکه اثری از آثار [illegible] کرد [illegible] تا آن [illegible] در [illegible] است
و کرده است با بصر وسایط صوری صفت فیض پیدا میکند و آنچه [illegible] گفته اند [illegible]
فعل بقدرة [illegible] و صفت [illegible] از [illegible] این سخن [illegible]

از جانب علی و است باد از تحریف است نقد پس منقطع شود و در سخن فعل [illegible] از صدای صورت
بهره یابد چه اختلاف اقوال و اکثر از آن [اصول] علل مترتب بهمین یک صدا است؛ هر کس به
صفت حسن تو گوید؛ عاشق تشنه و در غم و مطرب ترانه وادعی؛ ازین گونه در عالم موثری نیست
چو خنده اوند واحد لیکن نه چه تاثیر در عالم بالفعل ماست با نه آنکه بفعل آید با اختیار ما بوده یا
اگر با اختیار ما باشد ما در ایجاد اختیار مختار باشیم یا نه اگر مختار باشیم سخن در آن اختیار
همچنان بوده در اختیار اول پس تسلسل لازم آید یا انتها باختیار حق و دانستی که تسلسل
محال است پس ثابت خواهد بودن و اگر در ایجاد اختیار مختار نباشیم با آنکه فعل از اختیار
ما نباشد پس در فعل مضطر بوده باشیم و صدور فعل به اختیار ما و آنکه بفعل ما است چون
تاثیرات اجرام سماوی و تاثیرات اجسام عنصری همه لوازم و خواص آن اجرام است
و لوازم و خواص از استعدادات قوابل مواد و تاثیرات فواعل نفوس و طبایع
آن اجرام و استعدادات از فیض اند پس [illegible] و مواد در کنف قهر طبایع و نفوس ملکوت
آن اجرام اند و ملکوت در کنف جبروت و جبروت در کنف جبار جبروت و هو الله
الواحد القهار پس در سلسله علل و معلولات همه با حق برسند پس برای اوست ملک
السموات والارض ولم یکن له شریک فی الملک وخلق کل شیء فقدره تقدیرا
پس چون او را شریک نباشد کس را چه حکم و تاثیر بود و چون [illegible] تخلیق و تقدیر او بود
غیر او را چه تصرف و تدبیر بود چنانچه درین [illegible] پس آن وقتی است
است [illegible] که دیده [illegible] از جمله آثار [illegible] و منع افعال بدنی و قطع دواعی طبعی و حسی [illegible]
جمیع [illegible] نزوات نفس [illegible] و آنکه طلب [illegible] صفت نفس [illegible] گردد تا حق
صورت فعال لما یرید در وی متجلی شود [illegible] فعل حق بجای فعل [illegible]

محجوب مانند سر با بطش و با بصر اشک را کرده و معنی یا رب است از رب ولکن اگر بری دوی
نماید خوف اخیبه و خوف دنیا رحمت بر بیند فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین و چند
دست ناند حرج حق نه چند بمقام توکل درست کند حرص و عجز را از خزانه اند ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
محقق گردانند دلیر و شجاع و قوی دل گردد چه بعنوان ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا
الذی ینصرکم من بعده وعلی الله فلیتوکل المؤمنون عجز نیست بنده که بعلوم ابرار کو نکرد تعلق
کرده والله المستعان وعلیه التکلان دوم توحید صفاتست و آن آنست که تمام
صفات را صفات حق بیند چنانکه علم را علم حق بیند و قدرت را قدرت او و دیگر صفات
و این در وقت بیشتر در صافی عبد از خویش ذات صفات خویش منسلخ گردد و از لباس اختیار و جبر
بیرون گشته در تجلیات و سطوات سبحات سرگردان گردد و از تابیدن و درخشیدن
لوامع و طوالع صفات الهی دیدهٔ بصیرتش از ادراک باز دارد ثم ارجع البصر کرتین ینقلب
الیک البصر خاسئا وهو حسیر جمال صفات متلاشی گردد و فضل بینها و ثبت تعاضد شبه
ذات او و از اعوجاج و تنازع ارادات و نوار و شبهات دارد تقدم مخالف و دواعی و کیاب
عونات پاک شود فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا گاه در حضرت
تجلی جمال شیفته ولقد رای من آیات ربه الکبری گاه در زینت گاه در یغ لولاک لو
لاک لما خلقت الافلاک گاه در سطوات قهر جلال لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا
منه الوتین در صفت لطف تهیب برده بیند که در مرتبه اول از افعال افعال و این مرتبه
از مرتبه اول اعلاست چه صفات مبادی افعالند پس توحید صفات مستلزم توحید افعال است
و هر صفت کمال که در عقل در ابداع [illegible] اضافات است و انواع از آن بسیار است
غیر متناهیه [illegible] و ملاحت عز اوراز و متابعه با ایجاد غیر

بصیرروم

متناهیه

متناهیه در توحید ذاتست و اوصاف [illegible] ذات است و اندر انجمن [illegible] چند و حیران توحید
سیم توحید ذات است که [illegible] ذات نه بیند و همه گزاف را در وحدت حقیقی او
متلاشی بیند نه وحدت که در مقابل کثرت است که آن [illegible] از اطلاق اوست نه وحدت در مرتبه
او وحدت است که آن مرتبه از مراتب تنزلات جمال اوست بل وحدت ذاتی که منبع جمال بر
از وحدت وصف [illegible] عالم همه از شعله انوار
[illegible] وحدت حقیقی او را [illegible] اطلاق و کمال استغنی بیرون نیاید ملاحظه انواع کثرات
مراتب [illegible] استغنی [illegible] و در این اطوار توحید اجتماع [illegible]
نیست و این وحدت مرتبه عین الغیب است و از جهات آن [illegible]
و ساحت عز او از آن منزه است و در حیطه عبارت و اشارت در نیاید و آنچه گفته اند التوحید
اسقاط الاضافات مراد آن است [illegible] از وجوه اعتبار و ملاحظه نه بطریق
سلب و نه بطریق ایجاب [illegible] ملاحظه [illegible] لا سلب و لا ایجاب بلکه وحدت صرف

رابعه

و اطلاق محض بیند ° روزی [illegible] آفتاب و خورشید [illegible] خورشید را
و قول [illegible] اللهم انی اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منک [illegible]
[illegible] ° [illegible] عالم [illegible] عجب از
[illegible] جز آن [illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه عبدالله انصاری
[illegible]

طور اکدام است از عرش تا ثری چون حق سبحانه چه کدام است تا بجای حجب الله برسد چه جرات

اثبات حقیقت بذات او داده تشبیه وتعطیل در خط هر دو بکشید دانم که نشناسانده ام چون ذات

هر دو دان است چون از دایره اسلام بیرون نشد دریافت ادراک او ممکن نه بیرون است الهی

بحق الکه تر اهیچ صفت است رحمت کن برآنکه او را هیچ جز است چگونه توان شناخت و

چگونه توان احصار ثنا او ذات او خود در عجب باید ماند دو الله حق قدره و پیغمبر گفت

صغر باید لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و آورده اند در جمله انبیا و اولیا

و ملائکه علیهم السلام در ادراک خود درازی اعتراف بحجز پیشه کرده بشنید سبحانک ما عرفناک حق

معرفتک سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و گویند در فرشته است که تسبیح او این است سبحان

من لیس یجعل الخلق معرفته سبیلا مقصود از همه این قیل و قال این است که او است بتوان

شناخت و اما هر کس بقدر استعداد و قرب خود معرفتی حاصل کرده و بقدر سیر و سلوک خود

قرب الفرست بیا بند چنانکه انبیا علیهم السلام هر یکی را قربی سوای قرب دیگر بود در آن دیگر را نبود و هم

یکی را اختیار بعث عظمی کرم و شرف بود که پیغمبر علیه السلام آن بزرگواری بود که تشبیه و تکلف و سوی

آن بزرگواری بود که تشبیه و تکلف و ابراهیم را آن قرب بود که جبرئیل در ساعت عمر گنجیده چنانکه

انا الیک فلا و از مولای شعبان آن بود که از آن پرسید نبود هل رأیت ربک قال لا اعبد ربا

لم اره و شنا ره هر یک از معرفت را باهم او را اق استشعار قدر کنیایش آن نه پس ختم توان

و زبان بستن اولی این دوامشند از توحید فرق هفتم آنکه باید اعتقاد کرد چنانکه ذات او غنی است

یعنی احتیاج ندارد و چاره گریز باشد بامانة خواهد بود که لازم آن امکان است و با صفت و لازم آن

آن است که منفعل از غیر و متغیر باشد و انفعال تغیر از صفت ممکن است الله اکبر سبحانه دلیل ما چه باره

از ادراک خود بالاکه اشته و در قید این نحو صفات ذات که ادراک آن چو بقدر حوصله خود نتواند در مقام

بیان آن برآید یا در اثبات آن دلیل اقامه نماید چه برای طائفه رسم حقیقت این است آن

بارات بجشم دل ادراک جنانچه در هر چیز آفریده او است و آفریده او است به دست وی

آفریده باشد در ذات وی و در صفات پس او را نه مثل و نه مانند نه همتا و نه نظیر هر چه هست

آفریده او است نه دریده او آفریده او است پس یگانه است در بیدایت لا بتی ز ترکیب عداد او

اوست در برادر سواد اصحاب نقص است و الااله بدر آفریننده همه چیز باشد و هر کس پس گات است

اورا صبر در صورت وجسمیه و ترکیب و کیفیه و مکان و جهة نا دلیل بر آن اقامه نحو و بافی در

آن گستاخانه شروع نماید پس چون دیده را قوت دیدار مانده و با وجود آنکه از جهات هر مکان

هیچ یک از او بجهات بر از او غایب است و آیه ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة

الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا لیس کمثله شیء و هو

السمیع البصیر بر مقامات در هم صورت دارد و اکمل توصیف آن کاینات در هیچ مکان

نه دیده نه و دیده کسی یکسان کانه ای جان عزیزم بدان بحقیقت بکمال هر کاینات از کمال او است

و جمال بسر جمله رشحه از جمال او در دانا و نادان را او دانا آموخته و توانا یان را او توانا بخشیده

و لکن در سر تر صفات پس همه کمالها از و است و او بذات خود کامل است بلکه کمال او است

در همه ذات مدرک است و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر پس چنانکه ذات او ذات

دیگری نماند و صفات او بصفات دیگری نماند بمعنی آنکه کنه ذات او معلوم نیست تا کمال

ظهور کنه صفات او نیز پنهان است با کمال پیدائی و عنت الوجوه للحی القیوم هر چه در فهم تو گنجد

و هر چه در خاطر آید آن چنان نیست ... عقول شده کسی معقل تحرم راه

هر کسی بر حسب فهم گمانی دارد و لکن با وجود این سبب آن چه چاره است جز آنکه گوییم در دریا

از این صفات کاینات داشتن دلیل مقرر و لازم نیست در هر یک برهان متفق اتفاق

شود و ضابطه کلی در این باب آنکه در هر جا که پیغمبر بودن او یا امامت او به تواتر ثابت شده باشد یا
واسطه یا بواسطه پیغمبر بنفسه تمسک به آن دلیل صحیح است و هر جا که چنین نبوده باشد بلکه پیغمبر بودن
آن پیغمبر نقلی بمحض الدلیل نقلی باشد تمسک به این دلیل صحیح نیست چنان این است که در ثبوت پیغمبر آخر الزمان
اگر کسی تمسک شود به آیه ما محمد الا رسول و نحو آن از آیات و گوید چون در این آیات تصریح به نبوت
و رسالت آنحضرت شده پس آنحضرت پیغمبر است دور لازم آید زیرا که این آیات و کلام خدای تعالی بودن
اینها متمسک به قول پیغمبر شود و گوید چون آنحضرت فرموده است که قرآن کلام خدا است یا آنحضرت قرآن را
آورده است پس قرآن حجت است و کلام الله است این نحو دلیل صحیح نیست زیرا که کلام خدا بودن
در این مقام توقف بر پیغمبر بودن آنحضرت دارد و پیغمبر بودن آنحضرت توقف بر کلام خدا بودن
این آیات دارد و این دور است و دور باطل است لکن اگر گوید پیغمبری آنحضرت را به این آیات
ثابت شده و حجیت این آیات باعتبار معجزه بودن آن ثابت گردیده و اینکه در کلام فصاحت و بلاغتی است
در هر کسی را که اطلاعی از فصاحت و بلاغت باشد پیدا است که این کلام خدا است پس این نحو دلیل
صحیح است زیرا که نبوت پیغمبر بنقل و حجیت و پیغمبر بودن آن بنقل ثابت نشده است و در این قاعده
و ضابطه خوب تامل نما و آن را همیشه در نظر داشته باش که در بسیاری از مواضع بکار تو خواهد
آمد و دانستن بسیاری از اصول دین به تحصیل تو آسان خواهد شد والله العالم بحقایق الامور

اصل دویم در بیان دانستن آنکه خدای تعالی عادل است

و بظلم ظالم راضی نیست بجهت آنکه ظلم بد است و کسی که ظلم میکند یا جاهل است به بدی ظلم یا احتیاج
دارد و این هر دو بر خدا نقص است و روا نیست و تتمیم این مسئله را بشرح چند فرع بطریق اجمال فرع اول
آنکه افعال چنانکه نظر بانکه احکام شرعیه منقسم میشود به پنج قسم واجب و سنت و حرام و مکروه
و مباح است همچنین در نزد عقل منقسم با قطع نظر از شرع قسم دوم منقسم میگردد به حسن و قبیح بیشتر

از آن به حسن و قبیح عقلی معتبر باشند چنانکه مذهب امامیه و اکثر از معتزله الان است و
منقول از حکما نیز همین است و اشاعره از اهل سنت در این باب اختلاف نموده اند و گفته اند عقل با قطع
نظر از شرع ادراک هیچ چیز از خوبیها و بدیها نمی نماید و حکم به حسن هیچ چیزی از چیزها و قبح هیچ شیئی
از اشیا نمیتواند نمود پس هر چه را شارع مقدس امر کرد حسن میشود یعنی فاعل آن در اکر آن فعل
مستحق مدح است و ثواب باشد و هر چه را از آن نهی فرمود قبیح میشود یعنی فاعل آن در اگر آن را
بکند مستحق مذمت و عقاب باشد پس اگر مردم را امر بزنا بکند حسن میشود و اگر نهی از نماز
بکند قبیح میشود و بطلان این مذهب در پیش هر که اندک بهره از شعور داشته باشد واضح و
لایح است و احتیاج باقامه کردن دلیل ندارد ولکن جهت توضیح ذکر دلیل میکنیم اول آنکه عقل حکم
میکند بحسن بعضی از اشیا مثل احسان کردن بکسی و دادرسی ضعیف و فریاد رسی مظلوم و عدل و
مروت کردن و امانت رد کردن و در وقت عطا لبان و شخص را ست گفتن اعم از آنکه
نفع عاید بشود بصاحبان یا نشود و گاه حکم میکند بقبح بعضی از چیزها مثل تکلیف نمودن بمالا یطاق
و تکلیف به پیر بودن ایشان و عذاب کردن شخص آنکه آن را و مثل اینها و در بعضی از این
اشیا این حکم لب است هر عاقل صادر میشود بافکر و تامل مثل حکم آن بحسن صدق ضرر رسانیده
و قبح کذب نفع رسانیده و بعضی است هر عاقل صادر میشود از وی بدیهه بدون فکر و تامل مثل
حکم آن بحسن صدق نافع و قبح کذب ضار پس اگر این امور شرعی میبود عقل را ادراک آن
با قطع نظر از شرع ممکن نمیبود و هر آینه میبایست هر این حکم مثل حکم بقبح روزه گرفتن روز عید فطر و حسن
روزه قبل از آن روز میشد و عقل را هیچ در آن مدخلی نیست و حسن و قبح در آنها شرعی است
و همچنین در سایر احکام از وجوب نماز و غروب و وجوب نماز و روزه و نماز کبیه نیست و اینکه تکلیف
شرعی اوست و همچنین اگر حسن و قبح در اینها امور شرعی محض باشد میبود وند باین معنی که عقل در فهم

اما توقف بر شرع همه است پس لازم بود در بسیاری از بدیهیات و مجهولات هم
منکرین شرع هم مثل دیگران حکم می‌کنند و جمعی از اهل شرع که بدیهی ندانند مثل بر اهمال تا دین حکم کنند
و بدی این امور بر بعضی هم نفوذ باشد نگفته‌اند و آن بدیهی عقلی باطل است دوم دلیل دیگر اینکه اگر حسن
و قبح عقلی نبوده باشد هر آینه لازم می‌آید عجز انبیا و پیغمبران و اینکه قدرت نداشته باشند
بر تبلیغ آنچه مأمور شده‌اند بتبلیغ و رسانیدن آن و فهمانیدن آن به مردمان از جانب
خدای تعالی و وجوب متابعت ایشان و لازم آوردن طاعات و ترک نمودن معاصی و لازم
می‌آید هم در جواب هم از دست مردمان عاجز باشند و بطلان آن در نهایت وضوح است
پس بودن حسن و قبح اشیا عقلی نیز یقینی خواهد بود و تقریر آنکه بنابر نبودن حسن و قبح
اشیا عقلا هرگاه پیغمبری از پیغمبران کسی از مردمان بگوید مرا اطاعت کن در آنچه بگویم
زیرا که اطاعت تو مرا در آنچه بگویم لازم و واجب است هر آینه آن شخص می‌تواند بگوید چرا واجب
بودن اینکه جز بر اطاعت کنم قبل از آن است که ثبوت تو در است کلامی در آنچه بگویی برای
ثابت شود و ثابت کردن نبوت تو در است گوی تو در پیش من قبل از آن است که معجزه
داشته باشی و من در معجزه تو مطلع گردم و نظر در معجزه تو نمایم و تا نظر نمودن من در معجزه تو وجوب ندارد که
بقول تو زیرا که وجوب و حرمت و سایر احکام از مذهب و کلام است شرعیه نه عقلیه و حجت
بودن قول تو قبل از آن است که نبوت و آن که ثابت نشده است پس ثبوت وجوب اطاعت
هم موقوف است بر آنکه بعضی از ثبوت وجوب نظر معلوم است پس در این مسئله هم تعریفی خواهد گردید

فرع دویم اینکه حق تعالی بندگان را بر افعال ما اختیاری ایشان است تکلیف می‌کند و منکر
ایشان از روی اختیار است و اکثر امامیه و معتزله باین قول قائلند و اشاعره و در اینجا نیز مخالفت
نموده‌اند و می‌گویند هر فاعل همه افعال مخلوقات خداوند است و بنده را در آن اختیار نیست

و در این مسئله نیز خلاف کرده‌اند بعضی بر روش گرفته‌اند و از ایشان هر دو دیگری از روی اتفاق
امری نیز بر آن باور گرفته باشند بدون آنکه از پیش آن دانسته در آن باب تا بتری که در باب داشتن آن
نمایند و طایفه دیگر از ایشان که جبریه می‌گویند مذهب جهم بن صفوان اند می‌گویند در جمیع افعال
در افعال خود اختیاری ندارد و در آن مجبور محض است و قدرت اصلا ندارد اما بیرون دخول
باین قائلند و به قوه کسبیه چنانکه اشاعره باین قائلند دانسته و قول باطل است به کلمات
شتی **اول** اینکه بدیهه عقل حکم می‌کند در افعال ما بین حرکت مرتعش با حرکت رمان و حرکتی
هر بار به اختیار خود می‌کنیم و همچنین افتادن از بالای سقف یا از جای مرتفع بر روی زمین مثل آن که
از آنجا کسی بر روی بلها با اختیار خود بر روی زمین جست بدو از جمیع فرق اختیاری ما باشند با
هم اصلا فرق نباشد میان این دو حرکت **دویم** آنکه اگر افعال عباد اختیاری ایشان نباشند هر آینه
لازم می‌آید تکلیف ما لا یطاق زیرا که اگر از ایشان چیزی صادر نمی‌شده باشد و هر فعلی از افعال هم در
هر زمانی از اوقات از و صادر شود موجد آن غیر او است چنانکه معلوم مقام است پس اگر دانا بفعل
از افعال غیر آن است مأمور باتیان تکلیف کنند با وجود ندانستن بر بیرون چنانکه واضح است
و قبل از اینکه تکلیف رسیده معصیت نخواهد بود و قبل از اینکه معصیت نموده باشد هم نزع و عزا
بیران و خفظ است راه نبود نخواهد بود و بطلان این قول واضح است هر کسی در این مقام بیان دارد
قول مستلزم این است که قبح نمودن [illegible]
نشده و جوب گفته است ابو الهذیل که از فضلای اهل سنت است [illegible] بهتر است
[illegible] یکی از فضلای ایشان است در افعال عباد را مسند بایشان نمی‌دانند و گفته وجه اینکه
خویش بهتر است آنکه اگر خویش را بیرون ببرند بهتر [illegible] و آن خود را برخیزند و در آن [illegible]
و اگر آن خود را [illegible] که ببرند و [illegible] آن را برخیزند [illegible]

زیرا که جبار در قدرت ندارد در چنین از این نهر بزرگ بخلاف آن نهر کوچک که قدرت
بر چنین او آن داشت پس این خونریز فرق میان فعل اختیاری و غیر اختیاری خود نمیکند
آن لشکر خود فرق میکند میان فعل اختیاری خود و غیر اختیاری خود موهوم شد کلام آن و
بر ترک آن نیز از آیات بسیار است منها قوله تعالی فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم
ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا یعنی وای از برای آنجماعتی است که کتاب
بدستهای خود نوشته میبستند پس آن را است که ای تعالی نسبت میدهند و میگویند که این
کتاب از جانب خدای تعالی است که آن را بقیمت نازله بفروشند و شبهه در آن این
که خدای تعالی خلق را نسبت بنده داده اما که از این که افعال عبد را که باراده و اختیار ایشان
صادر میشود نسبت بکتب تعالی اش نکرده و قوله تعالی من یعمل سوءا یجز به یعنی کسیکه کار
بدی کرده بان کار جزا داده خواهد شد و سزای بدی را درک او خواهند کرد است و قوله تعالی
الیوم تجزی کل نفس بما کسبت یعنی در این روز جزا داده میشود هر نفسی و هر کسی باین چیزی که آن را
کرده است و عمل آورده است و از این قبیل آیات بسیار است فرع ستم آنکه جناب اقدس
منزه است از آن بدیها و فعل قبیح هرگز از ذات مقدسش صادر نمی آید و ظلم و ستم
از جناب او نمیکند چرا که دانا است بقبح آن و دانا است به بزرگی آن و بی نیاز است
از فعل آن پس تکلیف بیش از طاقت نمیکند و بندگان را بر عمل مواخذه نمیکند و هر چه میکند از روی
حکمت و مصلحت میکند و هر چه خیر میشود کار از وزان است بعمل آورده اند کما قال تعالی و هو علی
ما نبینا [illegible] فلذا هر چه [illegible] کار از او است [illegible] ندانند خواسته است که آدمی
در جهان [illegible] کرده [illegible] میباید [illegible] گرفته کار جهان [illegible]
جهان نقش [illegible] از وست دل دانا و جان پاک از وست و چگونه ظلم میکند

وای و

و حاصل آنکه پیغمبر باید و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله
من اولیاء ثم لا تنصرون [illegible] دوست [illegible] بیان [illegible]
[illegible] الا لعنة الله علی الظالمین و پیغمبر باید [illegible]
الی حرمت الظلم علی نفسی و علی عبادی الا فلا تظالموا و هم چنین پیغمبر [illegible] اتقوا دعوة
المظلوم فانها لا ترد و در نظم [illegible] مولای [illegible] امیر مومنان علیه السلام آمده است لا تظلم
اذا ما کنت مقتدرا فالظلم آخره یاتیک بالندم تنام عیونک و المظلوم منتبه
یدعو علیک و عین الله لم تنم و در کلام عرب آمده است الظلم قاطع الحیوة و مانع النبات
[illegible] و آن بگوید الظلم تخرب بیت المظلوم و الظالم و سعدی گوید ظالم بمرد و قاعده زشت
از او بماند عادل برفت و نام نکو یادگار ماند پس ای عارف چون [illegible]
[illegible] عادل است [illegible] قدرت بر [illegible]
و هدیناه النجدین پس [illegible]
و اگر [illegible] نفس خود را باید [illegible]
طلب است [illegible]
[illegible] ان الله لغنی عن العالمین ثمره بدان ای عارف [illegible]
[illegible]
[illegible] اعمال و اخلاق [illegible] صراط مستقیم [illegible]
پس [illegible] در این عالم بر صراط مستقیم [illegible] ثابت قدم باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] صراط مستقیم [illegible]

فاتحه

بر طبق روایت آن همین معنی نیز آمده بود و از بعض عبارت منقول است که هر ملکه در ایشان کسب
بکنند بسبب صدور ذنب نیست بلکه ملکه ایست با شرط آنکه بعد از قطع نظر از بدن مصاحب که ملازم او باشد پس باید
در آن ملاحظه نماید تا به مصاحب در نفسه خود دید اگر چه و … در مواضع از کتاب و سنت تصریح
نموده سودی نشده چنانکه قرآن … و ان جهنم لمحیطة بالکافرین و در سوره الناس …
فاذا اما فنا ننتبهوا … اکنون … اختیاری باشد حافظ … جوزه
چه خوش گفت … [illegible] … چه توقع داری که چون … کسی
گندم در دو نما … خطری … گندم از گندم
بر وید جو ز جو … طبیب … نیکی
… [illegible] … باشد چه
بجواهر … کهنه و نو … جوهری
جوان … تصحیح النشوه … سینه …
در حشم … ورد اللهم اهدنا الصراط المستقیم وقنا عذاب
الجحیم واجعلنا من الهادین المهدیین غیر الضالین ولا مضلین بحق سیدنا سید العالمین
و وصیه و ابن عمه و زوج ابنته علی والهما الطیبین والطاهرین اصله سوم
در نبوت است و آن عبارت از آن است که هر خصالی که بهترین موجودات محمد
ابن عبد الله ابن عبد المطلب پیغمبر آخر الزمان است و نسخ همه ملتها کرده و بعد از او پیغمبری نخواهد
بود و دلیل بر پیغمبری آنحضرت ظاهر نمودن معجزه است و اینکه از اول عمر تا آخر عمر کسی در آن
حضرت روا نیست چرا که اگر … آنحضرت روا باشد قول و فعل آنحضرت را اعتماد نماند
و فروع این اصله را … فرع بر قرار داشتیم فرع اول در تعریف نبی است بدان که نبی

در لغت بمعنی مخبر و آگاه نماینده است و بمعنی مرتفع و بمعنی طریق وارد شده است و بمعنی اول از نبأ
مهموز اللام ماخوذ است و بمعنی آگاه نماینده است و نبی فعیل است بمعنی مرتفع بتخفیف الهمزه و ادغام …
هر ماخوذ باشد از نبأ و بمعنی ارتفاع و نبی فعیل باشد از آن بمعنی مرتفع و … هر اصل باشد خبر ماخوذ
از مهموز و در اصطلاح انسان است … بدون واسطه انسان دیگر از خدای تعالی خبر دهد و نقید …
معجزات … باشند نقل جبرئیل … ملائکه از جانب خدا خبر به پیغمبران و غیر ایشان …
خارج گردیده … امام و … خارج گردیده … معنی اصطلاحی
مناسبت … است چه نبی مخبر است از خدای تعالی بمعنی اخبار مناسبت دارد و …
شان و ارتفاع مرتبه … مناسب است … وسیله … معرفة الله …
… مناسب است فرع دوم در لطف است بدانکه بر خدای تعالی لطف بر بندگان
نمودن لازم است و لطف چیزیست که بنده بسبب آن … نزدیک …
… بنده … قدرت و آلات …
قدرت و تمکن … لطف … در فعل …
… لطف … قسمی از آن …
… اما قسم … رسل …
گردانیدن … معجزات … کردن … و …
… اما قسم اول … قسم …
… بر … دیگر …
… اول … کردن پیغمبران … و …
… ایشان کردن … تبلیغ رسالت … دیگر

انهاست و در صورت ثانیه هرگاه از فعل مکلف راجع شدن فایده ان است هرگاه لازم است
در مصلحتی از برای ان فاعل در کردن ان فعل و بجا آوردن و قیام بآن مثوان باشد و واجب بر خدای
تعالی هم باز از ان فعل اجباری مر فاعل ان را کلوث نماید زیرا که تکلیف کسی که غرض مصلحت از برای
دیگری باشد دون فاعل ان قبیح است و تجویز قبیح بر خدای تعالی صحیح نیست و لازم است در صورت
اولی بر شمرده هم عالم مکلف را شناسانیده کردن ان فعل سبب تقرب کدام است و ان
فعل در حق فیدت کدام است تا مکلف بفعل ان اقدام و بترک ان اجتناب نماید و چون دانسته
مکلف اختیار طاعت و ترک معصیت کند که لئلا از حصول فیض ارشادی تعالی هم فایز از تشفیت
باشد چون فرستادن پیغمبران بر خدای تعالی لازم است هر شخصی را مبعوث نماید بر کافه مکلفین
تا تکلیف را بایشان برساند و بدیهی است که هیچ مکلفی مستقل در ادراک نیست و نمیتوانند همه
را خداوند تکلیف را بواسطه اعلام پیغمبرش از افراد مکلفین اعلام کند چه این محال است و موید
این قول است کلام مولای انام جعفر صادق علیه السلام است در کافی مذکور است در زندیقی که پرسید آنحضرت
را از کجا اثبات پیغمبران میکنید و بگو بچه دلیل فرموده است هر خدا پیغمبران را مبعوث کند آنحضرت
فرمود انا لما اثبتنا ان لنا خالقا صانعا متعالیا عنا و عن جمیع ما خلق وکان ذلک الصانع
حکیما متعالیا لم یجز ان یشاهده خلقه و لا یلامسوه فیباشرهم و یباشروه و یحاجهم
و یحاجوه ثبت ان له سفراء فی خلقه یعبرون عنه الی خلقه و عباده و یدلونهم علی مصا
لحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و فی ترکه فناؤهم فثبت الامرون و الناهون عن الحکیم العلیم
فی خلقه و المعبرون عنه جل و عز و هم الانبیاء و صفوته من خلقه و حکماء مؤدبین بالحکمة
مبعوثین بها غیر مشارکین للناس علی مشارکتهم فی الخلق و الترکیب فی شیء من احوالهم
مؤیدون من عند الحکیم بالحکمة ثم ثبت ذلک فی کل دهر و زمان مما اتت به الرسل و الانبیاء

من الدلائل و البراهین لکیلا تخلوا ارض الله من حجة یکون معه علم یدل علی صدق مقالته و جواز
عدالته و خلاصه معنی این حدیث این است که چون ما ثابت کردیم ببراهین عقلیه و نقلیه و شواهد
قطعیه که از برای ما خالقی است حکیم و صانعی است علیم که متعالیست از انکه دیده و مس شود از جمیع مخلوقات
و نمیتواند شد که با او برسند بمجرد دیدن و ملامسه یا با او گفت و شنید نمایند و چون آن خالق حکیم و لطیف است
از مخلوقات خود و بندگان را ضایع و مهمل نگذارد پس باید پیغمبران بایشان مبعوث کند که خالق
ایشان را بایشان بشناسانند و اوامر و نواهی را بایشان تبلیغ نمایند و ایشان را
دلالت کنند بر چیزی که باعث مصلحت و خیر ایشان است و هدایت کنند ایشان را
بانچه بقای ایشان است و صلاح دنیا و اخرت ایشان در ان است و این پیغمبران رسولان
و برگزیدگان حق باشند و خداوند عالم ایشان را بحکمتهای خود اگاه نموده و حکمت
ایشان را تربیت کرده خود بر انگیخته و هر چند با سایر مردم در خلقت و صورت شریک
شرکت دارند اما از جانب خدا مؤید اند بنفس قدسیه و مخصوصند بمعجزات با هره
دیگر امارات قاهره که غیری با ایشان در این امور شرکت ندارد و هر گاه ثابت شد
که وجود پیغمبر واجب و ضرور است باید در هر عصر و زمانی پیغمبری باشد یا امامی
او تا زمین از حجت خدا خالی نباشد و این دلیل است در کمال متانت و تمام
لیاقت چنانکه آدمی بدقت در ان ملاحظه نماید جامعیت جمیع ادله کلامیه و حکمیه را
چون این معلوم شد پس بدان که لازم است که پیغمبر اعلم و اکمل و افضل از همه باشد نسبت
و همین سایر صفات کمالیه در او بیشتر از دیگران و اکمل از کل باشد و مبعوث بر ایشان است
زیرا که در صورت تساوی ترجیح بلا مرجح و در صورت پست تر بودن از ایشان تفضیل مفضول
بر فاضل لازم آید و بطلان اول و کثرت قبح ثانی ظاهر است و عقل نیز در اینجا مساعد عقل است

کسره

چنانکه آیه وارد شده افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف
تحکمون بر آن دلالت دارد و حاصل معنی آن این است که آیا کسی که هدایت بکند بسوی حق
احق و سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسی که هدایت یافتن خودش احتیاج بهدایت دیگری
دارد و دیگری او را هدایت کند [illegible] پس چه حالت شما راست [illegible] ادراک نمیکنید و او را
بمنزله [illegible] هادی است [illegible] و چگونه حکم بر خلاف این میکنید بلکه باید نبی افضل از ملائکه باشد
هرچند که مراد از عصمت در ذکر آن ابدا این مقصود نیست زیرا که نبی قهر و غلبه بر قوای شهویه و غضبیه
لازم البشریت دارد و آنها را اجبار شده است [illegible] البدن [illegible] و کثرت شهوی
در مجلس انس و مخالفت نفس دارد و در [illegible] خدای تعالی [illegible] و مستحکم و محکم
در تحت فرمان ایزدی [illegible] و از برای ملک این خصلت نیست پس این نسبت عقل و همچنین نقل حدیث
افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال دشوارترین آن است حکم بر افضلیت نبی از ملائکه بنا به

ثمره بدان ای عارف که مرتبه ایجاد ممکنات و مرکبات و موجودات نسبت [illegible] وجود انسان
کامل است و آن را غایت [illegible] چنانکه اشاره است بر این حدیث قدسی یا ابن آدم خلقت الاشیاء
لاجلک و خلقتک لاجلی ای پسر آدم خلق کردم اشیاء را بقدرت کامله خود از برای تو و خلق کردم
ترا از برای خود و یقین است که آنچه از برای خدا باشد افضل است از آنچه از برای دیگری باشد
و حدیث دیگر وارد که لولاک لما خلقت الافلاک یعنی هرگاه مقصود ایجاد [illegible] تو نبودی
انسان کامل [illegible] خلق نمیکردم افلاک و ما فیها را [illegible] حدیث [illegible] خطاب پیغمبر باید
بوصی خود یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حوا ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض
یعنی هرگاه مقصود حضرت باری از ایجاد اشیاء وجود ما نبود هر آینه ایجاد [illegible] صدف ظرف آدم و حوا
و [illegible] و ماوای مطیعین و عاصین [illegible] باشند تا اهل ثقلین [illegible] و اصحاب [illegible]

ببین رو نه صحیح تمیز الخبیث من الطیب [illegible] را غرض [illegible]
از وجود [illegible] ما یکون فی الکون کاین لولاک و پیغمبر باید [illegible] الله و الخلق
یعنی [illegible] بواسطه و خلق [illegible] بواسطه تو موجود اند پس [illegible] خدا و انسان کامل
واسطه باشد و شرف و فضیلت انسان را وجوه بسیار است از آنجمله [illegible] وجود
اول [illegible] و دیگر اینکه جمیع موجودات [illegible] چنانکه از [illegible]
[illegible] زیرا که انسان جامع مراتب وجود است [illegible] چنانکه
پیغمبر باید امام موسی بن جعفر علیه السلام و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
یعنی گمان [illegible] جسم کوچکی و حال آنکه در تو پیچیده است این عالم اکبر و دیگر آنکه مظهر
جمیع اسماء و صفات الهی در انسان است چه هر یک از موجودات خدای تعالی را
بیک نام خاص مظهر اند و انسان او را بتمام نامها [illegible] چنانکه آیه کریمه و علم آدم
الاسماء کلها خبر [illegible] و لکن مراد آن اسما [illegible] خداوند عالم تعلیم نمود اسماء را
در رتبه کون در حین تعلیم و این رتبه اسما [illegible] اعم از آنکه [illegible] از این اسما
لفظیه را یا معنویه را زیرا که کل اسماء تعلیم آدم شده است و هر [illegible] ملائکه [illegible]
بود بلکه تعلیم [illegible] بود آن اسماء را که در رتبه کون [illegible] در تحت [illegible] اکبر [illegible]
در عالم [illegible] تعلیم [illegible]
بودند مطلق اسما زیرا که آنچه در لوح بود عرض بآدم شده بود و آدم [illegible] آن است جمع
اکبری را که در لوح [illegible] نفس الکلیه است بود آن نفسیکه حضرت عیسی پیغمبر باید تعلم ما فی نفسی
ولا اعلم ما فی نفسک و عیسی علیه السلام [illegible] از آدم است [illegible] اولوالعزم است
و اعتراف نمود [illegible] نفس کلیه است پس آدم [illegible] بطریق اولی [illegible]

بکل

نه آنست یعنی بر آن چیزی که در نفس کلیه است پس چگونه است علم آن به آن اسما بلکه در روح
کلیه است و بآن اسما بلکه در عقل کل است و حال آنکه عقل کل عنصریست از حضرت نور الانوار
و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و بر این سبب آن اشاره است قوله لا یسعنی ارضی و سمائی
بل یسعنی قلب عبدی المؤمن فی ارضی و سمائی که برادر کل است و محبت بسیار دارد اگر چیزی را که
اراده نموده ام او را حکم ام لکن بلطف خود و در اسرار افعال خود دان چیز که متعلق است بارکان
وجود او به خلق و رزق [illegible] است و حیات است و آن است چون این نیست و محبت دارد [illegible] قلب
محرم و اهل بیت طاهرین او صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که آنست آدم را این رتبه و حال آنکه
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که آدم در میان دو بود نخست لولاک اللهم صل علی محمد و علی و آلهما
الی یوم الساعة و دیگر اینکه آن یقین جواب موجودات بکنند یکی بعینه آنکه او نیز [illegible]
[illegible] که در وجود کرآن [illegible] موجودات [illegible] هر طرف [illegible] اینست که [illegible]
رصد در حکم تنزلات اشیاء است [illegible] در بساط عقل کل [illegible] است یعنی مراد کل ارکان
وجود از اسم محمد رسول الله است و دیگر اینکه آن خلیفة الله است و از موجودات هیچ چیز
قوت این امانت نداشت [illegible] بری چگونه داشت و نه در آسمان و زمین بر تافتند
و جبال خواجه گوید آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند و دیگر
آنکه آن را جان نام گفت [illegible] پس از این [illegible] شده در هر زمانی ناچار است
از وجود خلیفه در او بجا و [illegible] خلق [illegible] باید [illegible] و ازگر داند [illegible]
آن بما نا برکند و آداب رتبه و اخلاق حسنه و حکمت تعلیم کند یتلو علیهم آیاته
و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة و چون [illegible] مرده باشد [illegible]
[illegible] این واسطه [illegible] نشود و چون [illegible] رب بدون واسطه ملک مقرب

در آینه را صورت نمی بندد و [illegible] نزول وحی و خبر غیب دو چون نبی نوع بادراک آن
و طبع [illegible] و نشو نه بر او [illegible] اشیا [illegible] از آن [illegible] باشند باو
بر گرد [illegible] و فرق [illegible] چون مردمان را ناچار است
از [illegible] اگر چه بکار آرد [illegible] که آنکه پیغمبر [illegible] پیغمبر کرده باو صحبت
گفته پیغمبر [illegible] و بگفتار [illegible] محتاج خواسته بود [illegible]
در میان خلق [illegible] دارد که از آن [illegible] پس [illegible] ناچار است خلایق را از ملک
مقرب [illegible] واسطه شود میان حق [illegible] و غیر [illegible] باشد باینکه
رسیده از وحی و خبر و آنکه [illegible] لطف باشد از معجزات و خوارق عادات [illegible]
فی الانعام والذر [illegible] اول خلیفه [illegible] حضرت آدم علیه السلام بود چنانچه آیه اذ قال
ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة و بعد از آن [illegible] دیگران را از نسل
این آدم [illegible] بوده اند [illegible] که [illegible] آدم [illegible] بود
و آدم [illegible] که [illegible] قدسی وارد
ان الله تعالی خلق الف الف عالم والف الف آدم نحن فی آخر العوالم و آخر الآدمیین
پس آدم اول [illegible] و اولاد آدم [illegible] شبیهای [illegible]
[illegible] از افراد خلق [illegible] آن است و در [illegible] و آدم دوم نور
محمد است صلی الله [illegible] انوار [illegible] بکصد [illegible]
و آدم سیم ارض [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] نیز [illegible] آدم [illegible]

و آدم چهارم عقل کل است و او است نور ابیض و او است قلم و او آن است که تعبیر شده است به
الورد الابیض من غیره و گفته اند از یک تیر خوکلست بازرزاق و او است اسم هذا و هذا و اسمی ان
المسمی در روش شد لب آن اسم و زمین و او ستا آن تکلم او از برای آن است در وس تعبد و در دست
خلایق از او ایجاد شده و هنوز ایجاد شده الا هم الله و از برای هر سری صورتی است و از برای
هر شخصی سری است از عقل و از و بابت این عقل مباشر شده آن عبارت باشد از عقول جزئیه و اسم
آن شخص از صورت شان اسم نوشته شده است و بر هر صورتی پرده دارد و در افق دیده شده است که
بر داشته نمیشوان پرده تا ان متولد نشود و برسد حد مرد آن با زمان پس از و تنگه رسیده که
طلوع برداشته میشود آن پرده پس و ذبح میشود در قلب این است آن نوری در قلب آن اد ا
نامیه تسمیه بقیه و ناطقه و بیک و دیدار او این است رکن ایمن از عالم و عرش در آن منظور صاحبنه است
و آن است الف قدیم و او است معانی مجرده از ماده و از ماده و صورت و او است اول صوت
واند ازه از برای موجودات و او است قدرت مذکور است در روایات عند مقام قاب قوسین
و او است روح القدس الاکبر و هو اول مخلوق ظهر او اول خلق و او است اول وجود مقید و او است عقل
اول مرتبه باید در باره او حد او و حد او در پس او باری تا باید تا باین مرتبه باید اقتدار پس از قبل
منبا باید با سلام است مثلث کاف رکن ذات اول آن مربع است و او را رفیع و طرف آن
اعلاء و آیت در قرب است بالا مرتب بجت اعلاء آن ایام و آیت مثل محمد و جهات
در عالم زمان و سوی این اشاره فرموده است مولای ما صاحب العسکر در روح القدس فی جنان
الصاغوره ذاق من حدائق الباکوره و صاغوره عرش است در اشاره بر آن شده و حدائق آن آن
عرش است در ارض جزو و آدم پنجم روح کلیه است در مساوه نور است فعل النبی صلی الله علیه
اول ما خلق الله روحی و آن رکن ایمن اسفل از عرش است در اسم مخزون کل است کتابه کتب

این نور اصفر است این است تعبیر باید به تعبیر هذا الورد الاصفر من عرق البراق و اشاره بر آن روح
کلیه است نور ها لها انها صفراء فاقع لونها تسر الناظرین و این مخلوق دوم است ساطع خلق
اول و این است براق که وارد شده است در بر ما کان بین ان در آن او است و جنبه های ان در
ما ای اوست و کرسیهای ان بر سنه تقوی گشت و این است رقایق مجرده از ماده و مده و این
برزخ است بین ان عقل و صور نقش مثال قابلی و در این عالم مصنوعیست در قبل از ان نطق است
شتر ساعات و بعد از ان خلق اخرست شتر صور و وجود دارد محفضه با آن برسند ارند آنها را او راس
جبرئیل بر سبد اره و آثار رکن خلق را و میکائیل بر سبد اره و از آن رکن رزق را و اسرافیل
مبدار و از آن رکن حیات را و عزرائیل بر سبد اره و از آن رکن ممات را و طرف ان
سبز و ده است و نسبت ان به مرتبه ملک ثوابت است در تعبیری نابید از ان کرسی اند
زمان و دوز باشد ان ارواح جزئیه و آدم ششم نفس کلیه است و او است نفس کل و کتاب
مسطور فی رق منشور و او است لوح محفوظ و نور احمر و او است مخلوق ثالث لب اول خلق
و او است شجره طوبی و سدره المنتهی و جنه المأوی و در تفسیر تاویل وارد شده است که در هر
النفس التی لا بطلان بها عیسی و وار کان وجود محفضه با و اوحاطه شده ملائکه و ارجه بطوری در ذکر شده
و نیا سان به مرتبه ملک بروج است از زمان با مرتبه کرسی است از صور و این کمال
اندازه است از برای موجودات و این ترویج اول است در نزد علماء صنعه و لنشه خلایق در تحت
این عالم است پس حاصل طب فیما بداست نزاع بعدان اشتران سعد من سعد باحاطه و شقی من
شقی بمعصیته و اشاره بر این قول است فرموده السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی
فی بطن امه و آدم هفتم ادراطبیعه کلی است در مساوات است نور احمر و ذوات ابدات و طبایع جزئیه انها
و او است ملکه او از نور ابیض و نور اصفر است چنین گفته اند در حمره متولد از یاض و صفرت

هم و دانسته شد که وجود او از مجموع شش جهت دور است و دور است و این رکن اعظم
است از جوهر شیء و این مخلوق چهار است بر حسب ضلع اول و این کرسی اول از برای موجودات است و آن از
کمال اندازه و اول دو رکن خضر دارد و کان در وجود مخصوصه باین رکن اعظم عامر و می باشند چهار ملک مذکور و نسبت
آن به هر یک از فلکهاست از زمان پس هر یک از ملائکه حامل چهار رکن می باشند از ضیاء
انوار پس جبرئیل حامل رکن انوار ارکان جوهر است از ابیض و اصفر و احمر و اخضر دیگر ملائکه و در کتب
هر یک از ملائکه ارکان ملائکه بسیار می باشند در احصاء عدد و ان را نتوانند و کرده اند که عالم
وهم بامره یعملون پس مجموع آن چهار باشند حامل عرش است و همچنین است در انواع عوالم ما ترى
فی خلق الرحمن من تفاوت **تتمیم و تطبیق** باید دانست که خداوند عالم فرموده است آن
السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما یعنی آسمان و زمین رتق و بسته شده بودند از
پس فتق و گشودیم آن را بر نظم و احسن حکم کذلک الله ربنا لا اله الا هو له الحکم و الیه
ترجعون و حضرت امیر در نهج البلاغه میفرماید ثم انشأ سبحانه فتق الاجواء پس از آن چه باشند
حق سبحانه و تعالی جمیع قدرت کشودن فضا و ایجاد فضاهای گشاده و او عبارت است از وسعت
اعتدال و جوهر وصال و مقام انفصال و طلوع انفصال و جمع و فرق و دون جو و ارکان که واقع است و دیگر
اجناس و انواع است چنانکه و ان من شیء الا عندنا خزائنه اشاره دارد بر آن و خزائن
اعم از این است که در سلسله طولیه متباینه باشند یا در طولیه و عرضیه جمیعا و اعم از این است
چون شیء جهت او بوده باشد یا دون آن که شیء جدا باشد و دان شیئی اعم است از آنکه
یک شیء جهت باشد یا یک وجوه و جهات متوسطه حامله و یک واحد اینها اعم است از آنکه شیء واحد
بوده باشد یا یک واحد نیست و یک واحد نیست اعم است از آنکه یک جهت بوده باشد یا یک
الوهیت و ربانیه یا یک سایر اسماء و صفات و جهات فعلیت و دون شیئی جهت و

اعم است از آنکه بوده باشد از جهت نظر آن بسوی وجه عبد یا آن یعنی عمل آن بمقتضای اجابت
تکلیف پروردگار او بوده باشد و در زمانی از خطاب قدسی پروردگار بزبان خود الست بربکم ایا چشیم
پروردگار شما گفتند بلی آن اجابت نشو آنچه با کلمه کاف نفس باشد از جهه مخالفت
عبد با جهه دو در آن بر خلاف تولی است و للکل اصطفاء و اجواء پس چو **اول** چو ظهورات و معقولیه
آن بر حسب وجه منصور است یکی از آن ظهور مطلق است از برای خلق بقول مطلق چنانچه اسم
العالم الکرة الواحدة المستدیرة الدائرة علی قطب واحد فی غیر محور و این ظهور در رتق است پس آن که
این رتق را سبب اعتبار ظهور در عالم سرور وجمع و ارزش منشعب شده بسوی ظهور جمادی و نباتی
و حیوانی و جنی و ملکی و انسانی و نبوی و ولوی و ظهور اطلاقی و این نه افلاک در عالم ظهور
الهی و آیات است پس بعد از تحقق افلاک در عالم ظهور پس در آن ظهور در هر صنف هم باز بسته شود
پس گشاد آن را بسوی ظهور مطلق چنانچه گذشت و در اینجا که ذکر خاصه و ظهور متوجه بسوی
خلق و ظهور متعلق پس اول عبارت است از افلاک و ثانی عناصر است و ثالث موالید و در آن
است که عناصر چهار باشد و موالید سه این است که ظهور متوجه بسوی خلق بر چهار قسم است **اول**
ظهور متعلق بمظهر خلق و ایجاد است و آن عبارت است از طبع نار است **و ثانی** ظهور متعلق بمظهر صورت است
و آن طبع هوا است **و سیم** ظهور متعلق بمظهر رزق است و آن طبع ماء است **و چهارم** ظهور متعلق بمظهر
موت است و آن طبع ارض است پس در وقت افلاک ظهور دائر شده بر این ظهورات و
مخلوط شده بعض از آن با بعض اخر پس اختلاف واقع شود میان آن مخلوق متعلق بقهر و
ولب شده است پس اول جماد است و ثانی نبات و ثالث حیوان پس افلاک دائر
شده بر عناصر و تولد شود از آن حرکات اسماء و صفات و حرکات را که نهایتی در کار
است پس نهایت و غایتی از برای این ترتیب نتوان یافت پس اول افلاک حرکت ده شده

ان اسم الرب است و او است فلک اعظم که بر او احاطه دارد و جمیع افلاک اسلیه و فلک ثوابت
اسم الرحمن است و افلاک سبعه پیوسته استمداد می‌نمایند از این دو فلک اعظم پس اول افلاک سبعه
فلک شمس است خلیفه او و او است اسم الله البدیع زیرا که مطلع ظهور او اسم قبل نباشد پس استمداد
می‌نماید از نفس طبیعت کلیه در ان اسم الرب است و افاضه می‌نماید بر برج و استمداد می‌نماید از صفحه
ان و افاضه می‌کند بر زهره پس بسته اره در صحت آینه افلاک و القا می‌نماید به کواکب اشعه
خود شان را حضرت برج در هر ستاره بواسطه عنصر جزئیه بر سحاب و واقع میشود بر ارض و مختلط
میشود با آن نباتات و این اول مبادی عمره است و شمس مصنف سفلیات است با او از برج در قوت
اشعه و او اسطوانه او در زهره پس ظاهر میشود در نباتات ایشان و این از طبیعت کلی [illegible]
نور احمر و این است سخن ما بدیم احمر ساحره و هم چنین است زیرا که شمس استمداد می‌نماید
از نفس کلیه و افاضه می‌نماید بر مشتری و استمداد می‌نماید از صفحه نفس و افاضه می‌نماید
بر عطارد و ظاهر می‌شود در صحیفه آن رنگهای سبز و استمداد می‌نماید از روح و از ذات آن و
صفت آن و افاضه می‌نماید بر باطن زحل و ظاهر [illegible] برج و تجری باذن الله در صحیفه الوان زرد
و هم چنین استمداد می‌نماید از نفس عقل و افاضه می‌نماید بر زحل و آن افاضه می‌کند بر قمر پس ظاهر
میشود از الوان سپید [illegible] استداره نباشد مگر در [illegible] عالم ظهور پس در
دفتر [illegible] مقام ظهور [illegible] العلی العظیم در حال
[illegible] پس باشد علی در حال ظهور هو هو در حال بطون [illegible] و ان هذا صراطی
علی مستقیما فاتبعوه اعم از اینکه [illegible] صراط [illegible] ان واقع [illegible]
در معنی [illegible] استمداد [illegible] پس ان طبیعت و اسم الله
[illegible] موجودی [illegible] اسم [illegible]

از صفحه

در شرح وجودی باشند یا در وجود شرعی و اعم از اینکه در صفات باشند یا صفات صفات
یا صفات صفات صفات و هم چنین یا در الفاظ و حروف و یا در اعراب و حرکات چنانچه
هر کلمه [illegible] ان واقع شود پس [illegible] است قوام هر متحرک و ساکن و این
[illegible] امام صادق علیه السلام لو بقیت الارض بغیر امام لساخت باهلها و [illegible]
[illegible] اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا واما
خائفا مغمورا [illegible] صلی الله علیه و آله فی کل خلف من امتی
عدول [illegible] ینفون عن هذا الدین تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین
زیرا که ایشان حامل فیض [illegible] باب خطاب [illegible] و ایشان [illegible]
و ظاهر ایشان باطن خلایق است و باطن ایشان عین حقایق و غیب خداوند خلایق چنانچه
[illegible] و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو [illegible]
غیب خداوندی [illegible] خداوند [illegible]
باب شناختن [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام اخبرنی
بما ذا دفع النبی صلی الله علیه [illegible] کتفه قال لیعرف الناس مقامه [illegible]
فقال [illegible] یا ابن رسول الله فقال لیعلم الناس انه امام الناس بعده [illegible]
المرفوع فقال [illegible] والله [illegible] ذلک [illegible] وانت تقول
جعفر بن محمد کاذب فی قوله او مجنون وکیف نطلع علی الاسرار وقال علی بن الحسین علیهما السلام
لاکتم من [illegible] جواهرها [illegible] وقد تقدم فی هذا ابو حسن الی الحسین
[illegible]

باری است انه ولی نه بود از باطن ایشان و کلام را درین مقام قسمی ووارد است از تقاضای
استعداد او طبیعت که زاده ایشان در بیان تطبیقات ایشان در عجائبات است اگر نه
وامّا تطبیق پس گوئیم هر ایشان را عالم صغیر است در طبیعت عالم کبیر است و در صغیر است آنچه
در کبیر است کما قال مولانا و فیک انطوی العالم الاکبر پس در کبیر است عرش و کرسی و سبع سموات
و در صغیر است عرش قلب و کرسی نفس و عقل در صغیر فی نفسه او فلک زحل است و علم در صغیر مشتری
و وهم در صغیر فلک مریخ است و وجود ثانیه در صغیر هو فلک شمس است و خیال در صغیر فلک زهره است
و فکر او عطارد است و حیات در او قمر است و از برای افلاک نفوس است مانند نفوس قوای
مذکوره او ایشان و آنچه در ایشان است مثل آنست از برای آنچه در افلاک است زیرا که افلاک
کلیه اند بالنسبه بسوی ایشان و آنکه ایشان مخلوق است از ده قبضه هر قبضه از انجم افلاک
شده است و یک قبضه از عرش حق است هر قبضه از هم اراده باشد پس اصل او افلاک است و آنچه
در ایشان است فرع است از انجم او و قبضه دهم هم را خدا نمود اکمله انه که حبه است نه ولیکن
جان اگرچه بیان است مثل مستغرق از بیان است و لیکن مرز باب الالث ره والتنبیه گوئیم که گفته اند که
نمود از نفس فلکی که ثابته از روح و از برای حبه شش رفته که دارد از فلک محدد و قلب را ظاهر ان
از ظاهر ان و باطن آن را از باطن ان پس ظاهر دماغ از جرم فلک زحل است و قلب که
متعلق باوست مثل الراق از شمس جدا او از نفس زحل است و همچنین است جمیع مذکورات
و توضیحاً للمرام گوئیم هر چه او نه عالم خلق نمود انسان را از ده قبضه هر قبضه ادا قسمی نمود
از همه و هیأت و خلق کرد از آن قلب آنست را و قبضه از کرسی و از آن خلق نمود صدر آن را
و قبضه از فلک زحل است و از آن خلق نمود عقل آن را و قبضه از فلک مشتری است و از آن خلق نمود
علم را و قبضه از فلک مریخ و خلق نمود از آن وهم را و قبضه از فلک شمس خلق نمود از آن وجود

از جرم فلک م



ثانیه را و قبضه از فلک زهره و خلق نمود از آن خیال را و قبضه از فلک عطارد و خلق نمود از آن فکر
آن را و قبضه از فلک قمر و خلق نمود از آن حیات آن را و قبضه از ارض دنیا و خلق
کرد از آن جسد آن را و این در بیان خلق بود است **و** اما در خلقت کافر عکس این است و بیان
آن این است هر چه خدا اراده خواست هر خلق نماید کافر را امر فرمود بملک پس قبضه از تحت
ثری آن را که در تحت ارضین است پس از آن خلق نمود قلب آن را و قبضه از ثری پس خلق نمود از
آن صدر آن را و قبضه از ارضی است بنام تصوی هر آن ارض منقوش است پس خلق کرد از آن دماغ
و قبضه از ارضی است و خلق نمود از آن علم آن را هر آن ارض الحاد است و قبضه از ارض
نمود هر آن ارض طبع آنست خلق کرد از آن وهم آن را و قبضه از ارضی بنام آن ارض
شهوتست خلق کرد از آن وجود ثانیه را و قبضه از ارض ثانیه هر ارض طبع است خلق کرد از آن خیال آن را
و قبضه از ارض ثانیه هر ارض ... است خلق کرد از آن فکر او را و قبضه از ارض و هم ارض نفوس است خلق
کرد از آن جسد آن را و قبضه از سماء دنیا خلق کرد از آن حیات آن را این مجمل از تفصیل است
و اما کیفیت فیض نفوس از نفوس پس گوئیم آن را بطریق تمثیل و تقریب علوم نفوس پس
در مثال فیض نفوس از نفوس افلاک مثل این است هر آینه را برابر نمائی با آفتاب و نشو از آن
آفتاب بآن آینه شده و از آینه نوری بر خیزد که نوری بر جدار است یا در ارض
ظاهر شود **و اما** کیفیت فیض اجسام پس چون افلاک دائر گردد و طالع شد که دارند اشعه خود را
بواسطه ملائکه حامله الفعل وحرکت دائما نماید آثار خود را بر عناصر اربعه و تقریب اجزا آن تا بینه است
نماید و یک جزو از اجزاء هوائیه هر بخش در هوا است تقربی پس متشکل ساخته و بعوض آن را در او
بحرارت نزول و اشعه کواکب پس باد واقع بر ارض گردد و نباتات ارض از آن متأثر شوند بآنکه
منحل گردد جزو از این باد در جسم ... از ارض و این هر نباتات متولد گردد و از نباتات طعام

فلق کرده

مستهاصه

ن

دار طلوع نطفه و از نطفه حبه بوجود آورده و حاصل این شده هر چوم فلک نیز حبه حیوانات است
زیرا که حیوانات از او دیده بحر یکه انث رو رفت و آن تن بتر الدادی هم بست لیلة ولی طلب جام جم
از ما بیگر دی آنچه خود داشت ز بیگانه تمنی میکرد ه گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم گفت آن روز که این
گنبد مینا میکرد ه گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا میکرد ه و
این جام جهان بین را شیشه نیک نامان گر نبود سلطه طهور و اشعه الانوار است آن کاملی که پیغمبر خدا و اولاد
طاهرین او بوده باشند ای رابعت و آن نشر از اول مقصود داد و نیز ختم گشت اسرار او ظهور هم
ظاهر با نور عرفت روشن ه هم باطن با ربع نصف شعور رباعی عالم در انتظام صورتش شد زاست
انا رش از دار رسول الله است ه بنگر که حیات ز ضرب حروف عدد رشن ه یابیه اسم نبی صورت
رباعی سری است در اسم ذات حق و جمع ه مردف شوی اندر تو که از این جمع ه از ضرب حروف
عدد رشن تا بیش نجو ه اسم نبی الله و از آن اسم جمع و تابیدا و تتمیما الف بی کو تبر وارد
شده است از ابا عبد الله علیه السلام که ان الله عز و جل لما اراد ان یخلق آدم بعث جبرئیل في اول
ساعة من یوم الجمعة فقبض بیمینه قبضة فبلغت قبضته من السماء السابعة الى السماء الدنیا
و اخذ من کل سماء تربة و قبض قبضة اخرى من الارض السابعة العلیا الى الارض السابعة القصوى
الحدیث و آنچه از کلام معصوم از جزء حدیث از قبض اخری در بیان شده مؤید کلام ما است
اینقدر است در کلام معصوم بطور اجمال است و اقل تفصیل آن را بیان کردم و اما در بیان جزو او آن
ان پس کو تبر هر جواد با ول عشت از ایام جمعه او جو انسب عوالم است چنانچه پیش از این ذکر شده هر
ان الله سبحانه خلق الف الف عالم والف الف آدم و نحن في آخر العوالم و آخر الآدمیین پس از
جمعه آن روزی است در مراتب وجود کلیه در آن تمام شده و ابتدا از آن از یکشنبه است هر
آن روز اجمل است و یوم دوشنبه است هر آن روز اخضر است و اما روز چهار پس آن سرور دست بیان

ده روز از آن یکشنبه باشد هر آن روز اخضر است و یوم چهارشنبه هر آن جوهر ما ثبت در عرش
اگر روز پنجشنبه هر آن مثال است و یوم جمعه هر آن روز جسم است پس از این روز آن رو ایت آیه دال
بر آیه سوره اعراف ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض في ستة ایام و این فصل ربیع است
و صیف و خریف و شتا و ماده و صورت پس کمال مراتب وجود کلیه و تمام آن وجود آن کامل است
در دوازی است و زمان آن و معرفت این پس باشد هر آدم هم باشد هر پیش از همه
خلقت وجود و در عالم ظاهر دوشنبه پس آن اول عشت از ایام جمعه است چنین قدر را گفتا گرد آن
اول است فرع سوم در آن چه یا بدی نقص باشد هر آنکه نبی یا معصوم باشد از جمیع ذنوب
گرچه و عصمت عبارت است از ملکه هر با وجود آن در عصی معصیت نباشد و اگر چه قدرت بر آن داشته
باشد و فرق عصمت شیوه اما عصمت متعلق بر آنکه ذی علمان را لازم است هر ملوث گناه نبود
باشد و در جمیع عمرش از زمان بعثت و غیر آن از اول لیش کتا آن در عصیان بر او کبایر عمداً او سهواً
و جهلاً و نسیاناً مبرا باشد اما در زمان بعثت پس آن ذو خطا بر است زیرا که با وجود تجویز معصیت
بر نبی وثوق و اعتماد ری از برای کسی بر قول و فعل او نماند و عمل او از دل ایشان قطع گردد و دو قول از
برای او در قلوب باقی نماند بلکه در جسم فیض از افعال او ... از برای خلق طلب نه
در آنکه ان قول و فعل مطابق حکم خدا است سبب اختلال و تجویز عدم ... بر آن سبب از
ان یا نبع خاص بیشتر و اهل علم حقایق شرع و بر آن از جوانب ... حاصل نشود و بحکمت
گفته ان الشرع ممنوع گردد و تا مشروع شده و نبی هم در دار تا شرع و تبلیغ مقصر باشد
پس نبوت بی فایده خواهد بود که نظور از آن انقیاد خلق است با حکام الهی و در این ... هم
انقیاد ری نخواهد بود و بطور دیگر سبب آن کنیم هر امر بمعروف و نهی از منکر و بر
تقدیر صدور معصیت از آن لازم است بر خلق زد با ثبات و وجوب نهی از منکر و در مقام منع آن

در معرفت نبی

برانکه وضع مستلزم اذیت است و حال آنکه خداوند عالم گفته ان الذین یؤذون الله و
رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة و خلاصه سخن این است هرکسی اذیت خدا و رسول بکند
ملعون است در دنیا و آخرت پس عدم صدور ابداً از جهت عدم نهی از منکر بسبب عدم صدور
منکر که عدم تاثیر مصدور است و حصول غرض است و مطلوب نیز این است و دلیل دیگر که حکما ذکر
کرده اند و آن این است که مرتبه نبوت کمتر است هر چیز قوای طبیعیه حیوانیه و نفس نباتیه او
منقاد و مقهور عقل شده باشند و کسیکه جمیع قوتهای او تابع عقل او شوند محال است که معصیت از او
سر زند و صادر شود زیرا که هیچ معصیتی در نظر عقل قبیح است و هر معصیتی که از او صادر میشود تابع
از قوتهای او مثل قوه غضبیه یا قوه شهویه یا غیر این دو تا بر عقل او مسلط شود محال است
و آن قوتها معصیت خود را نمایند [illegible] مرتبه کمال است و بعضی از اهل نیز ثابت
میشود عدم ارتکاب معصیت آن قدر از جهت [illegible] فرع چهارم در معرفت نبی است زیرا که هر
کسیکه ادعای نبوت نماید نمی باید دعوای او را شنید و قول او را قبول نمود و هرکه اکتفا بمجرد
شنیدن [illegible] کسیکه نبی بوده اند [illegible] و ادعای او [illegible] که ضلالت کبری خداوند [illegible] ثابت
عدم قابلیت نموده اند پس در حکمت الهیه لازم آید که علامت و دلالت [illegible] از برای [illegible]
مطلع از دعاوی آن کاذب نیز فرماید تا مردمان به انصاف [illegible] از طریق حق منحرف و در
شبهه و ضلالت [illegible] همراه [illegible] باز [illegible] ولیکن حق را از باطل تمیز دهند
جدا نموده آن را با مطلع [illegible] معجزه نامند و معجزه عبارت است از فعلی که مردم از آوردن
مثل آن عاجز باشند و آن را خارق عادت هم بگویند بجهت آنکه خلاف عادت
عادیه است و در میان مردم متداول است پس هرگاه ادعای نبوت کند و مقارن ادعای
خود معجزه بیاورد او نبی یا امام است و هرگاه مقارن ادعا نباشد [illegible]

فرق میان معجزه و سحر

مدعی نبوت و امامت نباشد امری خارق عادت سر زند او را کرامت میگویند مثل ایمان
آوردن [illegible] از برای حضرت مریم و هرگاه از مدعی صادق خارق عادت سر زند او را معجزه [illegible] باشد
بانکه از او طلب کرده باشند او را معجزه کاذبه گویند چنانکه مشهور است مسیلمه کذاب در زمان
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ادعای نبوت کرد و ادعا کرد که من پیغمبرم معجزه بیاورد و از او
معجزه خواستند [illegible] بیاورم با او گفتند که آنحضرت در چاهی که آب آن چاه در نهایت
کم آبی است آب دهان مبارک خود انداخت پس آب آن چاه در نهایت وفور زیاد شد
گفتند که تو نیز مثل آن بکن پس آب دهان نحس خود را در چاهی که قلیل آبی داشت انداخت
آب آن چاه بالمره خشک شد و باو گفتند پیغمبر صلی الله دست بچشم نابینا بکشد چشم آن
نابینا روشن شد و گفتند که تو نیز مثل آن معجزه بیاور پس دست نحس خود را بچشم نابینا که یک
چشم داشت کشید آن چشم دیگرش نیز کور شد و فرق میان معجزه و سحر و شعبده
آن است که سحر و شعبده امور عادیه است لکن بجهت آنکه سبب آن را اکثر مردم نمیدانند بخلاف
معجزه که از امور عادیه نیست و مطلقاً سبب از برای او نیست و بعبارت اخری گوییم
امور عادیه دو قسم است یکی آن است که سبب آن ظاهر باشد و آن را اسباب [illegible] است
مثل [illegible] از غذا [illegible] و یا اسباب [illegible] مثل حرارت که حاصل از شمس [illegible]
[illegible] و یا از اختلاط [illegible] است مثل [illegible] در وقت
[illegible] و این قسم است که عادة الله جاری شده است
بر وقوع آن و قسم دویم آن است که سبب آن ظاهر نباشد بلکه مخفی باشد مثل سحر و کهانت
و طلسمات چه اینها را سببی است که هرکه بخواهد آن سبب را [illegible] وقوع [illegible] بر سحر و معجزه
بخلاف آن قسم است که نبی آن را سببی نیست نه ظاهر و نه مخفی [illegible] کسیکه بخواند

امور عادیه

شد بلکه موقوف است بعطایای الهیه [illegible] هر چه خواهد عطا می نماید و این است مذهب

اصحاب و اشتغال بعضی این امور موجب است بلکه اغلب را دورتر از اعتقاد می نمایند چنانکه سحره در زمان موسی

علیه السلام زودتر از دیگران ایمان آوردند و **فرق** دیگر ذکر کرده اند و گفته اند که اگر خرق عادت بر

طبق ادعا باشد معجزه است و الا سحر و شعبده است باری درین باب بر ما لازم است

تقلید کردن خداوند عالم بتوفیق هدایت بآن عطا فرماید **فرع پنجم** در فرق میان

نبی و رسول باید دانست که خلاف است در آنکه نبی کیست و رسول کیست و در وجه فرق بعضی

وجه گفته اند **یکی آنست** که رسول ملک را در بیداری می بیند بخلاف نبی که نبی ملک را در خواب

می بیند و در بیداری نمی بیند و بعضی گفته اند که رسول آنست که مبعوث گردد

بر غیر و نبی مبعوث نشده برکسی و بعضی گفته اند که رسول آنست که صاحب شریعتی باشد و

نبی لازم نیست که چنان باشد بلکه مبعوث اند که حافظ شریعت غیر باشد و بعضی از پیغمبران هستند

که برایشان اسم امام نیز اطلاق شود و فرق در احادیث باین گفته شده است میان امام

و غیر امام که بعضی از پیغمبران هستند که بر خود مبعوث بوده و بر غیر مبعوث نبوده اند و بعضی هم بوده

که در خواب ملک را میدیده و صدای ملک را می شنیده است و در بیداری ملک را نمیدیده است

و برکسی مبعوث نبوده و خود تابع پیغمبر دیگر بوده است چون لوط که تابع حضرت ابراهیم بود و بعضی

نبی بوده که هم ملک را میدیده است و هم صوت می شنیده است و هم در خواب ملک را میدیده است

و مبعوث بر قومی نیز بوده است و مع ذلک تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس **و امام**

کسی است که ملک را در خواب و بیداری میبیند و صدای ملک را میشنود و علاوه اینکه مبعوث

بر غیر باشد صاحب شریعت نیز باشد مثل ابراهیم علیه السلام **و از احادیث** دیگر هم وارد

شده است در بیان فرق میان رسول و نبی و امام معلوم میگردد که امام کسی است که صدای

ملک را میشنود و ملک را نمی بیند و نبی آنست که ملک را در خواب میبیند و صدای ملک را نیز

میشنود و رسول آنست که ملک را در خواب و بیداری می بیند و صدای ملک را میشنود و گفته

بعضی از علما که درین احادیث کسی باشد که نه رسول باشد و نه نبی و در آن احادیث تقریر کسی

باشد که نبی و رسول نیز باشد و بعضی از احادیث که فهمیده میشود اینست که اولو العزم [illegible]

و خلاف کرده اند که اولو العزم کیست بعضی گفته اند که اولو العزم کسی است که در امر نبوت ثابت

قدم بوده اند و بعضی گفته اند که آن جماعتی اند که در مصیبتها بر شدائد صبر نموده اند چون نوح علیه السلام

که با آن همه آزاری که از قوم کشید تحمل کرد و چون یعقوب که در بلای چاه و زندان و جور

اخوان تحمل ورزید و ایوب علیه السلام که بر اذیت کرمان صبر نمود و چون ابراهیم [illegible]

در آتش صبر نمود و در گردن گرفت و اسمعیل را بقربانی داده و راضی شد و چون [illegible]

[illegible] و بهتر از ایشان محمد رسول الله مصطفی صلی الله که بر اذیت کفار و قریش صبر نمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فرع ششم** [illegible]

و نهایت این مقام است کمال که همین فرق حضرت نبی بود و بان نبوت خاصه پیغمبر آخر الزمان و پیشوای عالم
عالم کسی و در صاحب کیش ان بلکه زبده کائنات و خلاصه موجودات حامل لوای مسعود و مبعوث
بمقام محمود و صاحب حوض و شفاعت و دو سبقت و راکب براق فخصت فی فکان قاب قوسین
او ادنی درسوم محمد بن عبد الله است صلوات الله و سلامه علیه اجمعین الی یوم الدین هر با و نبوت ختم گردید و
رسالت با و انجامید و قیامت بر قامت او قایم شده و او عرب تمه باز مرجوم مراد و تمام گشته جا
دعوت بکمال رسیده و سایر اولو العزم چون خلیل و نوح و کلیم و ابراهیم علیهم السلام ارزوی لقای او
و در آمدن در تحت لوای او بودند و از درگاه عزت حاجت تمنی این نسبت پیوسته بکرده اند بیش از تو
آمده همه انبیا و تو ... را خواه آمدی همه را پیشوا شدی خوان خلیل است نمکدان قرآن تو بر خوان اصطفا
نمک انبیا شدی و دیر ... این مکین با آنهمه جاه و تمکین ازو باز مانده و گفت لو دنوت انمله
اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم و بالجمله هرچند انبیا و اولیا نزد خدای معظم و مکرم
بودند در مضمار سعادت چوگان هدایت وارث و گوی بودند لیکن بدرجه او نرسیدند و در
سباق ... ذات درست ولکن الله یدعی ... ان او ... شیند که فرمود انا سید ولد آدم
ولا فخر لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و معجزات او از برای خواص قرآن مجید و
جوامع الکلم است زیرا که انبیا مظاهر اسما الهیه اند پس هر شخص از ایشان مظهر اسمی از
اسما کلیه است ... آن بر کلیه جمیع اسما ... باسم جامع است و ان الله است و
انبیا و رسل را اوجع این اسما سبعه اند و ان آدم و ادریس و ابراهیم و یوسف و موسی
و هرون و عیسی علیهم السلام است و جمیع این اسما سبعه اسم جامع واحد است و ان محمد صلی الله
پس آدم مظهر اسم الله است و محل ان فلک قمر است و ان بیت العزه است و دران است
جوامع الکلم طیب و ادریس مظهر اسم الحی است و فلک ان شمس کی ... ان ... حیات

مقام ...

خواص ...

حیوانیه و نباتیه داریه عالم است با سرار معارف حیوان و نبات و ابراهیم مظهر اسم الجواد است
و فلک ان زحل است و ان اول کسی است که اطعام ضیف بود در ارض و یوسف مظهر اسم المرید است
و فلک آن فلک زهره است و موسی مظهر اسم القادر است و القوی و فلک آن فلک مریخ است
و هرون مظهر اسم العلیم است و الحکیم و الاعراف ... و فلک ان فلک مشتری است و عیسی
مظهر اسم المتکلم ... از برای ... در آن اشراک است ... ابرار و اکمه و ابرص را احیا موتی نمود
و فلک ان فلک عطارد است و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مظهر اسم الجامع است و حامل است
برای آن جمیع افلاک ... و امداد و فلک ان قاب قوسین است پس او است جامع اسرار
و مظهر انوار و جامع الکلم و هو کل الکمال و جمله الجمال و خلاصه الاکوان و خاصه الرحمن است گوش کن ای
جان عزیز ... ازو آمده ... بعضی از اصحاب از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سوال نمودند یا رسول الله ... در قصه یوسف ... احسن القصص
خوانده گفت ... چه بود ... که گویند این قصه نیکو است و صاحب این قصه نیکو
روی ... گفتند یا رسول الله ... نیکوروی تر بوده اند اما یه
یوسف فان یوسف کان فی اللیل قمرا و فی النهار شمسا و فی السحر کوکبا ...
روشن در شبهای تاریک از ماه تمام ... داشتی ... روز ... از آفتاب
تابان تر بودی و در آسمان چون کواکب سیار ... گلستان روشن ...
... نمکین بودی و نسیم بوی ... دل ... اگر ...
دیدی ... سر ...
تر ...
چون ...

او ادنی

حکایت

منظور گشتی چون در قدم اول فریفته اند آخر * فریفته هر کس از آن فریفته بین است د
زخم حسن نیافت چه کشیدند آن روز * فریفته عشق تمام بی مسکین است * ذکر شد این خبر در کوچه و بازار
مدینه افتاد تا حدی که بعضی زنان در وقتی که این حدیث را در میان آوردند عایشه عرض کرد یا رسول الله
درجه حسن و کمال شما راست یا یوسف را فرمود هو اصبح و انا املح * یکذره نمک زعالم خود
لاجرم جهان طالب و عالم با فرح حضرت او گشت تا چاکران حضرتش را در مرتبه محبوبی
حضرت خداوندی جل ذکره رسانید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
هست با اتفاق ملاحت جهان گرفت آری با اتفاق جهان بتوان گرفت ای عایشه تمام
یوسف فریفته حسن خلق آمده و تمام فریفته حسن خلق آمد زخم حسن و جمال بر عنوان منشور
صدیقی برکشیدند تا فتنه طالبان شد و علم و فضل و کمال بر قصر خوی خوش ما بر افراشتند
تا رحمت طالبان گشتیم و نازل در شان ما گردید آیه [illegible] و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین گفت پس چرا از خود با خود گوید خواجه کائنات فرمود اکرم [illegible] رب عالم تعالی و تقدس
[illegible] وانک لعلی خلق عظیم ایشان در این خانه بودند حضرت جبرئیل از سدرة
المنتهی در رسید یا رسول الله چنین گفت امروز عایشه را با تو سخن افتاده است نور یوسف را با نور
تو سخن افتاده است [illegible] کیفیت آن از جبرئیل سؤال کردند گفت نور تو را او با یوسف فریفته
حسن و جمال یوسف را دادند بها و [illegible] و شرف و قربت و شفاعت و رحمت و عز [illegible]
[illegible] و حوض و شفاعت و مسئله و اجابت و قبول و دعوت و قرآن و قبله و امانت
و دیانت و فراست و ایمان و فضل و احسان [illegible] و عمامه و تاج و سیف [illegible]
و لوای حمد و حوض [illegible] و مقام محمود و [illegible] و دار السلام [illegible] و اکرام و دولت [illegible]
و خدام [illegible] و [illegible] امر معروف و نهی [illegible] و [illegible]

و زبان فصیح و کلام صحیح و حسن ملیح و دل حضور و تن صبور و کرم ظاهر و ذوق فاخر و [illegible]
حقیقت و بلد محرم و مسجد معظم و حج و احرام و زمزم و مقام و نماز [illegible] و زکوة و [illegible]
و روزه ماه رمضان و خواندن قرآن و جمعه و جماعت و تسبیح و طاعت و امر معروف و
نهی منکر و تهلیل و تکبیر و تسبیح و تحمید و علم و دقایق و شفاعت و استغفار و [illegible] و انگشتری و [illegible]
بر همه انبیا علیهم السلام و صد هزار چنین [illegible] یا رسول الله اکنون [illegible] کن
یوسف نیکوتر است یا تو * نکته * ای عارف خوب بگوید آنکه نکته بگوید [illegible] یوسف را صدیق
و حضرت محمد صلی الله را [illegible] خواندند پرده از جمال یوسف برداشتند تا هر کس حسن او را
اندکی را دیدند اما پرده از جمال محمد صلی الله برنداشتند چو اگر محب [illegible] و محبوب را [illegible]
در پرده [illegible] ان اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری دیگر امروز از جمال یوسف پرده
برداشتند تا آن عصر در جمال وی خیره شده بودند و دستها بریدند امروز [illegible] پرده از
جمال تو برنداشتند صد هزار مردان مرد زنارها بریدند [illegible] امروز از یوسف تا [illegible]
پرده از جمال یوسف برداشتند تا دستها بریدند و خبر نداشتند فردا [illegible] رجال الله [illegible]
از جمال محمد صلی الله بردارند صد [illegible] از عاصی از دوزخ بگذرند و [illegible] از دوزخ و عذاب او
نداشته باشند * نکته لطیف * در آن شب قرب و کرامت در آن سلطان اقلیم رسالت را
بر چهار بالش نبوت قربت نشاندند خطاب مستطاب رب الارباب بر جبرئیل امین
رسید [illegible] ای جبرئیل محمد را که [illegible] پرده عزت [illegible] کرداند [illegible] امشب
پرده ها از آن بردار تا از جمال محمد [illegible] نظارگیان عالم [illegible] حسن و جمال [illegible] انبیا را
لطف [illegible] چون جبرئیل [illegible] جلاله [illegible] پرده از جمال محمد برداشتن نوری
پدید آمد از پرتو آن نه عرش [illegible] نه کرسی نه آفتاب نه ماه و نه ستاره و نه

دنیا

گر دیان عالم قدس را ابدا از ان خطاب آمده برای محرم چند عزم است حوری است بگیرد و از خیام
هزار پرده را بر داشتیم تو از آفتاب و ماه و ستاره و عرش و کرسی و لوح و قلم بفضل و با جهر
گردیده شده ای که در عرصات بیابان این اتحاد هزار پرده را با التمام بر داریم اگر صور و ظلمات
و ظلمات است در جنبان الوار با جزو بفضل گردد چه عجب **سر لطیف** نقل از اهل
بیت گفته اند هر خواجه صالح که خود را نمکین خوانده و خود را به نمک مانند کرده چگونه ان جو
و از اهم هر نمک را خاصیت است در وجود خود را در طعام بگدازد تا ان طعام را قابلیت قبول
سازد و کدکه کلیک ان حضرت ایجاب حتی خود را معروف داشت با آن هر خود را از برای است در
باز دو صحی خود و بضعه تن و جسم گوشتی ان خود همه را در کار است کرد تا در میان سرای و آدم
یدعو الی دار السلام است را قابلیت قبول و شرف زینت وصول میسر گردد و الذین
احسنوا الحسنی و زیادة نشست هر این حال است **دو دیگر** اینکه اگر در دیگ برنج و گوشت و گوز
و دیگر حوائج در آری دلو و وات طبخ و عجب داری تا در ان نمک نباشد ان طعام را مذاق
و ذوق لذت نه یکی هم چنین اگر در دیگ دل تو روشنی حق و هستی پیغمبران نباشد تا نکرده
محمد و صحابه الله وسلامه نبوده باشد شرف قبول الهی نجود **دو دیگر** اینکه اگر نمک مثلا
با کوزه آب بیامیزی چون گذران نمک بالتمام بگدازد در ان ثقل وجود و ثقل هستی خود بالتمام
آب مضمحل سازد بکیان برسد چون میزان عدل وزن کنی همان کوزه آب بیش نه بر ابلاء بر
هیچ نه اینهمه ان نمک نمک بیش از علاقه آب وزن داشت اکنون کجا رسید بهم چنین
نمک وجود محمدی در آب شهود احدی چنان گم گردید که بر عنوان الفقر فخری این همه برجیان با هم
جان آمیخته اند که ثقل بشریت و ثقل هستی بگدازد ان نسل را جمیع وزن نماند هر ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله دلیل این معنی است و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی



ست هر ایستد محمدی است بر فالق الصبح و در یکی بحر وحدت بی عنت که الان دو **نکته دیگر** نشنوده از بکتب جن
الجن را بایت بجهت و در تا بشنود که آتشش جانکاه جمال گردد و کلید بحبس نه بخوابد و اگر در نمک زاری
افتد و ان وجود جوهری را بتمام بگدازد و گوشت نمک در پوست و استخوان نمک و پاک و حلال گردد
و آن ان نجاست بتمام خلاص ابدا ان هستی که اگر در آب اندازی و همان آتشش بگدازد
بتمام آب شود و از هستی وی هیچگونه اثری نماند گنگ نه تر نمک بحبس الجن عالم معنی اگر در نمک
زار نیست محمدی در افتد وجود او نار که خود را در باز و تا بجو قضای … بهر نسبت مطلق رسید
نجاست صوری و معنوی سید بنمود و تمام نمک محبت گردد و قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله **حق** ست که تا در نمک زار فنا گم گردد اندر وی در این دریا نه بر شور از نمک گشته اند
هستی هر نمک در آب وحدت من یطع الرسول فقد اطاع الله محو گشته تمام آب صرف
با ذکر و در او من کان میتا فاحییناه در بهر آن **حق** در محرم که خیم هیچ نمک نه
کفر و ایمان نه یقین ماند و شک اندر دل چو ستاره پیدا شد گم گشت در ان ستاره
حرف نمک پس بدان ای عارف در اول در نمکزار شریعت از نجاست طبیعت پاک باید شد
و بعد از ان در آب حقیقت مستغرق باید گشت از اینجاست که گفته اند در اول در شریعت محرم
کامل شوی بسوی حقیقت احدی راه نبردی **حق** کاری است قوی رخود بریدن خود را انفی
عرض دیدن از کوی شریعت گذشتن انکه بحقیقتش رسیدن مانند قلم زبان بریده
در راه وحدت سر سپیدن در سجده دست برکشیدن باب ذوق وصل شنیدن همچو بشر
شدن زمستی نقش بستن در هستی دست آریدن **رمز لطیف** ای عارف اسم محمد
عجب عدد دیکصد و سی و دو است و مطابق است با اسم خداوندی هو الملک باشد
و این عدد و ترتیب را هرگاه منقسم سازی بر سه قسم خود پنهان شده نصف و ربع

[marginal numerals in red above the last line: ۳۳ ۴۴ ۱۳۲]



و بیست و سه پس دین اشاره بنوی ۱۱ هویت احدیت ۴۲ و چون عدد ح را بر نفس آن
ضرب شود عدد ۲۵ حاصل ضرب خواهد بود که از این عدد و چون عدد وحدت مستثنی شود ۲۴
باقی خواهد ماند و مطابق عدد حی و بیست و از عدد ملفوظ ۴ شش تحقق می یابد و هرگاه
در نفس آن ضرب شود سی و شش خواهد بود مطابق عدد الله است و از این عدد هم چون عدد وحدت
مستثنی شود عدد ۳۵ باقی میماند و چون جمع نمایند عدد پنجاه و نه ۵۹ صورت پذیرفته و
مطابق است با عدد موجود ۱۹ و از عدد ملفوظ ۴ و داو عدد ۱۹ صورت یافته با عدد وجود مطلق ۵۹
و هرگاه سوال کنی از حقیقت موجودات نماید در علم حضوری آن را یقین اول نماید و آن عبارت است
از شیئی جز ذاته [illegible] موجب وجود کلی اشیا است استعداد آن اشیا در حضرت علمیه [illegible] آن اشیا
موجود در علم [illegible] جز آن ثابت بوده [illegible] از فیض اقدس [illegible] جواب
گوییم [illegible] از نظر تحقیق [illegible] حروف وجود باید [illegible] چهار حروف است [illegible]
چهار عدد [illegible] جمع آن نقش باشد [illegible] واو [illegible]
در [illegible] آن نقش ۱ احدیت [illegible] ملاحظه کنی ۱۲۱ [illegible]
شود مطابق است با عدد یا علی ۱۲۱ [illegible] صورت ۲۶
نقش [illegible] ۲۶ تحقق می یابد و مطابق است با عدد
موجودات و هرگاه از وجود مطلق و [illegible] وجود مقید سوال کنند گوییم عدد وجود ۱۹ [illegible]
در جمع [illegible] ۱۹ [illegible] حروف [illegible]
رسید [illegible] مجموع ۱۹۹ مطابق [illegible] وجود مطلق آمد و این نکته [illegible]
وجود [illegible] حروف [illegible] صد و چهار [illegible] مطابق
عدد جامع و [illegible] و هرگاه [illegible] وجود [illegible] باشد از صد و چهارده ۱۱۴

۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲

مستثنی سازند صد و [illegible] باقی بماند و موافق عدد [illegible] باشد بدان ای عارف [illegible] از باطن
فیض [illegible] امام [illegible] تحقیق [illegible] و اول کلمه اسم فاتحة الکتاب م و آن
[illegible] علوی [illegible] از حروف [illegible] و از برای [illegible] زیرا که آن م ی م
و میم اول اشاره است به میم الملک و میم اوسط اشاره است به میم ملکوت و عدد آن [illegible] و هرگاه
[illegible] حروف آن را ه حاصل [illegible] و هرگاه اضافه کنی عدد آن را [illegible] ۹ [illegible]
[illegible] حاصل ضرب [illegible] حقانی اسم میم [illegible] کردن آن اسماء الهیه
الم لک الس ی د ال س لام [illegible] و م ح م د حروف [illegible] اسم آن ح
آن حروف [illegible] علوی [illegible] و کرسی است [illegible] زیرا که حقیقت آن
[illegible] عرش [illegible] و چهارم از حروف آن دال [illegible]
[illegible] منقسم است و از برای [illegible] حقیقت [illegible] اسم [illegible]
از برای [illegible] ملک [illegible] و [illegible] از برای [illegible] صور [illegible]
[illegible] صورت [illegible] از برای [illegible] ان [illegible]
حقیقت [illegible] صورت اسم جامع الهی است [illegible] اشیا [illegible]
حقیقت است [illegible] صوری [illegible] حقیقت [illegible] اسم اعظم
و مناسبت دارد با صوری [illegible] باطن عالم را [illegible]
[illegible] صاحب اسم اعظم [illegible] اوست [illegible] مطلقه [illegible] جمیع ارواح و [illegible] و عالم
[illegible] روح عالم زیرا که [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] ظاهر او باطن [illegible] بصیرت و اصحاب حقیقه از [illegible]
[illegible] فیض وجود [illegible] دو کون [illegible]

شود و نکو خواهد بود این خطبه را پایان و این نعمت جز بدان ارزانیست و موجب این جهت
چون نظر بکار بست در این سه حرف ملفوظ وجود نگارنده منفصل شوند در عدد این حروف موافق مطابق
عدد جامع و قید و عدم است پس اول مرتبه نظر بلفظ جامع کرده حقیقت ظهور برسیده در پایان ... انتها
این همه بیان چو بیان نمی باید در نفس الامر هر کار شمار حروف ملفوظ وجود در ۱۲ بود بر صفحه
خاطر نقش شود و شمار حروف مکتوبه وجود که ۴ بر ضلع اسم این عدد در مقابل است ثبت نماید
صورت عدد ۲۱۲ نقش پذیر شود در مطابقه دارد با عدد کریمه لا اله الا هو الحی القیوم تا حقیقت
وجود مطلق در رنگ عدم هرگز بیرون آن نگشته و در رنگ عدم در ازل تا ابد جلوه گر شده ملحوظ ارباب
بصیرت گردد و نیز گفته اند چون محض ثبوت حضرت نفی وجود پس غیر وجود وجود نبود و موجود
گفتم بطریق عکس رمزی با تو بنشان در رسیدن باب شهود و هنگام نظر بجانب لفظ قید در عدم در
مقابله دارد نگارنده وجودات متعینه مختلفه متکثره موصوفه بکیف و ظهور این چنان است که هر یک
افراد آن با صفات مختلفه و لیس چنانکه هر یک اسمی بر زند و از آن کثرت تبدل نماید [illegible]
و صورت قید و عدم بنظر عارف برسید و زهری عجیب و سری غریب در صورت این عدد
۴۲۱ هویدا است در هر کجا عارف آگاه حجاب است [illegible] در نظر حقیقت بین دو ورقت [illegible]
نماز [illegible] گفته [illegible] چون در نفس از تنوعات اطوار معانی در پس پرده ای از ظهور تنزلات وجود
بکوشش ادراک در اثبات وحدت ذات از مرکز ظهور از غیبت در تنزلات [illegible]
نفی است و آن را شئون هویت ذاتیه گویند از پس پرده صورت [illegible] را [illegible]
نمود صورت [illegible] را این کرده و آن نکته این و جهت در عدد ۴۱۲ مرکز عدد [illegible]
آمده و [illegible] آن در ملحوظ [illegible] بوده [illegible] گردد و آن از جانب [illegible] مرقوم است
و هر گاه [illegible] آن در ملاحظه [illegible] بجانب [illegible] مرقوم است و چون آن عدد

و چهار بر سه رقم باید چون در صورت پذیرفت در موافق است با عدد طالب ۲۳ و اگر
بترتیب حروف است [illegible] جمع نماید نقش خواهد بود عدد مظهر وجود واحد است و هر گاه نظر بعدد
صغیر ۴۲۱ نگارنده آن عدد ۷ خواهد بود عدد ۲۸ در جمع او است و مطابق اسم و جهت آنچه
با اثبات فرد است در هیچ نشده باشد و هر گاه از عدد ۱۳ در عدد ۲۸ ضرب شود حاصل
ضرب ۹۳۶ که مطابق است با عدد کریمه و لکن رسول من رب العالمین و اگر عدد ۱۲ در نفس
او ضرب شود عدد ۱۴۴ صورت حق بنده در با عدد جاء الحق موافق است و این صورت از همه
اول است در از ظهور موجودات جهان در حقیقت سر در [illegible] وجود حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم بجهت آنکه از ازل است موجودات در کلام معجز نظام سید کاینات افضل الصلوة
این معانی نیز است در اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله
[illegible] نوری هم گویند مذکور است و سؤال کنند نظری نمایند در نفس الامر عدد ۵ مکتوب
جمع است در آنکه در کتب عدد نهج شده جهت ۱۵ خواهد بود بصورت در عدد است و از
تلفظ بحروف با هم در حروف نظر جمع پس مراتب ظهور رحمت شود و شرح دارد چون عدد ۲ اضافه
عدد ۱۵ شود عدد ۱۲ نقش خواهد پذیرفت در مطابق عدد ابدی باشد فقیر بوده در بود
و نباشد و اگر عدد الف احد بنا این عدد ۱۵ است نقش بر زند ۱۴ با [illegible] خواهد در مطابق
عدد اسم و ماب و اسم جواد باشد ۱۱ اثبات ثبوت محقق شود و هر گاه مرتبه عدد
۱۶ نگارنده عدد ۱۲ صورت خواهد بست در با عدد قم مطابق است در [illegible] عبارت اول ما خلق الله
القلم بعینه بوده در گاه حروف ملفوظ حروف ۴ حروف واو ملحوظ شود جمع آن ۱۹ خواهد بود
در مطابق عدد وجود و عدد واحد و عدد وجه و عدد ایجاد باشد و هر گاه این عدد ۱۹
در صورت عدد نه و یک است هر گاه جمع کرده شود و چون اضافه [illegible] شود هر گاه آن را

با صفر ملحوظ است زنده باین نهج ۱۹ تا اینکه ملاحظه شود با نکه در جمع ادات عدد دو بیت نفس
خواهد بست در مطابق آمده با عدد عقل نا بیان اول ما خلق الله العقل العجب بونه دو هر گاه عدد
مکتوبه در تحت در نفس او ضرب شود ۲۵ حاصل ضرب خواهد بود و چون عدد وحدت او را کاسته شود
۲۴ باقی بماند هر چون اضافه کرده شود صورت عدد در بیت چهارده گشتی باید با عدد
روح مطابقه دارد و تا اثبات اول ما خلق الله الروح هم بوده شود و هر گاه عدد ۱۰ که در تحت
پنج است آن را ملحوظ داشته و عدد وحدت را اضافه نمائیم بیست نزده شود چون این عدد ۱۶ را در نفس
او ضرب شود ۲۵۶ کمال خواهد رسید موافق عدد نور تا ادای شهادت اول ما خلق الله نوری
نماید و اگر احمد عدد ۱۹۰ که در تحت ۱۹ جمع است اعتبار نمایند مطابق عدد نفس خواهد بود
و مراد از این نفس نفس فلکی الا افلاک است در نفس کل باشند و نفس است که عکس نفس فلکی است
پس ظاهر شد نزد عارف دانا که مبدأ جمیع اشیا و اعتبارات ه هویت شده و لفظ هو
مرکب از دو حرف است و اصل ه واو است پس هر دو یک حرف شد و الف [illegible] نباید بود و جمله
یکبار و ما اول [illegible] است و واو اول ان پس این اشاره خواهد بود تا به آیه [illegible]
هو الاول والآخر ه باطن مخارج است و واو ظاهر بر مخارج و این اشاره خواهد بود
او است باطن اشیا و ظاهر و لسوی این اشاره است والظاهر والباطن و این تحقیقات
و تدقیقات در واقع شده اموری چند باشند در همه اعتبارات و ذات مقدس از لوث اشیا
واجب الذات بر او مبرا است حتی که بشر باید [illegible] کیفیة المرء لیس یدرکه فکیف کیف
الجبّار فی القدم هو الذی انشأ الاشیاء مبدعا فکیف یدرکه مستحدث النسم فکونه
حیران داند و حال آنکه در معرفت این لفظ هو وضع از برای تعریف ذات شده و کلمه
احدی بدانند هم جهات و در آن واقع شده در کتب فانها از آن پر است والمراد تحقیق فتدبّر

جلّ کلّ غرض اعتبارات پس حقیقت بطریق اولی در [illegible] علوم خواهد بود چه تحقیق و تدقیق
ملاحظه کن ای عارف در لفظ الله در دال بر الوهیت است چهار حرف است و دال است بر
چهار مرتبه در ذات و عقل و نفس و روح باشد و چهار ملائکه مقرب باشند و جبرئیل است
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است و این است که منزل بر چهار پیغمبر باشند ابراهیم و موسی و
عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین است [illegible] چهار حقیقت است در او [illegible] و جمیع و این
چهار کتاب نازل شده است در صحف و توریة و زبور و فرقان باشد پس صحف صورة عقل است
و او است الف اول و توریة صورت عقل است و او است لام اول و انجیل صورت روح است
و او است لام ثانی و فرقان صورت نفس است و صورت حق در عالم ظاهر و باطن و وجود
آن هویة است پس معلوم شد در فیض اول از حضرت احدیت عبارت است از نقطه واحده
و از آن ظاهر شد الف عجب زیرا که الف مرکب است از سه نقطه در عبارت از نقطه واحده
و وجه [illegible] واحده پس از برای نقطه واحده اسم علم و عقل و روح القدس و حرف ان نفس
و او است به موجودات و لسوی او است [illegible] این و از اینجا است النهایات هی
الرجوع الی البدایة ظاهر شود پس از آن نقطه واحده است و او است روح در و نفخت فیه من روحی
از آنکه اشاره بر آن است و حرف ان باره باقی است و او است حجاب و این حجاب
ظاهر نقطه واحده و جمیع آن است و از برای او است حکم ظاهر و حقیقه آن نبوه است
و از آن حقیقت هم ظهور رسیده موجودات و باطن آن نقطه واحده است و این است
در غیبت باید برای [illegible] بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تمیز العابد عن المعبود در ظهور
اشیا از نقطه باء است و [illegible] ظهور شده میان عابد و معبود و این است
لفظ مکتوبه با الباء عرفه العارفون و ما من شیء الا و الباء مکتوبة علیه کا

قلت انه فقد نطقت بسایر الاشیاء و اذا کتبت الالف فقد کتبت سایر الحروف و اذا
نطقت بالواحد فقد ضمنت سایر الاعداد و اذا قلت النقطة فقد حضرت سایر العوالم و اذا قلت
النور فقد ضمنت الوجود مع العدم فاذا قلت نور النور فقد نطقت بالاسم الاعظم لمن کان یدری
و یفهم و پس از ان نقطه واحده است دال است روح امر و از ان است نور ان وجود در عالم
وجود و ان است رحمت بسوی ظهور افعال زیرا که واحد یکی نه ایجاد کننده وجود اشیا در دوران
نیز وجه لازم بودن در ان محدود بودن است و از انها نیز وجه لازم حجاب در بعد دو باشد
بلکه یکتا وجود در ان اشیا و انوار جمال خود و صفات بود از ان اشیا با نور کمال و جلال خود
و ان الهیات قایم بهت مفهوم عجیب لان الواحد سبحانه لا یتجزی فیتبعض و لا یتکثر فیتعدد فالواحد لازم له
و ظهور واحد از احد است و از احد ظاهر مخصوص بر معدد منشی ظهور خط از نقطه و ظهور سطح از خط و
ظهور جسم از سطح ان و کمال است ان از واحد منه البدایة و الیه النهایة ابتدا است ان از دو است و جمیع
است ان بسوی او است پس نقطه واحده حقیقة موجود است و مبدا کائنات است و قطب جمیع
دوایر است و عالم غیب و شهادة ظاهر ان نبوة است و باطن ان ولایت است و جز
از نور واحد نه در ظاهر و باطن چنانکه سید انام متکلم باین کلام شده انا و علی من نور
واحد و لکن نقطه هر ولایت با خود از نبوة است لهذا نقطه هر [illegible] شده و بیان اسم
مسمات شده [illegible] و مخصوص شده نبوت و ولایت و نیابت نبوت و نیابت ولایت
در [illegible] شده است و نیابت ولایت از نبی است زیرا که [illegible] بجا یه نور از شمس پس در
دقیقه [illegible] ذات است و ان حکم مدی برای ان حاصل است و لکن [illegible] ان با [illegible]
شمس حقیقه در [illegible] ظهور و بروز [illegible] و لکن [illegible] شمس حکم [illegible]
[illegible] است و ولایت اگر [illegible] [illegible] و از ان [illegible] چون اشرف [illegible]

کون

کون [illegible] بمطلع محققین به ظهور از [illegible] صنع الله در ان تجلی جلوه نموده هرگاه نظری
از نظر تحقیق کاینات حروف [illegible] کماینه صورت پنج حرف منظور شود صاحب 19
[illegible] چون در نفس خود ضرب شود حاصل ضرب [illegible] کشف ذیک خواهد بظهور رسید 361
چون مرتبه اولی بان عدد [illegible] صورت [illegible] مطابق عدد رسول الله و موافق عدد 362
عبدالله محمد نبی الله و از این است [illegible] مراتب [illegible] مرتبه [illegible]
داشته اند [illegible] و عقل نفس طبیعت هیولای اولی که [illegible] فلک اطلس و بروج و در آن 363
طبیعت که [illegible] فلک زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و فلک قمر و کره
اثیر و کره هوا و آب و خاک و نبات و حیوان و انسان [illegible] مراد از دو ثبت
ان [illegible] جمال الهی رباعی ای [illegible] جمال ذات [illegible] ذوی [illegible] نامه الهی [illegible]
[illegible] هر چه در عالم است از خود طلب هر انچه خواهی [illegible] ثبت بدان معنی قول خدا
سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و هرگاه [illegible]
دو این عدد [illegible] حاصل ضرب عدد [illegible] نفس [illegible] حاصل عدد [illegible] 361
بران [illegible] صورت [illegible] مطابق عدد وصی المصطفی و نبوی [illegible] 366
[illegible] رسول [illegible] اول ما خلق الله نوری ثم فتق منه نور علی فلم نزل [illegible] النور
حتی وصلنا الی حجاب العظمة فی ثمانین الف سنة ثم خلق الخلایق من نورنا فنحن صنایع
الله و الخلق من بعد صنایع لنا ای مصنوعین لاجلنا و مؤید این کلام اینکه روایت نموده است
جابر بن عبد الله در تفسیر قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس قال قال رسول الله
اول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره و اشتقه من جلال عظمته فاقبل یطوف
بالقدرة حتی وصل الی جلال العظمة فی ثمانین الف سنة ثم سجد لله تعظیما ففتق منه

نور علی فکان نوری محیطا بالعظمة ونور علی محیط بالقدرة ثم خلق العرش و
اللوح والشمس والقمر والنجوم وضوء النهار وضوء الابصار والعقل والمعرفة و
ابصار العباد واسماعهم وقلوبهم من نوری ونوری مشتق من نوره نحن الاولون
ونحن الاخرون ونحن السابقون ونحن الشافعون ونحن کلمة الله ونحن خاصة الله
ونحن احباء الله ونحن وجه الله ونحن امناء الله ونحن خزنة وحی الله وسدنة
غیب الله ونحن معدن التنزیل وعندنا مفتاح التاویل وفی ابیاتنا هبط جبرئیل
نحن محل امر الله ونحن منتهی غیب الله ونحن محال قدس الله ونحن مصابیح الحکمة ونحن
مفاتیح الرحمة وینابیع النعمة ونحن شرف الامة وسادة الائمة ونحن الولاة و
الهداة والدعاة والسقاة والحماة وحبنا طریق النجاة وعین الحیوة ونحن السبیل
ونحن السلسبیل والمنهج القویم والصراط المستقیم من امن بنا امن بالله ومن رد علینا رد
علی الله ومن شک فینا شک فی الله ومن عرفنا عرف الله ومن تولی عنا تولی عن الله
ومن تبعنا اطاع الله ونحن وسیلة الی الله والوصلة الی رضوان الله ولنا العصمة والخلافة
والهدایة وفینا النبوة والامامة والولایة ونحن معدن الحکمة وباب الرحمة ونحن کلمة
التقوی والمثل الاعلی والحجة العظمی والعروة الوثقی التی من تمسک بها نجی وتمت الکبری
و اوصاف حمیده و کمالات پسندیده آنجناب زیاده از آن است که بقلم و زبان از عهده
بیان آن توان برآمد که به تقریر آید آب بحر کافی نیست هر نوکی سر انگشت و صفحه بشماری
و هر چند او نورست آنکه آفتاب از پس ابر ظاهر بطلع برون خواهد آمد از اوج انکشاف و
بروز کالشمس فی وسط النهار برکافه عباد ظاهر شده احتیاج به بیان معجزات آن سرور
والهدار کمالات آن بهتر بشر نبوده و نیست و آنچه مذکور شد از مقوله راه نمودن

صاحب دیده تیزبین چون شهاب ثاقب در وسط روز در سحاب بشعاع آفتاب و بغیر
چنین شخص نکو دیده و ناپسند بوده است در نزد همه اولوا الالباب و لکن ما مصنف
البصیرة دیده بصیرت داراید شبهه باتقلید گرفته باشد و در مقام عدم اذعان
انکه فی ظهور نور خورشید بزرگواری آنجناب از وسط السماء رسالت برآید و ملکه از غایت
کوری نقص ابصار این معنی را تصور استقلال در اوسط شهر نماید و بعضی از خرافات من
این و منی کان و کیف یکون بر زبان آرد چون کار ضلالت دیگر است آن از ارباب علم و اطلاع
دیده اند و نفهمیدن رموز از ضمائر باطن ائمه دین حجت دیو نموده و پس آن نموده ایم لابد از آن
برخی از معجزات آنجناب بگنجیم و سنگهای چندی از معجزات آن سرور در فلاخن بیان
گذاشته حواله دهان خصم سیه باطن هر قادر بر نقض باوده و بی معنی باشد و ملکه سنگ ندامت بر
وسیله برخی از نکرامان صاحب نمک و پوی بادیه ضلالت حیران و سرگردان است طریق صواب
پیش گرفته باب فلاح و نجاح بر روی خود گشاده بیند و بلا ده همه این رساله نیز از نقص
صور اشخاص کمالات آنجناب منع گردد و بعضی از کلام سر گفته اند و للارض من کاس الکرام نصیب
پس بگو به چه کرامت زاده امام نازنین بجز ابن عم محمدی هر حضرت واجب الوجود
در غنی عالم و حکیم بالذات است و کامل در جمیع صفات کمالیه وجود است مقتضای کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف خلق را مظهر کمالات خود گردانید
باعتبار اتصاف بکمالات وجودیه امکانیه در مراتب کمال وجود یافت خالق و موجد ظهورا
بدانند هر فوقیه بات کمال جلال و جمال الوهیت و این اتصاف بقوت بشر غیر متناهی
در انفس است که حق را بشر ان دانست و نشانت غایت کمال بهر کمالات و تمامی است
در همه وجوه از ذوات ممکنات را فزا موزان در خلعت ظهور کمال پوشانید اجمال

تکمیل و اکمال او هیچ وجه از ذرات ننموده و در مراتب مترتبه او در درجات وجود بطریق ...
ترکیب پوشیده و مرکبات را از درجات تکمیل کمال و کیف قوی و صنف از معدن نبات و
از هر دو بحیوانات ذات ایجاد و الحق و الطف بهره و افر طبقه بصنوف تشریف خود داده است تا انکه
کوکب کوکب اینجا را از مطلع افق انسان طالع کرده و در اطوار نشاه جامعه انسانیه از اسفل
سافلین انصاف بنبوت و ادراک ما ابلین و استقرار در فسحه ارکان رحم و کونه انها با عالی علیین ابلغ
روح شریف علوی ثم خلقناه خلقا آخر [illegible] فتبارک الله احسن الخالقین پس در تکمیل ان
نشأه جامعه فرموده انسان و تحمل این زبده مخلوقات را بافق عقل رسانیده و دیده و گوش و
هوش روان ایشان را با یکدیگر در پیوند بداد و کشف [illegible] و بر روشن و هوش میزان نموده
ایشان را مکلفین در عالم تکلیف گردانیده و ایشان را در امتثال فرمان حق متعال بر حسب تشطر
و شرع و لله المثل الاعلی مانند دست و دیده و گوش نمودار در وجوب امتثال فرمان روح با این اعضا
در مبادی گرفتن و دیدن و شنیدن و بان ناظر است و [illegible] ولکن [illegible] پس بعضی از
ارضیه مانند رسولان [illegible] در پیوند دارند در انچه بر ایشان وارد و [illegible] بعضی از ان
والهام فرمان ملک منان است [illegible] عقل متصله [illegible] میشنوند بی رنگ
در پس چنانکه [illegible] دیگری در [illegible] بلکه این تشبیه
محض بلکه تشبیه [illegible] ادراک ایشان در افق عقل [illegible] حس سمع و بصر و باطن منور
ان است و در افق [illegible] ان عالم [illegible] پس این بعضی از حضرات
خاتم ایشان در مرتبه المرسلین است از برای تکمیل نشاه باطن است و الله یدعو الی
دار السلام وادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی
احسن است را بحق دعوت نموده پس است [illegible] دعوت و انکار ان کنند ب

کرده مختلفه شده که [illegible] مجرد استماع [illegible] جان ایشان بر [illegible] صبغة الله ابدان منضبع [illegible]
شده پس نظر ایشان در [illegible] فرمان [illegible] فرمان الهی است نظر است و دیده و
صحیح است در بدن در مناسبت روح و بان ناظر است علی منبع منزلة الرأس من الجسد و علی
ببا الله الباسطة و عینه الناظرة و اذنه الواعیة و غیر ان از ما انکه [illegible]
ایشان در علیین [illegible] شده [illegible] بصیرت [illegible]
بصارت طلوع نور حقیقة الله نور السموات والارض [illegible] کمال ظهور ان راست [illegible]
در ظلمت [illegible]
[illegible] دعوی [illegible]
مانند پس این جماعت [illegible]
با بهره حق [illegible]
پیغمبر و اظهار معجزه [illegible] قبول نموده چون مسلمان [illegible]
در حق و نور حق غالب بر باطل است و [illegible] بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه اگر
باطل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible]
فرمان روح [illegible]

و طایفهٔ دیگر هستند که ایشان انکار وجود الله نموده پیغمبر را تکذیب کنند و معجزات ایشان را
بر سحر حمل کنند و این طایفه هستند که کلام ایشان شنیده را از حظّ فرق ننمایند و این طایفه هستند
خداوند عالم از ایشان خبر داده که قالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون و این
طایفه هستند که گوش نفهم بهم رسانیده مثل ابو جهل و ابو لهب و مثل ایشان مثل عضو مشلول و
پای مفلوج است که مثل عضو جذام دارد که چاره بجز قطع کردن نیست نافع و در کلمه بدل بر ایشان
نمی‌بیند پس در طایفهٔ اول از وجود ایشان خلل نظام عالم دانسته بود به حکم تعقل ایشان گوارا
شد بلکه تجربه دانسته ابطال ایشان رفتار نمایند و در ثانی به حکم تعقل ایشان مرگ
و بجهة … و جادلهم بالتی هی احسن اشاره بر این قوم باشند و ایشانرا که خاره و جنگ کلمش
نزلیست … شد بعد از اتفاق چند کرار بایدر و نمود و چون طبایع امم را سبب … نمود و هم بر پیغمبری
در مبعوث بر رسالت … لابد است دو امر از ادعای نبوت و اظهار خوارق عادات پس گوییم در (از ادعای)
مقصود دوم که بر معجزه از ادعا شده بود … پیغمبرم از جانب خداوند زمین و آسمان و از
طبق ادعای خود سبب … را … اعجاز چندی را که در کتب … جمیع ایشان را اولیان ثبت
شده اما ادعای نبوت آنحضرت پس آن سبب تواتر واجب است که هیچ یک … انکار
علم و تکلّف نایابند … و دعوی پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد
و حساب است بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و معجزات آنحضرت
باشمال اجماعت مجرد و بعضی از زمان حضور او بر دو قسم است یکی معجزه البته … باقی
باقیست و حال است بعد که مکثیم قرآن است که منافقین از یهود و نصاری شبه …
در آنحضرت پیغمبر اخوار از مان است و معجزه بودن نسبه آن از وجوه متعدده است اما
از آن که معلوم خواص میتوانند شد اما معلوم بر عوام نتوانند شد و لیکن دیگر بر عوام و خواص

بتوانند معلوم شد اما وجوهی که بر خواص بتوانند معلوم شد پس چند وجه است اول
باعتبار اشتمال آن است بر کمال فصاحت و بلاغت که از زمان نزول آن تا حال
زمان این رساله که تخمیناً هزار و … است جمعی … بسیاری از فصحا و بلغا که در آن باب
تالیف و تصنیف نموده و در دریای تفکر غوطه ور شده لالی ناسفته معانی بچنگ می
آورند و از دریای فصاحت و بلاغت آن بقطره رسیده اند و از نوع بدایع معانی آن
گوشه نشین فکر اند و بسیاری از ایشان بعجز خود اعتراف نموده از درک صنایع آن در
کف … و اما اشتمال آن بر اعجاز از جمله آن است که نظم آن است که با لوی
لفظهای آن … از برای … قابلیت بهره مندی … فیوضات
ابدیه و افاضات سرمدیه … حاصل گردد سبب اذعان و اعتقاد به حقیقت …
بالنبی و این اذعان اعتقاد … اعتراف به پیغمبری آن ختم رسل است و حصول این معنی
بکیفیتی احسن و اوضح طریقی … پیغمبری است مردم ادراک آن زود توانند کرد
لهذا افضل معجزه آن را باین اعجاز … و سبب آن این که در زمان آنحضرت … و آن زمان
فصاحت و بلاغت شیوعی تمام داشت و مردم در آن زمان بکمال ایشان …
قصاید و اشعار فصیحه و بلیغه … و هر یک بر دیگری تفاخر می‌نمود به فصاحت کلام پس حسب (اقتدار)
… آنحضرت را … و با فراخور جمیع ایشان دانسته در این اسلوب
غریب و نظم عجیب در قوه فصحای عالم و در عهده بلغای بنی آدم نیست و …
با ایشان تحدی کرد و فرمود با مثل این قرآن بیاورید یا ده سوره بیاورید یا اگر از …
کاری آنکه … و ایشان عاجز گردیدند … که این قول خداوند است قل
لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم

بعض ظهیر ایشان شده بود در یک سوره مثل این قرآن را بیاورید چنانکه بعد از آن گفته و ان کنتم فی ریب
مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و از این تحدی عاجز آمدند و جمله اعتراف بعجز نمودند تا آنکه از عناد
و لجاج راضی گشتند که مستلزم کشته شدن و اسیری زن و فرزند و تاراج رفتن اموال
رضا دردادند و آنچه از ایشان خواسته بود بجا نیاوردند اگر قادر بودندی البته می‌آوردند و
شده‌اند عالم بعد از این آیه ایشان را تهدید عجیب نموده فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا
النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین و خلاصه ترجمه آیه شریفه این است که پس
اگر معارضه نکردند در زمان گذشته و مثل آن سوره نیاوردند و در زمان آینده هرگز نخواهند
معارضه کردن پس بترسید از آتش دوزخ که هیمه آن از ناس و سنگ است بالجمله آتش
انگیزان مردم هستند یعنی کافران پس و سنگ کبریت و در وقت آن بمحبت است و دوری آن
ناخوشتر آماده کرده شده است این چنین آتش برای ناگرویدگان و در این باب دانشمندان گفته‌اند
در این دو آیه اعظم آیه است بر نبوت پیغمبر آخر الزمان از چند وجه اول آنکه متضمن تحدی و تعجیز
بر چند وجه و بیان اول در معارضه نمایند و تعلیق وعید بر عدم اتیان بمعارضه باقصر سوره
از سور قرآن با وجود کثرت و اشتهار فصاحت ایشان متصدی معارضه نشدند و جلای
وطن و اختیار جنگ گرفتند دوم تصریح آن بخبار از غیب بقوله و لن تفعلوا چه اگر ایشان در زمان
بگیری بیشتر منع نبود خفاء آن عادت خصوصا که در آن زمان طاعنان در قرآن اکثر
از هر عصر بودند چنانچه اشاره رفت سیم عدم تشکک آنحضرت در عدم اتیان ایشان بمثل
آن چه اگر متردد می‌بود در این امر ایشان را باین شدت بمعارضه نمی‌خواند چه خوف آن بود
در اتیان بمثل آن نمایند با وجود علم آنحضرت بفصاحت و بلاغت و براعت ایشان دوم
اشتمال آن است بر اصول معارف توحید و طرق عبودیت و سیر و سلوک اخرویه و اشتمال

آن است بر تهذیب اخلاق و مکارم آداب و محاسن اوصاف بلکه در هر سوره ذکر این امور است
بالجمله و مشتمل است بر قوانین و قواعد و ضوابط کلیه کمالات و سنن کائنات و غیر آن چه
مردم با آن احتیاج بهم رسانند و سبب مراعات آنها رفع ناخوشی و تنازع و دولت جواز سال
بشود در شکر خوارزمی بیش حکمای سلف در سلف اعمال بسیار بر قرنهای گذشته رحمطی با اهمال شده و هم
عقول هوازده گرفته در جمع و بهوردن آنها در این بسته نتوانستند کرده و شنیدن این معجزه از برای اصحاب
دانش اول بتوانسته برای ایمان و تحقیق نبوت و وجوب تصدیق بر رسالت آنکه ببایسته
دوم کمال ظهور اعجاز در آن سبب آنکه در آن و وان هر چند رسل اتیان بکلام نمود چه علوم و معارف
در پیش این حرب منظمی و تشریف تعلیم و تفهیم فیما بین الخلق الله سندرسی و اکتساب در چنین از عالم
اتیان بکلامی نموده از ذکر جمیع محامد و بیان محاسن در آن عهد نبوده آن ابجدیه
در شعر خوانده باشند و یا سفری کرده هر تعلیم چیزی از ایشان در آن سفر کرده باشند تکرار
ترقی و خط نوشتن بمعجزه مسند آمده پس حاصل شود از برای کسیکه منصف باشد
تعلیل که این کلام از وی نیست بلکه از عالم الخیر شده و دانای بهمه است وسیم تأثیر استماع او
در نفوس است بنحوی که هیچ که اگر نفس او که در ذات عالم طبیعت مصروف شده باشد و لعات او
عالم ضعیف بر او جلوه گر آمده باشد مجرد استماع این کلام معجز نظم هر اثری از آن در نفس خود یابد
و در ورای آن رسید از کلمات بشری و فرق است ذوق بیده میشود و همچنین از معجزات آن تازه و لذیذ بودن
لذت تکرار قرائت آن و مداومت بر آن است چه هر کلامی هر چند بلیغ آن مکرر شود
آن را بعد از آن جمیل ملال و سستی دست بلکه از ذکر آن بعد از آن منفور میگردد بخلاف قاری قرآن
هر اگر از مرتبه قرائت آن نموده باشند و باز خواهد قرائت کند و دل تنگ از برای او حاصل نشود
بلکه از تکرار آن لذت بیرد پس اگر کلام مخلوق بشری باشستی هر آینه انضجار حاصل شود پس از آن الفکار

لازم و عدم حصول حالت دیگر در آن کلام خالق است نه کلام مخلوق اما دو وجه بر خواص و
عوام همه ظاهر شده اند معلوم شد آن هم بر چند وجه است وجه اول آنکه قرآن مشتمل است بر اخبار
از غیب نه چند هر چیز از جانب الهی دیگری علم بآن ندارد و مثل خبر دادن از ذلت و خواری ایشان و
امور اذن مشرکین در خانه‌های خود نشسته و همچنین خبر از اخبار امتان است وجه دوم اخبار انبیای عظام
و قصص پیغمبران ذوی الاحترام چنانچه هیچ کس ایشان را ندید دیگر دید چه از حالات و اوضاع و گفتگو که
در میان ایشان و امت ایشان واقع شده و چنان سیرت و طریقه ایشان با امت و چنان
رفتار است با ایشان و چنان این آنکه هم این امور مخفی بود در آن از منه در پیش اهل کتاب بود
و نصاری دیگر ایشان را بر آن علوم اطلاع نبود و جمیع اهل کتاب با آن حضرت در مقام دشمنی و کمال
عداوت بودند چنانکه روایت حسن ابن محبوب از جمیل ابن صالح از امام محمد باقر علیه السلام
قال اخبرنی جابر بن عبد الله ان المشرکین کانوا اذا مروا برسول الله صلی الله علیه و آله
حول البیت طأطأ احدهم ظهره و رأسه و غطی رأسه بثوبه حتی لا یراه رسول الله صلی الله علیه و آله
فانزل الله عز و جل الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه الا حین یستغشون ثیابهم یعلم
ما یسرون و ما یعلنون تا آخر آیه است و خلاصه معنی آن این است که مشرکان در حجة الوداع چون می
گذشتند بر رسول الله صلی الله در دور کعبه سر می انداختند یکی از ایشان پشت خود را و سر خود و
چشم و میپوشیدند سر خود را بجامه خود تا آنکه نبیند آن یکی را رسول صلی الله پس بنا بر آن امر
نازل فرمود خداوند عز و جل در سوره هود که آگاه باش بدرستی که ایشان منافقان ته می کنند
سینه‌های خود را برای اینکه استخفا کنند یعنی پنهان را که حق است آگاه باش در وقتی که
سر نیز بکنند جامه‌های خود را میداند الله تعالی آنچه را که پنهان میکنند از جمله عداوت مع دا که را
در مابین دیگر در خلوت اتفاق میکنند بلکه هیچ ایشان مکنون آنچه نشسته بودند بلکه اگر

این قصص و حکایات بسبب درخواست ایشان نازل شده و در مقام معارضه و عاجز
کردانیدن ایشان است از دو سؤال که کردند و علماء از استماع آنها بر طریق دانی سنگ سکوت بر
دهان و قفل خموشی بر لب بستند پس معلوم شد و الحق است این حکایات و امور بکسی جز موحد علم
این امور از راه تعلیم از مخلوق نداشته پس قرآن که مشتمل بر این امور بوده کلام خالق
البریه است وجه سیم آنکه متواتر ثابت شده است و الحق است بر طریق ادعا و نبوت
خود قرآن را معجزه خود آورده و همه عرب شنیدند و اگر آن پیغمبر بود چه شده اند عالم جاهل اعرابی
بر زبان آن جاری بیکرد و دعوای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و اغوای قبیح لازم
می آمد و آن قبیح است و بر خدا تعالی اظهار آن بغیر محال است و گفتگو نه در غایت در قرآن
صلاحیت معجزه بودن از برای کل ناس ندارد و چه حسن فصاحت و بلاغت آن را عرب و
کسی دیگر ندیده اند نا نوعجده از معجزه است یا نه و بعرب اگر چه می خوانند زبان بلند
فاما عجم نه اند از باب عزا است فن فصاحت و بلاغت است اگر مشغول بتحصیل آن علم
نشده بوده باشند که بوده که بیدو انسته نظر آن را او رند دریافت در کاکت و خوف آنست
عجز از جواب آن کرده است نه از جهت صدق معجزه بلکه بد زیرا که اعدای آنحضرت هم
و صاحبان شعر و نثر بوده به طریق اولی خوف داشته بود و آنکه اگر بسبب بیش تر مشغول شده
که بوده میتوانستند از اضلالات ضعیفه است و منافی علوم بوده در امثال مواضع عرب
بت در سنگ بلکه حضرت موسی علیه السلام عصا را انداخت و سحر سحره را باطل نمود همه
انصاف دانستند حضرت موسی پیغمبر است و هیچکس غیر سحره هم اصلا نداشته اند که آن
دیگر را اول علم سحر بسته بوده که بوده مثل موسی میتوانستند عصا را اژدها نماید با وجود آنکه
اصلا درآنجا تر بر نیست پس معلوم است در این امثال بنا هم نیست چنانکه هر کس انصاف بود

بهر دو آن معنی است که هر گاه از دیر سنده ما خانه قرب باشد عنوان قطع بگوید آری با اینکه
احتمال حجت ابطاله از آن بیرون دیگر اینکه اگر شبهه در آن عصر با وجود اینکه جمال آنست
منحصر بوسعت فصاحت و بلاغت و آن هم در املا در کمال وضوح شد و بنا به اینکه اقل سوره
در شکایت سطر بیش نیست در قوه ایشان نبوده که مثل آن بیاورند علمای نصاری و یهود در علمای
جمهور بسیار بوده چگونه شده همه از آن زمان و این مدت فضلای شیعه عدیده بهم رسیده و هر یک
در فن از فنون حکمت و منطق و سایر علوم زبردست شده و کتب بهتر از قوم در اصدی ابطال آن
اوقات خود را صرف فن فصاحت نموده در این فکر عظیم را بجنگ و جدال از اینهم
خود برداشته اگر این شده در امر دین داری سهل … جدا اعتقادی سخن ایشان و انکار
تمکی نسبت بدادگر سعی خود را کرده اند و از ایشان اثری ظاهر نشده اند و دیگر چه بگویند بپیش دعوت
الجانب ثابت و سخن مدعی نبوده باطل است بالجمله آنچه از انبیای سابقه از معجزات صادر
شده هر از آن کتب نیز منحصره طور رسیده بدلیل اخبار متواتره از اشخاص بنوع نشدند معتمد علیهم
بیان کنم که مدعی آنچه خود نقل نمایند به نقادت بکنند باید در متواترات اخبار اهل
اسلام است هر در طریقه ما بیان نیست مانند قرب زمان معلوم و معرفت احوال …
و ثبت صفه عدالت مخبرین و صدق ایشانست و اما ثابت ایشان چنانچه در کتب رجال
قرار شده و در هیچ مذهبی از مذاهب با نیکوئی ضبط احوال رجال نموده اند خصوص ما علو
سند قریب … اشخاص ناقلین از یک طرف زیرا که از زمان حضرت موسی تا زمان ما قریب
سه هزار سال بیشتر است و از زمان خاتم الانبیا تا زمان ما یکهزار و دویست و چهل و چهار گذشته
و شبهه نیست در ضبط زمان حضرت موسی نقل شود اقلا باید دویست نفر از زمان در
طریق آن بوده باشند و ضبط که از زمان … خدا نقل شود تنها عده آن سی و چهل خواهد رسید

ابلاغ

و ابلاغ شریعت صحت احوال هر نقل و قرب العهد آنست نیز است از وجه نقل بعید العهد و بگونه
میزان و آن است عدالت مخبر را اگرچه هزار سال قبل بوده اگر عدم امکان آن حکم کنیم حکم
بامکان اشکال آن نموده ایم که ایشان معرفت نبوت … زمان بسیار آسان نیز است از نبوت
جایز است یا … و هر گاه که … صدق ناقلین اخبار معجزات مانند عیسی و موسی علیهما السلام
بر ما ثابت است و هذا نبوت ایشان قایلیم و حق دادیم و اما صدق ناقلین معجزات حضرت
خاتم الانبیا بر ما مکشوف است و بدین جهة اعتقاد به نبوت آن نداریم و آن را آنچه نسبت … فلک …
خواهیم در جواب ایشان گفت نبوت موسی هر قریب … آنست چگونه بر تو ثابت شده
اگر بگوید که از ظن … تقلید پدر و مادر خود را کرده بیان … رق زده و این اعتقاد
تقلیدی در قلب تو رسوخ کرده و حال … تحقیق … شده یقین … در این تحقیق
محض تقلید پدر و مادر است اما چون در ذهن تو رسوخ کرده … تحقیقات و از الواقع
تحقیق نیست و در نزد محققین معتبر نباشد و بنای اغلب اهل عالم بر این است و با علمی …
مذاهب و ملل … که بهمین وسیع … بنا کنند … باشد پدر و مادر خطا نموده و یا … تقلید از آن
و مادر خود کرده … ایشان نه بطور … باشد و گاه …
در عنوان … افتد … این جا شنیده در آن پدر و مادر را ثابت … تصحیح نمایند و آن
این … و حال آنکه هرگز باطل و باطل … حق نمی شود و چون مبنای اعتقاد … بر آن
بر خداوند عالم لازم ندارد که راه خود را بر دو … را … اگر خود طالب راه حق است بلکه
طالب راه پدر و مادر است … و اگر تقلید پدر و مادر را …
… از هوا و … دنیا از پدر و مادر … ثابت … بیرون …
باطن فیض … انبیا و اولیا … طالب راه حق …

ملت موسوی را اگر ده و مطلع بر احوال قلیلین معجزات حضرت موسی شده و به دقت تمام تفحص
در اقوال و افعال آنحضرت و از کلام ان بوده تا آنکه نبوت حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بر تو
متحقق شده و چون این [illegible] شنیع را در طریقه اسلام کرده لکن حقیقت بر تو معلوم شود زیرا اگر نبوت
هر پیغمبری به مجرد [illegible] که از [illegible] علوم شود نبوت اول تمام شده در انتظار [illegible]
نبی لاحق معنی ندارد و بعث در طریقه یهود و نصاری هم نبوت عیسی و [illegible] موسی تمام شده و بعد از آن
هیچ نبوت نبود بلکه این اعتقاد در این جا باشد هم پیغمبری دیگر را وعده است چنانکه خداوند تعالی
در توریت در سفر اول خبر داده بر روایت [illegible] و بخبر که ولیشمعئل شمعتیخا هینی برختی
اتو وهفریتی اُتو وهربیتی اتو بمأد ماد وشنیم عاسار نسیئیم یولید
اونتتیو لگوی گادول و این عبارت را بطوری که مترجمین در کتب عدیده بیان ترجمه آن
به نحو در اینجا آن نوشته اند خطاب است بحضرت خلیل الرحمن علی نبینا و آله و علیه السلام
در خدای تعالی [illegible] از برای موسی نقل میکند و معنی این است که ای ابرهیم دعای ترا شنیدم
در حق اسمعیل اینکه [illegible] او را بزرگ بدهم و بزرگ گردانم بمأد ماد که معنی احمد احمد است یعنی احمد
[illegible] از آن [illegible] و از آل احمد [illegible] دوازده امام [illegible] باشند بر قوم عظیم و
باز در توریت مذکور است هر دو معنی [illegible] حضرت یعقوب از دنیا پسران خود را جمع کرد و فرموده بود به
ایشان که ای گروه بنی اسرائیل با دست [illegible] سلطنت در میان شما خواهد بود تا وقتی که [illegible]
و چون که [illegible] سلطنت از میان شما برطرف خواهد شد و یهود در اعتقاد این است
[illegible] حضرت صاحب الزمان است که بعد از این خواهد آمد و ما در جواب ایشان میگوییم [illegible]
سلطنت شما کجاست و هرگاه [illegible] بوده باشد و [illegible]
جواب ایشان که شما صاحب الزمان را [illegible] و یهود [illegible]

او چاره میکوشید با دست خواهد بود پس هرگز سلطنت از میان یهود بیرون نرفته خواهد بود
و حال آنکه یعقوب خبر داده است که بیرون رفته خواهد بود پس [illegible] دروغ بیعقوب داده
آنکه پیغمبر است دروغ نگوید پس [illegible] از کتب [illegible] المطالب و در کتب حیقوق
مذکور است [illegible] و در کوه فاران [illegible] آسمان [illegible]
و زمین را پر کرده از نور [illegible] و در کتب [illegible]
خطاب [illegible] با بنی اسرائیل [illegible] فرزندان [illegible]
پاهای ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
با آنکه حضرت عیسی علیه السلام را [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عیسی از آسمان نزول [illegible]
[illegible]
[illegible] الدلالة [illegible]
[illegible]

واین مرادف لفظ احمد و محمد است خواهد امد وان روح حق و یقین است و همچنین در انجیل است ان
دارد در حضرت عیسی میفرماید که من بروم بنزد پدرم و رفتن من نزد پدرم از برای شما بهتر است
هرگاه که من نروم ان فارقلیط نمی آید و این بعضی از سبب بیان در چند جای مواضع از انجیل مرقوم است و
همچنین در سایر کتب و صحف انبیای سابقه در ان کتب الان در نزد ایشان ثابت موجود
و مخبر است به نبوت و خاتمیت و القاب و نعت ذی النعمات و اینکه اجداد کی است
واز اولاد اسمعیل و نبی اخوه اسحق و اولاد قیدار است دار کوه فاران که مکه است مبعوث
خواهد شد و شریعت ان عالم گیر است و همه مردمان باو ایمان باشند و خدای را بر سر
منارها و کوهها بزرگ یاد کنند و در ملکوت نجم امام یاد نشان روی زمین در اول ان کتب
المقر باشند و تسر اف اد اسمان را بر کند و باد نشود و هر کس باو ایمان نیاورد
جان باو باید بنده نبود و نام ان محمد صلی الله علیه و اله باشد نقل کرده شده و در جای دیگر
از انجیل مذکور است فارقلیط ان روح حق است و او را خواهد فرستاد بنام من او همه چیز را
شما را هر چیز را در قیامت اکنم از پدر و در کار خود در نیو ستند بسوی شما فارقلیط دیگر را تا باشد
تا ابد و همه چیز را تعلیم شما نماید و در جای دیگر گفته است من بشر بر هوا زبان شما فارقلیط
لیدانز و بیاید و زنده است که انه برای شما راز ها را و تفسیر نماید برای شما هر چیز را و
شهادت دهد برای من چنانکه من شهادت دادم برای او و من شما را برای شما اوردم و
او تا دیدن اینها را برای شما بیاورد و در جای دیگر مذکور است من چون کسی را بس که دندان شهید
کند مثل کرد ان هوز السوی مسیح مد فرستاد و گفت بگو بنده ما نطق رخو به کنید من بسوی ما
خواهی امد با نطق غیر تو کنیم او در جواب گفت من حق یقین میگویم من زنان بهتر از کسی
زاییده اند و مد بسکه در نوبت دست بهای پیغمبران افضل را عقب افضل آمدند تا انکه

بلی اما اکنون میگویم اگر خواهید قبول کنید بدرستیکه الیا لیداز من خواهد امد پس هر که دو
گوش شنوا دارد بشنود و گفته اند مراد کجای الیا بوده است و تعبیر داده اند و الیا معنی است
و نصاری گفته اند برای ان معنی است بر ده امور دین حضرت رسول در حال حیات و لیدا از وفات
انحضرت یا و شنوا گردید و بولد که بر ده اند و در سوله و اسنه اعلم مذکر الیا که رفع اشتباه با الکلیه
جه ذکر ذریعه اعجش بکرات و اعتنه است و ذکر الیا و صی ان گفته این باشند معلوم شود
در هر دو موجود و حال است که الیا در کتاب ان باشد نا بر ده خلق با الحمر بر داشته نحو و جمع
این علما ذهب مذکور شده باالفعل در ان کتب موجود است و نقل اینها بتفصیل با ترجمه اینها تطویل
می انجامد و انشاء الله فالما باید است از خدا وند هر توفیق حفظ نه ما بدرسالهٔ علیحده لیدا از
اتمام این صحیفه در نبوت خاتم الانبیا نوشته نموات از قنا را و محقق است بر ایستی علما
موقوم صدق بر احدی سوای جناب خاتم الانبیا ندارد و از این جواب ظاهر میشود دفع شبهه
دیگر ایشان در تعلیم عوام خود نموده اند و در سنگ مجاجه اظهار ان را بسیار نمایند و میگویند
در اهل اسلام قابل بنبوت موسی و عیسی علیهما السلام میباشند و ما قابل بنبوت حضرت محمد
صلی الله علیه و اله نیستیم پس بر ما لازم نمی دارد در اثبات نبوت نبی خود از انکنم و بر اهل اسلام
واجب است اقامه برهان کنند بر اثبات پیغمبر خود شان زیرا که لیدا از اعتراف
خصم با نچه مدعی ادعای میکند دیگر بر مدعی لازم نمی دارد و مدعی به خود را اثبات کند و در حل
این شبهه میگوییم این اقرار شما مدقق به شما نخواهد بود زیرا که اقرار اهل اسلام که به اقرار
حضرت خاتم الانبیا و تصدیق او است یعنی چون اهل اسلام تصدیق بنبوت حضرت
محمد صلی الله علیه و اله نموده اند و ان تصدیق بنبوت ایشان نموده لهذا اهل اسلام تصدیق
انها را کرده اند والا حجت متواتری از موسی و عیسی و کتب سایر انبیا با اهل اسلام

و این مرادف لفظ احمد و محمد است خواهد آمد و آن روح حق و یقین است و هم چنین در انجیل است آن
دارد در حضرت عیسی پیغمبر باید رفتن که بروم نزد پدرم و پدر شما و رفتن من در نزد پدرم از برای شما بهتر است
و اگر من نروم آن فارقلیط نمی آید و این مضمون از حسب بیان در چندین موضع از انجیل مرقوم است و
هم چنین در سایر کتب و صحف انبیای سلف و در آن کتب الآن در نزد [illegible] موجود
و مشهور است به نبوت و خاتمیت و اتصال شریعت وی بقیامت و در بعضی ابواب دیگر است
و از اولاد اسمعیل و برادر اسحق و اولاد قیدار است و از کوه فاران که مکه است مبعوث
خواهد شد و شریعت آن عالم گیر است و همه مردمان با و امیدوار باشند و خدای را بر سر
منارها و کوهها بیرون که یاد کنند و در ملکوت همه امام پادشاهان روی زمین در اول آن کتب
[illegible] باشند و شرافت او آسمان را پر کند و پادشاه شود و هر کس با و ایمان [illegible]
جان با و پاینده شود و نام آن محمد صلی الله علیه و آله باشد [illegible] شده و در جای دیگر
از انجیل مذکور است که فارقلیط آن روح حق [illegible] او را خواهد فرستاد بنام من [illegible]
شما را هر چیز و من [illegible] فارقلیط دیگر [illegible] با شما باشد
تا ابد و هر چیز را تعلیم شما نماید و در جای دیگر گفته است [illegible] شما فارقلیط
بعد از و خواهد آمد و [illegible] برای شما رازها را و تفسیر خواهد برای شما هر چیز را و
شهادت [illegible] برای من چنانکه من شهادت دادم برای او و [illegible] برای شما آوردم و
او تاویل آنها را برای شما خواهد آورد و در جای دیگر مذکور است [illegible]
کند [illegible] بسوی مسیح [illegible] فرستاد و گفت [illegible] بسوی ما
خواهی آمد [illegible] او در جواب گفت [illegible] یقین [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible] آمدند تا آنکه

کسی آمد اکنون [illegible] اگر خواهید قبول کنید [illegible] ایلیا [illegible] خواهد آمد پس هر که دو
گوش شنوا دارد بشنود و گفته اند [illegible] ایلیا بوده است و تعبیر داده اند و ایلیا [illegible]
و بعضی گفته اند برای [illegible] حضرت رسول [illegible] در [illegible] حال [illegible]
آنحضرت [illegible] و [illegible] ذکر [illegible]
چه ذکر شریعت احمد [illegible]
در [illegible] موجود [illegible] است که [illegible] در کتاب [illegible]
این علامه [illegible] مذکور شده بالفعل در آن کتب موجود است و نقل آنها بتفصیل با ترجمه آنها [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] از خداوند [illegible] توفیق [illegible]
[illegible] در نبوت خاتم الانبیاء نوشته [illegible]
[illegible] صدق [illegible] برای جناب خاتم الانبیاء [illegible]
دیگر [illegible] تعلیم عوام [illegible]
اهل اسلام قایل به نبوت موسی و عیسی علیهما السلام [illegible] و ما قایل به نبوت حضرت محمد
صلی الله علیه و آله هستیم پس [illegible] اثبات نبوت نبی [illegible]
واجب [illegible] اقامه برهان [illegible] اثبات پیغمبر خود [illegible] زیرا که بعد از اعتراف
خصم [illegible] مدعی [illegible] دیگر [illegible] و در حل
این شبهه [illegible] این اقرار [illegible] زیرا که اقرار اهل اسلام [illegible] اقرار
حضرت خاتم الانبیاء و تصدیق [illegible] اهل اسلام تصدیق به نبوت حضرت محمد
صلی الله [illegible] و آن تصدیق به نبوت ایشان [illegible] اهل اسلام [illegible] تصدیق
ایشان را کرده اند و الا [illegible] متواتری از موسی و عیسی [illegible] باهل اسلام

نرسیده‌اند ایشان دعوای نبوت کرده‌اند و بر طبق دعوا اظهار معجزه کرده‌اند و بعد از آن هم
خصم ایشان تمکین نکرده … در نبوت خاتم الانبیا نداره و دیگر بعد از آن تو به معجزه که نبوت
دعوا از جانب خدا باور رسیده چنانکه از بعضی مورخین چون یزید بن معاویه علیهما اللعنه والعذاب الی
یوم الدین حکایت میکنند که آن ملعون بنا بر این … لعبت هاشم بالملک فلا ملک جاء
ولا وحی نزل بلکه هر چه را که اعلام و ادعا کرده‌اند از جانب خدا این اعلام شده همه دروغ است
این تصدیق نیز دروغ خواهد بود چه آنحضرت صلی الله علیه و آله تصدیق نبوت ایشان را
میفرموده‌اند از بابت خبر … و از آن اسباب و یا معجزات ایشان را مشاهده نفرموده
بلکه از روی وحی بود اگر خصم قایل است که آن فی الواقع وحی خداوندی بود و سخن و مضمون … کاذب
و هم نبود پس باید چنانکه اقرار نبوت موسی و عیسی کرده تصدیق نبوت این جناب را نیز نماید
و اگر بگوید که همه اکاذیب بود و اصل وحی را که ادعا میبود پس آنچه را او چه دلیل میشود از برای
خصم و بعد از آنکه مقید نبوده باشد بر مدعی لازم است اثبات نبوت پیغمبر خود را نموده باشد
و بر … دانسته … این شبهات گریز است و با قطع نظر از حال هر قوم از …
انصاف طلب الانصاف … گوییم که چگونه میشود که معجزه … اسماء … نبوده باشد
و در جواب آن … شنود و … اگر چه الی الآن روز و … هر باب …
تو … از … شنیده … بوده …
احمدی … خلق … رفتار … در … نبوده کسب اخلاق از … آن
طریقت خیر المرسلین … و حال آنکه قبل از زمان بعثت چون که دعا … در دور
خانه … و … نه بر … باشد با حسن اخلاق …
ایشان … بر روش دیگران …

در بیان حسن اخلاق آنحضرت

بر زمین … نه بلکه بر … نبوت … و … و گردن
نمی‌کشیدند و در … مبارک … نه کسی … از … ابرار
اگر با کسی سخن میگفتند بر روش متکبران … نظر نمیکردند بلکه تمام بدن … میشدند و خود
آن … نه … سلام میکردند و کسی … و خفیف میکرد
نعمت … عظیم … که باشد و هیچ … نمی‌شود پیغمبر بوده‌اند و …
… میکردند هرگز برای امور دنیا … نمی‌آمدند و از کسی آزرده نمیشدند اما چون …
… و … نمیشدند از برای خدا اگر … پیغمبر بود … با ایشان …
میکرد … پیغمبر بوده‌اند … آنحضرت … قرار … میدهند و از … الشهداء … منقول است
و از … و … پیغمبر … خانه … بوده که هرگاه … نشسته
… شریف … خانه … پیغمبر بوده‌اند … برای عبادت …
… و … برای راحت … بوده‌اند …
آن جزوی که برای خود نگاه داشته بودند صرف مردم میفرمودند و خواص و عوام اصحاب را
… بوده‌اند … مطالب … میکردند و در … با مردم …
میفرمودند … فضل … در دین زیاد داشتند مقدم میفرمودند … مردم … حاجت
داشتند و … حاجت … حاجت … در … صاحب ایشان مشغول ایشان … اند
… صلاح ایشان … جانب … میفرمودند … آنچه …
… بر … اگر کسی … داشته باشد … حاجت …
… که … سلطنتی … حاجت کسی را که قدرت … ان
… خود نداشته باشد … حاجت … دارد … و … رسید

هر دو بودن آداب آنحضرت چون [illegible] که چون عیب آن مردم می‌خواستند سخن نمی‌فرمود
مگر چیزی که نفع داشته باشد و مردم را از ثواب الهی خبر می‌رسانیدند و از ایشان در صدد [illegible] می‌بودند
و جستجوی اصحاب خود می‌نمودند و احوال ایشان را می‌پرسیدند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان
می‌پرسیدند آنچه از احوال به ایشان را اطلاع می‌شدند ایشان را منع می‌نمودند و قبایح
آن را به ایشان می‌فهمانیدند و کارهای نیک ایشان را تحسین می‌نمودند و پرسیدم از کیفیت
جلوس آنحضرت در مجالس فرمود که در مجلسی نمی‌نشستند و برنمی‌خاستند مگر به یاد خدا و مکان معینی
برای خود مقرر نمی‌نمودند و [illegible] هر جا که اتفاق می‌افتاد می‌نشستند و امر می‌نمودند
از اینکه در مجالس مردم برای خود جایی [illegible] و در آخر مجلس می‌نشستند
و مردم را امر به این می‌نمودند [illegible] هر یک از اهل مجلس را [illegible]
می‌نمودند که [illegible] گمان می‌کردند [illegible] آنحضرت گرامی‌تر از دیگران است و خلق و جمیع مردم را فرا
گرفته بود [illegible] و همه در حق نزد او مساوی بودند و عیب کسی در
حضور آنحضرت مذکور نمی‌شد [illegible] پرسیدم از سلوک آنحضرت با اهل مجلس چون بود فرمود
خوش‌رو و [illegible] نرم‌خو بود [illegible] درشت‌خو نبودند و صدا
بلند نمی‌کردند و دشنام نمی‌دادند و [illegible] و عیب مردم را [illegible]
و مدح مردم را [illegible] و کاری که در آن فایده نبود متعرض نمی‌شدند و قبول [illegible] از
[illegible] که [illegible] اندازه مدح کنند و کلینی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا [illegible] هیچ کس غیر از آنحضرت نبود که
[illegible] به هر راهی [illegible] هر که بگذرد از بوی خوش می
دانست که حضرت از آن راه عبور کرده است و [illegible] سنگ و درختی نمی‌گذشت مگر آنکه آنحضرت را

سجده و تعظیم می‌کردند این اوصاف و با آن همه معجزه‌ها از ایشان [illegible]
شده چون شق قمر و حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر [illegible]
و شک نیست [illegible] و اکثر مفسران گفته‌اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب
کردند حضرت با انگشت مبارک اشاره به ماه کرد و به قدرت الهی دو نیم شد چنانکه [illegible] بلاد دیگر رسیده
ایشان نیز خبر دادند که ماه را در آن شب دیدیم که دو نیم شد [illegible]
که [illegible] و دیگر جاری شدن آب از میان انگشتان
مبارکش [illegible] سیراب شدند [illegible] در غزوه تبوک [illegible]
کردند نزد آنحضرت [illegible] و این معجزه آنحضرت اعظم از معجزه حضرت موسی است [illegible]
بر سنگ زد و از سنگ آب جاری گردید [illegible]
به خلاف انگشتان [illegible] و از جمله معجزات آنحضرت [illegible]
رسیده [illegible] معجزه است [illegible] امام [illegible] علیه السلام [illegible]
امام محمد باقر [illegible] رسول خدا [illegible]
عقبه و ظاهر شده [illegible]
و [illegible]
صیف و کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و [illegible] بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب و ابو
لبابة بن عبد المنذر و شعبة پس مالک عرض کرد [illegible]
[illegible] خداوندی که خالق آسمان و زمین است عرض کرد
مالک [illegible]
آن [illegible] شهادت دهد

برای تو این لب ها دو عرض کرد او لب به خدمت الکتب سه مرا بین تو آوردم برسالت تو با
مرحمت اتم دو پیغمبری از جانب خداوند و شهادت شنید هم برسالت تو از جانب خداوند
تا اینکه شهادت ده برسالت و پیغمبری تو این تا زبان ده در دست است و عرض کرد که این
اشرف در ایمان تو آوردم برسالت تو از جانب خداوند و تصدیق میکنم از برای تو تا اینکه ابد
باور و این حماری که بر آن سوار هم شده بود پیغمبر خدا ختم انست صلی الله علیه وآله انه لیس للعباد
الا قرار علی الله تعالی بر عباد و ثبت که تو ختم پیغمبری را اقرار اوند شما بگو اهند که بر این ان آ
تسلیم و تطیع و منقاد بودن امر حسنه او شد راه او اکتفا نمودن به پیغمبری او و کافه دلان است آیا کفایت
بکند شما را امر تو به شما و اکتفی دار از شهادت است دهد بر نبوت من دو راه تا ما نمایشند
بود است که نامی و بیان کنم از برای شما از کسی شناکه من بگویم و در آنجا ما گوشه ذکر برادر
دو صیح وجلیفه و جانشین من در است من و بهترین کس ز درا بهدا و انکه ابستند او را بر خلاف از
بعد من او ان علی ابن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او از این شده است این قرآن در جمیع عباد
از شب این و شبان ما در شنیده نوشته این تبا ان تنزلکم از این خود زمین و انس و لوکان
بعضهم لبعض ظهیرا و اما آنکه دارد کسی شنیدند که تم خواسته اید از من برهان بر است داده شده بر اظهر
افراح تو اسم از بهر دو کار من جلیل ملکه کسی که بود آنکه خداوند به بنده خود عطا فرموده است
از براهین ساطعه و معجزات باهره آن کافیست مرا و شما را و همه کار این افراح ما که شما
درخواست کرده اید حکم الهی بر وقع آن صادر شده و نقضی است از اینکه هر بنده خود نمود و برشما
طایفه بهود و همه کار حکم صادر شد پس گفته و النفس من قدامت درانکه را عطا فرموده است
کافیست و بهر شنی که اراده او از کامل کرد ذات تقلیل خواهد کرد من پس بعد از آنکه کلام پیغمبر خدا
بانجا رسید لب طا بنطق در آمد و بزبان فصیح گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک

له الها واحدا احدا صمدا حیا قیوما ابدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یشرک فی حکمه
احدا و اشهد انک یا محمد عبده و رسوله ارسلک بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله ولو کره المشرکون و اشهد ان علی ابن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
اخوک و وصیک و خلیفتک فی امتک و خیر من ترکته علی الخلایق بعدک و ان من والاه
فقد والاک و من عاداه فقد عاداک و من اطاعه فقد اطاع الله و استحق السعادة ...
وان من عصاک فقد عصی الله و استحق الیم العذاب نیرانه و کلام لب طا قطع شد با نجا و قوم
آمدند پس بعضی گفتند به بعضی اکر بجز این کار اکر که شنیدی پسیار عظیم و در این سخنگ لب طا
بحرکت در آمد و برا فتاد و مالک بن الضیف و یاران او دو بعضی از صورتها شکست و هم بعضی
برای اینست و پس از آن در لب طا بقدرت خداوندی به تکلم در آمد و بزبان فصیح گفت
انا فبا طا اکرمنی الله تعالی بالنطق بتوحیده و تمجیده و الشهادة لمحمد نبیه بانه سید
انبیائه و رسوله المخلقه و القائم بین عباد الله تعالی بحجته و بامامة اخیه و وصیه
و وزیره و شقیقه و خلیله و قاضی دیونه و منجز وعداته و ناصر اولیائه و قامع اعدائه
و الانقیاد لمن نصبه اماما و ولیا و البرائة ممن یخذه ضابدا و عدوا انا فما ینبغی لکافر ان
یطائنی و لا ان یجلس علی وانما یجلس علی المؤمن پس شنیده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
سلمان و ابا ذر و مقداد و عمار را اینشنید بر روی لب طا به شما شهادت داد به اینکه
شهادت داد لب طا و اینها جامع جانشینیه آنکه مراد لب طا از او است پس نشستند بر روی لب طا
و ارام گرفت لب طا و پس از آن نطق در آمد سوط ابی لباب بن عبد المنذر فقال اشهد
ان لا اله الا الله خالق الخلق و باسط الرزق و مدبر الامور و القادر علی کل شئ و
اشهد انک یا محمد عبده و رسوله و صفیه و خلیله و حبیبه و ولیه و نجیبه جعلک

چاره را برخود منحصر دیده کشف اقرار او دوم بجمیع آنچه تو شهادت دادی ای نا بزیانه و
ایمان براین اورده واعتقاف دیدان داری پس تو زبانه نا بنطق درامد و کشف الالان ادرو
زبانه خواهم بود که ایمان ظاهری تو خداوند عالم است جا طرخ بندکان خود و او
عالم است جا بندخ و تو در روز وقت علوم و فرمود امام علیه السلم ورایمان و اقمی ببادرد و بلکه از
جو منا فقلن ظاهرست و پس از ان برخواسته این ملا عین ط لفه و استهزا ایکردند بعض
بعض دیکر را و میکفتند محمد صلی الله را ست کو نیست و کجب آمد در سوار شو حمار خود را پس جنت
حمار و ان را سبه ورانده است و در بخس ان ملعون مردواعد و رفت سوار شو باز هم جست
و او را انداخت سرو بر سنه جلین مینمود تا بعث دخوان را انداخت در مرتبه هشتم
خداوند عالم زبان ان زبان بسته را کشود پس کفت ای نبده خدا بد بنده ما شی تو بلا حظ
کردی آیات وعظمت پروردکار خود را و بان کافر شدی و مرخوری جا شتم خداوند
عالم الکرام بوده است مرا بتوحید خود وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له خالق الانام ذو الجلال والاکرام واشهد ان محمدا عبده ورسوله سید اهل دار
الاسلام مبعوث لاسعاد من سبق في علم الله تعالی لسعادته واشقاء من سبق
الکتاب علیه بالشقاء له واشهد ان لعلي ابن ابي طالب لعبدالله من بعد
اذا وانفه لقبول موعظته والتادب بادبه ولا ایتمار لاوامره ولا نزجار بزواجره
وان الله تعالی لسوف بطونه ومولات لعنته بکتب ویخوی اعداء محمد صلی الله علیه
واله وسلم حتی لیوقهم لبغضه الباتر ودلیله الواضح القاهر الی الایمان به او
نفذته في الهاویه وما ینفع لکافران بوکبني بلکه یرکبني لامومن بالله مصدقا
رسول الله في جمیع اقواله منصوب له في جمیع افعاله اشرف الطاعات وفي نصبه اماما

جوره

الله المعبر بینه وبین عباده لیتمیز بذلک السعداء ویصلا بذلک الاشقیاء واشهد ان علی
ابن ابی طالب المذکور في الملا الاعلی بانه سید الخلق بعدک وانه المقاتل علی تنزیل
کتابک لیسوق مخالفیه الی قبوله طائعین وکارهین ثم المقاتل بعد علی تاویله الملحدین الذین
عملت اهوائهم عقولهم فحرفوا تاویل کتاب الله تعالی وتبره والسابق الی رضوان الله
اولیاء الله بفضل عطیته والقاذف في نیران الله اعداء الله بسیف نقمته والموثر بین
لمعصیته ومخالفته و بعد از این سپاس سوار کشته خود را که درجنکیان بدر آید و کشید این بار
دیگر او را ز وسنان بردن ر دو دارد کشیش ط لیلن اید لب به بر دور رفت و دو پس از ان بر
و باز برو دور افتاد و دیر خواست باز برو دورافتاد و دیر بسته برو در جانب دور پنجم است تا انکه
زیاد نبود که ای وای بال فرار داستم برو رفت پس خداوند عالم ایضا بنطق در آورد تا زبانه را
در کشف یا ابا لب به تحقیق خداوند عالم بقدرت کامله خود مرا ناطق کرد است در اقرار
نام بوحدانیت او و اکرام نموده که بیرزرکواری او که با کردم و شرافت داد مرا که تصدیق نمایم
پیغمبر او را که ان محمد مصطفی سید و بهترین بندکان او است صلی الله علیه و آله و کردانید است
مرا که تو لا نمایم به بهترین خلق الله بعد از ان و افضل اولیا خداوند بعد از خلق ان حبیبا
در ان ازوج سید است و عالمیان است و ان کسی است در در اشتی پیغمبر خدا خواهید
و جان خود را فدای جان ان نمود و مجاهد در سبیل الله است بهترین جهاد و ذلیل کن
دشمنان دین است بسیف انتقام نموده که کشنده حلال و حرام است در است ان
و سزاوار است از برای کافر شده طریق پیغمبر خدا مخالف بوده باشد دست بکردم را
و سبیل و صانع است زود جهنه خواهم نمود را از بدن خارج نمود تا انکه ملحق شوی بدست
سرداشتن هم انکه انها را ایمان نمی به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس اولیا به

عجب و صعب دونی و نقله دارند و بر نیست نما زعم است عجیب و لیدونه فاصعب و لیعدانه بعجزه
کالولیا نه سوال و لا جسد انه نماد پس گفت برو جعفر صادق ابن شقی را بگو کعب عارک خبر بگو تو از
تو بهتر است مرا منع دادی از سواری و پس سر کرد بران سوار کوه ابی جهل پس نمود پس ان را به عرض از
برادران نمونه پس ان ملعون گفت مرا بعد از ان بران عاصی کوه ابوجهل ادراک نمود سیر خود را در جانب
ما بر دن برده پس بروی ان نشست و گفت عارکرای کعب ای دشمن خدا زبان خود را قطع کن ای عجب
با جعفر صادق چه نسبت که ان نمود در نفع کوه ابی در مخالفت جعفر صادق اعع الله بدانیه در کشم ترا و لبهای خود بیا بی
بکردم و سر خود را با دندان بکنم پس غافل شد آن ملعون و سرکشی شد و شدت نمود و جوع اداد از آنکه
شنیده بود از عار پس غلبه نمود شفا دست بران و فرو رفت نور انجاب ابن قیس بقصد و بیاده
سوار شد بران نامت و برد اول انبرل نمود و پرسید بیا آمد حضرت جعفر صادق امام و دان بود در
ان باحکال ملازمت پس از روز جمعه صادق که این مال است وارد شد مومن در برابر کار و در فرشته ان
ملاعین طایفه از حضرت جعفر صادق امام و نیاورده بودند ان و در دست داده بخدا اونه عالم در باره این
طایفه قوله تعالی ان الذین کفروا سواء علیهم فی الطهارة انذرتهم وعظتهم وخوفتهم ام لم تنذرهم لا یومنون
ولا یصدقون بنبوتک و حال انکه ان برای ایشان خود دخول دیدند که ان وروند پس
خواهد بود که ایشان ابدا را زمان و خواندن تو و هیچ گاه گرا هیم از نبوة تو معجزات مر هیچ
چون ان بی نابان شنید چیز باشند بر صدق نبوت ان و اللاحق ادراک اشعار
دارد در با باگفته بود و گواه نمود پس ادراک این معنی حکم آدمی از خود خود
او داد او لا و پس از ان در مرتبه معرفت مولوی مکتوبه بهر طرف نگری صورت مر اینی
دل بگو نگری یا بسوی ان نشسته و نشود بگیر در چشم در چشم بود او جام
دو صورت لازم هان و هان مغلط نکنی روح سخت لطیف است عشق سخت پس از آن

حق سوا دراک کنند م

بنو امیه ادراک نمود و جعفر را ابن منصور ابن نتوانند نمود و چه معرفت حق بگو
باید عکلی محمد قال به ماعرفناک حق معرفتک معرفت ایات حق بتر عقل نیست و بغوایه
مولای شیعیان نحن آیات الله فی السموات و فی الارضین باری مقام زیاده ازین تفصیلی
نیاید اگر چه در اثبات ایمان امامت آیات دانیه کافیه بعون الله تعالی و لطفه
رفت و درین مرحله ختم یک رباعی از حجر می بایم دل گفت مرا علم لدنی هوس است
تعلیم کن گرت بدین دست رس است گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ در خانه اگر کس است
یک حرف بس است اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعله من المستقیم و نجنا مع القوم
واکرم اصل چهارم در امامت و این اصل
مشتمل است بر یک مقدمه و دو قال النبی ص ان الله خلق الخلق من اشجار
شتی و خلقنی و علیا من شجرة واحدة فانا اصلها و علی فرعها و فاطمة لقاحها والعترة
اثمارها اغصانها و بهار بنهی چندی است
مقدمه اول در تعریف امامت و بیان معنی ان
در لغت و تعریف ان و دیگر فوائد چند در تعلق ان است به انکه امام در لغت بمعنی مقتدی
به و بمعنی طریق و بمعنی ناحیه امده است و در اصطلاح تعریف است او در تعریف
بر کل ناس واجب باشد ... ریاست ... که امامت ... اصل
باشد از برای کسی از مردمان در جمیع امور دین و دنیا و بعنوان نیابت و خلافت
بتقیید عموم ... در ... منصب قضا و ... نیابت
نبوت ... که مذکور شد در مبحث نبوت ... عصمت
کلام ... اند ... لازم دو ... عقلا ... کسی

بسبب وجود او مردم رفع احتیاج کنند و خلاف و تنازع در امور دین با دنیا ننمایند
و امر معاش و معاد ایشان منظم و منسق باشد چه هر دلیلی را اثبات وجوب ارسال رسل و
وجوب پیغمبر کرده بعینه همان دلیل بر امام نیز جاری است دلالت بر وجوب وجود اوصیاء او
و خلفاء ایشان و خلو زمانه از ایشان نمیکند زیرا که حضرت ختمی مآب حدی و خاتم انبیاء و رسل باشد
بسیار [illegible] درست [illegible] وجود او موافق [illegible] اگر حق تعالی بر هر امری قادر است
و بی [illegible] ایشان را در همه وقت [illegible] مجدد [illegible] درکار نیست بلکه ترتیب قاعده و محفوظ
و مصون باشد از تغیرات کاملت و در این [illegible] مستحکم وجود حافظ در شرع لازم است
تا امت بمقتضای اغراض و اهوای فاسده تصرفات در آن ننمایند تا بتدریج [illegible] باطل
و متغیر گردد [illegible] راه [illegible] باید که ایشان را لطف حق
نزدیک دارد و از معصیت دور گرداند و [illegible] بگرفته باشد و [illegible] و
ضعیفه برسیده باشد و آن راه [illegible] باید که از ایشان [illegible] زمان باشد [illegible] چند در [illegible]
بحق نزدیک باشد و با پیغمبر نزدیک باشد [illegible] و تکمیل
بمکارم اخلاق و منزه از عیوب ظاهره و باطنه و از [illegible] معصیت
و خطا [illegible] طاعت کند [illegible] مستحکم
[illegible] شرایع و احکام و اوامر و نواهی
از جانب الهی [illegible] امام باید بنیابت او [illegible] حجت باری
[illegible] امام [illegible] خلیفه و نایب پیغمبر باشد و توضیح این مقال آنکه
[illegible] بیان شد [illegible] کمال و رسیدن [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] باشد و الا وجود عالم [illegible]

عدم
و لیس از تحقق وجود شخص در زمان [illegible]
نباید وجود شخص [illegible] و رجوع
از [illegible] باشد [illegible] حکمت
از [illegible] بخلاف [illegible]

[illegible] کرده باشد

میشود و این باعث خرابه عالم است و فنا و ستایر اولاد بنی آدم چنانکه مرتب [illegible] الارض
با هلها [illegible] و [illegible] چار است خلایق را از راهنمای و فایدی [illegible]
برای صلاح و [illegible] و دلالت نماید و از جاده و ضلالت محافظت نماید و این معنی کما هو حقه
[illegible] میشود که از برای اهل هر عصر و زمانه هادی و مرشدی مقبول القول باشند از
جانب الهی باشد و همه [illegible] صلاح [illegible] داشته باشد زیرا که اگر در عصری چنین
شخصی نباشد که امور معاش و معاد خلق منتظم نخواهد شد و [illegible] و [illegible] ابواب
[illegible] فیض و لطف [illegible] از برای اهل عصر در حضور حجت خدا [illegible] اگر
چه شرایع و احکام و سایر حلال و حرام او در میان مردم باشد غرض از وجود همه
جهان [illegible] لما خلقت الافلاک [illegible] بعث [illegible] پیغمبری را مبعوث
کند و اوامر و نواهی خود را باو [illegible] کند تا بمردم تبلیغ کند و واجب است بر آن خدا
بعد از آن پیغمبر خلیفه از قبل او منصوب کند تا مردم را با آن دین [illegible] و نشر احکام آن
دین را از [illegible] عالم [illegible] و راه [illegible] کند و مردم را [illegible]
و بر [illegible] آن پیغمبر کند یا حجت حق کار [illegible] باید پیوسته [illegible] این سلسله
تا روز قیامت چه هر گاه بعد از آن پیغمبر خلیفه و امامی [illegible] بعد از انقراض
عصر [illegible] کافت [illegible] و [illegible] نشده و [illegible] دعوای آن [illegible]
[illegible] و [illegible] عالم [illegible] در صدد تخریب دین [illegible] و [illegible]
[illegible] و گمراهی [illegible] بعد از آن [illegible] احکام [illegible]
بود [illegible] وجود و عدم [illegible] پس از این [illegible] معلوم شد [illegible] وجود حجت خدا
در همه عصر لطف است از برای اهل عصر و لطف بر خدا [illegible] واجب **مقدمه ثانیه**

در اینکه نصب امام از مخلوق صادر نتواند شد بلکه بر خدا واجب و لازم است نصب امام و بیان
این کلام و تتمیم این مرام را بدو سبب خواهیم کرد سبب اول آنکه ثمره نصب امام رفع هرج
و مرج است و آن حاصل نمیشود مگر بعصمت چنانکه بیان آن سابقا اجمالا در ذکر وجوب وجود
نبی شد سبب دوم آنکه در امامت عصمت شرط است و عصمت از امور خفیه است که هیچیک از
مردمان را بر آن اطلاع حاصل نمیشود بدون اعلام الهی بوحی پیغمبران و تعلیم ایشان
و معلوم نمیشود و از برای احدی بدون اعلام خدای تعالی و تنصیص انبیاء و صدور معجزه
بر طبق دعوای مدعی الله پس مردمان پیش خود کسی را نصب نتوانند نمود چنانکه گذشت و باین معنی
آیه وافی هدایه وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما
یشرکون است یعنی پروردگار تو می آفریند هرچه را میخواهد و برمیگزیند هر که را میخواهد
نبوده است مر ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان او را با آن شریک
میگردانند و این آیه بنابر تفسیر مفسرین عامه در رد جماعتی نازل گردیده که میگفتند بایست بدیگری
نازل گردد و در تقریب دلیل بر مدعا احتجاج نظر بر مقال است چه ظاهر شد در اختیار
کسانیکه دیگری غیر خدا است هر گاه شبهه عارض نخواهد بود را ویگر ... قبول کردیم
در هر عصری ناچار است از بودن حجتی از حجتهای خدا در هر ملک نه و لیکن چرا باید در آن
عصر پیغمبری نبوده باشند و بعد از آن اوصیای ایشان تا زمان پیغمبر دیگر از اولو العزم باشد و چرا
پیغمبر پیغمبر دیگری مبعوث نگرداند در احتیاج بامام مطلقا باشد در جواب گوئیم در آن پیغمبر
بعد از آن پیغمبر مبعوث نخواهد شد از این نخواهد بود یا برهان دینی خواهد بود پیغمبر سابقی از او
ده است و این پیغمبر صاحب دعوا و باشد این ناحقیقه خلیفه ادعا خواهد بود و مراد ما از وصایت همین
معنی است و اگر پیغمبر لاحق بر دین پیغمبر سابق نباشد بلکه شریعت آن ناسخ شریعت اول

بان

باشد لازم می آید به مرتبه در عالم هرج و مرج و فتنه و جدال باشد چه دینی هرگز
استوار نخواهد بود و حق از ملکه در شرع و دین تستم از ... عادات نخواهد رسید و این معنی منافی لطف
صلاح نظام عالم است و مقدمه سیم در بیان شرائط امامت و بیان بعضی از صفات آن
و آن پیش از بیان هریک از آن که اتفاق دارند شیعه بر امامت از اصول دین است و دلایل
سنت از فروع دین باشد و این معنی در ظهور چون شمس روشن روشن است زیرا که اصحاب
عالمت سید بزرگ بعد از آنکه پیغمبر ... خروج شود داده دار و بنای فانی ... تمام
رحلت فرمود هرگاه اول خلیفه چون خود نبوده باشد ... خلائق بعادت جهالت
در آنند ... با عوام ... در بند ضلالت ... خواهند بود و این روشن
از شمس در بوده ... خواهد بود ... از جمله امری اصول دین است و حدیث
من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة در کتب فریقین بطرق متعدده رسیده
است ... و این مقال است و عجب تر آنکه اهل سنت با وجود آنکه امامت را از فروع
دانسته کمال عداوت با شیعه دارند بلکه بسیاری از ایشان حکم بمباح بودن قتل ایشان
و اسیر ایشان میکنند و آیا هر گاه امامت از فروع دین باشد خواهد داشت با سایر
مسائل خلافیه فرعیه ایشان که هر یک از ذوات اربعه ایشان با یکدیگر خلاف دارند پس چگونه
مخالفه در امامت با ایشان واجب القتل باشد با شیعه و ... و مالکیه و ...
القتل دانند و با ایشان کمال بغض داشته باشند و بالعکس اگر شیعه ایشان را عداوت
داشته باشند و بغض عظیم با ایشان داشته باشند صحیح خواهد بود نظر باینکه شیعه امامت را از
اصول دین میدانند و مخفی نیست در چون مذهب اهل سنت مذهبی است غیر مستند بکلام
خدا و رسول و امری است مخترع عندی که ... بتابعان ... ده

دین

چه فرق

که بیرون جامه نه ندو برسر هر کامی دامی نهاده‌اند و اکثر ایشان هر کاه که هر چه را در معرفت و آگاهی
بیزند و اعلای از طرق الهی بستند و خدا بغیر از خوف ایشان سکوت و ملازمت را اختیار
نمودند تا آنکه کار بجای رسید در حق عترت و مراد و مقصود خدا و پیغمبر در علی نشسته و از خدا
و پیغمبر در میان خلق بجز اشکی رو ظاهر نماند لفظ نه آن و حدیث نماند و لازم حقان جای و حل
و تصرف در احادیث جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند داشتند چو آنکه دیدند بای من لیس محرم
برطرف احادیث است هر در دیگر ذورینت است مطلع بود از این جهت بیحد بی وضع و جعل بکرده و
ان را به پیغمبر صلی الله علیه و آله مبدا دند چنانکه در غصب فدک جعل نمودند حدیثی را که نحن معاشر
الانبیاء لا نورث و ما ترکناها صدقة یعنی ما کروه انبیا میراث نمیگذاریم طلا و نقره
و نه عقار بلکه آنچه از ما بماند ان صدقه است و بطلان این قول بر لبیب دانشمند مخفی نیست اول
قول حق تعالی در کلام مجید پیغمبر باید در قصه سلیمان و ورث سلیمان داود یعنی میراث
برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا که گفت فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث
من آل یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولی که میراث بردارد از من و از آل یعقوب و فرموده است و
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحمی بعضی اولی اند ببعض در کتاب
خدا و همه این آیات ظاهر دلالت دارند بر غلط قول خلیفه اول چه اگر گویند مراد میراث علم و
پیغمبریست جواب گوییم در این باطلست بچندین وجه اول آنکه بحسب لغة و عرف میراث
مطلق هر گوینده منصرف میشود بمیراث مال دوم آنکه چون فوت نبوده و نبوت موجب حرمان اقا
او کردد از میراث و در کتب معتبره ایشان در کتب اخبار ایشان این را ذکر کرده اند دویم آنکه
ابوبکر شهادت رد نموده بر روایت داله است نقض چرینع نیست [illegible] در این باب از چند جهة
اول آنکه بمتواتر است این اموال در تصرف او باشد و هر که خواهد بعد از وی هر که خواهد منع

کسی چنانکه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب
میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که گفت هرگاه خدا به پیغمبری طعمه بدهد آن
از کسی است که قایم بامر خلافت شود بعد از وی پس اینست الحدیث ضعیف گشته اند مردم بطلان آن
ایشان نکشته و ایشان منازعه در خلافت ما او خواندکرده و حلیه از برای یهود کاذبست و
اقوی است از حقیقی ابوبکر رد و شهادت نشان امیرالمؤمنین را سبب [illegible] چو تقع دویم آنکه از اخبار
سقیفه معلوم است در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ابن عم را باطل است چنانکه
مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت ابوبکر گفت
از رسول خدا گفت ما میراث نداریم و آنچه از ما بماند صدقه است پس شما او را دروغگو و مکار
و خاین دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من
گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند
که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و ملک
ابن ابی الحدید بچندین سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه سقیفه
آنکه در حق از هم جدا ناموافق نکواهی شد ان و ورثه ان را حضرت و امارت ایشان را از
شده است به تظهیر دسیم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول این حکم را بحضرت
فاطمه تعلیم نماید تا دعوای ناحق نکنند و حضرت امیر هم که وصی و مخزن علوم او بود این حکم را بفهماند
تا آنکه از دیگر او دعوی ناحق نکنند و هیچ عاقل تجویز این نمیکند در سیده زنان عالمیان این علم
از پدر خود نشنیده باشند و هیچ ذلک با این قدر مبالغه و تظلم در این باب کنند و جمیع مهاجر و انصار
ببینند و ان حضرت را با امام مسلمانان بزعم خائنه شناکنند و نسبت ظلم و جور باو دهند و
مردم را تحریک و تحریض بر قتال او کنند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را

غاصب و ظالم دانند و باز در قیامت او را دعوا و او را لعنت کنند و اگر ابی بکر بن ابی قحافه علیه اللعنه
پیدا است که فاطمه حقی ندارد در حق ابوبکر است تا بگویند این امور را بسکه که بعد از وفات حضرت
فاطمه که سازنده جمله شیعه و جمیع امت متفق بر عدم ... پس این حکم خواهد بود برای لازم است در اینجا
مسلمانان نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی
خصوصا نسبت با اهل بیت خود در امر خود و باره حق خود نماید پس این برهان قاطع است
بیان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا بوده است با وجود آنکه ابن ابی الحدید
نیز اعتراف کرده است بآن که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرده است و مالک ابن اوس
نیز تصدیق ابن ابی الحدید یاد کرده است و در کتب اصول استدلال که لازم بر روایت بخاری مسلم
توانند کرد و نامه بروایت ابوبکر تنها باین حدیث عمل کرده ای که باین انصاف چطور چگونه میشود چنین
امری بر خلاف معهود و متعارف باشد احدی او را نقل نکند و حال آنکه می دانست که
جاری شده است بر آنکه امر بر خلاف معهود و متعارف بین الناس باشد بسیاری از روات نقل
اختلاف عظیم در میان کل اهل اسلام است در آنکه در این حدیث جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله
بعد از وفات بلکه در ایام حیات آنجناب نیز دخل و تصرف کردند و کذا بجعل و وضع
حدیث نمودند و نسبت آن را بآنحضرت دادند و همین یک سببی از اسباب
کل اختلاف امت شده الآن نیز همان اختلاف برجا و این علم بر پا است و هر یک
ادعای مطلبی میکنند و میگویند در بیان ... حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وارد
شده و آن حدیث را که تو نقل میکنی از مجعولات و موضوعات است بنا بر این دارد
دنبال خود آن را تا درجه قریب به تعجب یا بعد از فهم میکنند نقل آنکه بیان میکند از پیغمبر
صلی الله علیه وآله که فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و چنین

تا و بر شما نسبت بدهد مراد با اصحاب این کتب ادعای بی فهم دنیا وارد میباشند و در اثبات آن را رد نماید
در باب دانسته و پیروی ابیهما کرده لا از دامن بیعت را با الفلیه حنیفه داکدان شنیدید و اختلاف
در باب امت تا دامن قیامت انداخته اند و هیچکس جز عثمان این اختلاف نشد که عمر خطاب عمدا به
الله اشد العذاب زیرا که در وقتی که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله از دنیا رحلت میفرمود فرمود بیاورید برای من
دوات و قلم تا از برای شما بنویسم چیزی را که بعد از من گمراه نشوید عمر گفت تا نبرد و حالا به یاران
بگوید ما را کتاب خدا کافی است و مردم در این امر شنیدند محکم و شور بدند و چون پیغمبر
نزاع و قیل و قال شنید پیغمبر را ناخوش آمد فرمود از نزد من دور شوید و آن امر موقوف شد و عمر
آنکه گفت کتاب خدا ما را کافی است و حال آنکه نسبت هذیه بآنحضرت داد و آن نبی
مخالف کتاب الهی است زیرا که خدا فرموده است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
یعنی محمد در پیش خود تکلم نمیکند بلکه آنچه میکند وحی الهی است در باده وحی کرده میشود پس کلام
عمر مشتمل بر تناقض بود زیرا که اگر آنچه کلام خدا اکرم و بلکه آن را گفته عوام الناس شناس خداوند
نا شناس شد خود گفته و نظر از پیغمبر در آن بوده است و حدیث دوات و قلم
مذکور شد بسیاری از علما و بزرگان اهل سنت در کتب نقل کرده اند و اعتراف صحیح آن
نموده اند از آنجمله در صحیح مسلم و در صحیح بخاری در اکثر کتب معتبره ایشان است مذکور است و آنجا
شهرستانی در ... این حدیث را در کتاب ملل و نحل نقل کرده است و در
کتاب بگوید اول اختلافی که در عالم واقع شد مخالفت ابلیس بود از سجده آدم و اول اختلاف
که در دین اسلام واقع شد مخالفت عمر در کرد و مانع شد از نوشتن پیغمبر صلی الله علیه وآله بجهة آن
کتاب را تنبیه اند در مرحله پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بر ذوی حقیقت روایت آن این است آن
در آخر ... آن خواهد بود است الله و الا لازم میآید تناقض چگونه میشود ایشان آن

گمراه باشند بر وجهی در دریای ایشان سیاه باشند و چگونه مثل ایشان مثل ستارها باشند
در دریای ایشان در ازل باشند و معتقد آیه واقع شوند بلکه مراد بعضی ازین است و مثل اهل بیت من
درین امه مثل نجوم آسمان است و هر یک از ایشان هرگاه غایب شوند ستاره دیگری جای ایشان
طالع خواهد شد تا دامی قیامت وای بر قوم هرگاه اصحاب مثل نجوم باشند پس اهل بیت
ان مثل شمس و اقمار خواهند بود و با وجود شمس و قمر در اهتدای احتیاج به نجوم نخواهد بود پس
نجوم اهل بیت میباشند نه اصحاب ان و اشاره است بسوی این کلام قول خداوند انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و غیر این است و غیر این است
در حق تعالی اراده نموده است رجس و شک را که پلیدی را از ایشان اهل بیت دور کند و ایشان را
پاک گرداند از جمیع معاصی و گناهان پاک گردانیدنی و شکی نیست در مخصوص بودن این آیه در شأن
حضرت پیغمبر و علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسنین و عدم شمول غیر ایشان از جماعتی که ادعای
خلافت در ماده ایشان بعد از رسول خدا داشته و غیر ایشان از جماعتی که در کسوت صحابت
در حین نزول این آیه پوشیده بودند و اخبار مستفیضه از کتب سنی و شیعه بر آن دلالت دارد بلکه
متواتر در نزد فریقین ثابت شده است که این آیه در شأن آن بزرگواران نازل شده
و ثعلبی و غیر او از ایشان را بچندین طرق از جماعتی کثیر روایت کرده است از آن جمله از مجمع روایت
کرده است که با مادرم بنزد عایشه رفتم مادرم از او از سبب خروج در جنگ جمل سؤال کرد گفت
امری بود که مقدر شده بود مادرم از او سؤال کرد در باب علی ابن ابیطالب گفت سؤال
میکنی از کسی که محبوب ترین مردمان است نزد رسول خدا و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد خدا
و رسولش و بتحقیق دیدم جمع کرده بود عبای خود او را و فاطمه و حسنین را در زیر جامه و گفت خداوندا
ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان و محبان منند پس دور گردان از ایشان رجس

و پلیدی

و پلیدی را دور کن و ایشان را از آن پاک گردان پاک گردانیدنی فرمود خواستم
داخل شوم در آن آنحضرت مرا مانع شده گفت دور شو که در نبوت وارد از آن جمله عبدالله
ابن جعفر است و بجای عایشه زینب زوجه حضرت در آن مذکور است که گفت خواستم داخل شوم
آنحضرت با من راضی نشد و مرا از آن دور کرد و از آن جمله ام سلمه است که صاحب جامع
الاصول از صحیح ترمذی نیز از آن روایت کرده است و ملخص این حکایت آنکه
ام سلمه گفت پیغمبر در خانه من نشسته بودند که این آیه نازل شد و در وقت نزول جناب
علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسنین در پیش آن سرور بودند و من در پیش در نشسته بودم
پس جامه آنحضرت بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا ایشان اهل بیت
منند از ایشان رجس و پلیدی را دور گردان و ایشان را پاک گردان پس من سؤال
کردم که آیا من در این آیه داخل هستم آنحضرت فرمود عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج
رسول خدائی و این حدیث در صحیح اعلی گفته است و بعد از آنکه حضرت پیغمبر فرمود خداوندا
اهل بیت منند و خاصه منند پس از ایشان رجس و پلیدی را دور گردان و پاک کن
ایشان را پاک کردنی فرمود و من در جنگم با کسی که با ایشان در جنگ باشد و دشمنم با کسی
که با ایشان دشمن باشد و دوستم با کسیکه با ایشان دوست باشد پس در هر جا که اهل بیت
باشد طهارت و از باب رجس دور است و در هر جا که از باب رجس است عصمت
دور است و در هر جا که عصمت است خلاف دیگر دور است و در هر جا که عصمت
نور و رحمت دور است و در هر جا که نور و رحمت دور است هدایه و نعمه دور است
پس هدایت و نعمت در جای است که اهل بیت در آن باشد و در هر جا که رجس دور است
ظلمه دور است و در هر جا که ظلمت در آن هست باشد گمراهی و فتنه در آن جا است

و این کلام اشارت است بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی [illegible]
مقصود آن است که تا لن تضلوا من بعدی ابدا ما ان تمسکتم بهما و اکنون رانده ام در بیان شمار [illegible]
متمسکین را اگر کتاب خداوند و ذریه و اهل بیت شده در لسان ایشان باشند نصوص هم هر گاه در
او بحث در آن بسیار است و هر دو در لسان بسیار دست گرفته اند و گمراه نگردانیده اند پس تحقیق
در تعلیم و تعریف از برای اهل بیت است و تمسک بآن موجب نجات ابدی است از آنجا که
در تعبیه خدا از تو عترت و تفسیر تو اصحاب محمد بر همه اهل اسلام مخصوص شده که در بیان احادیث
جناب نبوی ص ادراج بهم رسیده و در آن است که دروغ هم شنیده شده لفظی ناگذاشته در تفرقش
از احوال ناقلین حدیث و راویان اخبار را بند هر کسی را که از جمله احبت بر یافت ظاهری او
بود حدیث او را صحیح نامیدند و تتمه را غیر صحیح نامیدند و هم چنین اصطلاحات دیگری در حدیث
کردند و سبب آن دخل ناکسان فیه بدارد و یک اختلاف کلی عظیم هم ازین راه بهم رسیده از آنکه
گاه بود که شخصی که از رواة حدیث را فی الواقع بشناخت و گاهی اطلاعی باحوال او داشت
و او را خوب میدانست گفت حدیثی که او روایت کرده صحیح است یا بدی او میدانست
گفت غیر صحیح است و بسا دیگری او را شناخت و معرفه کامل باحوال وی نداشت یا در باره وی خطا کرد
بود خوب او را بد میدانست گفت حدیثش غیر صحیح است یا بد بود خوب میدانست بگفت صحیح
صحیح است و گاه بود که فی الواقع آن شخص در ظاهر فاسق بود و عدالت نداشت در این حدیث که
تقصیری کرده و نسبت دروغی بکتاب پیغمبر نداده و آن را از جهت نشنیده بود اما موافق قاعده
فاسق بوده از و نمیپذیرفتند و حدیثش را طرح کردند با وجود آنکه صحیح بود و بعد از آنکه هر یک از اهل سنت
و جماعت و هم امامیه کمال بود را احادیث را جمع کرده در فهم احادیث اختلاف کرده
و قاعده از علم نحو و صرف و اصول از برای فهم آنها اختراع کردند و در آن قواعد نیز اختلاف عظیم واقع

شده و احکام شرعی بیان آن مختلف شده و هر عالمی نوعی فتوا داده تا آنکه امر غریب بر سر او کشیده
از اول سخنی در میان مردم بهم رسیده و فواید بسیار از طوایف حکمت و کلام و اشعری و معتزلی در میان
اهل اسلام پیدا شده و میان ایشان نیز اختلاف عظیم در میان آن است بهم رسیده در فروع و اصول متشتت
و متفرق شده و حق باطل ملتبس گردیده تا آنکه مضمون حدیث شریف نبوی است که فرمود [illegible] علی
اعقابکم تنکصون القهقری که امت قدیم برگشته و هر کسی مذهبی اختیار کرده و بعد از حدیث متفق
علیه ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة اشاره بآن است اختلاف
بهشت و دیگر براه [illegible] زیاده [illegible] نهایت زیرا که حق [illegible] و [illegible] آن صاف است و از آن
که [illegible] است اگر چه در مرتبه اول بعد از انتقال پیغمبر دو فرقه شدند علویه و دیگر بود از این
[illegible] یا هر دو برحق باشند یا هر دو بر ضلالت و گمراهی یا طایفه بر ضلالت حق بجون
در فرقه در سوم ممتنع است و الا بایست اختلاف واقع نشود و حال آنکه خلاف واقع شده
و [illegible] خلاف این بود که هر یک ادعا میکردند ما خلیفه رسول صلی الله علیه و آله بلافصلیم پس
هر گاه هر دو صادق باشند لازم می آید کذب رسول و هر گاه هر دو کاذب باشند لازم
می آید صدق آن و کذب آنکه کذب و صدق آن هر دو ممتنع است پس باید یکی از آن دو فرقه
صادق و دیگری کاذب باشد پس ای عزیز اگر از اهل نجاتی چشم خود را باز کن و پنبه غفلت
از گوش بیرون نموده اطراف و جوانب این مذاهب مختلفه را نظر انداز و بجواب [illegible]
گوش [illegible] و گوشش [illegible] صاحب [illegible] باید که در کردار [illegible] جرم
و یقین بدان که هر که در کردار [illegible] در [illegible] است باید [illegible] گشتن [illegible] و داع
ناخدای [illegible] صاحب [illegible] در مطلع [illegible] حقیقت [illegible] دستی زند و چاره از
وی جوید و حبل المتین [illegible] متمسک شود و عروة الوثقی [illegible] احادیث [illegible]

حق و فرقه

صعب و مستصعب است چنانکه روایت شده است من صفار که قال ابو جعفر علیه السلام قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب او
نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلانت له قلوبکم
وعرفتموه فاقبلوه وما اشمأزت له قلوبکم وانکرتموه فردوه الی الله والی الرسول والی
العالم من آل محمد صلی الله [علیه] وانما الهالک ان یحدث احدکم بشیء منه لا یحتمله فیقول
والله ما کان هذا والله ما کان هذا والانکار هو الکفر وکذلک روی محمد بن احمد بن جعفر
ابن محمد بن مالک الکوفی قال حدثنا الحسن بن حماد الطائی عن سعد عن جعفر علیه السلام قال حدیثنا
صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن ممتحن او مدینة حصینة
فاذا وقع امرنا وجاء مهدینا کان الرجل من شیعتنا اجری من لیث وامضی من سنان
ویطأ عدونا برجله ویضربه بکفیه وذلک عند نزول رحمة الله وفرجه علی العباد و
روی علی بن ابراهیم عن ابی عبد الله البرقی عن ابن سنان او غیره یرفعه الی ابی عبد الله
علیه السلام قال ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا صدور منیرة وقلوب سلیمة واخلاق حسنة
ان الله اخذ من شیعتنا المیثاق کما اخذ من بنی آدم حیث یقول عز وجل واذ اخذ ربک
من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم فمن وفی لنا وفی
الله له بالجنة ومن ابغضنا ففی النار خالدا مخلدا وعن جابر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان امرنا سر فی سر مستسر وسر لا یفیده الا سر وسر علی سر وسر مقنع بسر ومن ابی
محجوب بنفس آدم قال وقال لی ابو عبد الله علیه السلام ان امرنا هو الحق وحق الحق وهو الظاهر وباطن
الظاهر وباطن الباطن وهو السر وسر المستسر وسر مقنع بسر و چگونه اهل ظاهر که از باطن اصلا خبر
ندارند منکر نشوند احادیث ایشان را فهمیدن و ادراک نمودن و بجهة عدم ادراک ایشان انکار

و بعضی در فقه فرع برآمده چه بعضی در فقه غیر علوی می‌باشند زیرا که اکثر ایشان سنه دو فرقه
شده‌اند اصحاب حدیث و ایشان [illegible] داوودیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه و اشعریه و اصحاب
رأی و ایشان یک فرقه می‌باشند و متفرق شده از ایشان [illegible] فرقه حنفیه و زیدیه و معتزله و جاحظیه و کعبیه
و [illegible] و اصحاب [illegible] پس ابوحنیفه است نعمان بن ثابت و [illegible] کوفی است و مالک بن
انس [illegible] اهل عراق [illegible] و در طریق [illegible]
حلال است و اما احمد بن حنبل [illegible]
[illegible] ابن [illegible] و اما اصحاب رأی پس اینها اصحاب ابوحنیفه می‌باشند و طایفه
معتزله پس [illegible] تقدیم مفضول بر فاضل [illegible]
[illegible] و طایفه [illegible]
حسن بصری [illegible] اصحاب ابو الهذیل و نظامیه اصحاب ابراهیم نظام و معمریه اصحاب
ابن [illegible] و جاحظیه اصحاب عمرو بن جاحظ و کعبیه اصحاب ابو القاسم کعبی
بشریه اصحاب بشر بن معتمر و طایفه مجبره [illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب جهم بن صفوان [illegible]
[illegible] اصحاب حسین بن محمد نجار [illegible] اصحاب ضرار
بن عمرو [illegible] اصحاب [illegible] و طایفه [illegible]
[illegible]
[illegible] و خوارج [illegible] اصحاب نافع ازرق [illegible]
[illegible] اصحاب عبد الکریم عجرد [illegible] اصحاب یحیی بن

اقوم اند و جارودیه که اصحاب ابی الجارود اند و ثعلبیه که اصحاب ثعلب ابن عامر اند و
عجارده که اصحاب عبد الرحمن عجرد اند و جعفریه که اصحاب جعفر اند و اباضیه که اصحاب عبد الله بن
اباض و حفصیه که اصحاب حفص ابن مقدام اند و هشامیه که اصحاب هشام ابن حکم ابن … اند و زیدیه
در ایشان اصحاب یزید بن انیسه اند و ضحاکیه که اصحاب ضحاک ابن قیس … ابن … لعنة
الله علیهم اجمعین که عمرو بن عاص و عثمان و غیره او … از ایشان و غیر ایشان لعنهم الله
الملک الجبار … و … دین جاهلیه بوده است پس … کلام الهی نازل شد ممنوع شد
پس از آن اختلاف … زمان رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله … جهان …
سابقه خود شان پس ملاحظه کن ای عزیز … که کدام یک از … فرقه ایشان
کدام یک از … بکجا ضلالت فرو رفته … کلام بطول انجامید و از مرام مقصود
باز ماندیم و الآن رجوع بکلام سابق کرده گوییم که از جمله چیزهایی که در شرط است در امام …
بآن صفات بوده باشد عصمت است و اشتراط عصمت در امام در کمال وضوح است
و معلوم شد … لازم … پس جمیع ادله که دلالت بر عصمت نبی میکند
بعینه دلالت بر عصمت امام میکند و اما عصمت امام واجب است …
بنا بر آنکه وجود امام از … دین است نزد ایشان و با عدم عصمت … از تغییر
و تبدیل … و غیر اما عصمت شرط باشد بنا بر آنکه قوام و حفظ دین منوط باو باشد
پس اگر تخلف کند دیگران … مخالفت وی نموده امام
… علمای ایشان … ظاهر … امام …
منع … الاتفاق … اگر چه محتاج نشود به تشهیر
… و آنکه در بحث لزوم عصمت نبی سابق معلوم شد اگر چه از آن

در عصمت امام

ظاهر

ظاهر و معلوم شود عصمت امام لیکن با در هر یک ازین مواضع اشتباه رجوع بکلام و ترتیب
جواب … تفصیل … عوام … حال و مقام … بدان که اگر امام معصوم
نباشد تسلسل لازم می آید زیرا که داعی و باعث بر وجوب وجود امام … در مردم
بآن احتیاج دارند … آنکه جایز الخطا باشند … عصمت نیستند پس اگر امام معصوم
نباشد او نیز … جایز الخطا … محتاج با امامی دیگر خواهد بود پس اگر آن امام نیز
همین … محتاج خواهد بود با امامی دیگر و همین طریق سلسله احتیاج برود پس اگر منتهی بجایی نشود
و قطع این سلسله بوجود امام معصومی نگردد تسلسل لازم می آید و قبل ازین در بحث توحید بطلان آن
بیان نمودیم پس لابد بود از وجوب وجود لطف در آن امام … که وجود امامی که جایز الخطا نباشد
کرده است عصمت امام را … المطلوب دلیل دیگر اینکه اگر امام معصوم نباشد …
مجوز باشد … در وقوع او … و کمال … از برای حصول اطاعت
و … از معصیت … نقض غرض
لازم می آید و دیگر اگر از و معصیتی صادر شود با قول بوجوب اطاعت امام که اجماع علما … ایه کریمه
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است که بالاتفاق علما مراد از اولوا الامر امام است
و معنی آن این است … اطاعت کنید خدای را … اطاعت پیغمبر و اولو الامر … لازم
آنکه مردم نیز … و در آن معصیت … و آن … را بعمل آورند … بدیهی البطلان
… ارتکاب معصیت لازم است که ترک متابعت کنند … و در هر یک ازین
… مخالفت ظاهر … و با در صورت مخالفت نهی امام از آن منکر
لازم است باعتبار وجوب نهی از منکر … منتقل شوند بنهی او … امام را و ایذای
امام باعتبار … ایذای مومنین … حرام است …

رفع زلل و خطاء است …

نهی از مردم نیست یا امام او با امام نظر به دلالت کردن آیه وانه بر آیه افمن یهدی الی الحق احق

ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون قرار با کسی که هدایت میکند مردم را بسوی

حق سزاوارتر است بانکه او را متابعت کنند یا کسی که هدایت نمی یابد مگر و نفی را و او را هدایت

کنند دیگران او را ارشاد نمایند پس چه حالست شما را که ادراک نمیکنید مراد او را عنایت

هادی است بر آن مهدی و چگونه حکم بر خلاف این میکنند و ایا داخل نخواهد بود در تحت آیه

اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون که وارد است

در مذمت جماعتی که مردم را امر بمعروف میکنند و خود مشغول مناهی اند زیرا که معنی آیه این است که آیا

امر میکنید مردم را بخیر و فراموش میکنید نفسهای خود را و حال آنکه تلاوت کتاب خدا میخوانید آیا عقل

ندارید و قبح این امور را نفهمید و آیا امام باعتبار اعلمیت خود و دانا تر بودن خود

از دیگران در احکام شرعیه و اوامر و نواهی الهیه بعد از ارتکاب گناه سزاوار است بر مردم حاکم بوده

بودن [illegible] رتبه تر از است بر رعیت نخواهد بود و قبح و شناعت [illegible]

جنت پس حکیم علی الاطلاق [illegible] را بر رعیت امام نخواهد گردانید و دلیل دیگر چون حق

تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام که انی جاعلک للناس اماما که من گردانیدم ترا

امام از برای مردم حضرت خلیل از آن عطای جلیل بسیار شاد شده و از برای فرزندان خود طلب کرد

و گفت و من ذریتی یعنی نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی این عهد

امامت بظلم کنندگان و ستمکاران نمیرسد و شک نیست هر کسی که عصیان خدا در وقتی از

اوقات کرده خود ظلم بر نفس خود و ستم بران نموده است و مصداق این آیه است و چنین کس

لیاقت امامت ندارد اگرچه در غیر وقت معصیت باشد زیرا که از آن حضرت علیه السلام

منقول است هر امامتی را که بارتکاب [illegible] هر کس نیز [illegible] از برای خاص و ظالم در جایی

عصیان

عصیان و ظلم طلب ننموده باشد بلکه البته طلب آن را از غیر وقت معصیت کرده است پس از [illegible]

خدای تعالی [illegible] که عهد امامت [illegible] معلوم میشود که امام باید معصوم باشد و در هیچ وقتی از اوقات

از و معصیتی صادر نشده باشد و [illegible] و دلیل دیگر

آنکه امام باید افضل از رعیت و اعلم از ایشان باشد زیرا که احکام دین و دنیای امت منوط

بگفته امام است پس باید که عالم باشد باحکام دین و واقف باشد بر [illegible]

قرآن که در کلام [illegible] و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و امثال اینها [illegible] و اخبار نبوی

باید بجمیع علوم عالم باشد و باید کمال رای [illegible] داشته باشد تا از عهده [illegible]

این [illegible] بر آید [illegible] باشد [illegible] زیرا که اگر او [illegible]

[illegible] که [illegible] و در [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] و دلیل دیگر آنکه اگر امام افضل از رعیت نبوده باشد [illegible]

[illegible] باطل است زیرا که ترجیح [illegible]

[illegible] باشد [illegible] ترجیح [illegible]

[illegible] و در کتب [illegible] باد له قاطعه ثابت شده است

[illegible] در کمال [illegible]

[illegible] باد له قاطعه

ثابت کرده [illegible] قول بوجوب [illegible] امام را با [illegible]

قول [illegible] که امام [illegible]

[illegible] عن النبی صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] و دلیل ندارد [illegible]

افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع است بهر حال است و نیز میفرماید در کلام مجید بنظام بر عظمت علم
و پستی جهل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب
یعنی آیا مساوی اند آنانکه در علم و دانش دارند با آنکه عاری از زیور دانائی اند نمی باشند این مگر
دانشوران نمیشوند که صاحبان عقلها **و نیز باید دانست** که لازم است آنکه آبای امام چون آبای
نبی کافر و بت پرست نباشند مدام نقصان از اوصاف صالح و نیز چون جلال
و عمات و خواهران منزه باشند و جهه نبوت باید ایشان هرگز غیر زنا و فجور و کفر نباشند
و در بعضی الفاظ ایشان کافر نیز نباشند و خورش ان از جمیع عیب با نسب منفور و ام
میشود از قبیل جوزه و پستی و گنگی و درشتی خوی و فظاظت و غلظت و نیز ایشان منزه باشند
و ابن بابویه بسند قوی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که امام را چند علامت است داناترین مردم است و از جمیع اهل عصر پرهیزکارتر و
بردبارتر است و در شجاعت از همه پیشتر است و در عبادت از همه بیشتر است و ختنه کرده متولد
میشود و در هنگام ولادت طاهر و پاکیزه است و از پس سر میبیند چنانچه از پیش
رو می بیند و او را سایه نمی باشد یعنی گاهی [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
بچه چون متولد میشود دست بر زمین میگذارد و آواز شهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دیده اش
بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و از آنچه واقع میشود در خواب مطلع میباشد و ملک
با او سخن میگوید و زره رسول خدا بر قامتش درست میاید و هرگز بول و غایطش را کسی نمیبیند زیرا
که خدا موکل ساخته است بر زمین که فرو برد بول و غایط او را و بوی خوشش از مشک
خوشتر است و اولی است بمردم از جانهای ایشان و مهربانتر است بر ایشان از پدر و مادر ایشان
[illegible]

هرگزه

زبان سوم

بم

هم بر ایشان [illegible] و مشفق تر و مهربانتر است بر ایشان از پدر و مادر ایشان و تواضع و
فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران
بآن عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اجتناب از ترک آن مینماید
و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه دو نیم میشود و حربه و اسلحه حضرت
رسول صلی الله نزد اوست حتی شمشیر ذوالفقار را از آسمان بزیر آمده و نزد او نامه است
در نامهای جمیع شیعیان اهل بیت تا روز قیامت بهم خواهند رسید در آن نوشته است و
نامه دیگر نزد اوست که نام دشمنان ایشان تا روز قیامت بهم خواهند رسید در آن
نوشته است و نزد او امام جامعه میباشد و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذرع است
در عرض پوست گوسفند و پوست پیچیده میشود که آنچه [illegible] محتاج میشوند در آن نوشته است
هر حکمی [illegible] فرزندان آدم بآن محتاج میشود و نزد او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک که
یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام همه هست و تمام علوم
حتی ارش خدشه و کمتر از ان [illegible] حتی [illegible] تا زیانه و نیم تازیانه است
تا زیانه و ثلث تازیانه و آن را حضرت رسول املا نموده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه نیز نزد امام است و در آن نامهای والیان و شان
تا روز قیامت نوشته است و از برای این آن را [illegible] که چون حضرت
رسول صلی الله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت
و جفاهای منافقان است عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد
و خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر کرد و حضرت امیر المؤمنین می نوشت و در آن
کتاب خبرهای آینده هست تا روز قیامت و از آنچه بیان شد معلوم شد طریق شناختن

دشمنان هم

امام دیگر آنکه امام چنانکه نص کرده قبل از وفات پیغمبر با امام دیگر معروف و متمیز و معلوم بوده
که [illegible] از چند وجه دیگر [illegible] متمیز بیکدیگر داد اول آنکه دانستی که در امام عصمت شرط است
و شک نیست که عصمت امری است مخفی که مردم نمی توانند بر آن مطلع شوند پس باید تعیین او از
دست کسی باشد که اطلاع بر امور مخفیه و علم باشیاء باطنه داشته باشد و آن نیست مگر حضرت
خدا و رسول و دیگر آنکه نصب امام اگر از دست خلق باشد عزل آن نیز در دست ایشان
خواهد بود پس لازم می آید که در هر وقت خلاف توقع مردم از امام بعمل آید قدرت داشته باشند
او را عزل کنند و این منافی رتبه امامت است و دیگر آنکه هر که تامل کند در طریقه و سیرت
حضرت فخر النبیین علیه و آله و علی اولاده الطاهرین [illegible] تعیین نکند محال است او از دنیا
رحلت کند و تعیین خلیفه نکند و خلق را واله و سرگردان واگذارد و چنین است اگر [illegible]
خدا و رسول برای امت [illegible] کرده اند با آنکه از وقایع خبر داشتند و میدانستند در این
اختلاف عظیم در میان امت [illegible] بهم خواهد رسید و هیچ [illegible] سالک مسالک ضلالت و [illegible]
[illegible] خواهند شد الا اقل قلیل پس معلوم شد العیاذ بالله خدا و رسول تقصیری در
اجتماع ایشان بر کلمه واحده نکرده اند از آنکه خدای تعالی قدرت داشت که شخصی از امت را
تقویت کند تا [illegible] عالم و دانا باسرار [illegible] و معاد و کیفیت راه رشد و [illegible] و منهاج
اسلام گرداند چنانکه نسبت بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] و امت را [illegible] و تا هم
[illegible] مراحل [illegible] و [illegible] از اختلاف [illegible] و محفوظ ماند اگر نکرده پس خدا
العیاذ بالله تقصیر کرده و [illegible] باشد [illegible] قول [illegible] به بدیهه باطل است و از
اعتبار [illegible] کرده [illegible] مردم [illegible] تقصیری
و آن را [illegible] نبوده این [illegible] فاسد و باطل است و با مرتبه پیغمبری [illegible] کتاب

در [illegible] باشد [illegible] مطلب [illegible] رب العالمین
[illegible] تعیین است در تقصیر از اتفاق [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اختلاف شده اند [illegible] و در
امام بود [illegible] تفضیل از جمیع
در علم و عمل نیز [illegible] ابن ابی طالب
[illegible] تفضیل [illegible] و آنچه را
[illegible] بیان [illegible] خلیفه [illegible] از اجماع
در [illegible] و [illegible]
در این [illegible] رسالت [illegible] در براهین
[illegible] خلافت [illegible] امام
[illegible] علی مع الحق والحق مع علی [illegible] انت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی و نظر [illegible] الفضل ما شهدت به الاعداء
[illegible] تفضیل [illegible]
[illegible] اعتراف کنند
اثبات فضائل آنجناب [illegible] متکلمین اهل سنت در کتب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اعتبار دارد [illegible] کرده اند و [illegible] ان
اقرار و اعتراف دارند [illegible] براهین [illegible]
[illegible] ختم الله علی قلوبهم [illegible]
[illegible] الذین لا یؤمنون و علی سمعهم [illegible]

و هم الصحابه هم خمسة و ذلک انهم لما اجتمعوا الی النظر فیما کلفوه و تفردوا باختیاره بینهم جعلوا ما
لزمهم من الایمان به فصار ذلک حجة علی غیرهم لا یجوز ما امامه و ظهور عذاب عظیم در دنیا و اخرت دان
کونه کمال را خداوند عالم از جهت انام حجه بر بندگان ایشان ساخته هر چند ان ائمه معصومین و پیران
بزرگان رب العالمین ان مناهج روزگاران را دلیل بر وبال و وادی حیرت و خسران شود
بکلام خود ثابت ان ان امام دهند تا حجه بر ایشان تمام گردد و شکر خداوند را که حلقه سبود
این بنده ذلیل مؤلف کتاب [illegible] را دو بخش گوارا ... ربط لوان و داورات
متضمن ان و نقل و ثبت ان را در این صحیفه تا بر روزگار [illegible] اثار باقی ماند و تالیف نامه
سببا بر اینه [illegible] یاد و ثبت [illegible] و چون [illegible] در این جمله بر سبیل [illegible] و القاصد و عصیان
متضمن حدیث [illegible] ذکر شد گویم فرع در بیان اثبات امامت و خلافت ایشان سرورات بلا
فاصله برادر ابن عم حضرت ختم المرسلین از دار دنیا بدان ای برادر عزیز و ای طالب [illegible] هدایت و ارشاد
استماع حق بدان از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله در خلافت ایشان اختلاف کرده شد [illegible] ابو بکر
بن قحافه است و سنیان او را امام دانسته باعتبار دفع اجماع است بنابر زعم ایشان [illegible] خلافه
و عباس ابن عبد المطلب عم پیغمبر است و عباسیه او را امام دانسته باعتبار حق وراثت و گفته
چون [illegible] آنحضرت عباس است پس او امام بود [illegible] ابو طالب بن عبد المطلب ابن هاشم
ابن عبد مناف بن قصی ابن کلاب ابن مره بن کعب ابن لؤی ابن غالب ابن فهر بن مالک
ابن النضر بن کنانه [illegible] بن مدرکه بن الیاس ابن مضر ابن نزار ابن معد بن عدنان ابن ادد ابن
[illegible] ابن الهمیسع ابن سلامان ابن [illegible] بن حمل ابن قیدار ابن اسمعیل ابن ابراهیم
ابن [illegible] ابن تارخ ابن ناحور ابن شروع ابن ارغو ابن فالغ بن عابر بن شالخ ابن ارفخشد بن
سام ابن نوح ابن ملک بن متوشلخ ابن اخنوخ ابن الیارد بن مهلائیل بن قینان ابن انوش

در اثبات امامت

بن شیث ابن آدم علیه السلام و اسم ابو طالب عبد مناف و ابو طالب برادر عبد الله
پدر حضرت رسالت پناه است پس جناب ختم انبیا را اول وصی است عمه و مادر آنحضرت
فاطمه بنت اسد ابن هاشم است [illegible] ابو طالب [illegible] و جعفر [illegible] بزرگ
فاطمه آنحضرت را تربیت داده و پرورده و بزرگ [illegible] بود و فاطمه مادر آنحضرت در پیش
[illegible] معروف [illegible] عظیم قدر است اگر ابو طالب جد ان بزرگوار [illegible]
ایشان چون عبد الله پدر حضرت پیغمبر و [illegible] بلکه ان دو بزرگوار [illegible]
[illegible] و مادر حضرت پیغمبر [illegible] بنت وهب ابن عبد مناف ابن زهره ابن کلاب بن مره
و کلاب جد [illegible] است [illegible] سرور [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] و مضمون ان [illegible]
پیغمبر [illegible] فاطمه [illegible] حضرت رسالت [illegible]
و خلافت [illegible]
جناب پیغمبر [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] حضرت [illegible] انما ولیکم الله
و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون [illegible]
صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible]
از علمای [illegible] خلاف کرده اند دوم [illegible]
[illegible]

امر معرفت نفوس بر آن بوده اند و بعضی مفسرین از آیات را بآن تفسیر کرده اند مثل ولکل جعلنا موالی
مما ترک الوالدان والاقربون یعنی هر یکی را وارثان ساخته ایم و در حدیث نیز وارث تفسیر کرده اند و از جهت نقل
شده است مراد لفظ ولی را که در صفات خدا وارد است بمعنی ولی متصرف کرده است و در عرف
نیز بمعنی اطلاق شده است چنانکه میگویند حاکم شرع ولی لا ولی له است و پدر ولی طفل است و نکاح
در شرع چنانکه گویند نکاح زن بدون اذن ولی جایز نیست و ائمه لغت نیز اعتراف دارند
این آیه در شان حضرت امیر است لکن میگویند ولی در لغت بچند معنی آمده است یکی اولی بتصرف
در امور دین و دنیا که مراد امام و خلیفه باشد و بمعنی ناصر هم آمده و بمعنی محب نیز
ما نمیخواهیم که مراد از ولی در آیه ناصر و محب باشد و جواب ایشان این است که مراد
از ولی در آیه یاری و نصرت دهنده و محب نمیتواند بود والا مقام حصر نفی ما سوی خواهد بود غیر از
خداوند و پیغمبر و اینجا جماعتی که در رکوع زکوة دهند کسی دیگر ناصر و محب مومنین نباشد و حال آنکه
چنین نیست چه مومنین نیز یار و محب یکدیگرند چنانکه خدای تعالی فرموده است والمؤمنون والمؤمنات
بعضهم اولیاء بعض و همچنین ملائکه نیز یار و محب مومنانند قوله تعالی نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة امثال آن بسیار است پس مراد از ولی بمعنی اولی بتصرف است پس معلوم شد که مراد غیر از او نیست
بحث سیم آنکه حضرت امیر داخل است در آیه بلکه او مخصوص است و این از آیه ظاهر است
فرقه دیگر از آن در عرض بیان آن مجمل که عام گفته است بیان آن اتفاق است در شرح تجرید
آن مذکور است که ... سورة المائده ... بعد از سوی حضرت امیر المومنین
صدقه بنماز جمع کرده و بر این دلالت دارد اتفاق جمیع مفسرین چنانکه علامه در شرح نیز
در شرح تجرید بدین نوع نموده است و غیر ایشان از شیعه و سنی چون بیضاوی در تفسیر
و بیشاوری و فخرالدین رازی و طبری و دیگر صاحب الفضل نیز ... ذی القربی ... و جمعی

مشکوة ۱
در صاحب مشکوة و صاحب مصابیح و ثعلبی و غیر ایشان نیز آنکه این آیه در شان
آنحضرت نازل شده و از قول آنحضرت همانا است ... که اند در قول سید ... تا ز بت
و کلینی در باب النص ... والنص ... در ... ماثبت در جامع الاصول از صحیح نسائی
و شیخ ابو علی طبرسی بسند صحیح روایت کرده است از عبدالله بن سلام که امام گفت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتم چون ناقص شد اورا چه کسی که ما مردم از ماکن و بگیرند و بابا
مگسند ... یاد کرده اند ما با هیچ کس نیست حق تعالی این آیه را فرستاد پس
بلال از برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز شدند و بعضی در سجود
و بعضی در رکوع بودند و بعضی سوال میکردند ناگاه سائلی سوال کرد و بیش ع علیه السلام در رکوع انگشتر
خود را بابو داد و سائل را بنزد رسول خدا آمد و خبر داد که علی علیه السلام در رکوع این انگشتر را بمن داد حضرت
رسول این آیه را بایشان خواند و ثعلبی در تفسیر روایت کرده است و وری ابن عباس
برکت ... نشسته بود که مردی نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس
ابوذر غفاری ام شنیدم از رسول خدا ام باین دو گوش والا کر شود و دیدم آن را باین دو چشم والا
کور شود که گفت علی قاید و پیشوای نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است
هر که او را یاری کند خوار کند هر که او را یاری نکند من بسیکور ... نماز کردم ... روزها
رسول خدا ام نماز ظهر پس سائلی در مسجد سوال کرد و کسی چیزی باو نداد پس دست بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول خدا و کسی چیزی بمن نداد و علی
در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانگشت کوچک دست راستش که بر آن انگشتر بود
دست بکرد و سائل آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول صلی الله علیه وآله در نماز
بود آن را دید چون فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم

موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده کردان و آسان کردان
برای من کار مرا و بگشا گره از زبان من تا بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من
ان هرون است و محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس فرودآمدی
او را استجابت گردانیدی و باو خطاب کردی که ما بزودی محکم گردانیم بازوی ترا ببرادر تو
برای شما هر دو سلطنتی و استیلا تا هم خدایا محمد صلی الله علیه و اله پیغمبر تو و برگزیده تو پس
بگشای برای من سینه مرا و آسان کن برای من کار مرا و بگردان برای من وزیری از اهل من که آن
علی است و محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که جبرئیل
نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد صلی الله بخوان پس این آیه را بر آنحضرت
خواند و در اخبار وارد است که بعد از نزول این آیه و اطلاع منافقین بر آنکه مراد از آیه اکثر ورثت
در دلهای ایشان نایره نفاق مشتعل شده تاب نیاوردند و گفتند حضرت پیغمبر
آمده عرض کردند یا رسول الله کسی را بدل کن یا آنحضرت را آن حضرت را از این منصب عزل
کن این آیه نازل شد مراد از اجلالش این است قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی
و مضمون آن این است که نیست از برای من که بدل کنم او را بتغییر خودم در جمیع امور تابع وحی
پروردگارم و از پیش خود کاری نمیکنم و در عبارت شهید اول چنان معلوم میشود لیکن آن
انگشتر یاقوت سرخ بتحقیق بوده و قیمت خراج مملکت شام بود که عبارت از سیصد بار شتر
نقره و چهار بار طلا باشد و آن انگشتر طوق ابن حران بود و بعد از آنکه در جنگ از
بدست آنحضرت کشته گشت و از راه غرور بدست آن جناب آن انگشتر را بحضرت رسول
آورده آن حضرت آنرا بانسر در کشید و آن جبرئیل در آستین بر داشت کرده
از ابن عباس که حضرت رسول فرمود به ابی طالب گفت تو در سر

شده و ولایت امری است در غرض ... است و ... در این است در شأن او است
در قصص ... بودن بعد از خود و پس بر خلافت ... اگر جنت و نصرت در حال حیات بر بود
هر چه ... اند چنین کس ... ابو بکر و عمر و عثمان و محکوم ... ایشان نمیتوانند بود ای عارف
موافق تحقیق ای واقف عواقب توفیق ... بکمال توفیق ... ای از ... ان
بر عدد و بر ... این کلمات یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون اند از ... در
حکمال ... ان امام ... یعنی التعلیق ... کن ... بغیر
از آن ... که جمل کریمه یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون د
هزار و صد و سیزده شد شعار افضل المتقین مظهر اسرار ارشاد شاه امامت
سر بر ... علی ... این عدد مطابق موافق ... و مذکور ... فتح
این حروف ... عدد ... پناه ... الاعلی ... پناه
بگشا ... این کلمات ...
کلمات معجزات مذکور یکهزار و دو ...
بیان اعتقاد امیر المؤمنین یکهزار ... عدد ...
عدد ... امام ... ان عدد مطابق است و موافق ...
عدد و بر ... کلمات معجزات جمع ... عدد ... هزار ...
... مظهر العجایب علی ابن ابی طالب سه هزار ...
... ذات ... مصرع ...
... خداوند ... در کلام مجید ... قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا

کدام کلمات حق اکبر است از وی علیه السلام چنانکه خود بدان فضل و فخر بیان میفرماید انا
کلمة الله الکبری و رسول خدا این حضرت را باین لقب ادا فرموده و فرموده است لو کان
البحار مدادا والغیاض اقلاما والسموات صحفا والجن والانس کتابا لنفد المداد
وکلت الثقلان ان یکتبوا معشار عشر فضائل علی امام یوم الغدیر برای عزیز ملاحظه کن
چه ابلغ والطف است فخر محمد بن ادریس چگونه حق بر زبانش جاری شده در اظهار آن
نموده اند از آنکه چه سبب است که در شأن علی علیه السلام گفت در جواب چه گویم در شأن کسی که دوستان
آن از خوف اعادی دین فضایل آن را کتمان نموده اند و پنهان کرده اند و دشمنان آن از حسد
و خباثت باطنی فضایل آن را پنهان نموده اند با وجود همه عجب فضایل آن حضرت فرو
گرفته است میان شرق و غرب را و این حضرت شعری گفته است و ذی فضله
الحساد من عظم فضله واکثر فضل لاح بروبه حاسد محبوه اخفوا فضله خیفة
العدا واخفاه حاسد ومعاند وشاع له من بین ذین مناقب تجل بان تحصی
وان عد قاصد امام له فی جبهة المجد انجم علت فعلت ان یدن بها بتک دا
لها فوق مرفوع السماک منابر وفی عنق الجوزاء منها قلائد مناقب ان جلت جلت
کل کربة وطابت نطابت من شذاها المشاهد فتاهیه تاه الخلق طرا بحا ابد
له ومقر بالولاء وجاحد امام مبین کل فضل له حوی بمدحته التنزیل والذکر
شاهد و آیه دیگر در شأن علی است قول خدا وند تعالی انما انت منذر للعباد
ولکل قوم هاد تفسیر آن است که چون این آیه نازل شد ... نماینده و در شأن
مردی از عذاب الهی و از برای ... راه نماینده است ...
راه نماینده و بعضی گفته اند مراد آن است ... هر کردی ...

و کسی که در سباق آیه تفکر نکند معلوم میشود که همین اول ظاهر است و موید معنی اول اخبار بسیار است
در از طرق شیعه و سنی وارد شده است چنانکه در شواهد التنزیل از ابو بریده اسلمی روایت شده است
در وقتی حضرت رسالت آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام را گرفت
و بسینه خود چسبانید و فرمود انما انت منذر پس برگردانید دست خود را بسینه علی که آن
ذریه و لکل قوم هاد پس گفت تو نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان
قرآن گواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابو نعیم صفهانی در ... عادت در کتاب
ما نزل من القرآن فی علی و غیر او از کاملین محدثین طرق از ابن عباس روایت کرده اند
که بعد از نزول این آیه حضرت رسول دست مبارک خود را بر سینه مبارک حضرت امیر گذاشته
فرمودند یا علی تو هدایت یابنده ... یابندگان و تعبیر این خبر این است در وارد
شده است که این آیه در اصل نزول این گونه بوده است انما انت منذر للعباد و علی لکل قوم
هاد و بعد از آنکه خلافت برابو بکر مقرر شد روزی آن جماعت ... گفتند در باره
این بود ... نظم آیه را دادند ... در ایام خلافت ... این خود در ... شد اما از آن
در دست داد و جمع قرآن را ... کاری باید کرد که ... قرآن خواندند و در بعضی
زیاده ... باشد پس منادی کردند هر کس ... سوره دارد و باید ...
جاوردی ... و آیه ... تغییر و تبدیل کرده است و مردم آیه ...
نمی بودند ... آیه انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون را ...
و آیه ولئن اجتمعت الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن را ...
هر گاه ... که لایق ... است عطار ... راه ...
... غیر این ... کار است ... رهبری ... در جواب ...

کمتر از خوئی ° او برای هر نفسی گو رضا است ° در سمای مظهر نور خدا است ° او برای جسد گر او نو تا نوری
از جسم برخوردار نود ° او دیگر حق تر ا باشد ولی ° او که ز اسیر تو بر سنگ جا یع ° او تمام اولیا را بود
او شهرستان احمد در بود ° مجملا آنکه عثمان نه آنکه ابی هم در هر جا بود و طیبه و سوز ا به
چنانکه در بیان عشق حق که خداوند گلک و توفیق گلوست نزد خواهم بعرض برادران
رسانیده چند ترانه خود و لب بند اسم الحضرت و از راه عداوت انداخت و اگر حق
گنیم هر یاد معطوف باشد بر شنده و هر که هم از لب خط باشد معنی جان باشد و تو ترش
و هدایت کننده مناقب زیاد و با مطلب ... و چه نخواند باشد که این آیه بعنوان کو در
لفظ است و هم غیر خاطر است وارد شده باشد با آنکه در جمیع آن اراده جانب ...
با جمیع هر دو شده باشد از راه عموم مجاز هم است ... استعمال کرده باشد
چنانکه دائم است و قرینه مجاز است بیان نوری باشد با آنکه دست بر سینه آن بزرگوار با ...
آن عالیمقدار زده هم چنین بر سینه خود که اشتر بیان منظور بودن خود و آن ... از ... خود
باشد چنانکه از احادیث مذکوره ظاهر است **و نکته** ... در این سخن هم بیان آن با
... از کلمه آنکه در پس که دیده بصیرت آن کور باشد و خود ... و ...
برو مقدم ... بر خلاف آن باشد و ... در بین ... آن ... باشد آن
روشنی دهنده ... و از لانه رواج ... را بنده را ندیده و چشم از ... ایات
چون الحسنا و الحسنم ... که سیه انام علیه الصلوة و السلام باین کلام شده ... و انا ...
من نور واحد پس اگر عارف ... ظاهری و معنوی در تحقیق ... تفکر دقیق نماید در وجود
وجود ... و آن را ... در نفس خود ... سیصد و شصت یک خواهد بود و چون
وجود او ... صورت بنده ... عدد محمد نبی الله و ... عدد

پوستانیده ...

رسول الله و چون در حاصل ضرب ... روز و عدد ... عدد ... باهو ... است
اضافه آن نماید صورت سیصد و شصت شش ... مطابق عدد ... المصطفی و از همه
احوب الکه ... ذات العین ... اضافه آن عدد ... صورت سیصد و
شصت ... مطابق عدد ... ۳۶۹ و ... این نکته است
این عدد یکصد و شصت و چهار است مطابقه دارد با عدد امام حسین که آن امیر المؤمنین باشد
در جمیع این ... عدد اصل اسم رسالت پناه محمد است و عدد ... صاحب ...
عدد ... صاحب حرف **واو** ... است ... و آنکه در ... عدد
... ۲۱ خواهد بود و چون این عدد در نفس خود ... حاصل ضرب ۴۴۱ و چون
... حرف ... **واو** اضافه آن نماید صورت ... ۴۴۴ تحقیق ... مطابقه
دارد با عدد و الا له الحکم و الامر ... و امر که در ... حرف ... تحقیق باشد
و ... لنا مع الله حالات نحن فیها هو و هو ...
فیها نحن و نحن نحن و هو هو ... این ... باشند ... و اول
... پس ... وای ... ضلالت و ...
مرتبه آن ... این ... الشناخته ...
و ... باشد صورت ... و باید
... صورت ... قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی الایه
و در صورت ... بشریه ... و دل ... علوم
از خداوند ... رب العالمین ...
... انا صلیت ... الحق ... لا الله ...

الظاهرة والباطنة خواص الكمال الباطن فيصير مجمع البحرين ومظهر الكاملين فيترقى الى الكمال السبع
ايضاً كما لكن ان عجز ومضى الى المقام الاصلى ككماله وصورتست او در الكلام است ره بغیره باید
بدان نقول جمیع الانا ابیت عند ربی و [illegible] وایت اخوی لست کاحدکم انی ابیت
عند ربی هو یطعمنی ویسقینی وصورتست آن ره جز بان اشاره است قوله لی مع الله
حالة لا یسعها ملک مقرب ولا نبی مرسل وکقول ابو زید علیه السلام سر المحبة لا یحتمله ملک
مقرب ولا نبی مرسل ولا مومن امتحن الله قلبه للایمان واحادیث بسیار وارد است بر بقا
اشاره بران باشد پس مقصود این است از برای وجود شریف پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]
آن جمیع مراتب [illegible] است وحافظ آن مراتب است [illegible] غفلت وضعف در مرتبه [illegible]
لانه حظ هو لا یشغله شان عن شان وهر گاه هوشیار است باشد دیده دلت کور باشد
وادراک سوی آنچه ذکر شد [illegible] اشاره بران باشد خواهی ادراک کنی معنی حدیث لی مع الله
حالات هو فیها نحن ونحن فیها هو ولکن هو هو ونحن نحن [illegible] از ایات واخبار [illegible]
در کتب ظاهران را جایز بروایت اللهم اسقنی من حبهم کاساً حتی [illegible] واقنی [illegible]
سواهم والطف الحی وجهک الکریم چو مومن [illegible] است بر سر این شور خاک بر دست
جوش کردان خاک ما زان جوش شیم چو [illegible] پس [illegible] پس بزم [illegible] از آنکه نیز باید
نامه برای [illegible] وحده [illegible] الحدیث
این مراتب را [illegible] قطع است [illegible] خواهی کرد [illegible]
این مراتب خواهی دانست ولکن [illegible] نفاق [illegible] در آینه [illegible]
و [illegible] ادراک [illegible] آینه [illegible] طلب [illegible]
کمالات ظاهریه وباطنه [illegible] روشن است ولکن [illegible] چشم خفاش

بنزم

داریم وقدرت دیدن آن را نداریم هر چه هست از ذات ماست از بد اندام ماست
شب پره هر گاه کور است خورشید عالم تاب را چه قصور است سبحان الله در دوری بیان [illegible]
و [illegible] وکاری [illegible] نه [illegible] آن [illegible] را [illegible] آن [illegible]
[illegible] در بیان [illegible] در دل [illegible]
[illegible] چه [illegible] خالق عالم [illegible] تقصیر [illegible]
وهر که [illegible] این است [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] دریا [illegible] دریا [illegible]
از [illegible] آب [illegible]
از این دریای شور سیراب گردی رفع [illegible] عطش [illegible] خود را
[illegible] از [illegible] بیرون [illegible] آن [illegible]
مخلوق وهدایت از ایشان [illegible] است [illegible]
آب در [illegible] است [illegible] از آن چشمه [illegible]
اوست در [illegible] چشمه [illegible] عظیم [illegible]
واعلای [illegible] از آن منبع خیرات وسعادات [illegible] کننده است از هر [illegible]
در خور آن [illegible] آن [illegible] داشته باشد [illegible]
عالم [illegible] است ووجود [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] آن فیض [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آن را برای او [illegible] وهمین [illegible] خانه برای او [illegible]
وسیع عرصه [illegible] سقفها [illegible] وبناهای [illegible] باشند وچندین [illegible]

رفعت و حجب جلال را باو تا و غورت و الطاف بی عزت اعتوار که داشته و این موهبه
ظلمانی را انچه اعتنای نورانی از ان اب و ماه و ستارگان روشن بی زینه و صفایح
افلاک و دیم خاک را با نواع زینتها والوان نقشها بیارایند و مانده جنت ها عالم
فرو گرفته برای او گسترده والوان نعمتها و میوهها و کلها و دیباهای برای او حاضر زینت داده
اورده این سنه و دنیا نموده حقیر است از ان قصر بهشت اعلا را با نواع حور و قصور بیا
رایند و ملائکه تا بعید و دا بکلی انس و طیور و وحوش و بهایم خادم او کرده پس بزرگی
بسیار باشد این کو مهتا را سزاوار باشد و این کو نهرا لایق باشد پس اگر دیگران
بطفیل او از این خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر نه اشتمال با لایق این کو نهش
حسنیم و برای تمام نعمتهای این قسم تشریفات نزد عقلا قبیح است چنانچه اگر پادشاه بزرگی
با کرد پاره و سنانی ناقصی چه بیخ نزد پادشاه عظیم است نه پاینده و پادشاه نفرماید
میدان را بچراغان کشند و انواع فرشها گسترده اگر ان نعمتها یا دشمنانه برای او حاضر
کرده شده و جمیع امرای حضور انجه است او بازداده جمیع عقلا او دانند بیکنند و او اب
با دشمنانه بود و این مرد قابل این کو است بود و نهایت اکرام این مرد ان بود و ده
روز با گسترده و بده هند و او را در مجلس حضور هم راه نه نشسته دار کرد و کاملی قابل بزرگی
عظیم است نه پاینده و این نعمتها را دار باروا و نشسته و بطفیل او چندین کردوار با ان خورند
بدنما است و جمیع عقلا مدح نمایند او را التفات تفضل بسیار خوب و واقع شده پس منظور
همان کمتر است و درین مواد نسبه کو ثمره منظور از خلق اشیا و وجود شیئیت و نیم و حور و قصور
و سپاه دار فرض بطفیل وجود رسول مختار واینه اطهار است چنانکه حدیث وارد است که
لولاک لما خلقت الافلاک لنبی و است شد از شرف بکوینات و زمره ممکنات و نهایت اینکه

ارض

احسان ایشان
اهتمال با چیزان و دور
از حرم سلطان

فیان

ابر

رتبه امکانی از کمالات و استعدادات کنجایش اشته باشد در ایشان منبع است
ایشان داده قابل جمیع فیوض در عهده باشد و هر فیض و رحمتی اول به ایشان فایض بگردد
بطفیل ایشان بر او قابل دیگر سرایت بکند چنانچه بعث ایجاد که اول نعمتهات اول به ان
حضرت فایض کردید بعد از ان بر دیگران چنانکه فرمود اول ما خلق الله نوری و همچنین
نبوت اول از برای انجناب حاصل شده و به برکت او به دیگران رسیده چنانکه فرمود
کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و هم مهیوم و آدم در میان اب و گل نبوت انا ما الله دا
مضی و در روایت دیگر وارد است و الکل محض او این مرتبت را حافظ کاملی شیخ رجب
برسی در کتاب مشارق الانوار بعض خود کرده است نفرما در کتب خود در بیان خودشان
نموده و قسمی بر دیگران مابین سابقان ده فرموده ظاهر شده و بیش از همه جمیع کمالات سو
داشته و این است معنی شفاعت کبری در روز اول تا ابد الاباد جمیع خیرات و کمالات
بوسیله ایشان بجمیع خلق فایز گردیده و دیگر ده و این است سر صلوات بر ایشان در جمیع مطالب
ما اداول بر ایشان صلوات فرستاده بعد از ان حاجت خود را طلبیده تا برادر دو هیچ و هیچ بر او برکت
ناروا و فایده حاجت عدم قابلیت ذوات چون صلوات فرستاده و برای ان ماده نامی قابلیت
~~طلبیده با ثمر بجنب در عرض انحضرت و ابتدای بیش از مستجاب~~ **ثمرهٔ عرفانی** سخن
نشسته کیفیت با جریان انصداد از این معابر ده بر دار ده با انکه ادمی را جوانی است در ظاهر و جوانی است
در باطن دم حواس ظاهر را شناکردان حواس باطن اند و حواس باطن شکر ان عقل اند و عقل
هم در کل همه جز است و قابل همه صورتها و هم عقل نفس است نارسه و هم سعادت و دو
اینه نیز مثبت حقیقت و هو حقیقت ما همیشه ردی در بالادار و از شرف بکیفیت فرود نماید اما ردی دلکه
نفس سوی معلق عالم از زیر و اموال گرسنت ردی وقت نا به دان را تنگی گنجیدن

طلبیدی از خلاق عالم بانفس برای قبول صلوات مستعد گرداند
بودن و چون صلوات قبول اقبال البته باید
دعای تو نیز مستجاب گردد زیرا در حقیقت
بیخ صفقه است یا باید کل رد شود و
حتی صلوات و این محال است پس باید کل
قبول شود چه قبول بعض و رد بعض
شریعت مطهره جایز نکرده بودن هم

خوانند پس شرافت انسان از دو جهت است جهت نفس ناطقه و جهت عقل مکتسب و هر دو از عالم
علوی اند و منصرف بدان بسان کی بدن و در حقیقت هر دو یکی اند اما تمیز در الفاظ و ترتیب
ظاهر مفهوم نگردد و هر چیز را که در دل است کیفیتی جنبش بدین وقتی به اثری از آن قوت
بعضوی معینی ظاهر شود اسمی دیگر بپذیرد چون پذیرای صورت شود نور خوانند و چون شنوا شود
سمع خوانند و چون شنیدن در محل معنی ظاهر شود خشم خوانند و چون پذیرای علم شود دل
خوانند و این حقیقت در قوت تمیز ظاهر باید و همچنان ناطقه نیز با صفات مختلف نامهای
دیگر پذیرد و نفس ناطقه جوهر است قایم بذات خود از لطافت جای ندارد و موضع نپذیرد
و انچه را در یابد بصیرت خوانند و چون در ادراک احوال و نهایت ادراک طلب کند آن را
فکر خوانند و چون بد را از نیک جدا کند آن را تمیز خوانند و چون آن جدا کردن را قبول
کند آن را حفظ گویند و چون بظهور نزدیک رسد آن را ذکر خوانند و چون اراده
کشف مجوز شود آن را عزم و نیت گویند و چون بزبان پیوندد آن را کلام گویند و چون در
عبارت ایشان آن را قول گویند و چون آن مقدمه را نطق خوانند و فصل دیگر که عقل از وی در عالم خود
دارد و شغل این است و هر آن چه در آن ... هر آن در اصل صفت ظاهر و باطن پدید آید
و انتقال عقل را که بعد در عالم حاصل شود آن را حس خوانند و ارادت گویند و بردی اظهار و حیرت
روا است قدر شناس علوم است و دیده بصیرت باز کرده است با خبر مراد است پس طلب
آن مراد است را شوق گویند و انچه بر بصیرت ادراک کرده است و در حس بصر پوشیده آن را
غیب گویند و این عقل همیشه دیده علم از دیده بصیرت کرده است نیز مرتبه و از آن
علوی طلبد و همیشه از عقل فعال فایده برشناسد تا قوت او نقص کلی رسد و گوهر
علاقی شود حرکت و سکون از او ارشیع باک شود با خاص مامور و اجب الوجود کرده او

او را از خود و بعد از وی بود آن را نفس قدسی خوانند کما قال الله تعالی و ایدناه بروح القدس الکه خود را
بوجهی که نانیز معلومات را در یابد و چون هر کلی وقوف او در علوم او نقصان فاصبر ایدای ان
روزگار مهلت باید کما قال النبی ادبنی ربی فاحسن تادیبی و عقل ... باید و علمناه من
لدنا علما و انچه از روح القدس بعقل پیوندد برتر است و انچه از و بعقل ظاهر رسد رسالت
و انچه نبی گوید وحی است و انچه از وحی است او بدیل انبیا شریف بود و قال ان روح القدس نفث
و جمله ایمان است روح القدس وی را پرستند در نظر اید تا نیز همه کهو از خضر و جسد و طبع
و اوصاف رذیله و هر فنون از آن ملا شود بوت آن روح سرزند و روح القدس شرف
تر از ارواح است و همه ارواح تبع عقل اید بغیر از روح القدس و واسطه میان واجب
الوجود و عقل اول است و نبی م بفوت ایمان جذب علیا بد فیض قدسی را جنانکه بفرماید
الایمان یمان والحکمة یمانیة و هم چنین بفرماید انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن
و بدان ای عارف که روح القدس نه جوهر است و نه عرض بلکه نسبت الهیه و امری است
ایزدی الا له الخلق والامر و نطق در باطن حقانی بود که در ثبوت در باطن حقانی بود تا بنه
قدسی و چنانکه قول نشان است و نطق است و حرکت نیز نشان است و هر برتر است و دو کاربان
قول و نطق و ایستاده است در رسالت بیان نیز است و حرکت تا عقل انچه خواهد از معانی نحس
رساند باید قدرت و کمتر از آن را بصیرت دستگیری آورد و بقول پیوندد تا سمع دریابد که کینکه
نیز نیز خواهد تا امر ایزدی را کلی رسانده قوت رسالت را اجازت دهد تا آن
معنی را در خیال آورد و مجسم گرداند پس نشان حرکت باشد رساند لاجرم حرکت
چون قول و نیز است چون نطق و قول بنطق نسبت شود و لکن عکس آن میسر در رسالت بود
نبود و لکن عکس آن جایز است و روح القدس چون نقطه دان و رسالت را چون سطح

قبول این م

و بزرگ چون خط و دعوت چون جوهر و ملت چون جسم پس ابتدا همه چیزها نقطه است و
نقطه عبارت از ذات نبی ما است که داد ست در ظاهر شجره صبح ازل پرتوا نکن شود و مجمع کوه ها
تحت استعدادات ایشان در کسب ذوات ایشان و عطا بغیر باید بهر ذی حق حق ایشان را که طلب
بنماید ان را طلب ان استعداد لوح حبت الابناء والها، نه و ان تعلیم الحقیقی الازلیه المسمی الربوبیه العظمی
والسلطنة الکبری و صاحب بهذا المقام هو المسمی بالخلیفة الاعظم و قطب الاقطاب و انسان الکبیر و آدم
الحقیقی و این است در خبر باید اول ما خلق الله عقلی یعنی ان نور است و ان ظهورات الوجودات من
باء بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه اوان نقل کرده است محقق ثابت له محمد بن علی ابن جمهور الاحسائی در کتاب
خود که مسمی است بمجلی و چنانچه عارف کامل مولی شیخ رجب برسی علیه الرحمه ابن عبارت را در
اعلم ان اسرار الکتب الالهیة و اسرار الولایة والهدایة والرسالة و الاسم الاکبر و اسرار
الغیب فی فاتحة الکتاب و سر الفاتحة فی مفاتحها وهی بسم الله الرحمن الرحیم و فیها اسرار
۳ الاول قوله سبحانه و اذا ذکرت ربک فی القران وحده والمراد من هذا الذکر والوحدة
قوله بسم الله الرحمن الرحیم لانها ذکر الله وحده ۳ ان عدد حروفها ۱۹ و عدد اسمه واحد
۱۹ فهی ممنوعة علی الوحدة والتوحید والوحدانیة والواحد صفة الاحد وهو النور الاول
وهذا ذکر الذات بظاهر اسمها الاعظم ۳ قوله بسم الله وهو اشارة الی باطن البین
و سر البین الذی بین الباء والمیم الذی قال فیه امیر المومنین انا باطن البین و اما سر البین
وهو الاسم المخزون وهو باطن الاسم الاعظم فاذا فتح الباب فاستخرجوا منها اسرار الکتاب
اسما جامعا للذات والصفات و سر الذات والصفات فذلک هو الاسم الاعظم الذی
یجاب به الدعوات و ینفعل به الکائنات انتهی کلامه اعلی الله مقامه والله لنشئه
کل الوجود و کل العلوم والاعمال والمجزات والیه ینتهی جمیع المراتب والمقامات اینما کان

ادون

او ولیا و رسولا کان او وصیا او ملکا کان او جنیا الحاصل منه بدو السلسلة والیه عودها
و نقل العالم المحدث مولانا محمد باقر المجلسی ره فی کتاب بحار الانوار حدیثا غریبا طویلا عن
ابن عباس عن امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه و فیه ان الله تعالی خلق اولا
نور نبینا صلی الله علیه و آله و خلق منه اثنی عشر حجابا انگاه بعد مراد ازین حجب انوار ائمه
ماست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین که در هر یک از انها مکث نمود و کمال طوالیت چنانکه
ترجمه این حدیث را بقدری که مناسب مطلوب ما بوده باشد که ثبت برادران عرض شود که
حدیث بیان بکند شیخ ابو الحسن بکری در کتاب انوار که در تاریخ سید ابرار نقل کرده
روایت کرده است مسنده خود از عبد الله بن عباس که از صحابه ایشان روح فداه
حق تعالی بود هیچ خلق نبود پس اول چیزی که خلق کرد از جهت خود محمد را و از اسمیه پیش از آن
جالسه بپیش عرش و کرسی و اسمان و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا
کیار صد و بیست و چهار هزار سال پس نور محمدی ما هزار سال نزد پروردگار مخزون ایستاده
واو را بجا که باد و بیکار و حمد و ثنا بگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت و نور بود
تا سر او و مخصوص در خلق عالم دو بزرگ بوده امر از خلق بیرون است و جلال خود دیر کند یاد بگیرم که
اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم هر که ترا دوست دارد او را دوست بدارم و هر که ترا
دشمن دارد من او را دشمن بدارم پس نور آن حضرت در خشان شد و شعاع آن بلند گردید
پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب
عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا
و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس آن نور را امر کرد
در حجاب قدرت داخل شود دوازده هزار سال در آن حضرت این تسبیح بگفت سبحان العالم الکل

و جای دور در حجاب عظمت بماند [illegible] هزار سال و این ذکر میگفت سبحان عالم السر و الخفی و در حجاب رحمت
ده هزار سال میگفت سبحان الملك [illegible] و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت سبحان من هو غنی لا یفتقر
هشت هزار سال در حجاب [illegible] میگفت سبحان الکریم الاکرم و هفت هزار سال در حجاب رحمت
میگفت سبحان رب العرش العظیم شش هزار سال در حجاب [illegible] میگفت سبحان ربك رب العزة عما یصفون و در
حجاب کبریا پنج هزار سال میگفت سبحان العظیم الاعظم و در حجاب منزلت چهار هزار سال میگفت سبحان
العلیم الکریم و در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت سبحان من یبدل الاشیا و لا یبدل و در
شفاعت دو هزار سال میگفت سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم پس حق تعالی از نور پاک محمد
بیست دریا آفرید و در هر دریا [illegible] چندان علوم که بجز از خدا کسی نداند است پس امر فرمود آن حضرت را
فرو رود در دریای عزت و دریای صبر و دریای خشوع و دریای تواضع و دریای رضا و دریای وفا
و دریای حلم و دریای پرهیزگاری و دریای خشیت و دریای انابت و دریای عمل و دریای
مزید و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای حیا تا آنکه در جمیع این بیست دریا غوطه خورد
پس چون از آخر دریا ها بیرون آمد حق تعالی وحی فرمود بسوی او که ای حبیب من و ای بهترین پیغمبران
من و ای اول آفریده های من و ای آخر رسولان من تو شفیع روز حشر باشی پس [illegible] آنحضرت
بسجده در افتاد و چون سر برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره از او [illegible] پس خدا از
هر قطره پیغمبری آفرید پس انوار پیغمبران [illegible] آنحضرت طواف میکردند و میگفتند سبحان
من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس حق تعالی
همه را ندا کرد که آیا میشناسید [illegible] پس [illegible] نور ندا کرد که انت الله
الذی لا اله الا انت وحدك لا شریك لك و انت رب الارباب ملك الملوك پس خدا او را ندا کرد
[illegible] که [illegible] بهترین خلق من [illegible] بهترین [illegible] پس از نور آنحضرت

سبحان ذی الملك و الملکوت
و در حجاب سعادت هزار سال میگفت

جوهری آفریده و آن را به دو نیم کرد و در یک نیم آن بنظر هیبت نظر کرد پس آن آب
شیرین شد و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد و عرش را از آن آفرید و عرش را بر روی آب
گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید
و بسوی قلم وحی نمود [illegible] هزار سال [illegible] بیهوش گشت از شنیدن کلام الهی
و چون بهوش آمد گفت پروردگارا چه بنویسم [illegible] پس لا اله الا الله محمد رسول الله
پس چون قلم نام محمد را شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الواحد القهار سبحان العظیم
الاعظم پس سر برداشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که نام
او را بنام خود [illegible] حق تعالی وحی نمود که ای قلم اگر او
نمیبود ترا خلق نمیکردم [illegible] خلق را اگر او نبودی [illegible] پس [illegible]
دهنده [illegible] کننده [illegible] پس قلم از
[illegible] نام آنحضرت گفت السلام علیک یا رسول الله پس آن حضرت جواب فرمود که و
علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس از آن [illegible] سلام کردن [illegible] و جواب دادن
واجب شد پس حق تعالی فرمود ای قلم [illegible] قضا و قدر [illegible] آنچه [illegible] باید بود
تا قیامت پس خدا [illegible] چند آفریده [illegible] صلوات [illegible] بر محمد و آل محمد و استغفار [illegible]
برای شیعیان [illegible] تا روز قیامت پس خدا از نور محمد بهشت را آفرید و [illegible] صفت
آن را زینت [illegible] و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت برای دوستان
و اهل طاعت خود مقرر فرمود [illegible] را از دودی [illegible] خلق کرد
و [illegible] آن زمینها [illegible] کرد [illegible] صلوات الله و سلامه
علیه [illegible] سبحانه [illegible]

[illegible]

الارجاء وسكائك الهواء فاجرى فيها ماء متلاطما تياره متراكما زخاره حمله على متن
الريح العاصفة والزعزع القاصفة فامرها برده وسلطها على شده وقرنها الى حده
الهواء من تحتها فتيق والماء من فوقها دفيق ثم انشا سبحانه ريحا اعتقم مهبها وادام
مربها واعصف مجريها وابعد منشاها ثم امرها بتصفيق الماء الزخار واثارة موج البحار
فمخضته مخض السقاء وعصفت به عصفها بالفضاء ترد اوله على آخره وساجيه
على مائره حتى عب عبابه ورمى بالزبد ركامه فرفعه في هواء منفتق وجو منفهق
فسوى منه سبع سموات جعل سفلاهن موجا مكفوفا وعلياهن سقفا محفوظا و
سمكا مرفوعا بغير عمد يدعمها ولا دسار ينظمها ثم زينها بزينة الكواكب و
ضياء الثواقب واجرى فيها سراجا مستطيرا وقمرا منيرا في فلك دائر وسقف سائر ورقيم
مائر ١٤ آخر خطبه و از كف آن زبدها را خلق كرد و چون زمين را خلق كرد مانند كشتى
در حركت بود پس كوهها را خلق كرد تا زمين قرار گرفت پس ملكى خلق كرد كه زمين را بر دوش
گرفت و سنگى عظيم آفريد و پاهاى ملك بر روى آن قرار گرفت و گاوى عظيم آفريده بود و آن سنگ
بر پشت او مستقر گرديد و ماهى عظيم آفريده بود گاو بر پشت آن ايستاد و ماهى بر روى
آب است و آب بر روى هوا است و هوا بر روى ظلمت است و آنچه زير ظلمت است كسى خبر
از خدا ندارد پس عرش را به دو نور گردانيد نور فضل و نور عدل و از نور فضل و عقل
علم سخاوت را آفريد و از عقل خوف و بيم و از علم رضا و خوشنودى و از حلم مودت
و از سخاوت محبت را آفريد پس جميع اين صفت را در طينت محمد و آل آن
حضرت تخمير كرد پس بعد از آن ارواح مومنان را از انوار محمد و آل آفريد پس آفتاب
و ماه و ستارها و شب و روز و روشنايى و تاريكى و ملائكه را از نور محمد صلى الله

اثر به پس از نفس مقدس آنحضرت را در بر عرش هشتاد و شش هزار سال ساكن گردانيد پس از
آن حضرت را هشتاد و شش هزار سال در بهشت ساكن گردانيد پس هشتاد و هزار سال ديگر او را
در سدرة المنتهى ساكن گردانيد پس از آن آنحضرت را از آسمان به آسمان منتقل گردانيد
تا به آسمان اول رسانيد پس در آسمان اول ماند تا حق تعالى اراده نمود حضرت آدم را
بيافريند تا او صورت هيولا نمايد و ذكر همه انبيا باعث لعبه آرام است و منشا اين احاديث
از ائمه طاهرين لا بد ولا يحصى است پس معلوم شد از اين بود ذات مقدس آنحضرت اصل كل
اشياء است و نوع ان اشياء است و اول است خاتم اشيا و از براى او است نبوت مطلقه
و آن حقيقه نبوة است و حاصل است در ازل و باقى است مدة الدهر و باطن اين نبوت
ولايت مطلقه است و آن صاحب رتبت در حصول مجموع اين كمالات كه باطن در ازل ثابت
آن مدة الدهر ابد الآباد براى و نطق و آن على است صلوات الله و سلامه عليه و مدعى اين كلام
آنچه روايت است انا و على من نور واحد و خلق الله روحى و روح على ابن ابى طالب قبل ان يخلق
الخلق بالفى عام و بعث عليا مع كل نبى سرا و معى جهرا و يقول امير المومنين صلوات الله و سلامه
انا النقطة تحت باء بين المطلق والنقطة تحتها باطنه و سره و لى المطلق زيرا كه عدد
سر و ى ن ١٢ و مطابق است با اسم علی و سر اين است ده واقع است ميان با و الف بسم الله
الرحمن الرحيم كه نور دى باد بسم الله با او بر تراب است كه لا سيما كردى بر ام الكتاب و از
بر اين كلام ما است آنچه صاحب رق بيان بكند هذا الالف المبسوطة وهو اول حروف نزل
على آدم و اول صحيفة آدم و ابراهيم و سر هام است هذا الالف فيها و سر الالف به نقيام و فيها
ب و هى سر عالم الاختراع والانوار والاسرار الحقيقة مرتبطة بنقطة الباء و الباء المبسوطة
الا الالف القائم المبسط فيها و در مصطلحات اهل تحقيق مذكور است هذا الالف ربما اطلق الذات

الاحدیة که حضرت هو اول الاشیاء و ازل الازال و این نکته ایست از نکات غریبه این
معانی که در طرق اهل بیت رسالت عدد سور قران صد و یازده سوره است اگر فاتحه را ان
بابسم ۱۱۱ و این عدد با الف ملفوظی الف مطابق است و با عدد بینات بسم موافق
بر ارباب دانش و بینش روشن و مبرهن است که در تاریکی حجب ظلمانی نوری که ظاهر در باطن
اشیا را حجب که باید نماید و او اول و آخر هم غایب و حاضر کما هو اکابر گفته حرفیست در نسخه
دارای دورانست بر نور دانش مخفی است و حجب یک آن جدا بود و فقط احمدیه ظاهر بود است
استادان باشش برز و بیک دو در اسرار مستور مکشوف و فرق و نزدیک زد و صور کلامی دگر
هر حروف را نفس ابر علاقه نیز ثابت است در ترتیب حروف با نغنغ کن آشکار بشنت
چون ملحق بسم شده بود جمال الف به لقب خفا روشن و هویدا شود و چون حرف با
با دو پوست الف پرده خفا فرو کشیده اشد در خلوتستان خفا نشست تعین بیش از وجود موجودات
سر وحدت نهایت اشکار با بود و بعد از ظهور مراتب کثرت بجهت ظهور آن محقق و متعین گشت الف
اسم بیشتر از با بود بسیار ظاهر و پیدا با حواید به الف در اسم محقق گشت هم چنان در ترسیم
او بیش از وجود و خلق جهان سر وحدت جز که بود عیان حکم کثرت به یافت و ضعف ظهور پرورده
شده اندران مستور و تو به این کلام با کلام معجز نظام آن سرور است در بعض باید انا اول
ما خلق الله نجمه و کتب علی جوانبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و در
فرزند اول آن حقیقت نور محسن که صدای تاماد و مبین نور حجبت او در او بر خلاف لطف و سب آن
انکلام بر وجه بر زنگ خفا از میان برخیزد این است در بعض باید هر چه ممکن است البته از
رات جهة اخذ و فراکش فیض وجود و بر تغیر باشد از حق سبحانه است و جهة قبول آن
فیض بر است و آن جهة اخذ فیض سر ولایت تام است و حقیقه ولایت مطلقه علی ابن ابی

طالب است پس بجهة اندراج تمام جهات و لایات مخلوقات در رقائق ولایت مطلقه اند
در ولایت مطلقه بر جمیع مخلوقات حجتی ثابت است از حقیقه علی ابن ابیطالب علیه السلام و از این
معنی اکابر عرفا و محققین آنحضرت را امام العالم و سر الاشیاء و امام الکل میگویند چه جهة
اخذ فیض وجود در هر ممکن مقدم است بر وجود ممکن پس در جمیع مطالب و مدرجات و هر
خواهش حق از حق سبحانه و فنا را از نور وجودات مستوحشت در آن خواهش نقیضه و ذریعه از
حقیقه علی ابن ابیطالب علیه السلام در کار است و این حجتی است فاطمه و بر ۱۱ است
و در بستان الاخبار سمرقندی علیه الرحمه حدیثی روایت میکند در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام
بر این است چون حق پدر است به پسر و از مضمون حدیث بطریق تلویح ظاهر میشود آنچه مذکور
بیان مذکور است پس بنظر باید دید و در رساله حجب بر حواشی آن نوشته لا اله الا الله غیر موجود و
معبود و مقصود دیگر نیست که الله وحده است این مضمون رقیقه حقیقه علی ابن ابیطالب است هم
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی آن تعین برسالت ذاتی در صورتش رسالت عکس آن است
ازت به بنت به و بعد از آن ذات حق با تو جهت مظهر کلی مربوب شد چون رسالت بدان محل
منفصل محمدیست و علی ولی حق است در جهة اخذ اسب فیض از حق کلی در رقائق حقیقت اوست
و وصی رسول الله است چه وصی آن است که او در انصرف در مال غیر خاصه موصی باشد و
ادای حقوق بر وصی که شده مستحقین از ورثه و غیرهم و علی صاحب تصرف در اسرار خاصه
محمدیه و از جانب محمد صلی الله علیه و آله ادای حقوق جمیع اشیا میکند در قبول جهات و تکوین
حقایق همه و اجرای احکام و بیان مراتب وجود همه از روی تحقیق کما ینبغی هم بنیاد و بر موجب
زرق الهی از استعدادات قابلیات حقوق ورثه محمدی را صلی الله علیه و آله با سبب آن
مربوب شده و اینکه معنوی تر گشته شده اتم جهة آن امام الاکمل فی الوجودات سلام الله

عليه واله و پس ازان بفرمايد ثم خلق العرش فكتب على اركانه الاربعة لا اله الا الله محمد رسول
الله علي ولي الله و وصيه يعني بر عرش اعظم رحمانى كه او عبارتست از خلق محمديه حقيقة بر چهار ركن ان
[illegible] رقائق وجودي ائمه اربعه اسمائيه اند العليم والحي والقدير والمريد بوده باشند
نوشت كه لا اله الا الله يعني آنكه [illegible] موجودات سارى دارد در جميع حيوان اسم
الحي را و قابل علمش را [illegible] حكمه فلق وجودي دهد و همه سو در حيطه قدرتش در آورد و ظهور
قيام همه را بر رشته ارادتش بر بندد و همه [illegible] سازد يعني الذي است بجز ذات مقدس
مسمى به الله و محمد رسول الله بر بطون حقيقتش در حقايق مستفيضه كه عبارتست قبول فيض متعين شد
بوصايت محمد رسول الله صلى الله عليه واله اسرار اركان عرش نوشته با همه [illegible] او ابلكه
بار بفرمايد ثم خلق اللوح فكتب على حدوده لا اله الا الله محمد رسول الله علي وصيه
باز الواح عقول و نفوس و قلوب و اشخاص و افراد انسانيه و بر [illegible] باب زمين و [illegible] حسى
انها نوشت [illegible] و از جنبيده كلام و جنبيده و حقايق و مادى و نوعى و شخصى نيست مگر ذات
[illegible] مستغرق معبود است كه در تمام مراياى وجود باسماء حسنى متجلى است و محمد رسول
صلى الله عليه واله اين خبر رسانيده موجودات است [illegible] رسالت او و نفس علي وصي
اوست [illegible] است هر مهتدى را و واسطه و ايصال هر قابلى را واسطه است پس ازين كلمات
معلوم شد در لوح محفوظ نبي مطلق است و مختصر ازان ولى مطلق است لا تحقق لنبوة الانبياء كلهم
جزئيات النبوة المطلقة وكذلك ولايت الاوصياء والاولياء جزئيات الولاية المطلقة
وقد تم المطلقين بالحقيقة [illegible] صلى الله عليه واله اصحابهما باعتبار ظاهره والاخرى باعتبار
باطنه و [illegible] صلى الله عليه واله الا بالولاية [illegible] بعض العرفا [illegible] محمد [illegible] ازلى
و [illegible] المال [illegible] او [illegible] شده است و پاينده [illegible] زنده [illegible] آمد [illegible]

بود در سر ازين باطن بولاى خود [illegible] سخن را بر [illegible] ديگرى هم درست ان
آن والاجنب است در كلام الله وارد شده است نزول [illegible] يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وكونوا
مع الصادقين در ضمن او به عام امر كرده است جميع مردمان را بتقوى و اينكه با صادقان [illegible]
كويان باشند و معلوم است بودن با ايشان يعني اينست [illegible] اكر [illegible] افعال
با ايشان باشند نه اينكه بدين وجه با ايشان باشند و لازم ايشان كرداند باعتبار
اينكه [illegible] بر ان [illegible] از صادقين [illegible] صدق
ايشان در [illegible] لا اله الا الله [illegible] پس بنابران لازم مى آيد مؤمنين مأمور باشند
خود باشند و واجب باشد بر ايشان متابعت يكديگر [illegible] باجماع معلوم است [illegible]
شده [illegible] از اشخاص [illegible] در جميع امور صادق باشند و چنان باشند [illegible]
از ايشان سهوا و عمدا [illegible] كذب [illegible] زيرا اگر چنين نباشند لازم مى آيد [illegible]
دروغ بر ايشان لازم باشد و ان قبيح است [illegible]
[illegible] و دانستى [illegible] الا اجماع غير از جناب علي ابن ابيطالب [illegible]
جناب معصوم نبوده است پس متابعت ايشان در جميع امور بر همه مؤمنين لازم است و معنى
امامت همين است و ديگر اينكه خداوند عالم در قرآن مجيد [illegible] براى [illegible]
[illegible] علي ابن ابيطالب و [illegible] ائمه [illegible] ديگران [illegible]
فرموده است ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب [illegible] نيكى اينكه كردانيد
روهاى خود را بجانب مشرق و مغرب ولكن البر من امن بالله واليوم الاخر والملئكة والكتاب
والنبيين [illegible]
واتى المال على حبه ذوى القربى والمساكين وابن السبيل والسائلين وفي الرقاب و

عطا نماید مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا فقر یا محبت عطا یا محبت خدا خویشان خود
یا خویشان حضرت رسول صلعم و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و ابن السبیل و آنان که فادر عقود کتابت
خود را بدل آن نموده باشند و گدایان سؤال کننده و از آزاد کردن بنده کان و اقام الصلوة
و آتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین
البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون یعنی ایشان کسانی اند که بر پا می
دارند نماز را در اوقات فضیلت با آداب و شرائط و ادا کنند زکوة واجبه مال را و وفا کنند
در وفا کنند بعهد خود هر گاه با خداوند یا با خلق عهد نمایند و آنانی اند که صبر کنند
بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد و دشمنان دین ایشانند آنانکه
راست گفته اند و صادقند در دعوی ایمان و وفای بعهود و ایشانند پرهیزکاران پس حق
حصر فرموده است اوصاف را در این آیه و در این هنگام آیه اولی را هر گاه ضم نمایند بر
این اوصاف و ایشانند چنین خواهند بود باشید با جهاد و قتال در این خصلتها در ایشان باشد
وای مرد مصنف وای بر انصاف کیست در صحابه بغیر علی که این اوصاف در آن جمیع باشد
پس باید مراد از صادقین در این آیه اولی او باشد نه ابوبکر و عمر و عثمان لعنهم الله و جمیع است
مأمور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در کتب خاصه و عامه ثبت شده است
اول کسی در ایمان به پیغمبر خدا آورده علی ابن ابیطالب است و از نسوان خدیجه کبری صلوات الله
وسلامه علیها و این است در حضرت رسول صلعم لسیده بنت صلوات الله وسلامه علیها و علی ابیها
و بعلها و بنیها باید هزار [illegible] کردم بکسی از همه صحابه قدیم تر است در اسلام و انقیاد
از همه بیشتر است و کیست در عهد خود را باخته او نه و پیغمبر او با خبر رسیده باشد چو
علی علیه السلام در یاری دعای [illegible] و حمایت آنحضرت و کیست در شان او

آورده از

نازل شده باشد و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا الی آخره جمیع این سوره هل اتی
بالاتفاق [illegible] در شان علی ابن ابیطالب است کیست
صبر کرده باشد بر بلاها و شدائد و جنگها بغیر از علی ابن ابیطالب چه [illegible] روشن است
در آن سه خلیفه با حق در اکثر جنگها فرار بر قرار اختیار نموده اند چون جنگ احد و جنگ
حنین و جنگ خیبر و سایر غزوات در کتب مخالفین ثبت است در آن [illegible] فرار نموده
و مسلمانان را گشتن داده و لعن [illegible] حق را [illegible] نموده بموجب آیه اذا
یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ
دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأویه جهنم وبئس المصیر
پس معنی این آیه این است [illegible] ایمان که آورده اید چون رسیدید بسپاه کفار
پس باید در [illegible] قدم باشید و پشت بایشان نکنید و فرار [illegible] در آن جایز است
که از برای [illegible] باشد [illegible] با دشمن باشد [illegible] دشمن را
پس آن [illegible] کرده هلاک کنند یا بگروه خود [illegible] از مسلمانان رسیده
و کمک کردن ایشان [illegible] دشمنان [illegible] و فرار نمودن [illegible]
موجب غضب و سخط خدا و دخول در جهنم [illegible] آن [illegible]
[illegible] شیاطین [illegible] خود ابوبکر و عمر و [illegible] علیهم
علیهم ما علیهم چه [illegible] ایشان در جنگها [illegible] بران
[illegible] خلاف ندارد [illegible] در جواب
هست [illegible] این آیه [illegible] باشند [illegible]
نزول آیه [illegible] ایشان [illegible] پس [illegible]

اختیار

نازل

ازین راه کو خواسته بود ولکن در جواب ایشان خامه گستاخی کرده میگوید مرتبتی شما
مثل آن صحیفه ایست که در آن انگبین براهمنی بوده باشد و چون نامحرم خواهد کشف
صورت خود را از آن بوده دارد براهمن را بالا کشیده وصورت خود را از دیدن نامحرم
وا باید ولکن من ناز درصورت خود هادی است بما لطف منکشف سازد وهمین است حال آن
جماعت گمراهان در هر چیز اعتقاد از برای طلب چیزی بود رسوا میشوند و مع ذلک مثل
الانعام عجب اینکه ایمای سامری اختیار ایشان را اسباب فواید خود شمرده و مثل
ازین جا شنید حق خداوند عالم میفرماید ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب
لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام
بل هم اضل سبیلا اولئک هم الغافلون ومختصر این آیه چنان کمان دارم
چنین مذکور شده باشد ولکن بیان معنی آن هرگاه شده باشد مجید الطرق
اجمال لطایف بمعنی آن در بیان آن داد بلاغت داده مرقوم کلک عنان سخن
جنابند معنی باید خداوند عالم میفرستد که ما بیا فریدیم بسیاری را از دیوان وآدمیان
در حق فرمان ایشان به دوزخ کشید چه لام لجهنم از برای عاقبت است زیرا که جن وانس
مخلوق شده اند از جهت معرفت وعبادت نه از جهت دوزخ وشدت چنانکه فرمود
ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون چون ایشان کفر را برایمان اختیار کردند
مآل ایشان به دوزخ کشید پس گوییا برای دوزخ خلق شده ملاحظه روا نباشد
که دل بالاطلاق بعضی را از برای دوزخ خلق کند یا انکه کفر در ایشان بیافریند
پس ایشان در آن بی اختیار باشند وایشان را در دوزخ عقوبت کند تعالی
الله عن ذلک ایشانکه شقاوت را بر سعادت اختیار کردند مر ایشان را ادعان

مطلقا بیهیچ جهتی دخلی باشد زیرا که متوجه شناخت حق نگردیده خود را او آینه دل
از زنگ را نفس بصیقل تصدیق وانابت پاک نمی زنند ومر ایشان را است چشمهائی که
بوجه حق می بینند آن صنایع وبدایع حق سود نظر اعتبار در مخلوقات نمی کنند ومر ایشان را
گوشهاییست در مسموعه سخن حق بیان نمی شنوند زیرا که سمیع هوش ایات ومواعظ قرانیه را
استماع نمیکنند انکار دارند که گرچه خود را متوجه اسباب نفس دارند ومقصوره دل را بلذات
فانیه دنیا سپارند مانند چهارپایان باشند همت ایشان خوردن وخواب ومنفعت
نفسانیه ولذات دائمی نشنوند بلکه ایشان گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیف نیست
گناه عاجز از کسب نفع باقی اگر دفاع سنجی نکنند سبب عدم قوه عقلیه وفکریه ملوم
نیستند بخلاف اهل تکلیف ایشان را قدرت تحصیل آن است پس اگر معرفت حاصل
نکنند وعمل بعقیده مروده حق نتابند ولشیوه حیوانات بهیمی رفتار نمایند بی شبهه از انعام پست
رتبه تر خواهند بود وانگروه که یاد کرده شده ایشان غافلانند از غفلت خود کاملانند در آن
الغفلة اورده در مکلف مامور بافروگذاشته ضد در سوی بنده آدمی هم در عالم است
جسمانی دوم عقلانی دوم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آید از ملک افضل است واگر
خود را منقلب نفس وهوا شده از بهایم اخس دارد آدمی زاده طرفه معجون است کز فرشته
سرشته وز حیوان اگر کند میل این شود پس ازین ور کند میل آن شود به ازان اما در
پرده دیده وران کار کارگاه طریقت ودانشوران بارگاه شریعت معین وهمین خواهد بود ازو
فاذا انقدت اسلاده وتبارکت الاله در تحقیق صفات جمعی جن وانس لهم قلوب لا
یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها الآیه حکمی مخفی نماند
توجه در باب گمراهان بادیه ضلالت کفر را که آیات معجزات بیک لفظ جمع فرموده

الظالمون وهم الکافرون وهم الکافرون الکفر زیاده وازین لفظ کفر صریح دانسته
در دل ایشان حقیقتی در بیت به دوازده نکته انکار با کمال کرده در حیات ایشان بصیرت
نداشته باشند در دوازده انش رادار شغلانه فرق نتایند وگوش ایشان سخن حق
بسمع رضا نشنیده انکار ردها احتصاص بفرق خواهد داشت در این نکات
نست در وجود ایشان رسوخ تام داشته باشد چه در نفس الامر تفوحی جنس جنس
بابد در کتب ظاهر در صحف اهل اسلام در آمده آیینه خاطر ایشان از زنگ الکفر
جلا نیابد و دیده بصیرت ایشان صورت حقیقت آیین رسالت نزد بین سید کائنات مشاهده
نموده بنیر بر رکور باطنی از آن شعشعه انواری نتابد و گوش ایشان استماع کلام معجز نظام الهی
و حدیث درر انتظام رسالت پناهی نموده چون اصم با در رزلوار کعبه رلال گشته در
نقد این و تحقیق امور حقیقت و ستر زبان نکته به نکته بیمعنی مراد از اولئک کالانعام بل هم اضل
این نسته و قیل باشند چه هر گاه نظر بصیرت بر عهد دیر و دنبات انجلات معجزات
نکارند و در عبارت نطق عهدی تابع نباشند کمال ان است بلکه نفیس جان ایشان است
شبیه به الکفایه از هر طرح منجو حقیقت ۱۱۹۶ اولئک کالانعام بل هم اضل بکمزار و صد و شصت
هشت عبارت بیخبره که نوا با سنف ان دستاد به دیر به بابن عهد و موافق و مطابق بیانات ۷
اولئک کالانعام بل هم اضل عهد ۱۱۲ یکهزار و صد و شصت و هفت اولئک هم الکافرون در
بان عدد مطابق در آمده کاه عدد زبر و بینات مجاهع نماینده عدد دان در هزار و دویست و نود ۲۲۹۵
پنج منحو و عبارت تام مقام نقد ضل ضلالا بعیدا بان عدد مطابق آمده پس ای با انصاف
چگونه سزاوار خلافت کسی بوده باشد هرگز در جنگ پشت به مصاف نکرده و تیغ بر سر
زبر ایشان هرگز از زر کشیدن مومن دشمن ان بر شده و عمر دراس و قصیده خود شرح در آن حال

آنحضرت دوره در دره برایشان کرده است گفته است اذا نادیت صوارمه البوف قلیس لها
سوی نعم جواب داد با الغرض هیچ صحابی در شجاعت آن حضرت واردن ده باشد
سوی لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار پس آن در باب آن مراد و ما کان ایشان بس نیارای
معلوم منحو ایشان منصب حق امامت و خلافت داخل در ضمن صادقین نیستند بلکه در ضمن
صلاقین است نیند هر خداوند عالم در شان جمیع ایشان بود به من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا الغیرانکه جمله مومنان مراد این آیه
هستند و دراست گفته اند انها را که با عهد الهی ... و پیمان بر آن بسته اند در باب رسول امین
ثابت قدم بوده اند و با دشمنان دین قتال کرده و کمر بر بنده ناکشته شوند و مناقب الحضرت را
بدل و بیان کنند پس بعضی از ایشان در فا بعهد خود کرده تا شهید شده اند و بعضی انتظار شهادت
میکشیده اند و تبدیل کرده اند عهد خود را سوی دین خود را هیچ بدل کرده و در اه دین شهید شدند
خاصه دارد و شیه است در این آیه در شان اهل بیت نازل شده مراد حمزه و جعفر و دیگر
المومنین اند که عهد کرده بودند تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول برندارند
و فا بان عهد کردند و انها که کشته شده اند حمزه و جعفر بودند و انکه انتظار شهادت میکشید امیر المومنین
بود و از جنگ کریختن نماند ابوبکر و عثمان و امثال ایشان و نفیر و جسه بعدد دین خدا
گردنند بعد ایشان در اسباب ... بیرون از طرق عامه روایت کرده اند در حضرت امیر المومنین
نسته بود منی انکه انتظار شهادت میکشیم و تبدیل نکرده ام عهد خود را جمیع ایشان بدیل کرده اند
و در این آیه نقل میکنیم برای اثبات این مدعا که از بیشتر علمای عامه و بعض از اعاظم علمای
خاصه بعضه بر میکردیم بسوی مقصود اما اول آنکه امام فخر رازی در منشور اکاسب آن است
در تفسیر خود گفته است در حق قالا و در این آیه امر کرده است مومنان را با صادقان باشند

پس باید صادق ان معصوم و امین باشند تا تکلیف ما لا یطاق نباشد پس ناچار است
در هر زمان صادقان باشند پس باید مرجع امت اجماعی بر باطل نکنند و این دلیلست
بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص بزمان رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است
خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضا لفظ ایشان جمع اوست
و تخصیص ببعضی از ازمنه مرادا به معلوم نیست و موجب تعطیل حکم آیه است و ایضا حق تعالی اول
امر کرده است بتقوی و این امر شامل هر کسی است که تواند بود در حق او باشد و خطا بر او
جایز باشد پس آیه کریمه دلالت میکند بر آنکه هر گاه کسی جایز الخطا است واجبست پیروی کند
کسی را که عصمت او از خطا واجبست و انها نیند که حکم کرده است خدا و خود ایشان صادقند و بر
حکم درین باب دلالت مینماید بر اینکه جایز الخطا واجبست در اقتدا کسی را که در آن خطا
جایز نبوده باشد و این اقتدا او پیروی در زمانها واجبست پس در همه زمانها لازم است معصومی
باشد و این قول مطابق است با اعتقاد ما و لیکن حرف ما در این است در کلام جمیع است
و شبهه [illegible] از آنست و ما این قول را باطل میدانیم چه هر گاه این قول شنیده صادق
بود پس لازم بود ما آن شخص را بعینه بشناسیم تا ازو بهره رسد [illegible] و ما را تکالیف حق
شخص را نباشد ما این است ترجمه کلام آن پیرو شیاطین و امام ضالین و در جواب آن گوییم
ای [illegible] کور دل بیراه آنکه در هر زمان وجود معصوم ضرور و در کار باشد از برای
حفظ از خطا چگونه تجویز مینماید که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله در مملکت بعضی از کفر
جمیع عالم را [illegible] معصومی نبوده باشد و چگونه میخواهد مطلع شود بر احوال جمیع علمای آن
نواحی [illegible] علمای [illegible] معلوم نیست [illegible] مسئله را در مذهب امامیه مطلع
چه جای آنکه [illegible] جمیع ادیان مطلع [illegible] را بر جنبه

زیرا که تخصیص

وزکا که اعتقاد خود را [illegible] مسئله را انکار [illegible] باب [illegible] خلاف اعتقاد
خود را با آن اظهار [illegible] باشد چنانچه در مذهب امامیه جایز است و هر گاه اعتقاد خود را انکار
کرد از کجا [illegible] اعتقاد [illegible] عصمت خود بر قرار [illegible] باشد و حال آنکه تقوای ان با آن اعتقاد شرط است
در تحقق اجماع در [illegible] اجماع [illegible] این است در [illegible] در جمیع [illegible]
نخواهد بود پس رفع خطا بالکلیه [illegible] اگر [illegible] پس [illegible] است
شناسیم غیر کلام [illegible] است [illegible] نبوت رسول باطل است زیرا که اگر حق بود
ما را [illegible] شناسیم و معرفت او را [illegible] دین آن معصوم [illegible] جهت ان
ان از آفتاب تابان روشن تر است نزد [illegible] کور است [illegible] و هر گاه [illegible]
[illegible] والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر تو ظاهر خواهد شد ان
شبهه در جواب [illegible] رسد [illegible] از [illegible] ان را [illegible]
مرتبه [illegible] این ادراک را [illegible] باشند [illegible] خلاف [illegible] خواهیم
در اتفاق [illegible] ان خصوص [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
تصدیق نبوت ان [illegible]
عقل [illegible] شهوانیه و غضبیه [illegible] و عدم [illegible]
و امثال ان [illegible] است [illegible] جمعی
است [illegible] غرض [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
دینیه [illegible] و احکام شرعیه است و چون رسول [illegible] سلطنه [illegible]

تحقیق م

سکت [?] اختیار نموده از جهت اختلاف و امامت و امارت و وجوب اجماع در امور
ملک تقیید نموده باین سبب تعیین شخص به جهت امور ملکی برای او متعذر گردد و مجوز دانسته برای اتباع صاحب
غرض آن در نصب غیر و بجهت او اقدام نمودند و بعد از اطلاع بر حقیقت امر و آنکه این سبب بیعت
رخنه عظیم در دین پدید آمد پشیمان شده و فایده سودی نداشت وجه[?] قول شیخ مفید است
در تسکیه [?] مراد از صادقان یا جمیع راست گویان اند یا بعضی از ایشان اند و اول باطل است زیرا
در هر مومنی باعتبار راستی صادق است و در آن دعوی راست گو است پس لازم آید در هر مومنی که ایشان
مامور باشند بمتابعت خود چنانکه پیش اشاره واقع شد و این محال است و اگر بعضی از ایشان
مراد است یا بعض معهود و معلوم مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض
غیر معهودی مراد است بنا بر اول باید که آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را
شناسند و روایات باسم و نسب ایشان وارد شده و ایشان شنیده باشند
و هر که دعوی کند احدی را غیر آن جماعت ما دعوی بکنیم باطل است زیرا که در حق دیگری
این مراتب متحقق نشده است و معهود نبوده اند و خصم نیز معترف است در زمان حضرت
رسول تعیین ایشان بخلافت نشده بود بنا بر دوم پس باید بعد از آن آنچه باید تعیین
کرده شخص آن بعض شود والا تکلیف با مر مجهول خواهد بود و در آن باب آن نخواهند کرد و آن
محال است پس ثابت شد مراد از صادقین ایشان خواهند بود علیهم الصلاة والسلام
پس هر که صاحب بصیرت آن چشم بینش دانند که آن بزرگواران اعداد زبر و بین نقط
الصادقین با مع الصادقین را منظور نظر کیمیا اثر گردانند متیقن دانند که مراد از این خطاب
مستطاب صحبت و مخصوص کیست جمله ۲۹۶ الصادقین و بیست و هشتاد شش است
و عبارت احب سبحان [illegible] با آن عدد مطابق است حروف الصادقین

هشت حروف است عدد آن دویست هشتاد و شش جمله [illegible] موافق
عدد علی ابن ابی طالب الولی بنات الصادقین
چهار [illegible] و حروف بینات الصادقین پانزده جمعه
مطابق است با عدد حسبنا الله و نعم الوکیل جمع زبر و بین الصادقین مقصد [illegible]
و کفی بالله علیما بالمعتدین با آن عدد موافق است که منظور و مفهوم مع الصادقین باشد
انس عدد و چون اضافه نماید [illegible] خواهد بود مطابق عدد صاحب علم [illegible]
[illegible] مع الصادقین با نقطه و [illegible] ارحم الراحمین با وجود
ارحم الراحمین مدد پانزده است با آن عدد مطابق و موافق مقصد و آن عدد سبحان الله الملک الجبار
جمع زبر و بین مع الصادقین [illegible] طریق با آن عدد مطابق و کلمه
احسن الخالقین با آن عدد [illegible] مع الصادقین جمع [illegible] مقصد و [illegible]
و ادخلنا [?] رحمت خیر الحاکمین با آن موافق [illegible] عدد و بسط آن [illegible]
باشد با عدد [illegible] چون اضافه نماید مقصد [illegible] خواهد بود
عدد مستقیم الاجتباء موجب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و ادراک [illegible] صاحب بصیرت نظری [illegible] کتاب عدد
و عدد صدق [illegible] عدد [illegible] آمده [illegible] صاحب
بصیرت [illegible] خواهد بود [illegible]
آنچه [illegible] باشد مطابق است [illegible]
عدد [illegible] کرده اند دلالت [illegible]
[illegible] جلال [illegible] جلال

همین حالت کمال دارد و در حق آن فرد اندراج داشته و بر وزن اول خلق الله نوری در کتا

ما ذکر است بمنصه ظهور رسیده و هرگاه که عدد دیگر از این عدد دو ضعف نماید عدد دویست و دو ۹۲ عدد

اصل اسم شریف حضرت رسالت پناهی است جلوه گر خواهد بود و اگر همان عدد ده نسبت دویست و ده ملحوظ

باشد مطابق خواهد بود **علی باب العلوم** و اگر عدد دو بسیط و مضمر این عدد را بآن اضافه نمود عدد ۳۰۹

سیصد و نه بظهور رسیده موافق است بعدد امام المؤمنین و اگر نظر بعدد **صدق** ۱۹۲ کنند آن ۳۰۹

یکصد و نود و چهار است [illegible] چنان عدد [illegible] قرار داده و چه این صفت صبر و صدق اقدم

صفات مذکوره بود و معظم صفات هم میتواند بود چه از عالمش آنکه در جمیع ثبات استیفا را بهمین

صفت نموده که از روی اخلاص و راستی پیش آمده اند و نزد [illegible] معظم بر فرد اول بود منتهی آن

بظهور آمده که چهار باشد و باز فرد [illegible] رخ نموده که این هر سه صفت کمالش در فرد [illegible]

در انوار آثار آن از جانب عدد اصلی و بسیط و مضمر این عدد [illegible] شهادت بر سه [illegible]

وجه در عدد اصلی یکصد و نود و چهار عدد و بسیطش چهارده است و عدد مضمرش پنج و مجموع آن عدد

دویست و بیست و ده [illegible] مطابق **علی ابن ابو طالب** ۲۳۱ علیه السلام حاصل [illegible] است امام

المؤمنین علی ابن ابو طالب پس چگونه خواهند شناخت خلق امیر مؤمنان را و حال اینکه رسول

صادق امین صلی الله علیه و آله [illegible] نموده است باب وصل [illegible] مولای متقیان را که پیغمبر

در قول آن حضرت ما عرفک الا الله و انا معرفت و شناسائی کمال تو بهم نرسید یا علی

مگر خداوند خالق تو و من که رب توام و ما عرفنی الا الله و انت و شناسائی نه با حوال و

باطوار من و بحقیقت من حاصل کرده است مگر خداوند و تو یا علی و ما عرف الله الا انا و انت

و شناخت احدی از پیغمبران و رسولان و صدیقان و شهدا و صالحین خداوند عالم را مگر من و

تو یا علی و این حدیث صحیح است و مردمان بهمت صرف [illegible] خدا و رسول

شناخته اند و صدق صحبت مستلزم کذب ادعا ایشان است و صدق دعوای ایشان

مستلزم کذب صحبت است و لکن شبهه نیست در صدق صحبت پس دعوای ایشان

در معرفت خدای و رسول آن بی شبهه کاذب خواهد بود سبحانک ما عرفناک حق معرفتک

زیرا که حقیقت معرفت خداوندی است و از برای بشر معرفت حق ممکن نیست و هم چنین

معرفت حقیقت محمد و علی ممتنع است بشر آن را ادراک نتوانند در خبر [illegible] کنتر [illegible]

در پرده [illegible] در معرفت علی [illegible] چنانچه در حق [illegible] قائل [illegible]

باشند زندگی که [illegible] دارد [illegible] دشمن [illegible] فرزند [illegible] این روایت

قول پیغمبر مختار صلی الله علیه و آله ما عرف الله غیر الله و ما وحد الله غیر محمد رسول الله و کذا

حقیقة محمد و علی ما عرفها الا الله و هم و قلیل من اولیائهم ممن وصل الی الدرجة

العاشرة فی الایمان مؤید این قول [illegible] ذکر شده است و در کتب [illegible] روایت

عمرو [illegible] در مسجد رسول [illegible] پیغمبر خدا [illegible] آن سرور را

شفیق [illegible] امیر مؤمنان علی ابن ابیطالب [illegible] یا رسول الله آیا [illegible]

در آسمان [illegible] است و زمین [illegible] است [illegible]

[illegible] پس عرض کرده یا رسول الله [illegible]

در پیغمبر خدا [illegible] گفت در مسجد شریف [illegible]

[illegible] و حال آنکه [illegible] این را [illegible]

پیغمبر خدا ای عمرو [illegible] در حقیقت [illegible]

این مرد [illegible] آن را [illegible] علی را دیده [illegible]

[illegible] **ای عارف** [illegible] پیغمبر خدا [illegible] محمد و علی [illegible]

شناسد چنانکه خدا را بعالم اثبات آن را شناخته است می شناسد خدا را نه از جهت آن چه
اثبات آن شناخته اند لیکن اول را منع است و ثانی نیز چنین شاید آن در کلام الهی وارد است
قوله تعالی لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه
خداوند عالم رؤیت را بر استقرار جبل در استقرار آن در زمان تجلی او کرده است مثال است بس رؤیت
رب بکرسی آن بیان [illegible] خواهد بود پس رؤیت را نیز ممتنع فرموده است و امتناع آن مستلزم
امتناع آن است پس لن تنفر صحیح وارد شده است در کتاب زبدة المعارف از سید الساجدین
[illegible] والذی نفس علی بن الحسین بیده لقد کان التجلی فی الطور للکلیم من شعلة من
ثمانین شعبات من نور جدی علی بن ابی طالب علیه وعلی ذریته الصلوة والسلام
و شبیه این حدیث را می فرماید مولای متقیان در خطبة البیان که انا النور الذی اقتبس منه
موسی علیه السلام الهدی یعنی منم آن نوری که در وادی ایمن بموسی در آمدم و از آن نور اقتباس
نور پس هدایت یافت و این کلام حضرت در بیان ظهور حقیقت خودش علیه السلام بر ولایت
مطلقه است یعنی ولایت موسی بغیر واسطه اقتباس حضرت کلیم الله [illegible]
از آن حقیقه مطلقه ولایت است یعنی آن نور است که بر موسی هم هدایت باطن
[illegible] اقتباس نبی و رسول مبعوث شدن است و را باطن حقیقه مطلقه نبوت مصطفوی
صلوات الله وسلامه علیه وآله و دیگر از خطبه کلیه آن شد [illegible] ایها [illegible] کلما
وضع الدین [illegible] ضلالا من السبیل وکلما لاح ضوء الصباح [illegible] الا الصبح
ذکا [illegible] ضلال [illegible] وشک [illegible] بین الیقین وامام الصدق فاذا کان [illegible]
نبت علیه آیة [illegible] واستکبر [illegible] فالفرق بین العمی
البصر ولقد احسن [illegible] فقال امیر المؤمنین [illegible] عندی [illegible]

جلالی ذوالکرت [illegible] عند نقل [illegible] و نعرف [illegible] حضرت او [illegible]
ذکر [illegible] بالحکمة [illegible] انا فد حضرت [illegible] فانت محمد [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] تبارک الله کریم [illegible] محمود [illegible] دو وجه دیگر در معنی ما عرفناک الا انا و انت
[illegible] سراج [illegible] لطف وجلال [illegible] حجب [illegible]
[illegible] وصول آن [illegible] او [illegible] میان محب و محبوب [illegible]
و معشوق [illegible] و مخلوق واحدی بر آن [illegible] اسرار [illegible] و فوق [illegible]
[illegible] الوبیتن [illegible] ما ادری [illegible]
فما عرف الله سبحانه عن جمیع الخلائق بهذه المعرفة الا هم وکذا ما عرفنا و علینا الا
الله الذی [illegible] من نور عظمته و خصهم بنبوة وکراماته و جعلهم فی علو المقام
ذاته و فوق جمیع مخلوقاته [illegible] فقد طلع الصبح [illegible]
کلام [illegible] این است [illegible] لطف [illegible]
این سخن [illegible] قلندری داند نه هر که آینه
سازد سکندری داند نه هر که طرف کلاه کج نهاد و درست نشست کلاه داری و آیین سروری
داند و لیکن [illegible] که [illegible] از آن
[illegible] اند [illegible] کفت [illegible] پس [illegible]
در بیان ولایت آن امام همام در کلام [illegible] قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا [illegible] سابقا [illegible]
و آیه دیگر [illegible] قوله تعالی ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف
بالعباد [illegible] از جمله [illegible] خود [illegible] طلب خوشنودی [illegible]

و منع هم

بشوه

توانند تقریر

وخداوند تبارک وتعالی مهربان است بر بندگان خود و غفران خاصه و عامه و غیر ایشان چون
ثعلبی و فخر رازی و حافظ ابونعیم و عبد رزاق و احمد حنبل در مسند و سمعانی و غزالی گفته اند که
این آیه در شان مولای مؤمنان نازل شده در شبی که آن حضرت جان خود را فدای
جان پیغمبر خدا کرد و مجملی از حکایت بطوری که در بیان نموده اند این است که چون پیغمبر را
بشدت رنج و آزار کفار که شنیده بود اراده کرد که با اذن خداوند در ... را
دار الندوه ... چون آن سرور را باز داشته بودند امر شده بود ایشان را که ...
اختیار نماید چون کفار اطلاع بر عزیمت آن سرور بهم رسانیدند جمع شدند بدار الندوه
و ابلیس لعین خود را در میان ایشان انداخت و بعد از گفتگوی بسیار قرار بر این دادند که از هر
قبیله جمعی شده و آن سرور را بجمیع شمشیرها شهید سازند تا خون آن سرور در میان قبایل
عرب منتشر شده و خواستند بنو عبد مناف قادر بر قصاص نگشت و خداوند عالم توسط
جبرئیل امین آن رسول رب العالمین را خبر نموده و امر شده بود که مولای متقیان را در فراش خود
بخواباند و خود از خانه بیرون رود پس آنحضرت آن خبر جانگداز را ... و دلداری داده بیرون
برده و از ارتعاش و تاریخ کفار را امر برده و کار بر طبع مرتب آن سرور عرض کرد یا رسول الله آیا
خواب من خوابی موجب سلامت شما باشد حضرت فرمود بلی پس آنحضرت سجده شکر
سجده شکر را بجای آورده جان خود را ... رخت سبزی را که حضرت پیغمبر پوشیده بود
آن سرور در پوشیده بر فراش آن والا گهر استراحت فرموده و از این جهت خداوند عالم فوق
العرش مباهات فرموده و فرشته بود که جبرئیل و میکائیل که در میان شما عقد اخوت بر قرار
داشته ام و عمر یکی از شما را دراز تر از دیگری کرده ام پس کدام یک از شما دیگری را در امر خود
اختیار میکند و عمر او بیشتر باشد هیچیک از ایشان راضی نشدند بر بازگذاشتن عمر آن دیگر

پس وحی فرستاده بود بایشان که شما چرا مثل علی بن ابیطالب نیستید که در میان او و رسول من
عقد اخوت بسته ام و او بر فراش وی خوابیده و جان خود را نثار وی کرده و زندگانی او را
بر زندگانی خود اختیار نموده پس اکنون هر یک از شما بزمین رفته او را از شر اعدا محافظت
نمائید پس جبرئیل و میکائیل هر دو نازل شدند جبرئیل بالای سر و میکائیل پائین پای
آن سرور قرار گرفتند و تا صبح محارست آنحضرت نمودند جبرئیل گفت بخ بخ من مثلک
یا بن ابی طالب یباهی الله بک الملائکة بعضی از علما در مقام بیان آنکه مرتبت آن سرور از ابراهیم
و اسمعیل در مقام جانفشانی و طلب زلال لقای حضرت افزونتر است بعضی گفته اند چنانکه والد و مخدوم
اسمعیل مقامه در مدارج القبول خود دست آن است با فرموده اسمعیل رضا بذبح داد ولیکن معامله
ذبح با پدر مهربان بود و امتحان ابراهیم شهید شدن بدست کفار و دشمنان چون آتش نمرود و خلیل
بود و آن رتبه خلت بود از انجام ملک الموت در وقت قبض روح ابراهیم از این سرای فانی بجهت
خلاف بنظر عرض کرد هل رایت خلیلا یمیت خلیله فرستاده تا شیر را دیده و دوست خود را
میرانده در وقت روح او با شد تا آنکه جواب شنید هل رایت خلیلا یکره لقاء خلیله آیا
دوستی را دیده که دیدار دوست را دوست ندارد و اما جناب علی بن ابیطالب
پس بعد از آنکه از شعر الاستعجاب حضرت خود در روز فتح در فتح الکعبه فی قسم خدای
تا بر دوش محمد رسیدم و بدوست خود رسیدم هیچ تفاوت نه از کجا تا بکجا
و پیوسته میفرمود که والله ان علی بن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه فبخ
بخ له و نعم و بر ابوطالب و ... هر که بیشتر از انس طفل است به پستان مادر در عشق بصبوری
هزار و ... است پس ای برادر ... از فضل ام الکتاب و حاکم روز حساب و والی النعیم و
العذاب یوم المآب و من جملة النکات من الفصاب و ... الا الکلاب ... [illegible]

الکه فرموده است در حق آن پیغمبر مستطاب هر که اراده کند که حفظ نماید بسوی آدم در خلق
و در رفعت آن و بسوی ادریس در رفعت آن و بسوی جبرئیل در عظمت آن و بسوی آدم در هیبت
آن و بسوی نوح در صبر آن و دعوت آن و بسوی ابراهیم در سخاوت آن و بسوی موسی
در شجاعت آن و بسوی عیسی در سیاحت آن و بسوی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله در شرف
و منزلت آن پس باید نظر نماید بسوی علی ابن ابیطالب و این اشارت است بر آنکه علی اسم
اعظم است و جاری است در هر چیز و هر چیزی که خدا او را خلق نموده است علی مولای او است
و معنی او است زیرا که کلمات خدا او علی است و کلمه واجب الوجود علی است آن نوری
طالع شد از مشرق وجود در آسمان وجود و موجود پس هر صفت بهر مرتبه در فرض شود در
درجات خود باید بودن و هر منزله که تصور نمود پس آن روز منزله و حکمت رتبه آن است
پس مقام افلاک در صوامع افلاک روز منزله آن است و نور کوکب و افتخار از انوار
شمس عظمت آن سرور است پس ذات علی العظیم دارد ذات عماد اولیاء و دعوت
انبیا پس رفعت ادریس و عظمت جبرئیل و هیبت آدم و کرم خلیل و شجاعت
موسی و سیاحت عیسوی و حکمت داودی و ملک سلیمان ذره از ذرات ذات اقدس
و قطره از دریای رحمت و الفت است ۵ با ذکر الف نه زنده دارد و اثر جنبش اگر تازی
کند در هم فرو ریزند گوهرها ۵ تعالی چه قدر و جلال است این ۵ و چگونه چنین نباشد و حال
آنکه علت اثر جنبش است و هر گاه بود مقصود وجود او که افلاک جاری شده و موجود
بود پس نظر بسوی آن عبادت است و بودن با ولایت آن باعث قبول طاعات است
و عبادت است و مردان همه آن شهادت است و در دنیا و آسمان آن سعادت است
و ذات آن کسی که گفت پیغمبر خدا در روز خیبر که از ... و مرا ... شدم

داوبتم

و امثال که گویند در باره تو آنچه است عیسی ابن مریم در باره عیسی گفته اند هر آینه
بگفتم در وصف تو سخنی که نگذری به هیچ جمعی مگر آنکه خاک قدم تو را توتیای دیده خود نمایند
دعا آنکه پیغمبر فرموده آنچه گفته ۵ علی را اشد پیغمبر ستایش ۵ هر کس فضایل را بهتر شناسد ۵
نه بنده در سیاه و چه گزاف که آن کلمات خواندم بلکه احادیث در باب آن زیاده
از حد احصاست بلکه آن سرور خود شان پیغمبر بابند انا اسماء الله الحسنى التی امر الله
ان یدعی بها و این کلام حضرت اشاره است بر آیه و لله الاسماء الحسنى فادعوه بها و
بیان حقیقت آن سرور اسماء الهی را و تخلق با خلاق الله در مذهب جمیع انبیا که گر خدای تعالی
بین گو آنچه پیوسته گویا خدای را بتمام اسماء حسنی خوانده در مقام جمع مظهر اسم اعظم
جامع و در مقام تفرقه مرآت جمیع اسماء حسنى و در تحقق کشف این منزله علیم و در تخلق
حسب فرایض و اینجا نکته شریف است چون عدد علم محمد ذاتیه با نقطه است
با عدد اسماء حسنی نود و نه است جمع کند صد و ده موافق عدد علی است و اینجا نکته اشرف
و آنکه فرموده که الالف ربما الی الذات الاحدیه ولوح اسماء این اسم است
بلام و فا ظهور کرده والف پس لف مظهر الف باشند و این بذات احدیت
و عدد لف با عدد علی علیه السلام مطابق است و دلالت بر مظهریت آنحضرت مر ذات
احدیت را میکند و بیان الکلام ما الطور تمام هم خلق را ادراک آن آن
و منزه الف که نمی باشد و کوئیم بر مظهر صفات تنزه از صفات
جلال و جمال و متصف گردیده اند اسماء الله میگویند و چنانکه اسماء
دلالت بر کلمات او میکنند ایشان نیز هر از صفات و متصف
گردیده اند و دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحمن دلالت بر اتصاف الهی

لطیفهٔ رحمت میکند چون رحمت و شفقت رسول صلی الله علیه و آله است به همه میکند نیز دلالت میکند بر کمال رحمت
خداوندی که این رحمت با این بسیاری قطره از دریای رحمت اوست و همچنین در جمیع کمالات بلکه
دلالت ایشان بر آن کمالات زیاده از دلالت اسماء است و اسماء مقدس الهی از این جهت
نا تمام‌تر است بر ایشان نیز رحمت که دلالت بر آن مسمی میکند لهذا بر ایشان نیز اطلاق اسماء الحسنه
در عالم ظاهر میگردد که اسماء مقدس الهیه و مظهر قدرت و کمالات او بنده‌اند بلکه
بیش دانستن ذات و صفات را دانستن محال است و لیکن در اینجا وجوهات صفات
و تغیرات ازان عارفان را درجات مختلف میباشد و در هر اسمی صاحب هر مرتبه از معرفت خود
معرفت خود از آن اسم بهره میبرد مثلا بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه
مختلف میباشد بعضی کمتر وقتی میباشند در آن عظمت پادشاه همین تصور کرده‌اند و هر وقت
خواهد اراده میتواند او را میرساند و اگر خواهد هزار و بار رحمت بکسی میتواند داد این مرد
پادشاه بر الصفات اسناد و علوا [illegible] اسناد بر او شناخته اگر پادشاه باو احسان کند
در خور شناخت او احسان خواهد کرد و همچنین بالا بر تر ان شخصی در عظمت پادشاه ان قدر
دانسته که او قادر بر عطای ملکهای عظیمه است و بعضی میتواند بخشید در رساله الاف و الوف
تحصیل میتوان کرد پادشاه و بکمین شخص در خور معرفت او میدهد و همچنین عارفان را در مراتب
معرفت بلا تشبیه این تفاوت هست بیک لفظ رحمن را هر عارفی بمعنی میفهمند و در خور آن معنی
فایده میبرند آن عارف کامل بوده باشد و چه ممکن را باشد بر حمن فیض ازلی ابد را برای
ممکنات [illegible] طلبیده و بر سند و همچنین در مراتب معرفت رسول خدا و ائمه معصومین ع
در اسماء مقدس الهیه در خور شناخت و معرفت ایشان از توسل بایشان منتفع میتوان
شد یک شخص ع را شناخته است و هر مسئله‌ای بر رسی بیاید و عمل او در مرتبه علام [illegible] شناخته

بلکه

بلکه ع را وسیله کرده علاوه را وسیله کرده و دیگری ع را چنین شناخته و چنین با نقص [illegible]
میتواند گشت او ع را نشناخته تا آنکه اکثر را شناخته و یکی ع را چنین شناخته اگر شنیده
که خدا ابوالقاسم را باو سپرده بمرتبه آن بزرگ که [illegible] و در مرتبه کمال شناخته اگر نام
ع را بر آسمان بخواند از بهشت دیگری بر روی دو جا نشسته و اگر بزمین بخواند میکند از روی [illegible]
ارادت و بسیار است [illegible] نامهای ایشان را بر عرش نوشتند عرش قرار
گرفت و بر کرسی نوشتند بر پا ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شدند و بر زمین
نوشتند قرار گرفت و بر کوهها نوشتند ثابت گردید و در دستان ایشان را بحجر بر
معلوم که در وقت دعا در خور آن ربط و معرفت و توسل به ایشان حاصل میشود همان
استفاده از ایشان نفع میکند از برای توضیح این مطلب تمثیلی ذکر کنیم گویند فیلی را
بردند بشهر کوران چون چنین خلق عظیمی بشهر ایشان آمد کوران جمع شدند و دست بر آن
میمالیدند یکی از ایشان دست بر گوشش آن مالید و یکی دست بر خرطوم آن مالید و یکی
دندانش را لمس کرد و یکی بدنش را و یکی دستش را و همه آن چون فیل را بر دند بهنا بلکه [illegible]
و وصف آن نزد من کردند و در میان ایشان نزاع شد انکه گوشش را لمس کرده بود گفت
فیل چیزیست پهن مثل زنان گلیم و انکه خرطومش را دست لمس کرده بود گفت غلط کردی از ناودان
ناودان درازیست و میان آنها هر یک با انکه یافته بود وصف نمود و نزاع ایشان
بطول انجامید مرد بینایی که فیل را درست دیده بود در میان حکم شد و گفت هر یک از شما عضوی
شناخته‌اید اما هر یک را بر آن بر ده اید بلا تشبیه کوران عالم امکان و بیچارگان
در معرفت واجب الوجود و در دستان او و متخلق با خلاق او شده [illegible] قیاس کن
هر یک ع را شناخته‌اند چنانچه پیش بیان کردیم در شناخت دیگران بلکه [illegible] رسول الله

ای کور باطن سستی تو غبار یکی علاوه دیده زین سبب چیزی بران نگرند حقیقت کور است اگر
چه در ظاهر خود را چشم دار پنداری چه ظاهر خود ظاهر را مانند آن دیده که آن
ادراک نماید نه این دیده است ● بلکه دیده باید که باشد نه شناس ● تا شناسا نیست اسرار
در هر لباس ● و این چه نمی‌داند در سباب این آیه دانسته باید واقع شده باشد که ظاهر و لکن
حکمت در ان دو یکی تفتیش نه عقده و هم مجموع به دو شناخته شود دو وجه تحسین کلام مرادات بطابقه
او با مضامین در صحیح دلالت او خبر دیگر هم خواهد داشت به تحسین ایات ظهورات
شود چه هر گاه برمز سؤال آن دین ایه مجموع الف ده دلالت زند در خطاب شخص خواهد بود کلمه
در این آیه دلالت بران خطاب داشته باشد کلمه نقمه خواهد بود و اما از اینجا است
که بعضی ان اختلاف فرموده اند که کدام نفس نفیس بسته این خطاب است در ظهورات
اگر نظری از نظر القاء آن کتاب عدد ان کاشته از حروف استنطاق حالت استنطاق
صورت این قصه مطلوب و معنی که کدام ... مقصود و کیفیت عنوان آن باید به تفصیل
نماید هر آینه چندان خوب و عجیب نخواهد بود عدد مجموع نقمه ۱۹۵ عدد تلفظ حروف مستنطق ق
ص ۹۵ عدد باین کلمه مطابق صادق سبحان الله تا این قصه در ظهورات و لباس صادق است
و در غیر کاذب پس هر اینه حقیقت بطور رسیده باشد از کلمه عجیب در ارث به ربه سر است
و هر گاه کتاب بینات نقمه کارند عدد ۱۱۹ منصبه بطور آمده بسط نقمه وارد نقمه المطلوب ۱۱۹
پس مصادق المطلوب همانا مذکور در سطور خواهد شد و هر گاه کتاب عدد زبر و بینات نقمه
کارند عدد آن سیصد و بیست و سه خواهد بود که در مرکز آن عدد فرد نیست کامل و هر گاه منفصل بود
بین و لب ... صورت عددی کامل منفصل شود مثل عدد ثلث عشرة کامله باشد
باین وجه ... گاه کسب ... اضافه شود عدد خواهد بود عدد ده که در جمع اوست و منتهای

نظره

مرد و وجه یکی آنکه هر یک از بین و لب در ظهورات فرد بیت خلق یکی بکرند و اگر فرد
مرکز عدد را بشأن اضافه شود همین صورت هر یک چهار خواهد شد و متفق اند و این عدد
هم در این عدد بین و لب است و چون جمع نماید عدد تامه حاصل شود و آن عدد شش است
هر از نصف و ثلث و سدس شش همان عدد شش بطور بر سد و کاهی نظر عدد و سیط با صغیر
این عقده دیر ده یکی کاهی عدد و عشرة بطور برسد و در این عدد هم اسرار عجیب اولا
آنکه از شش را منطق ساز هم واو بطور ... به مظهر واو و لایت و باطن قرآن نبوت است
و عدد عشرة عدد ... صد و بیست و ده است عدد بینات حروف واو است و در جمع
از این اعداد و ضرب در نفس او اسرار غریب مندرجست اگر نظر بجمع هر یک بکنی در هر
در عدد بینت و یکی مقدم است و با عدد اسم طیب ۲۱ مطابقه دارد و اگر ضرب در نفس
او نموده شود ۳ شش حاصل ضرب و عدد آله موافق است و در عدد عشره آنکه در
اوست نیست و شش ۲۶ خواهد بود حروف نفی همین شده و آمده و مطابق اسم وجه
آمده و از ضرب او عدد چهار صد حاصل شده که موافق عدد اسم الحی آمده و این همان کلمه
فرد است که در ان کتاب بین القصال به هر چهار سطر در آیه و اگر کتاب بست بر عدد
همان کیفیت بطور نماید و هر گاه که از همین عقده در زبر و بینه نقمه مراد عدد ملفوظ حروف
این کلمه باشد تمیع عبارت مطابقه عددی نماید که منصبه بطور آمده این است
هو الولی العزیز الاعز ابو الائمة علی ابن ابیطالب ۳۱۳ ۳۱۴ و هر گاه از حروف مستنطق زبر
و بینات تفصیل دیگر ناید چون این حروف در حکم ارث بدعا دلند که تحقیق آنکه
منصبه بطور رسیده ارث به رب سرا و تر خواهد بود حروف مستنطق عدد زبر ق ص ۹۵
حروف مستنطق عدد بین ق ی ح و عدد بینات مستنطق زبر و بینه صد و شمار مطابق

فيه وسر مبين هو الحي لا اله الا هو و هرگاه بواسطه تفوح اسم مبالغه در حرف طرفا بوده باشد
حروف مستنطق جمع زبر و بين در عدد دان سيصد و سيزده بود ملاحظه بايد نمود ش ی ع خواهد
بود و هرگاه عدد بينات حروف مذكوره صد و يازده بود اضافه نمايم صورت ٢٦١ عدد درست
هشتاد و يك نقش بزرگ در مطابق ... بعدد وصی النبی الامی باشد بی شبهه هيچ و
گن الوجوه و در هيچ خاطری نماند و اگر بيش از اين مطابق باشد با اظهار است كه خطاب مستطاب
مخصوص است بان سرور كه هم از نظر حقيقت بر عدد تمامی اين كلمات من بشری نفسه ابتغاء
مرضات الله اندازه حقيقت منصه ظهور جلوه گر آمد بيان اين بيان است كه مجمل الكبر
... هزار مقصد و بجده مطابق و موافق است عدد كلام طالب مظهر العجائب اسد
الله الغالب موافق عدد صاحب ذو الفقار سيد البشر مفرق الحدل هر جار و فتح ابواب الكونين
حيدر و هرگاه ملاحظه عدد بينات اين كلمات شريف فرمايند بكهزار و شصت نه بنظر برسد
مطابق عدد نام مرقوم امير كه ... و هرگاه مشار حروف ملفوظی اين كلمات در نعت و قدرت
چون اضافه عدد و زبر اين كلمات نمايند شش هزار مقصد و هشتاد و دو خواهد بود مطابق عدد
مفتی هر جاده فتح خواجه هر هشت خلد و قريب اين بيان و بيان سر كند عارف كامل
بر سر او الهر بعين عبارت است ان شئوا فانا اذا اعتبرنا الاسماء والصفات فانا لا نجد اعظم
من ثلثة اسماء اسم الذات واسم الصفات واسم هو سر الذات وسر الصفات وبها ينفعل
الكائنات فاسم الذات الله اللم وهو الاسم المقدس وهو علم على ذات الاحد
الحق واسم الصفات للاحد الواحد وهو اسم محمد والاسم الذي هو روح الصفات وسر الذات
علی وهو النور النور وكل واحد من هذه الثلثة اسماء اعظم فاسم الجلالة هو
الاسم المقدس المكرم واسم محمد صلى الله وهو ظاهر الاسم الاعظم لان الواحد صورة

ان الله لهم

الوجود

الوجود وضع الموجود وظاهر المعدود واسم علی ظاهر الباطن وباطن الظاهر وهو
الاسم الاعظم بالحقيقة لانه جامع لسر الربوبية وسر النبوة وسر الولاية وسر الحكم والكلمة
وسر الحروف والنقطة وسر التصرف والهيبة واليه الاشارة بقوله وله المثل الاعلى في السموات
والارض وهو علی وبيان ذلك انك اذا قلت الم تضمن كل حرف منها اسم محمد وعلی و
اذا قلت الله فانه علم على ذات المعبود واجب الوجود واذا قلت بالله فبالباء بادت
وبالاسم ناجيت والمعنى مني تم اسم لذات المقدسة واذا اشبعت حرفها منه برزت
الذات وفي علی حروفه اسم علی هو نسبة الى المعنى الى ذات الرب المعبود وبالحروف الى الكلمة التي
تام بها الوجود واذا قلت لا اله الا الله وهي حروف التربية والنفي والاثبات وهي عشرة
واليه الاشارة بقوله تلك عشرة كاملة ومعناه انه لا اله الا في الوجود واجب الوجود
حي موجود لذاته قادر عالم مستحق العبادة الا الله ثم ان اعداد حروفها تتضمن اسم علی ظاهرا
وباطنا معناه الله لا اله الا هو على سره الخفي ونوره المشهور في السموات والارض الحي
العلي وامنه الولي تم ... واذا قلت هو وهو اسم يشير الى الهوية التي لا شيء قبلها ولا شيء
بعدها وهي الالوهية الحقيقية لانه حرف واحد يدل على ذات واحد لها الجلال والاكرام
والبقاء والدوام والملك المؤبد والسلطان الشهد والعز المنيع والمجد الرفيع ثم ان اعداد حروف هذين
الحرفين وفيها اسم علی ناويلا لان الولي نوره متصل بالجبروت لانه وجه الحي الذي لا يموت
والولي ليس بينه وبين الله حجاب وهو السر والحجاب فتعين ان في هذه الثلثة الاسماء اسماء
اعظم وهو سر الرحمن ... وهو غيب لا يدركه الا الاولياء لانه ظاهر التقديس وباطن
التنزيه وسر التوحيد وكلمة الرب المجيد كلا بل هو الله دليله ما ورد في كتاب الشيعة عن
امير المؤمنين عليه السلام ان ابليس لعنه الله تراءى له يوما فقال له امير المؤمنين يا ابا الحارث

مبین الائمه

ما ادخرت لیوم معادک فقال حبک فاذا کان یوم القیمة اخرجت ما ادخرت من اسمائک
التی یعجز من وصفها کل واصف وذلک اسم مخفی عن الناس ظاهره عندی قد رمزه الله فی
کتابه لا یعلمه الا الله والراسخون فی العلم فاذا احب الله عبدا کشف الله من بصیرته
وعلمه ایاه فکان ذلک العبد بذلک الرب بین الامة حقیقة وذلک الاسم هو الذی عنی
به العارف الاوحد المعروف فی الانبیاء کیف اتیناه پس ای سالک نیکو حال خود را که شایستگی
مظهر دو مرتبه در جستجو شفاعت دوزخی و محبان سرور است و در جستجو بکدام شغل و
استغراق است تا آینه دل را از زنگار فکر دانه بشسته پاکیزه کنی زبی صورت مطلوب را در آن
بتوانی دیدن چه خوب گفته است آنکه گفته است گفتم توان جمال تو دیدن بعشوه گفت که
صاف دل چو آینه باشی برابر وهم مقصد اهل تحقیق آن است که خدا را بدو بتوان شناخت
لیکن تا رب العزه بنده را توفیق شناسائی ندهد و شواهد صفات قدیم بدیده شهود
وی نیاورد دیده و بر منزل معرفت نرسد والله لولا الله ما اهتدینا مصداق شریف
از قرآن مجید وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله و این که گفتم در قرب بیان کلام
عارف ربانی است که این است در کنوز رموز این کلمه نام الم بلق نون محمد در زبر و بینات
واستنطاقات که چند وجه وجیه است نام نامی حضرت خاتم النبوه و اسم سامی گرامی
جامع الولایت است از آنجمله در شش از آن راه هدایت از اسرار احمد دی سر کی
آشکار دهو بدایست چنانکه آن است در عدد جمع این کلمه شش بقیه هفتاد و یک است
در کلام عرب واحد و سبعین گویند و چون نظر ازو دی دندنبی مجانب بینات
واحد و سبعین که از سیصد و سی و چهار حروف مستنطق این عدد شل
دست و بینات این حروف صاحب عدد است و بینات اسم شریف

خاتم الولایه محمد المصطفی صلی الله علیه و آله ۱۳۳ و اکبر تبرشده در اعتبار نیابند در اصل عدد
سادی حلاوه لوح و از ... ولفظ واحد و سبعین مطلوب زنده و ثبت یعنیده عنود
و موافق عدد و اسم شریف علی ابن ابیطالب و در حقیقت صفه بیک کلمه مختلف و دراول نقش
بدون شده و از بسط کلمه این کلمه که بر منظور رسانند باین وجه که الف لام میم نون و فا
نقطه طاسم بکجو صاحب عدد و از نزده باشند تا منتسب تمام الف اسم حی
محمد رسول الله و نام نامی علی ابن ابیطالب الامام الاول صالح المومنین امام المحسنین
امیر المومنین البتول الزهراء سلیلة المصطفی حلیلة المرتضی المریم الکبری البتول
الزهراء فاطمه امة الله الامام الثانی وارث المرسلین الحسن المجتبی الامام الثالث
الشهید الغریب الحسین ابن علی خلیفة النبیین الامام الرابع الهمام السجاد علی ابن
الحسین قدوة الساجدین الامام الخامس امام المومنین هو محمد ابن علی الامام
الباقر الامام السادس الامام الصادق زبدة الصادقین هو جعفر ابن محمد
الامام السابع الامام الکاظم هو موسی ابن جعفر الامام الثامن الامام الرضی
علی موسی الرضا امام المومنین الامام التاسع الامام الجواد هو محمد ابن علی ولی
المتقین الامام العاشر الامام الهادی هو علی ابن محمد وارث الوصیین الامام
الناصح السراج الواضح الحسن العسکری امام المسلمین الامام الخاتم القائم
المهدی محمد ابن الحسن خاتمة الوصیین هولاء العترة بنو عبد المطلب سادة
اهل الذین اللهم صل علیهم بافضل صلواتک یا رب العالمین محبهم مومن تقی
فی الجنة مخلدا عدوهم کافر شقی فی النار مویدا که هرکه بر از ده حرف است
در بصورت هم ثابت شود و از عدد و بسط کلامی این کلمات منظور رسانند و ثبت و چنانچه

و دو خواهد بود مطابق عدد دین الاسلام و الاسلام الاعلی و اگر عدد د بسط و تکسیر این عدد را اضافه
نماینده دویست و هشتاد و پنج خواهد بود مطابق عدد و سید الخفی هو دال الی المؤمنین و اگر اسم عدد
ازین وضع شود دویست و هشتاد و چهار بماند هر یکی از اعداد لوتمایز شمرده لازم و این عدد و نتیجه
عدد و نسبت هر چون این عدد و ظهور را به باطن این عدد و نقصهای عددی گشته هر چیز از ظهور
باطن این عدد و ظاهر این عدد و شود همین حسب این هر عدد را اعداد لوتمایز گویند و تعین از
هر عدد و جمیع عدد دیگر بدین صفت متصف نیست هر اگر اجزای او جمع کنند مساوی عددی
دیگر باشد هر اجزای آن عدد مساوی این عدد باشد و این اعداد را رک رفد گویند
بوجهی هر مرقوم است در حاشیه و درین عدد لوتمایز بسرتی خاص الخاص منه رحجب که اگر عارف
از ارباب یقین در تبیین این هر عدد که باطن هر یک ظاهر دیگر است تامل دارد اذعان به
ظهور نور نبی مطلق و ولی حق هر از حجب هویت در تجلی وحدت منصبه شهادت وعده آن
آمده اند بعنوان شک پرده نماینده او را هیچ وجه شبهه نماند باین وجه هر ازین عدد
دویست و هشتاد و چهار لفظ فرو مستفاد شود اسمی از اسماء صفات واحد حقیقی است و از
باطن این عدد دویست و هشتاد و چهار عشره دویست و بیست و نه ظهور رسیده هر ظهور از شق
مرتبه عددی صورت دویست چهار شود هر یک صفت یکجا ظهور آمده واند تا در تجلی نبین دال این است
حقیقت نور محمد نبی الله منصبه ظهور رسیده در ظهور نبین شانی بهمان صفت حقیقت یکی تا
علی علی منصبه شهادت آید و اگر شمار عدد بهمان حروف رک اضافه عدد واو نماینده
عدد دویست و بیست هر صورت بیرون شود مطابق است عدد و علی ولی الله و مطابق عدد
جنات و صی النبی ای در صفت نوماند و گشته عوالی در علم شرفت صاحب محول
ز عی کرد اهل دو نیش اگر فرو زهر منصب دست گو هر ذات و درین مقام گنجایش زیاده

ازین

ازین سخن است چه هر قدر از نور آن شمس فلک ولایت منیر بمنصه ظهور آید خفاش آن
عالم طبیعت را حجاب عدم معرفت بیشتر از بیشتر حاصل خواهد آمد الله الله با وجود
گوید اسرار عشق و مستی تا بیخبر بمیرد از درد خود پرستی گاه بعنوان اجمال عدد فضیلت
آن سرور والله بعدد تمثیل نموده … شاع و خداوند تبارک و تعالی در کتاب مجید
بر وصی ایشان هر که را که بخواهد مجلد ابراد … درشأن آن سرور است و درین رساله
گنجایش ندارد و در احادیث وارد است هر نقل از قرآن در مدح و منقبت آنحضرت
نازل شده است و شیعیان تفسیر با چهار صد آیه هر دلالت بر فضیلت و منقبت و سروری
حضرت آنسرور در بیگانه ضبط کرده اند و شک بدین این را تیر آن سند ضبط و ابن حجر ناصبی
سنی در صواعق محرقه از ابن عساکر نقل کرده است هر از ابن عباس گفته است
سیصد آیه در شأن جناب علی بن ابی طالب نازل شده است و همین ابن حجر در صواعق
از ابن عباس بروایت طبرانی و ابن ابی حاتم روایت کرده و هم چنین محمد بن جریر
طبری در تفسیر و غیر ایشان از ابن عباس و غیر او روایت کرده اند هیچ
آیت هر یا ایها الذین آمنوا در او باشد مگر آنکه سر کرده و مخاطب باین خطاب
و امیر ایشان و بزرگ ایشان و نیز شریف ایشان علی ابن ابیطالب بود و بتحقیق خدای
تعالی عتاب کرد اصحاب پیغمبر را در مواضع بسیاری و ذکر کرد علی ابن ابی طالب سوا
مگر بخیر و چون ذکر جمیع آیات داله بر امامت و پیشوائی و بزرگی آن سرور باعث
ملال و ذکر آن بطول می انجامد ختم آیات را بهمین یک آیه او بینا میکنیم خداوند عالم
فرموده به که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته یعنی ای پیغمبر برسان بر خلایق آنچه را که بتو فرستادیم از پروردگار

تو نازل شده است و اگر چنین نکنی تبلیغ رسالت خدا نکرده و این خدا نگاه میدارد ترا و چون
این آیه نازل شد نبود بر خم رسیده بودیم و هوا بسیار گرم بود که اگر گوشت بر زمین می افکندند
بریان میشد پس فرمودند که آنکس مردم جهازها و شتران را و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که
زیر درختان خار بروبند و سنگها بر روی یکدیگر بگذارند تا بلند شد بقدر قامت رسول(ص)
پس جهاز شتران را هم بر روی آن افکندند و جناب رسالت(ص) بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت
فصاحت و بلاغت ادا نمود و مشتمل بود بر نصیحت مردمان بمتابعت کردن دو ثقل عظیم
عبارت از کلام الله و اهل بیت آن سرور باشند و نص بود صریح بر خلافت و وصایت
حضرت و ائمه دیگر و اوصیا که نهم ایشان قائم آل محمد است و مناقب ایشان بیرون
از حوصله تحریر است و در حیز ضبط و شماره و احصا نگنجد و مشتمل بر مناقب و فضایل جناب
امیرالمؤمنین و [illegible] آن بود که بی مزید و ما فوق آن متصور نیست بافصح لسان و ابلغ
بیانی ادا کرد پس فرمودند ای مردمان الست اولی بکم من انفسکم آیا من در امور دین و دنیا
شما اولی نیستم بنفسهای شما همه عرض کردند بلی یا رسول الله پس دست آنحضرت را گرفت و در پیش
روی خود ایستاده کرد و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه هر کسی که منم مولای او پس این علی
مولای او است پس فرمود اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من
خذله یعنی خداوندا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و یاری
کن هر که علی را یاری کند و مخذول کن هر که علی را مخذول کند و بروایت ابن مغازلی شافعی
در مناقب حضرت باین کیفیت [illegible] فرموده اند و در مسند احمد بن حنبل از ابن ابی لیلی کندی روایت
کرده است که جناب [illegible] فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه و دعا را باین کیفیت ادا
نموده است اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واحب من احبه وابغض من ابغضه پس

فرموده این از جمله خطبه است که فرمود [illegible] امر میکنم شما را که بامر [illegible] بیعت با مرتضی کنید
و اقرار کنید برای او بامامت و [illegible] بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت میکند و او را
بر این بیعت میکنم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی
بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس این
شکستن است که بر نفس خود و ضررش عاید نمیشود مگر بهمان شخص و هر که وفا کند بآنچه خدا عهد
نموده است بر آن پس بزودی عطا میکند جناب اقدس باری تعالی او را امر دیگر عظیم و عطای
بزرگ پس بگوئید همه ما شنیدیم و اطاعت نمودیم و راضی هستیم بآنچه رسانیدی بما از جانب
جناب اقدس باری تعالی و دلهای ما و نفسهای ما و دستهای ما براین امر با تو بیعت میکند و بر این
اعتقاد زیست میکنیم و بهمین عقیده میمیریم و بهمین نحو مبعوث میشویم در روز جزا بدون حصول شک
و ریب و بدون تغییر و تبدیل مر این را و شک نداریم که او بجود و بها و حسن جبینی
الهی که یاد کردی و بدل این عهد و اعتقاد طلب نکنیم امری دیگر را و آنچه گفته بودی
خدایا ایمان آوردیم پس مردم از اطراف و جوانب صدا برآوردند که بلی شنیدیم و گفتند آنچه مأمور
بودی پس هجوم آوردند خلق که بیعت نمایند حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت یکجا آورد و
و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند و اول کسیکه
بیعت نمود ابوبکر و عثمان و طلحه و زبیر بودند و عمر چنانکه در مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مغازلی
و تفسیر ثعلبی و [illegible] و غیر اینها از کتب اهل سنت مذکور است و عمر بخ بخ گوید
و مبارک باد نمود و گفت بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة
یعنی خوشحال بتو ای پسر ابوطالب که در شب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس این آیه
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا نازل شد یعنی

امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و راضی
شدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس فرمود حضرت الله اکبر علی کمال الدین
و تمام النعمة و رضی الرب برسالتی والولایة لعلی پس حسان بن ثابت برخواست و از رسول
خدا اذن گرفته ابیاتی چند درین باره گفته که حضرت فرموده قل علی برکة الله پس حسان گفت
ای معشر قریش بشنوید بشهادت رسول خدا ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم واسمع بالنبی منادیا
نخص بها دون البریة کلها فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا الهک مولینا وانت ولینا
وما لک منا فی المقالة عاصیا فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما وهادیا
هناک دعا اللهم وال ولیه وکن للذی عادی علیا معادیا و مراد اسلام مردان تا که
دران سفر همراه بودند ایشان نیز آمده با آنحضرت تهنیت گفته و سلام کردند و در بعضی روایت
واقع است که در صحرا آن روز مقدار هفتاد هزار بودند عدد قوم موسی علی نبینا و علیه السلام در آن
وقت که حضرت موسی گفته برادر خود هارون را جانشین خود گردانید اما ایشان آن بیعت را
شکستند چنانکه قوم موسی بیعت را شکستند و گوساله پرستی را اختیار نمودند و هم آن روز این آیه
نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز ناامید شدند
کفار از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و مروی است از حضرت
صادق علیه السلام که کفار ناامید گردیدند و ظالمان بطمع افتادند و مروی است که در آن روز
شیطان بصورت مرد پیری نزد حضرت رسول آمد و عرض کرد که بسیار کم است کسی که متابعت
تو کند در آنچه بیان فرمودی و اظهار کردی درباره پسر عمت علی ابن ابی طالب پس این
آیه نازل شد ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی
بتحقیق آن گمان برده بود شیطان درباره مردم از اضلال ایشان راست آمد و همه

مردم متابعت کردند ابلیس را الا فریقی از ایشان که مؤمن بودند و این حدیث من کنت مولاه فعلی
مولاه نزد جمهور صحیح پیوسته و این حدیث متواتر باشد از ایشان رسیده و هیچکس از ایشان را
طاقت انکار این نیست چنانچه شیخ مظفر محمد بن علاء الدین ابن کثیر شافعی در تاریخ کبیر آورده
در ترجمه محمد بن جریر شافعی گفته که [illegible] مشتمل بر دو مجلد در احادیث غدیر خم در آن جمع است و ابو
المعالی جوینی مشهور و معروف است با امام الحرمین تعجب میکرده و میگفته در بغداد مجلدی دیدم
صحافی دیدم در دکان او نوشته بود که مجلد بیست و هشتم از طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و از آن بیست و نهم
بعد از این مشغول است و میگفتند که من این حدیث را از نود و پنج طریق روایت دارم و شیخ محمد
شافعی جزری از اکابر ائمه حدیث اهل سنت است رساله مشهور در تواتر حدیث غدیر دارد و مجلدات از جانب
جانبین دارند و کتب تواریخ و تفاسیر ایشان است بر غیر حد احصا که من کنت مولاه فعلی مولاه را شهادت
در غدیر خم گوش زد خاص و عام نموده بلکه در مواضع بسیار آنچه بیت را فرموده اند و لیکن
سال بعض اشرار در بین ابلیس لعین اعتقاد گران نموده و متصدی بیان آن شده اند
از آنکه ایشان بحث حکایت غدیر را انکار نتوانستند و لکن گفتند استشهاد و اعتبار
و از آن عمد در خلافت آن بر خلافه و مشهور است که بعد در آن در مقام تهنیت عمر علیه ما
علیه اضاف ما یستحقه گفت ورای عمر اگر با طلاق بعید بیان و مرسوبان نازل نمیشد آنچه برشما
نازل شد از آیه الیوم اکملت لکم الآیه و سیتسنیم در آن درجه روز نازل شد هر آینه آن
روز را عید خود قرار میدادیم **حکایت** روزی قاضی عبد الجبار معتزلی در بغداد در مجلس درس
نشسته بود و علمای فریقین اکابر حاضر بودند شیخ مفید از آنکه طرف [illegible] در آن عصر مجتهد بود
و قاضی عبد الجبار نام او شنیده بود اما هرگز او را ندیده بود در آن مجلس حاضر شد و در صف
نعال نشست و بعد از لحظه ای بقاضی کرده گفت اگر اجازت باشد دهی سؤالی دارم گفت

شبهه ۲

پس پرسید گفت این خبر را اهل سنت روایت کرده‌اند بلکه هر که گفت من کنت مولاه فعلی مولاه مسلم است که پیغمبر در
روز غدیر گفته باشد شیعه چنین نموده‌اند گفت لابد خبر صحیح است پرسید چون خبر صحیح است مراد از لفظ
اولی چه خواهد بود گفت اولی بتصرف و در همان شیخ مفید گفت پس این خلاف و خصومت میان صحابه چیست قاضی
گفت این خبر روایت است و خلافت ابوبکر درایت است مردم عاقل از بهر روایت
ترک درایت نمی‌کنند شیخ مفید این مسئله را فرو گذاشت و گفت چه میگویند درین خبر پیغمبر علیه السلام را
گفت یا علی حربک حربی و سلمک سلمی قاضی گفت صحیح است شیخ گفت پس در حق اصحاب جمل
چه میگویند [illegible] قاضی گفت [illegible] توبه کرده‌اند شیخ مفید گفت ایها
القاضی حرب درایت و توبه روایت و خود در حدیث غدیر گفته‌اند که مردم عاقل درایت را به روایت
از دست نمی‌دهند قاضی متحیر شد و ماند و زمانی سر در پیش افکند و بعد از آن سر برآورد و گفت تو
چه کسی گفت من محمد بن النعمان [illegible] قاضی برخاست و شیخ مفید را دست بگرفت و بر جای خود
بنشانید و او را گفت انت المفید حقا حقیقة تو مفیدی علمای مجلس را از آن سخن خوش نیامد
و حیرت بر ایشان [illegible] قاضی [illegible] این مردم را
الزام داد [illegible] جواب او ندادم اگر شما جواب داده بودید [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] قصه بسلطان عضد الدوله رسید و او شیخ مفید را طلب نموده و آن ماجرا را از و
بشنید [illegible] صد دینار [illegible]
[illegible] و شیخ عطار [illegible]
[illegible] بگوید ای چنین گفته است قهار جهان [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] در کتاب تلفیقات آمده [illegible]

[illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] بهتر [illegible] چنان است [illegible]
این [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] و در کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible] خلافت
[illegible] ولایت پس گفت [illegible]
[illegible] و خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] چون کلام [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
پس حضرت پیغمبر [illegible]
حضرت [illegible]

و در سر و در آشکارا چنین کفر خدا و پیغمبر او و ملائکه و مومنان همه از او بیزار خواهند بود و مع
هذا که این کلام مرا از جبرئیل این شنیده و از سید المرسلین استماع نموده حال آن عقده نموده و عهد
پیمان را شکسته بود و مستوجب عذاب و عقاب ابدی و رحمت مولوی آن ره در خیانت بلکه
نقض میثاق عهود داران حضرت حفظ ایمان و وفاداری تغیرات چون در خیانت دمی و
حج عهد بیع را ... عهد فاسخ ... بود ... شکسته بود ... نشاخ برگرد
عهد اگر چه ... بود ... و سید ابن طاوس در جامع الاخبار روایت
کرده است که ... عمر بن عتبه ... که
حضرت پیغمبر گفت ... سوال بکنم ... حضرت فرمودند سوال کن از هر چه میخواهی گفت
خبر ده مرا ... که خدا یکی است و اینکه محمد رسول او است که آیا این سخن از نزد تست
یا از جانب پروردگار خود میگوئی حضرت فرمودند وحی از جانب خداست و واسطه جبرئیل و خبر دهنده
منم ... گفت خبر ده مرا از نماز و روزه و حج و ... دیگر آیا اینها
از جانب تو است یا از جانب پروردگار تو حضرت ... جواب فرمودند گفت خبر ده
مرا این مرد ... علی ابن ابیطالب ... در باره او گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه آیا این
از جانب تو است یا از جانب پروردگار تو حضرت ... فرمودند پس ... سر خود را
باسمان بلند کرد و گفت اللهم ان کان محمد صلی الله علیه صادقا فیما یقول فارسل علی
شواظا من نار ... اگر محمد در آنچه میگوید صادق است پس ... شعله ... از آتش
... باشد ... پس ... بسیاری از
راه ... ابر ...
صاعقه از آن ابر ...

... و ... الکافرین لیس له دافع ... سوال کردند ... که
از برای کفار ... از برای آن ... حکایت ...
کرده که ... ابابکر و عمر ... با حضرت امیر المومنین ... از مجلس ...
سوار ... گفت والله ... هذا الغیب اجب البنا
من ... ابن ابیطالب ... که ... ولایت ... است ...
علیه السلام ... استماع این حکایت ... رسول خدا ...
پیغمبر ... آن ... نموده ...
چون حضرت ... در مقام عتاب ... که ... نفاق بوده
در زبان اقرار و در دل ... آنها در مقام ...
در ... باشد ... پس ... رسول
از زبان آن ... نصیح ... شنیده ... شهادت نموده
ایشان ... شهادت ... لا اله ... زبان
آن ... نصیح ... قول ... شهادت نموده
و آن منافق ... حضرت سید المرسلین بیرون رفته پس حضرت
... عذاب ... با صحابه کرده فرمودند ... فرمودند ...
گفتار ... دارد ... از برای ...
... حضرت بسیاری از ...
کیفیت دلالت حدیث ... از امامت ...
و ... امام ... خلیفه بلا فصل پیغمبر خدا ... است

بس هرچند ان از نهایت وضوح احتیاج بیان ندارد ولکن با وصف هم این سر در اسلوب شیخ هم بکار
در نقوب مرام بیکنیم و بگوئیم هر سوره در اینجا بمعنی اوله تصرف در امور دین و دنیاست و عبارت از امام
و خلیفه باشد و هرچند سابقا ذکر اسم در نفرعوب از برای ان آمده است مانند نام و لقب و از کنو
کنده و از لوازم ده شده و جهت باما در اینجا لابد با بمعنی اوله تصرف در امور دین و دنیا باشد که
وجه اول انکه پیغمبر گفت هر با من اوله بامور دین و دنیا شناختند و بعد از ان کلام را بر و تفریع نموده
پس باید هم لفظ مولا هم در نوع برادر شده است بهمان معنی باشد دویم انکه جمیع علمای علوم
بکنند هم در دعوت حوادث که اکثر پیغمبر خدا اصحاب را جمیع نماید در بیابان با آب و علف و تفرقه
و هم صورت نشانت با امر نشانت و حال آنکه هر یک از صحابه دوست و یاری کننده ان دیگر
دیگر از مسلمانان میباشند و هیچ بافهم این تقریر را بکنند هر این هنگام از برای این معنی بر با شخصی
و سیم انکه اکمال دین و اتمام نعمت در این آیت ادا و مشتمل بران است با سبک از معانی
دیگر مناسبت ندارد چهارم انکه تهنیت بخ بخ خلیفه ثانی امر است بر خلافت ان سرور مقصود
از ان منصور که اهل بیان و چون بسیار صحت ان به فهمان نظر جمعیت ربه با ان سکر هر بخشی توانستند
شد بگوئید سو ده چه معنی دارد که در اینجا بمعنی ناصر باشد با محب باشد ای به فهم و ابعه چون می توان تحوگو
رعایت کرده این توجیه را فضب را کل انه نمودند پیغمبر خدا بر و ابن شناد و شش هزار النور الصطفی شمس آید
و منبری از پالان ساخته بر و امانی درست بکنند و بر دست فاطمه را از دست لید بر بکرد
و بسیار بعد انکه پیغمبر نام بر هر که ولیت او هستم علی هم ولیت اوست و خداوند عالم هم در ابا
کند این عبارت نازل فرمایند سبحان الله و الا تعلمون انهم عادی داد بعیرون یقولون ما بعث ذلک فانهم
الله الذی یکلون ای نعمت خاص و لقب خاندان ولایت و ای عارف هم هشتم صاحب بصیرت
کوشش هود را بجانب این جا کرده خاندان عصمت و طهارت داده اوتقه در دل آیند و شوری

در سر افسته در دنیای حقانی عوض نعمه و جوهری از دوفانی این کلمات مع ما انزل الیک
من ربک کاه باشند بیت آمده از ضرورت نطق عددی ان بمعنی حقیقی برود و زمت شبه از حظ
بالکعبه ربع نوحملت ١٥٣٦ مع ما انزل الیک من ربک مطابق موافق است با کلام حوبان
امر خلافت و سوانش حروف باطنی عدد مع ف ل ١٣٢ استحقاق ان است عدد ان ١٣٣
عددی ونشه و مطابق ان است طالب کامل و بیانات مع ما انزل الیک من ربک حیث تصدیق
دو وسط بقه وارد با ظهور امر خلافت امیرالمؤمنین حیدر واکر عدد جمع زبر و بینات این عدد را
نظر زند عبارت هو لبهم الحق یختص برحمته من یشاء با ان عدد مساوی است ای عارف تفرقی ١١١
از دوی مفتضیه و خلافت بدن بیتکلف نابد الدست او دراین امر کسی عدد خلافت
بکه از صد و یاز ده بشرطیکه مراتب عددی احاد و عشرات و مات والوف حروف
ناطق عدد ای ع ف ن ٢٥٢ ان عدد هم که حکومت نموده دوست و نجاه
بر سه هر سه بقه وارد با عدد و علی الاعلی فرد ٢٥٢ آمده مرکز خلافت را زنل تا خاصه
تو ان تعلق و علی گرچه خواهی بیکرانش تا هرش نمود و بیش فلز و دل که توانداین به
باشد و با وجار که زلفه بشبهه ان مولا در مقام بیان فضایل و مناقب ان سرور در ابد ظهور
فضایل و کمالات ان والا مقام در درجات مراتب احدی را جای الکی ربانی مانده است
جایکه شد اوند عالم پیغمبر یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها در حضرت صلاح سوال کرده
از فقیر این آیه فرو دمی نشانه نعمت خداوندی را نه علی ابن ابیطالب باشد و در روز عید
غدیر دو افراز ان چنانچه در ان روز و الکار کسی نشد در در سقیفه و سطوران است
در کتب سیر هم این آیه درست ان ال منافقین نازل گشت و بعض سورة النحل نمود
مقدمات غدیر کان لم یکن انکار گشتند اینکه نتوانستند از نکرد ماند و در در سقیفه و ما بعد ان

تعلل آورده‌اند و سبب ... باز داشتن چون خلافت ابوبکر گذشت علم اسلام انداختند و انتشار دادند
و منار دین فتنه منتقل است و ذکر دیگر ابتدا در باره امامت بقدری که مانوس ان مقصور
نبوده اگر عمر خدا و بایشان صحبت نکرده که زبان او جنس این نمی‌توانسته **حکایت** در کتاب
لوامع الانوار آمده و فتنی عمر ... رفته بود عباس همراه بود ... عمر را امیرالمؤمنین میخواندند گفت
کفت ... امیرالمؤمنین بیت و السلام برای تعلق این لقب ... ازادرم بابن نام ازان
بنام ... عمر ... این نخ دل کرفته ... گفت یا عباس ... میخواهی بگویم ... اورا
این نام ... گفت بگو گفت ... اورا در مدینه کذاشتیم و اوعم ابن ابی طالب
بن عباس گفت ای امیر ... تو اوراحق این کار بسیار بس نو وابابکر ... بر هم
خوردن و او احق آنکه ازو ... او عالم ورسول ... دو رسید عجب کردیم گفت فضل او را
ندانستیم ... و دبان ... و کلمع مقدم نداشتیم از انکه ... کینه او را
در دل داشتند ... رسیدیم ... عرب برا و جمع ... واین کار از دست ما بدر رود تقدیم ... او
سبب این بود و خلافت ... کار ... تو بود خدا ... او ... والله ... ای
جوانی این چه غلط است ... ابن خوری ... در دل ... بود صبر ... او را از ان
از رسول ... در دل ایشان بود ... الستی ... ابن خواز حضرت رسول را ... تمکین نمی
کردند وابوجهل وابوسفیان را ... داشته‌اند ... ندانی که عداوت با او عداوت
با خدا و رسول است ... که عرب برو جمع نیاید اطاعت عرب شرط امامت نبود
بلکه شرط امامت ... ذکر شد ... علم بود و معرفت شرایع و احکام و اجماعی ... علم فضایل
در علوم جمیع ... از شمار ... بیشتر ... و دانش ... فضلا ... از قطرات ... کنار
دانش اوست و همه علوم منسوب است و ارباب هر علمی نسب انتساب ایشان با آنحضرت

بالائی سبع عمر خداوند گفته

حق ال است

بان حضرت م

سفر خوت میکند هر چند که امام فخر رازی از جمله متعصبان اهل سنت است اعتراف باین معنی
کرده است **اما علم تفسیر** پس ثابت است که رئیس مفسرین ابن عباس است و شاگرد آنحضرت بود و جمیع
اهل سنت باین معترفند و اما علم قرائت پس گوئیم که اعظم قراء عاصم است و ابو عمرو و ایشان شاگرد
آنحضرت بوده‌اند **و اما علم صرف و نحو** پس گوئیم که مؤسس این علم را حضرت تعلیم به ابو الاسود دئلی
داده و امر کرده که این علم را تدوین کند **و اما شرایع و احکام** پس گوئیم که مذاهب فقه مسلمین
بر پنج مذهب است **اول** مذهب جعفری صلوات الله و سلامه علیه و انتساب آن به آنحضرت ظاهر
و روشن است **دوم** مذهب حنفی و واضع این مذهب ابو حنیفه است و او شاگرد حضرت صادق بود و مذهب
علوم آنحضرت ظاهر است **سیم** مذهب مالکی و واضع این مذهب مالک است و او شاگرد ربیعة الرأی
و او شاگرد عکرمه و آن شاگرد ابن عباس و آن شاگرد آنحضرت **چهارم** مذهب شافعی است
و شافعی واضع این مذهب است شاگرد مالک بود و انتساب مالک به او بیان کردیم **پنجم**
مذهب حنبلی است و احمد حنبل واضع این مذهب است شاگرد شافعی بود و انتساب شافعی ذکر
شد **و اما علم کلام** پس ظاهر است که ائمه متکلمین در کتب خود ذکر کرده‌اند که کلام آنحضرت
داد و اظهار او و با وجود این متکلمین معتزله که منسوب‌اند بشیخ ایشان حسن بصری و واصل
بن عطا است که او شاگرد ابو هاشم و ابو هاشم شاگرد عبدالله بن محمد بن الحنفیه بود و او
شاگرد پدرش بود و پدرش شاگرد امیرالمؤمنین بود و اما متکلمین اشاعره پس گوئیم استاد
ایشان شیخ ابو الحسن اشعری بود و او شاگرد ابو علی جبائی بود و انتساب او به آنحضرت معلوم
شد و اما متکلمین خوارج منسوب به مشایخ خود و مشایخ ایشان همه شاگرد آن حضرت بوده
اگر چه مرتد شدند **و اما انتساب** متکلمین شیعه امامیه و زیدیه و سایر فرق شیعه با آن
حضرت ظاهر است و اما علم تصوف و سلوک شبهه نیست در جمیع صوفیه و ارباب عرفان

باین نسبت معرفت نمیکند بلکه اعظم معرفت ایشان این است که خود را از ادراک ان جناب بری بینند

هم چنانکه از کلمات رؤسای ایشان مثل شیخ ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و جنید بغدادی و غیرهم ظاهر است

و بعضی از اعاظم ایشان [illegible] آستانه اولاد امجاد آنحضرت بوده‌اند چون بایزید بسطامی سقای حضرت

صادق بوده است و معروف کرخی دربان حضرت امام رضا علیه السلام بوده است و [illegible]

بگوید و در باب معروف بصحبت پیوسته و اما سقائی بایزید بتحقیق معلوم نیست و اما علم حکمت و معرفت

حقایق الاشیا که نیست مرتبه آنحضرت در ادراک حکمت برتر و بالاتر از آن است که احدی

از حکما او [illegible] نماید [illegible] زیرا که حکمت عبارت است از علم بحقایق

الاشیاء بقدر طاقت بشریت و اعظم فنون حکمت علم الهی است که مشتمل است بر معرفت مبدأ و

معاد و اسرار قضا و قدر و نبوت و غیرها و آنچه از امور مذکوره و سایر معارف در کلمات و خطب

و احادیث رسیده است عشری از اعشار آن در کلام احدی از حکما [illegible] دانند که از انبیا

[illegible] از عرفا و اساطین حکمت فلسفه نیست و دیگر آنکه غایت قوه بشریت و نهایت

طاقت انسانیت در تکمیل قوه نظریه که عبارت است از مرتبه عقل بالفعل از برای او حاصل شود

و عقل بالفعل آن است که صاحب آن عالم بحقایق جمیع اشیا بالفعل بوده باشد بنحوی که [illegible]

[illegible] از برای آنحضرت ثابت است بدو وجه اول آنکه جناب پیغمبر در شأن او فرموده

[illegible]

همه اشیا [illegible] پس آنحضرت هم [illegible] دانست و دیگر آنکه در جای

آن فرموده [illegible] انا مدینة العلم

و علی بابها [illegible] **طور عرفانی** [illegible] امیر المؤمنین

و امام المتقین [illegible] انا الذی [illegible] الطعام طعام [illegible]



الطعام طعام [illegible] ولدی و [illegible] من العلم انا

[illegible] انا المرسوخ فی العلم ظاهر [illegible] این کلمات این است

[illegible] پس جان [illegible]

[illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible] نازل شده است [illegible] یا در کوه [illegible]

یا در آسمان یا در شب یا در روز [illegible] نازل شده و از برای چه

نازل شده [illegible]

از برای این [illegible] حضرت [illegible]

ماهیات [illegible]

[illegible] صوری و خواه معنوی

در جمیع مراتب [illegible]

حال [illegible] قلب المؤمن عرش الله [illegible]

و این [illegible] عرش است [illegible]

فرزندان [illegible] و آنچه [illegible] دارد

همین [illegible] حضرت [illegible] سلام الله علیها و

[illegible]

ازان هم

دارد و بعضی مایه در فهم حامل علم قرآن علم و بیان حمل عرش الهی توان کرد و ضامن آن
و تفصیل این علم از تاویل و تنزیل آیات الهی که در قرآن و کتب سابقه ثابت می‌شود
و این تاویل اختصاص بکسی دارد که در مرتبه رسوخ در علم یعنی اهل علم راسخ و حقیقت رسوخ در علم
بمن اختصاص و بهره باشد یعنی تاویل کتب الهی نزد من باشد چنانکه مقصود و نه علم آنحضرت
صلی الله علیه و آله انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تاویل القرآن یعنی بر تنزیل
قرآن جنگ بکنم و علی علیه السلام بنا و بر تفسیر آن جنگ می‌نماید و در بیان مرتبه باب خود
فرموده انا باب الله الذی قال الله تعالی الذین کذبوا بآیاتنا لا تفتح لهم
ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و کذلک نجزی المجرمین
ظاهر معنی این است که هر که در علم خدا ایمان [illegible] بوده است خدای تعالی [illegible]
ایشان دروغ داشته آیات ما را و گردن کشی کردن از آیات ما کشاده نگردد
گفته ایشان درهای [illegible] ایشان و هرگز داخل نشوند در جنت تا آنکه در شود شتران از سوراخ
سوزن و همچنین جزا دهیم گناهکاران را و معنی دیگر [illegible] بر ده از این [illegible] این است
در یعنی باید [illegible] واسطه حصول اسم اعظم و وصول بکمال ذات [illegible] و آن باب
همین است در ابواب السماء [illegible] یعنی در تا باب ولایت [illegible] آسمان ملکوت
کشاده نشود دخول جنت کمال [illegible] داخل نشوند و آنان در آیات الهی
در سطر [illegible] ایمان نیاورند و تکذیب کنند و بزرگی و استکبار [illegible] از آن [illegible] ایشان
کشاده نشود [illegible] و تخلق [illegible] داخل در جنت ذات
نمی‌شوند تا [illegible] جمل نفس [illegible] کبر [illegible] کوچک کند و در سوراخ
سوزن یعنی مرتبه [illegible] فراموش [illegible] در مرتبه [illegible] است

اقائل

واستکبروا عنها

پس چون باین ابواب در رسد یعنی حال او و خطاب [illegible] یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة زیرا که صفات [illegible] وی باشد و از سوراخ سوزن جان
[illegible] که از در دروازه [illegible] فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی و جنة
[illegible] در عالم چون آنحضرت کشف [illegible] اشیا [illegible] اللهم ارنا [illegible]
ادراک آن [illegible] کرد [illegible] جهت سبب شرافت روح [illegible]
[illegible] باشد [illegible] صور و اشکال و [illegible] والاصوات
و حروف است و اینها اعراض اند [illegible] و روح قرآن حکم و معارف و حقایق
و احکام است چون [illegible] قرآن مشتمل است بر این مراتب عالیه واجب التعظیم است [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مشتمل بر مراتب مذکوره [illegible]
خواهد بود [illegible] امیر المؤمنین و احد عشر ذریه طاهره او صلوات الله علیهم
این نفوس مقدسه مشتمل و محیط بر علوم و حقایق و اسرار [illegible] قرآن [illegible]
و مشتمل بر علوم و معارف [illegible] ایشان جواهر قائم بذات مشتمل بر جمیع
حقایق لهذا [illegible] لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا [illegible]
[illegible]
دارم واحدی از [illegible] اولیا موحدین [illegible]
[illegible] انا و
الله الامام المبین ابین الحق من الباطل [illegible] رسول الله [illegible]
وارد است [illegible] و کل شیء احصیناه فی
امام مبین برخاست ابوبکر و عمر [illegible] عرض کردند یا رسول الله آیا این تورات است

حضرت رسول بود و آنچه جبرئیل عرض کرده بود انجیل است و آنچه عرض کرده بود قرآن است و آنچه نبود
نه قرآن است پس داخل شد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب پس فرمودند آن کتاب مبین
این علی است که در آن احصا شده است که خداوند علم همه چیز را و مؤید دیگر بر کلام مذکور
حدیثی است صحیح در احتجاج طبرسی و غیر آن که فرموده پیغمبر هذا اخی علی ما علمته ولی و انا
علمته علیا وقد احصاه الله فیّ وکل علم علمت فقد احصیته فی امام المتقین وما
من علم الا علمته علیا و احادیث باین مضمون متواتر است در میان علمای شیعه رضوان الله علیهم
از ضروریات مذهب شیعه است تفضیل عترت طاهرین بر قرآن مجید و اعتقاد بخلاف
کمتر یافت میشود مگر [illegible] که تمسک کرده باشند و خواهم عرض کرد در میان بعضی اخبار که سبب
ظاهر شود هم این است که قرآن مجید افضل از عترت طاهره است براه [illegible] که در آن
بالکلیه از دلها دور و [illegible] شده ای [illegible] امامت اطاعت کردن عترت
و محبت ابابکر نکاه نمود بلکه ای عزیز [illegible] مقدم [illegible] تا او بر او مقدم دارد و چون
خلافت ابابکر ناگهان شده در روز [illegible] بر [illegible] نبودی [illegible] بود و اصحاب پیغمبر
و خواهش او بیعت کردند و خواهش که تو ای ملعون [illegible] این [illegible] را [illegible] و نهند [illegible]
دو عبد [illegible] آن ملعون [illegible] در او در دی [illegible] که [illegible] منصب [illegible] حکایت
پسر محمد [illegible] نیز [illegible] چون [illegible] منصب [illegible]
و خطاب [illegible] داده [illegible] در [illegible] نمودند [illegible]
الرفض [illegible] و در [illegible] طهارت و عصمت ذکر کرده [illegible]
نمود [illegible] و گویند [illegible] در [illegible] مردان [illegible] بوده [illegible]
و دفع [illegible] ابابکر را [illegible] که [illegible] نامرد [illegible] بعضه [illegible]

چرا الحق [illegible] شنیده اند [illegible] آورده شد [illegible] گفت [illegible] جاه [illegible]
و چون [illegible] در [illegible] گردانید [illegible] خود [illegible] ابو داود
و صحیح ترمذی و کتب مسلم و [illegible] احمد حنبل [illegible] روایت کرده اند و چون بخاری حضرت پیغمبر
[illegible] او [illegible] و او [illegible] شد [illegible] بلال در بیرون [illegible] گفت الصلوة
گفت [illegible] ابابکر با قوم نماز [illegible] و چون پیغمبر خدا آواز ابابکر را شنید [illegible]
ابن عباس [illegible] و مسجد در آمد [illegible] پای [illegible] مبارک [illegible]
و [illegible] امامت قوم نمود و ابوبکر [illegible] و عجب [illegible] نماز
[illegible] و [illegible] خلافت او [illegible] و [illegible] پیغمبران را [illegible]
نموده اند [illegible] قوم [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] در [illegible] در [illegible] حضرت [illegible] خلیفه
در مدینه [illegible] نماز [illegible] خلیفه [illegible]
در صحاح [illegible] ابوبکر [illegible] امر خلافت بجانب تفویض یافت و در امر خود
مستقر شد [illegible] گفت اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم [illegible]
خلافت [illegible] ولایت
این منصب ندارم [illegible] در میان [illegible] و [illegible] کلام [illegible]
انام بر [illegible] الکتاب [illegible] الکتاب [illegible]
علم و عرفان [illegible] بیان آورده [illegible] کدام
[illegible] خلافت و جانشینی پیغمبر خدا [illegible] امامت [illegible]
[illegible] امامت منصوب از جانب خدا و رسول باشد و دیگر بر زبان مبارک [illegible]

ستونها چاره است و زنگ بیت ان نمایند و کسی که داران بیت سران خود حصار بغض و پوسته
بگویند اقبال زنان کلام الهی را که خوانده هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون حکایت
در کتاب فصل الخطاب از عمر سوم بزرگوار و از علمای فضیلت روایت است که شیخ فخر الدین در علوم
روزی بر منبر گفت خدا تم حلقها مع ابن الخطاب ستونها مانند الوعش گفت و از علمای اسلام
اسم حکیم ستونها دون الوعش نگاه و زن بر خواست و گفت ای فقیه رضای ایشان
برآمده و داد جای زایه بر وصله خود کرده باری بگو هیچ و تا بت علامه که بر سر داری چند است
و اعظ خوش بر برخاسته احمد بر لرزه سر برآورد و گفت ای زن لعنت خدا بر تو در شوهر
تو باد در پیغمبر خدا فرموده است هر زنی که از خانه بی اذن شوهر بیرون آید تا بخانه رفتن
خدای تعالی و ملائکه بر او لعنت میکنند و اگر با اذن شوهر رود آید تا بخانه رفتن
لعنت بر شوهران میرسد زن گفت ای شیخ ایمن درین مدت چرا از زنان
بسیاری در مجلس وعظ تو حاضر شده اند منع ایشان نمودی از طریق امانت
دو بانت و راست تو چنین حدیثی را بیان ننموده و بهانه را شنک زکرده و زبهانه را منع ننما
بلکه عده کنند او عمر کرده در مطلع بر احادیث ایشان بودی و ان را آشکار
نمودی در سر تکلیف خود را بیان نموده دیگر از خانه بیرون نیاید و دیگر که
ازواج حضرت رسول اسوج القبائح جایز نبود گفت زیرا که حضرت رسول صلی الله
در حکم زنده کان است زن گفت بیرون آمدن عایشه به رخصت حضرت رسول بود
یا برخصت آنحضرت اگر گوئی برخصت ان حضرت بود کافر شدی و اگر گوئی بیرخصت
بوده پس چرا لازم می آید واعظ مبهوت شده جواب نداشت بگوید پس زن گفت ای شوهر
خدا رحم دیگر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میرا ازاد کرده ان مجلس احسن مقال والطف کفر

اوجب مانند در حضرت رسول حضرت او صلوات فرستاده اللهم قم با مسلک حق بحجه
و دعی النعمة فان و لیس من ابناء خداوند عالم خلق نکرد دنیا و آخرت را مگر از برای ایشان
و سبب ایشان و تعلیم نمود امر را ایشان و الله غنی عن العالمین و آنچه خلق شده است از برای ایشان
و سبب ایشان پس ایشان مالکان خواهند بود و بهشت و دوزخ و ثوب الکلام
از قول سید حق رسیده در پیغمبر باید من رد علی الولی فقد رد علی الرب و من رد علی الرب فقد کفر
هر رد کلام او رد کلام رب تعالی است و رد کلام رب تعالی کافر است پس هر که رد کند بر حجت خدا
پس کافر شده از ذمت ابا خداوند عالم امر کرد نبی خود را اینکه جمع کند بنو عبد المطلب را و دعوت
نماید ایشان را بسوی خدا و پس هر که سبقت کند از ایشان بسوی تصدیق رسول رب
العالمین واجب نماید دعوت اصحاب آن را و تصدیق رسالت ان کند ان حق برادر
پیغمبر و داماد آن و حاکم ان امر از ان بعد باشد و او واجب گردانید حجت را غیر از علی
و کسی داماد او غیر از علی علیه السلام و کیست هر خود قدا کرد و دو فی یوم حنین او مر رسول او
گرد غیر از علی علیه السلام و کدام یک از پسران عبد المطلب کسر را بابت کفر نمود و بیرون
آورد مرد مان را از ظلمات شرک غیر از علی آیا نفرموده پیغمبر خدا که ضربة علی یوم الخندق
افضل من عبادة الثقلین فرمود علی در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس و ایا
جبرئیل در میان آسمان و زمین نگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و لهذا
شهادت غیر از علی و بعث خیبر که غیر از ذو الفقار و انتقام ظفر جمیع غزوات فخر کائنات علیه
افضل الصلوات و اکمل التحیات در دست جانبازان او شده و حال اینکه ادنی شرف
او از همه بیشتر است تا از مود و بیو دیگر علیه ماحیه درست ان ال والا جنت گفت و لولا سیفه
لما قام عمود الاسلام یعنی اگر شمشیر علی نبود ستون دین اسلام بر پا نمی شد هر که را این

و در سالی که شعبان معلوم و

حضرت رسالت [illegible] سخن معلوم [illegible] و قوم او صف خود [illegible] در این گفته اسد الله است همین که
خواهر عمرو بن عبد ود [illegible] کشته شد آن شعر [illegible] در شعر برادر گفته است مضمون
بعضی از اشعار این است که اگر قاتل عمرو علی نبودی [illegible] و انتم برادر [illegible] کسی است
در بدر او را با [illegible] و یکی نه در شجاعت و بی نظیر است و اگر است
[illegible] و صاحب از خلیفه اول خود [illegible] لشکر
اسلام بود [illegible] چشم نیز [illegible] اسلام [illegible] شکستی هم در حنین
واقع شد لشکر اسلام را [illegible] چشم [illegible] دیان این الحلیه آنکه
در جنگ حنین لشکر [illegible] ده [illegible] دوازده هزار [illegible] هزار
دار طرف خصم چهار هزار و چون آن [illegible] گفت لن نغلب الیوم من قلة
فردا امروز [illegible] لشکر خصم و بسیاری لشکر خود مغلوب نخواهیم شد و چون این خبر رسید
[illegible] چشم [illegible] چشم زخمی به لشکر
اسلام رسید [illegible] رسیده [illegible] شکسته و عساکر [illegible]
راه [illegible] گرفته جمعی [illegible] متفرق [illegible] حضرت رسول [illegible] لشکر
[illegible] یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا
وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین [illegible] حنین [illegible] وادی است میان
مکه و طائف و حضرت رسول [illegible] لشکر هوازن و ثقیف [illegible] آوردند
[illegible] لشکر [illegible] دشمن [illegible]
برنشسته [illegible] آن وادی [illegible]
[illegible] صاحب کشف الغمه [illegible] چون [illegible] لشکر

اسلام است که [illegible] روی به انهزام آوردند و باقی نماندند با پیغمبر مگر کسی از بنی هاشم
و یکی از [illegible] حضرت امیر المومنین [illegible] بود [illegible] حضرت رسالت
ایستاده بود و عباس ابن عبد المطلب بر یمین آنحضرت و فضل بن عباس بر یسار [illegible]
بودند چون حضرت رسالت [illegible] قوم را [illegible] استری را که سوار
بودند [illegible] ابو سفیان بن حارث عبد المطلب لجام
استر آنحضرت را گرفته بود [illegible] آنحضرت کمال شجاعت [illegible] صلوات الله الملک الاکبر [illegible] دلدل
[illegible] استری [illegible] سوار شده
[illegible] کفار [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت
فرمود [illegible] عباس [illegible] آواز [illegible]
[illegible] عباس آواز برکشید که یا اصحاب الشجرة السمرة و یا اصحاب
سورة البقرة [illegible] رسول
[illegible] رسول [illegible] پیش روی [illegible]
[illegible] وادی [illegible]
[illegible] از اطراف وادی [illegible] بیرون آمده [illegible] آنحضرت بودند حضرت
[illegible] خدای
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
در اطراف وادی [illegible]
از هوازن [illegible] آنحضرت [illegible] سوار [illegible]

نیز در ارسته او بخش پیش می آمد بجوی او بان مضمون الکه او جو دل منم همه از خصم حجه الغوم
تا اورا خیمه ازم و جمعی بسیار در عقب او هم جدا شدند چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اورا
دید با آن صدق در عقب می آید همین دو مرد ذکر شد با کفرت امیر المؤمنین علیه السلام آن تو جه کاف
او عطوف شده خته نعره زدند او درجات جنک کرده و در لفظ او را چون خیاره بنه و نیم کردند و در خاک
مذلت انداختند تا آتش دی کمر برنهاده و از انجا باز آمده روی با لشکر کرد بنهادند و تمامی را
مستاصل ساختند و غنیمت بی شمار بدست لشکر اسلام در آمده عنیمت صلی الله علیه و سلم را تسکین
حاصل شده در قران مجید اوند آن نازل است ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و
در حقیقت ان کثرت جیش را بدین بهت لشکر اسلام ابو بکر لعین بود و المنه در شکست عافیت نمود و فتح
میسر شده بعد کشتن ابو جودل امیر المؤمنین علیه السلام پس اگر عارف محقق نظری بر همه در نبرد
بیابد لفظ سکینه کتار و حل همه با سهل و حمل با تمام شد سکینه پانصد و چهار و نج معاین
بقی المرتضی بان عدد و موافق بنا بر سکینه در لیست و مطابق است الصاحب اللواء
مع زبیده و بسکینه هفتصد و چهار حبارت نعم الکسب امیر المؤمنین حروف ناطق بعد ذم
لیست بعد هشتاد و دو مطابق است بعد و اهام جمیع الاعداد هشتصد و بیست
سوری و کفی بالله ولیا و کفی بالله نصیرا با این عدد جمع مطابق است استخراج اعداد نقط
سکینه زبر و بین و جمع شد جمع جسم هشتصد و پنجاه و نه که اکبر بد الضحی ۹۵ با ان عدد مطابق
با حقیقت و آن اسم در چون آفتاب تابان در وسط سما ولایت ظاهر و اشکار را
کرد و پس معلوم شد بر یقین همه با عث شکست اسلام و اسلامیان در بدایه امر و نهایت ان
این سکینه بودند چنانچه این خبر معتبر با نضیه است کرده و دار دیران و اعجب انسانا
من القوم کبیره فلن یغنی شیئا ثم هر ول مدبرا وضاقت علیه الارض حتی تعمید و صرفا
والنص حکم لا یدانع بالمراء

ایشان نیز عیب او را دیکت آدمی را ازین جاعت بسیاری لشکر هر وش و فرو کرد وان کرشت
خیری از غلبه و دشمن را بس از کست در رفت بهره له در حالتی که هر نشیب و لعله بوده و هروله
سرکشان با بر زمین رسانید و مقدی روش است و تکشف شد ان بروز زمین با وجود
فرار خود نص الهی را الکی است و دفع نحو بما له و مراد از نص آیه وارد حین است و مراد ابو بکر
حیاکه علامه فوشی نیز گفته و قد سر النبی فی عشره الاف من المسلمین فتعجب ابو بکر من
کثرتهم فقال لن نغلب الیوم لقلته فانهزم مسلم با جمعهم ای اهل حنین زن ان از تنگ حشم اورد
و تنگت هو صلی و و رایت بر بیخو ذکات صاحب ان عجوب قابل خلافت و امامت
با وجود انکه سنی و شیعه روایت نموده اند و از پیغمبر خدا که فرموده سر حین و حسنه ام کرفار پنجه
وان ملعون فرق الابان را طالب شده او بما ر خلافت بود با وجود انکه سر در حین
بود و حوالمکش و صورت او را کرفته بر وان ان ملعون ان را کرد است ان شهر
مکو بسته در خلیفه با وجه و اذن پیغمبر داشت هذه الکمال ثیر ان ناحیان بیدین هر کو
درست بهره بکند او را بایت چنانچه کرده اند الشیعی کفاریه است هر کس که تبرا الکنه زین شده
لعین بعید ان کتب الجمیم جای او در ابتدائین خواص هر دو با ناه در کتب شد آنها ابو بکر و عمر با شند و عثمان
لعین اللهم العنهم جمیعا و عذبهم منا یا الهما در کتاب منهج الفاضلین آمده در ابو بکر در
زمن ناسف هم بود کهف ای کاشف در در سقیفه بتو لا خلافت و امارت نیست
وکمکم ابه فکشفنا عنک غطا ولکن فبصرک الیوم حدید در وقت نزع و تسلیم نمودن جان با
مهنم عاقبت این کار راست بهره کرده بود از ان پشیمان و پشیمانی کشته تاسف میخورد
و نیز در ان کتاب است ذکر شده در وقت مردن با عایشه گفت هلال ابو کشت
هذا رسول الله معترضا منی و بیشر لی الی النار و نیز بلا کرده بوده ان است رسول

هم از فرح اعراض نموده و بشارت رفت سید بود مرا با کشتن [illegible] در کتاب کاشف الحق نقل شده
از محمد ابن ابی بکر گفت پدرم در وقت نزع و سکرات در حضور من و خواهرم عایشه و برادرم عبد
الرحمن و عمر ابن الخطاب میگفت که محمد و علی ابن ابی طالب حاضر شده اند و مرا بدوزخ بشارت میدهند
و صحیفه در دست محمد است و عهد های ما در آنجا ثبت است و در خانه کعبه نوشته اند و میگویند [illegible]
و عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم مولای حذیفه و ابوعبیده جراح در دوزخ است و چون عمر این
این کلمات شنید گفت [illegible] بگو [illegible] این راز مکن [illegible] تا بنی هاشم شماتت نکنند پدرم
چشم باز کرد گفت ای عمر [illegible] بگو که در غار بودم محمد [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
سفینه جعفر را می بینم در دریای [illegible] رفت و من گفتم یا رسول الله من نیز میخواهم ببینم او دست بچشم من
مالید و من نیز [illegible] دیدم و بعد از آن در مدینه [illegible] با تو گفتم تو گفتی [illegible] است
اما اکنون بر من ظاهر شده [illegible] اختلاف [illegible] ظلم [illegible] اهلبیت او کردیم معذب و معاقب
خواهیم بود [illegible] عمر گفت [illegible] بگوید [illegible] برادرم
عبدالرحمن از خانه بیرون رفت پس از من [illegible] گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت نمیتوانم
[illegible] گفت [illegible] تابوت [illegible] گفتم [illegible] ذات
در [illegible] دوزخ [illegible] کس [illegible] عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم
مولای حذیفه و ابوعبیده جراح [illegible] قابیل [illegible] فرعون و هامان
از بنی اسرائیل [illegible] کتاب خدا را و تغییر داد سنن انبیای خود را [illegible]
[illegible] دیگری [illegible] دجال [illegible] تابوت [illegible]
[illegible] گفتم یا ابتاه [illegible] گفت والله [illegible] بگویم لعن الله ابن صهاک
الحبتر هو الذی صدنی عن الذکر بعد اذ جائنی لعنت خدا بر پسر صهاک حبشیه باد

باز داشت [illegible] و لایت و [illegible] علیه السلام است [illegible] آمده بود [illegible]
آن محروم [illegible] پس صورت [illegible] کرد [illegible] و دو اولیاء [illegible]
میگفت [illegible] را با آنکه [illegible] حکایت در زمان خلافت [illegible] ابابکر ملعون [illegible]
چندی [illegible] و [illegible] ایام خلافت مولای [illegible] آمده آن
امانت را از محمد ابن ابابکر [illegible] طلب نمود محمد گفت [illegible] و [illegible] را که [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible] قول [illegible] نمود گفت ای محمد [illegible]
[illegible] این مرد است و [illegible] لازم است [illegible]
از آنحضرت [illegible] امانت
این مرد [illegible] عرض کرده [illegible] امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود [illegible] دروازه کوفه
بیرون رو و چون [illegible] خواهی دید [illegible] خوک
[illegible] امانت این شخص [illegible] کرده چون
[illegible] دروازه کوفه [illegible] رسیده [illegible] خوک
چند [illegible] خوک بود [illegible] آمده [illegible]
خوک ماده آمده [illegible] امانت فلان کس [illegible] خوک [illegible] گفت
ای محمد [illegible] پدر تو ابابکرم [illegible] ظلم [illegible]
بگیر [illegible] خدای تعالی مرا [illegible] مسخ [illegible]
الیم و عقاب عظیم [illegible] رسول [illegible] هر کس [illegible] خلافت [illegible] و آن
[illegible] عمر ابن الخطاب [illegible] معذب و معاقب است
و امانت آن شخص [illegible] در [illegible] مسجد [illegible] بردم [illegible]

بسرانجام صحیح چیز نزد خدای تعالی بهتر از دوستی و محبت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام نیست و این
حضرت را بلا فاصله نایب و جانشین پیغمبر دانستن دوست او دوست و دشمن او دشمن است و چون
عمر این کلمات از پدر شنید بدرد آمد بصورت دید انکاری چند اذن نمود و خطاب بپدر کرد
یک فردی از آن [illegible] و [illegible] از روی حکم بر طول بقای الهی شود و گفت یا ابانا فقد
وجدنا ما صلح خاب من انت اباه واقتضع الله [illegible] که ترجمه اش این است ای پدر ما به تحقیق
یافتیم آنچه صلاح ما در آن است و آنچه [illegible] نفس است زیان کار است آنکه تو پدر او باشی
و ذلیل و رسوا است [illegible] و تحقیق [illegible] از تو خدا و نه غفران اما فقد [illegible] که در آن عهد
در سینه نشد [illegible] در بیعت کرد و [illegible] داد آن [illegible] خیر را با خلافت از
برای تو [illegible] برای آنکه ابواب خیر بست او ضبط شد و آیا میراث گرفتی خلافت
بعد از آنکه [illegible] با ابالحسن گفته بودی [illegible] عمر وای بر تو در بیعت [illegible] حق بر تو واضح و ظاهر
گشته و بعد [illegible] را با بصیرت [illegible] نموده و وای بر تو از آن [illegible] سؤال کنم [illegible] مصطفی
از فضایح اخلاق و قبایح اعمال تو و سؤال نماید از تو [illegible] کرده [illegible] آن که نقل نموده
هر دو خبر را [illegible] و خواری و [illegible] از خدای آسمان برابر [illegible]
بر [illegible] بکند ای فرزندان [illegible] در قیامت و [illegible] ریحان [illegible]
[illegible] و در این باب بسیار گفته و ملاحظه کرده که کیفیت را [illegible] حضرت عرض کرد حضرت
امیر [illegible] جواب [illegible] محمد [illegible]
[illegible] در تاریخ [illegible] اسلام آمده
در این [illegible] بیعت را [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] نموده [illegible] ابدالاباد [illegible]

[illegible] کدام [illegible] اثر [illegible] میشود
در این [illegible] در کتب [illegible] و در تفسیر قول خدا [illegible] ما به اثالکو
الاصوات لصوت الحمیر آمده که مردی سؤال کرد از امیر المؤمنین [illegible] از [illegible]
کلام الحمیر [illegible] آنحضرت [illegible] و صاحب او [illegible]
باشند بصورت [illegible] الحمیر [illegible] ان
[illegible] قوله [illegible] این [illegible] و نان
صبح و [illegible] ای [illegible]
[illegible] کلام خدا [illegible] کلام الله [illegible]
قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا
وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
[illegible] این [illegible] حضرت عیسی [illegible] بسوی تو [illegible]
و علم [illegible] بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما
و جانهای ما را و جانهای شما را [illegible] و لعنت
و [illegible] غضب [illegible] خدا را [illegible] و فاطمه و حسنین
[illegible] آنحضرت [illegible]
از انفسنا [illegible] نفس [illegible] بیان [illegible] ابناءنا
فاطمه و حسنین [illegible] از انفسنا جناب علی ابن ابیطالب [illegible] آنحضرت نفس پیغمبر
است و چون [illegible] لفظ انفسنا در این مقام [illegible]
[illegible] از [illegible] لفظ [illegible] مجاز است [illegible]

چنانکه در کتب شیعه لا به بیرون است چون گفتیم که آنحضرت در خلق حضرت پیغمبر است در جمیع
چیزها مگر در چیزهایی که از خصایص پیغمبر باشد بیرون آمد ثابت شده است عقل بیرون می‌کس
در کمالات دیگر شریک باشند و از جمله کمالات حضرت رسول آن است که او افضل
است بر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز از جمیع است افضل خواهد بود و این بیان
مدعا غیر از فهم او است و در مذهب شیعه این کمال است و زمخشری که از مذهب
نزاست در کشاف گفته است که آنگاه دعوت کردن خصم در مباهله برای آن بود که ظاهر
شود که او کاذبست یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن
پسران و زنان در مباهله در جواب گوییم ضم کردن اولاد و اهل نیز دلالت می‌کند
بر حقیت آن امر و از آنکه خود به تنهایی در مباهله بیرون نیامد زیرا که با ضم کردن ایشان جرأت
نمود که اعزه خود و او پاره‌های جگر خود و محبوب‌ترین مردم را نیز و خود در معرض تلف و
هلاک در آورد و اکتفا نمود که خود نشد و دلالت کرد بر آنکه اعتقاد تمام بر کذب قول
خصم خود داشت که می‌خواست خصم او با اعزه و احباب او مستاصل هلاک شوند و [illegible] اگر مباهله
واقع شود و مخصوص کرد ابناء را برای مباهله پسران و زنان را که ایشان عزیزترین اهلند و
بیش از دیگران می‌پیوسته [illegible] باشند و آدمی خود را در معرض هلاک در آورد و برای
آنکه [illegible] ایشان [illegible] و این سبب در جنگها زنان [illegible] زنان را با خود می‌برده اند
در نگریزند پس بعد از این گفته است [illegible] از آن قوی‌تر دلیلی نمی‌باشد بر فضل اصحاب
عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوییم هرگاه معلوم شد که ایشان اعز و احب خلق بوده‌اند نزد آن
حضرت پس باید بهترین خلق باشند و آن زنان [illegible] از آنحضرت چه بر عاقلان [illegible] ظاهر است
که محبت آنحضرت از باب محبت دیگران بابت روابط بشریت نبود بلکه هرکه نزد خدا

محبوب‌تر بود آنحضرت را و او بهتر است نزد خدا است و چون چنین باشد و حال آنکه
در آیات و اخبار بسیار آمده است محبت او و اولاد او و دشمنی [illegible] بیرون از جهت دنیوی واقع شده است
و همچنین از سیرت آنحضرت معلوم بود که دوستی [illegible] نزدیک [illegible] را از خود و دیگر و سبب آنکه [illegible]
خدا بود [illegible] دوران را [illegible] دیگر که آنکه خدا ایشان را دوستی داشت مانند سلمان
و مقداد و جواب ایشان چنانکه حضرت سید الساجدین در دعای آنحضرت وارد است والی
فیك الابعدین وعادی فیك الاقربین و هرگاه ایشان محبوب‌ترین خلق باشند نزد
خدا و بهترین است باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود در نهج المسترشدین
[illegible] دلیل افضلیت ائمه طاهرین گفته است هرچند که اجماع منعقد است که محمد افضل از علی است
اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضلند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه [illegible] شده است
چه جواب گفته است و ما جواب [illegible] جواب آن [illegible] گوییم [illegible] اجماع [illegible] را دعا
[illegible] افضل از [illegible] باشد [illegible] اجماعی است هرگاه مراد از این اجماع اتفاق [illegible] است
اجماع ایشان اعتباری ندارد و اگر [illegible] جمیع است اجماع [illegible] در مقام منع گوییم [illegible] این اجماع
خلاف اجماع است چه اکثر علمای شیعه را اعتقاد این است که علی علیه السلام افضل از جمیع انبیا
و ملائکه و رسل از جمیع مخلوقات بغیر از پیغمبر بوده است و در این باب احادیث متواتره و
مستفیضه وارد شده است [illegible] بر الدرجات وارد شده است [illegible] از [illegible]
ما [illegible] رسول الله ان اول وصی کان علی وجه الارض هبة الله بن ادم وما من نبی
مضی الا وله وصی وکان جمیع الانبیاء مائة الف نبی واربعة وعشرین الف نبی منهم خمسة
اولوا العزم نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلوات الله علیهم وان علی بن ابیطالب
کان هبة الله لمحمد وورث علم الاوصیاء وعلم من کان قبله و ورد فی [illegible] الجلیل ابن

ابی کنش باسناده عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال دخلت علی رسول الله ص
فلما نظر الی قال یا سلمان ان الله عز وجل لم یبعث نبیا ولا رسولا الا جعل له اثنی عشر
نقیبا قال قلت یا رسول الله قد عرفت هذا من الکتابین قال یا سلمان فهل علمت
نقبائی الاثنی عشر الذین اختارهم الله للامامة بعدی فقلت الله ورسوله اعلم
قال یا سلمان خلقنی الله من صفاء نوره فدعانی فاطعته وخلق من نوری علیا فدعاه
الی طاعته فاطاعه وخلق من نوری ونور علی فاطمة فدعاها فاطاعته وخلق منی ومن
علی ومن فاطمة الحسن والحسین فدعاهما فاطاعاه فسمانا الله عز وجل بخمسة اسماء من اسمائه
فالله المحمود وانا محمد والله العلی وهذا علی والله فاطر وهذه فاطمة والله ذو الاحسان
وهذا حسن والله المحسن وهذا الحسین ثم خلق من نور الحسین تسعة ائمة فدعاهم
فاطاعوه قبل ان یخلق الله سماء مبنیة او ارضا مدحیة او هواء او ماء او ملکا او
بشرا وکنا بعلمه انوارا نسبحه ونسمع ونطیعه فقال سلمان قلت یا رسول الله بابی انت
وامی ما لمن عرف هؤلاء فقال یا سلمان من عرفهم حق معرفتهم واقتدی بهم فوالی ولیهم
وتبرأ من عدوهم فهو والله منا یرد حیث نرد ویسکن حیث نسکن قلت یا رسول الله
یکون ایمان بهم بغیر معرفتهم باسمائهم وانسابهم فقال لا یا سلمان فقلت یا رسول الله فانی
لی بهم قال قد عرفت الی الحسین ثم سید العابدین علی بن الحسین ثم ابنه محمد بن علی الباقر
علم الاولین والاخرین من النبیین والمرسلین ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق
ثم موسی بن جعفر الکاظم غیظه صبرا فی الله ثم علی بن موسی الرضا لامر الله ثم محمد بن علی الجواد
المختار من خلق الله ثم علی بن محمد الهادی الی الله ثم الحسن بن علی الصامت الامین العسکری ثم
ابنه محمد بن الحسن المهدی الناطق القائم بحق الله قال سلمان فسکت ثم قلت یا رسول

الله ادع لی بادراکهم قال یا سلمان انک تدرکهم وامثالک ومن تولاهم بحقیقة المعرفة
قال سلمان فشکرت الله کثیرا ثم قلت یا رسول الله مؤجل الی عهدهم فقال یا سلمان اقرأ فاذا
جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعدا مفعولا
ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا قال سلمان فاشتد
بکائی وشوقی وقلت یا رسول الله بعهد منک فقال ای والذی ارسل محمدا انه بعهد منی
وبعلی وفاطمة والحسن والحسین وتسعة ائمة وکل من هو منا ومظلوم فینا ای والله یا سلمان
ثم لیحضرن ابلیس وجنوده وکل من محض الایمان محضا ومحض الکفر محضا حتی یؤخذ بالقصاص
والاوتار والتراث ولا یظلم ربک احدا ونحن تاویل هذه الایة ونرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون و
هامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون قال سلمان فقمت من بین یدی رسول الله صلی الله
علیه وما یبالی سلمان متی لقی الموت ایها الرئاب مخور عقیده بشو اذ گسسته ان طایفه
رستگاران اینان را در زمین ضعیف کرده بودند و خداوند عالم اراده فرموده است بر
اینان منت گذارد و ایشان را پیشوایان و وارثان زمین گرداند آیا غیر از ائمه دین احدی را
اراده والضعاف ده که مراد از مستضعفان و ما ان غیر از ابوبکر و عمر و اتباع ایشان است الله
ورضی سر پوشیده با وجود انکه بر توطا هر دو آن گفتار گشت از اخبار شیعه
برمی آید حضرت فاطمه ومولای شیف ان ابابکر و عمر را ظالم و غاصب و کافر میدانسته اند و ا
سنه این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلافت و قائم میدانسته اند بلکه این مسئله
بابه محقق است که اکثر مخالفان در صحاح خود نقل کرده اند بطرق بسیار و هر که از اطاعت
امام بیرون رود و مخالفت از جماعت نماید و بمیرد در گمراهی جاهلیت مرده باشد

در حضرت فاطمه و از ابوبکر راضی نشده و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا
رفت پس هر که با امامت ابوبکر قائل باشد باید قائل شود که سیده زنان عالمیان و کسی که
او را خدا از هر رجسی پاک کرده باشد بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته و جمیع
ملحدین و زنادقه بعضی باین قول قائل نشده اند و دیگر اینکه تکذیب فاطمه نمودن با ثبوت عصمت
ان حضرت نقض و رد قول خدا و رسول است چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضا در صحاح ایشان
وارد شده است که پیغمبر در باب ان [illegible] جز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت منند اگر تمسک
کنید انها را گمراه نشوید و هم چنین [illegible] وارد شده است مثل اهل بیتی مثل کشتی نوح است هر که در ان
سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از ان هلاک شد و هر کاه متابعت ایشان موجب
نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس کلام ایشان حق و کردار ایشان صحیح
باشد و از جمیع گناهان زلل و خطا معصوم باید باشند و مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و
ملعون باشند طبری از ام سلمه روایت کرده است که پیغمبر خدا فرمود که علی با قران است و
قران با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ابن جبیر روایت کرده
از طبری و ان از ام سلمه که رسول در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیک است که
مرا بزودی قبض روح کنند و مرا از میان شما ببرند و عذر خود را بر شما تمام بکنم بدرستیکه من در میان
شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی را
گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قران است و قران با علی از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال کنم چگونه رعایت من در حق ایشان کرده اید ای انصاف دوست
ای عارف هر کاه چنین معصومی در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب
و این احادیث را انکار کرده و در دیگر جا [illegible] بس است از برای علم بامامت و خلافت

آنحضرت هر گاه در مسند کرم حضرت رسول ص بغیر از ایشان [illegible] بر قرار بودن خود را چه مذکور [illegible]
پس دست حضرت امیر را گرفت [illegible] با قران است و از یکدیگر جدا نمیشوند مع ایشان از
آنکه لفظ و معنی قران با او است و معنی قران او است و قرآن شهادت بر حقیقت او میدهد و معنی
قران بدون متابعت او روا نیست [illegible] لهذا ایشان [illegible]
خواهم کرد که [illegible] ایشان [illegible] نصب [illegible] ائمه
در این فصل [illegible] بر خلاف [illegible] قطع نظر از اهل بیت ثابت نشود [illegible] از برای او ثبوت
با امامت پس معلوم شد که امام بحق اوست و خلیفه بلا فصل [illegible] انحضرت اوست و هر کاه ان
نصب [illegible] بر خلق ان باذن الله و رسوله نه ابوبکر و عمر خلیفه ان [illegible] و نه عثمان که خلیفه خلیفه ان
مرده است مؤلفه [illegible] و [illegible] بضعه رسول بود و خدام در شان [illegible]
مطیع امر [illegible] حکایت در کتاب [illegible]
اکرام [illegible] ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه [illegible] ابن عباس نقل میکند که روزی که
ابوبکر [illegible] عمر بن الخطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف انجا بودند [illegible]
[illegible] که کسی [illegible] داخل شدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بس [illegible] گفت [illegible] ظالم [illegible]

الحضرت

صحیفه بر زمین زد و ادرکت عمر گفت ای ذنب رسول خبر نیست که ان خاتم را در میان خلق نصیحت
کنند و الحسن رای کرد ان بدین سخن شد و هر یکی دیگری مر کسب جنس بودند و پس بر گفت پناه میبرم که ابا
و شخصی دعوه اسب حدا که باشد ظالم نزد دانش تر از انکه بر دو جسته رسول خدا ظلم کند و از خانه بیرون رفت
ابوبکر گفت پسر را باز آرند که از اهل مجلس بطلب او بیرون رفت پسر را بیافت و با وی در باب عتاب کرد
و گفتم پسر عقب کسی سال نکرده ید داخل شود و بیان قسم با و نمود که بر حضرت رسول کسی را نگذاشتیم
که داخل خانه شود و همگی مجلسیم بیرون رفته پس ابوبکر با عمر گفت شنیدی که گفت شنیدم و در وادی غم از این
بیشتر و عظیم تر دیدیم و شیطان بسیاری و فرمان مردم را ابلیس اما گفته در این سخن بوده و من شنیده یک
با آواز بلند میخواند و مصاحبان را نه به برم عربیه یا اخی تخلل بامر لا یلیق به اعدل عن آل
بن الیامین اجعل الخیر ایلنا لقد ذهبت بلدی والمذاهب من بین المصلین نشب
الی الله مما قد رکبت به الی النبیین و دع ختم الولیین نحن الشهود وقد دلت علی فقد
نبت النبی و کید ان تفتنون فالله یعلم ان الموجعهم لا اخونهم ولا اخو العداوتین وقد
تهدمت اخاتهم و صیاه العالم الاصلع القوام بالدین لا تطلق اخاتهم اباحسن اذ حصله
الله من بین الوصیین حض النبی علینا یوم کهر کم بالعلم والحلم والقرآن والدین پس ابوبکر
گفت با ابن عباس مجلس با امانت است با وجود این حکایت را اگر از تو شنوم گفتم
چنین کنم و چون که شاید الوبین ما ادم انحضرت متبسم شده نزد با ابن عباس صبر از آن
ابیات که خاطر داری گفتم یاد دارم و لکن عهد دارم گرفته در باره که گفت مع قصه با تو نگویم و حرفی کردم
ما شکس کس نهیم واحدی که خبر شان نر فرقه نزد با ابن عباس ان خبر بود نزد من آمد و قصه
مع گفت چنانکه رفته بود انحضرت ان اشعار را کجا انه با تقاد نه دم از واهمه و رسیل خلفا ائمه
نا عثمان گشته شد این حکایت را مکرر گفتم سبحان الله هر قدر بیخود اهم عثمان خانه را

روایت

[illegible] تو نصیحتی از ایشان بجا آوردم برسید با اخبار مرا بشنو خوانم و دست دل و لاله نعیمی بکرد ابت
الکفا گرده خواهیم بود است اگر فالها چه ولایت ان امام بر احدی خفا نه ندارد حق چون آفتاب تابان
هویدا است موفق بن احمد المکی که معروف است بصدر الائمه و از علماء اهل سنت است و جماعت روایت
کنند با سند خود از ابن عباس از حضرت رسول که بمولای خود گفت که فرمود یا علی خدای تعالی ترا
بر تزویج کرد در آسمان روی زمین را صداق فاطمه گردانید پس کسی که بر روی زمین راه رود در حالتی که ترا دشمن باشد
فاطمه دانسته باشد راه حلال رفته باشد و بعض مر فاطمه را خشم آورده باشد و دشمن او دروازه
و شمشیر در ملک غیر بدون اذن مالک حرام است پس اهل بیت دشمن اهل بیت نبوت و رسالت بر روی
حرام باشد ای با همی همین هر گاه علمای شما روایت کنند و چون آیه کریمه فات ذا القربی حقه نازل شد
پیغمبر خدا فاطمه را طلبید و فدک را با و داد و روایت کنند که روی زمین صداق اوست ان
دیگر در باب ضبط ان چه عذر توانید آورد و در پیش چنان که دیدم رسیده است از خلفا [illegible]
دنیا و صحبت شود و پس بر این تقدیر [illegible] ایشان اتفاق افتاده و اطوار [illegible] واقعه [illegible] بود
ایشان [illegible] ایشان را [illegible] رضی گواه بودن چه [illegible] مولای [illegible]
پس اولی [illegible]
[illegible]
چه ایشان [illegible]
[illegible] حشر مع ان عمر با عمر حشر مع ان [illegible] الی المحبین
[illegible]
[illegible] تمره عرفانیه
بدان ای عارف که خداوند تبارک و تعالی [illegible]

فوق آن صفت را از برای ولی خود علی بن ابی طالب برقرار داشته در باره آدم فرموده
ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین وعلم آدم الاسماء کلها
و علی را نیز از آن گفته انا مدینة العلم وعلی بابها و چنانکه تزویج حوا با آدم در بهشت بود تزویج حضرت
سیده نیز در بهشت بود و در باره نوح فرموده یا نوح اهبط بسلام منا و در شان آنحضرت
سلام علی آل یاسین فرموده است و همچنین در وصف نوح فرموده انه کان عبدا شکورا و در شان
ولی خود فرموده و کان سعیکم مشکورا آنگاه وصف کرده ابراهیم علیه السلام را
بوفا پس در باره آن جناب فرموده و ابراهیم الذی وفی و در وصف علی فرموده یوفون بالنذر
ویخافون یوما کان شره مستطیرا و امتحان کرد ابراهیم را در قربان کردن و علی را امتحان نمود
بخوابیدن در فراش [illegible] یعقوب [illegible] شهادت
حضرت [illegible] بمقام شهادت و یعقوب را [illegible]
[illegible] معصوم [illegible] آنحضرت را [illegible] یعقوب [illegible] امام
صلب او بوده [illegible] معصوم بوده [illegible] زندان [illegible]
کرده [illegible] زیاده [illegible] وصف نموده سلیمان را بملک پس فرموده
وآتیناه ملکا کبیرا و در باره امیرالمؤمنین فرموده و اذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا و در وصف
ایوب را بصبر پس فرموده انا وجدناه صابرا و در باره علی علیه السلام فرموده وجزاهم بما صبروا
[illegible] حضرت [illegible] موسی [illegible]
[illegible] عمران [illegible] حضرت ابی طالب عمران [illegible]
[illegible] موسی [illegible] در قرآن [illegible] علی علیه السلام [illegible]
[illegible] موسی را عصا [illegible] ذوالفقار [illegible] این امر رسیده

اکر آن را [illegible] طور [illegible] امیرالمؤمنین را [illegible] و اما تفضیل آن بر یونس
پس [illegible] مامور شد [illegible] و علی را مامور کرد [illegible] و اگر آن
[illegible] علی علیه السلام [illegible] تولد یافت
[illegible] زندگی کرده زاد وی [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] بالصلوة [illegible] و اوصانی بالصلوة
والزکوة ما دمت حیا [illegible] در باره علی ومن اللیل فاسجد له وسبحه لیلا طویلا [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] انا صلوة المؤمنین
[illegible]
[illegible] عبادات [illegible]
انواع عالم [illegible]
و بصورت عبادت [illegible]
[illegible] نفس پاک [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] وجود آن
[illegible]
پاک [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] و اقوال و احوال [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]

و افضل عبادات بوده بعموم اثر ذکر شده بوده و سر تخصیص این است و این جهاد را
باب تر احوال نسبت ائمه اربعه اسلامیه است یا اسما چه نماز بمنزله اسم العلیم است و زکوة
بمنزله اسم القدیر بوده و حج بمنزله اسم المرید و جهاد بمنزله اسم الحق و با این جهاد امر
از عبادت دو شهادتین و از همه جا لازم است و دیگر متعدی تا بیان آن است که اتحاد هرگاه
مقام تقاضا کرده شود پس الله ورسوله وائمته علیهم السلام باید همیشه در وصف فرمود خداوند
عالم مر ایمر نبه جامعیت الکفر و عبارت از قبول کردن ولایت ایشان بوده باشد و بعض
پیغمبر نسبت به است جا که گفته است که قبول نمودم ولایت را چه سرمایه اعتبار کلمه الفاظ
الکفر نیست دار مقتضیات نفس پاک اوست حتی که پیغمبر خدا امیر باید با همه پیغمبران مبعوث
شدی شرادبانی مبعوث شدی چهار او اله است و صفی کرده است ملائکه را بخوف پس فرمود
یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون وصف شده بود در باره شیعه انا نخاف من
ربنا وصف شده بود ذات مقدسه جوزا الصفات الوهیه پس شده بود و هو الذی یطعم
ولا یطعم و فرمود در باره علی علیه السلام ویطعمون الطعام علی حبه وصف شده بود محمد مصطفی صلی الله
بعزة پس فرمود ولله العزة ولرسوله وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء
وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی و فرمود در وصف علی علیه السلام انما ولیکم الله ورسوله
والذین آمنوا و دیگر اینکه حق تعالی آن سرور را در شب معراج امام انبیا کردانید و علی
در روز غدیر امام اوصیا کرد و داد ... نبی را نعمت الله خوانده یعرفون نعمة الله
ثم ینکرونها و علی را اکمل دین ... الیوم ... واتممت علیکم نعمتی و ایضا در شرف البرند کور است
در رسول صلی الله علیه وآله گفت ترا ... دادند مثل العباسیت ... چون
فاطمه زوجه و چون حسنین فرزند داری ... این ... اس

مسود

ازان

از ابن عباس روایت کرده اند که پیغمبر فرمود هر که خواهد که نظر کند به آدم در علمش و به نوح در
فهمش و به ابراهیم در سخاوتش و به موسی در فطنتش و به سلیمان در هیبتش و به داود در قوتش
و به یوسف در جمالش و به یحیی در زهدش و به عیسی در عبادتش و به محمد در اخلاقش پس نظر کند به علی بن
ابیطالب اگر خوبان همه دارند تو تنها داری خوب بگو به در قصیده مدح ... فردوسی از آن
این است که جمیع کمالات انبیا موجود در وجود ... ای ناصر ... بر
این ترا چه مقام است در ادراک ... در وصف آن می باید لو کانت السموات
صحفا والبحار مدادا والرياض اقلاما لنفد المداد وفنيت الصحف وعجزوا الثقلان
ان يكتبوا معشار فضل علي عليه السلام ... این جا که زلف بسته اند در مقام وصف مولای خود
برآمد اگر صد هزار ... عاجز و قاصر
در پیش است ولیکن ... ایشان است ... ضلالت بیرون
آورده شده ... نطق ... ان
وسیله نجات است از عذاب درکات ... ضلالت ... از حج
باب آن حضرت ... کلام ... در اثر
جن لو ان احدكم صف قدميه بين الركن والمقام يعبد الله الف عام ثم الف
عام صائما نهاره قائما ليله وله مثل الارض ذهبا فانفقه وعباد الله ملكا فاعتقهم ثم قتل
بعد هذا ... بين الصفا والمروة ثم لقى الله تعالى يوم القيمة جاحدا لعلي حقه
لم يقبل الله له صرفا ولا عدلا وذهب باعماله الى النار ... هرگاه باشد
... پیغمبر خدا هرگاه ... ما بین رکن و مقام ...
... روزه ...

ابن عباس

براورد و شبها تا صبح عبادت نماید و مسلسل و جمیع روی زمین خواین در و فاین ان الجه باشه
همه را انفاق در راه خدا نماید و جمیع بنده کان خدا را مالک و ایشان مملوک ان بوده و همه را
در راه حق آزاد نماید و بعد از همه این عبادات و خیرات شهید شود در جهاد در راه خدا ایمان
صف و مرده و ملاقات نماید این شخص را در قیامت خالق عالم و پادشاه روز جزا و داد و نگر
حق برلای تعبان بوده باشد خدای تعالی هیچ چیز از اعمال و کردار ان را قبول نکند و اورا
با اعمال ان معذب خواهد بود در آتش جهنم ای عمر تو بر جمله عالم استه فرض در ذمت امت
احسان تو فرض بهر و حق نگس هیچ قبول روزی در رسد نامه اعمال بعرض ای ناصبی هیدین
هر کس و هر چیز علی ابن خادم و کدای درا و باشد و ملازم رکاب او که هر جا برود و هر جا باشد
باشد با ان ارتفع و علو جز نبیا و در سما و عطا کردن رسالت را البوی استناد شب باشد
و بایسته در درخانه او دکوییه الطعام نماید مسکین را و خود را مسکین خواند و یتیم را و خود را یتیم
ست داد و اسیر سلط و خود را اسیر داند چگونه بتوان عقد نقضا بر ان نمود و چه اوست سر الاسرار
و اوست نامه جبار و اوست قسیم جنت و نار و ناربستان نبوت و لسان نبوت و چشم
حکمت و باب رحمت و یعسوب دین و حکمت و معدن طهارت و عصمت است
شکننده قاتلان غوایت و شیخه نجات هدایت و صاحب خلافت و ولایت
از بدایت الی النهایت چگونه و چه گویم ختم کلام او است اگر چه خواهم باز بیان است باید کما ینبغی
در ذکر ان فضائل آمد گر نبودی دیده ها تنگ و ضعیف در نبودی خلق محجوب و کثیف
غیر از این منطق لبی بگشادمی در مدح کیست دادمی داد و چگونه بیان نباشد و حال انکه برای
عمر رتبه است ولایت مطلقه و تصرف کامله در جمیع اشیا با ذن حق و جلاد بر ان که ملت دو
کلی اینه و بزرگوار نباشند و این هر دو بزرگوار مظهر اسم الکل اند و سبحان الله الکل و رب الکل

و فاتح الکل و متصل به لو علت به الکل و المستغنی بو لایتهم و خاتمهم الکل من عرف مراتب
الابداع والاختراع در القدر و نموده عرف مقام الکل و غیره و اله الا انت ره بنوله ولو
ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم لکنهم ردوه و ما ردوه
فانکروه و ما عرفوه و من جاءهم ینبئهم منه کذبوه و کفروه و هذا شان اهل الدنیا
اجتمع [illegible] ولا منصبین فجاءهم التکذیب فیا وارد الرب دون التراب و القاع
یا العقاب بعد ولا القلل العذاب و هذا ابلیس لعنه الله عدو الرحمن و هو یجری مجری
الدم من کل انسان و یعلم خواطر القلوب و وساوس الصدور و هواجس النفوس و هو
محیط بالخلایق مع جنوده و هذه صفات الربوبیة فانظر الی المنافق و المرتاب و العدو
اذا ذکرت خوارق ابلیس قال اسلم و اذا ذکرت خوارق علی علیه السلام انکروا استعظم و طعن
فی قائلها و نوهم و هو احق بالظلم و ادوهم ثم یزعم بعید التائه امن و اسلم کلا و البلاد
الظلم والقبح اذا تبیم الله اکبر فضل رسنی ان است ما مور به کتمان ان و عدم اسرار انشه
رازان مستورشان بکو اسرار مستتر مشرب جان بپرس از آفتاب و اوراد چون کلام
بدین مقام شرود و رسم دراظهار شمه از ان لابد فراز است تاره اوام و تکلم انصوت
خورم آمد الان حصحص الحق معلوم شده و خاطر جمع و حق اشکار و ما ندان فی بین و نعم الناس
ورجاه ضلالت فرو رفته و ...ان شده در اظهار رسم اسرار را تعذری در طاعت
نشده ان آیت بوده باشد الحمد لله کما هو اهله ای اکا عارف کثیر والا هل تبع
متعمد اند و از خیر سعد و انکار ایشان کمالات است و نقد ایشان باستماع است
و لکن نبی را تقدم است بر ال او و در مرتبه سابقه ایکه صاحب در رتبه خطاب ان نبوت
مطلقه و ولایت مطلقه باشد و ازو ترشح نماید نبوات و ولایات با نبیا و اولیا چگونه

مرتبهٔ امامت اتم و اکمل مرتبهٔ ... است چه حال ... است و باعتبار خاتمیت نبوت بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
ختم شد اما ولایت مطلقه باطن نبوت مطلقه است از انجا بسیاری بولایت شیخ ... و از امیر مؤمنان
با ولاد اطهار رو تا قائم آل محمد صلی الله علیه ختم شده است و ولایت مطلقه محیط است بر نبوات مقیده و ولایات
مقیده لهذا حضرت عیسی علیه السلام با آنکه از پیغمبران اولو العزم است بعد از نزول از آسمان در عقب
قائم آل محمد اقتدا خواهد نمود چه آن جزو است و این کل و آن قائم جامع مراتب علویت و عیسی
قائم مرتبه آنکس حقیقت محمدیه و اولاد او باعتبار جامعیت صفات کمالیت مظهر اسم الله اند
آن واحد مطلق باشد چنانکه پیغمبر ... علیه السلام در زمان حکایت موسی در کامل الزیاره فرموده که
من شاطئ الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی الی آخره ... بود شجره وادی
فرات است و بقعه کربلا است و شجره محمد است ... از این حدیث ظاهر میشود ولایت
دارد و بر آنچه رفته اند بسیاری از محققین ... فما الی ظهر فی الانبیاء صفاتا و ظهر فی محمد و آله ذاتا
وصفاتا بغیر احدی مظهر اسم ذات که الله باشد نشد که محمد و آل او صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله ... تعالی عزّ و جلاله ... ابن ... قدر ...
ابن و انجا ... باعتبار تصرف در وجود مظهر اسم الرحمن اند و باعتبار ... مظهر
اسم الرحیم اند ... از آن اسماء الله ... و آنچه بیان شد خلاصه
کلام ابن محققین و اهل عرفان است و لهذا وارد شده است در اطلاق ... لفظ جلاله و آنکه ...
... قرآن ... در مواضع ... از جمله ... در کنز الفوائد ...
در سؤال ... فی قول الله تعالی ءاله مع الله بل اکثرهم لا یعلمون قال ای
امام هدی مع امام ضلال فی قرن واحد ...
معنی ظهر ان لا اله الا انت ... عبادک ...

از غرض ... مشغول ... منزه و مقدس از چند و چه و چون تعالی شانه عما یقولون
الکل جمیع الموجودات ... و الاعراض منها ... ناظر ...
الله و رسوله ... بدان اشاره ... امام همام علیه السلام ... یا ... اسم
اسماء الله الحسنی و هو الاعظم و الاعلی ... اسم الله ...
واز جمیع اسما بالاتر است ... و اندراج تمام اسما در آن و دوم آن ... اسم
عبارت است از تعین ذات بصفتی از صفات و برای هر تعینی ... اسم ... آن
تعین است ... آن تعین ... الف ... اسمای الله
و هر نوعی از انواع موجودات ... مظهر و مطلع آثار ... آن
در مظهر و مطلع آثار اسم الله است ... اعظم اسماء الله است ... اسمای الهی
این است ... مظهر اسم اعظم است ... جمیع صفات
اطلاق ... ذاته و جمیع ... محمد رسول الله است ... صلوات الله و سلامه علیه و آله
حاملان ... امام ... علی ابن ابی طالب علیه السلام است ...
و نفس ... عالم اسما ...
مظهر ... صاحب ...
... کرده است ...
وجود ... حقیقت ...
حقیقت ... شجره ... صفات الله ... و النفس ... ذات ...
کن ... کلام ذات ...
و طور ... مطلع نور ذات است ... مطلع انوار ...

و طور قلوب و مطلع انوار علوم و عرفان و الف ان است این همه سلاسل و مصاحف [illegible]
و بعض از نیکا مطلع الانوار و صاحب کتاب مسطور نیز ام الکتاب حقیقه او را تمام اسماء و احکام
و اخبار الهی و کونیه در کتب سبع است با خود کتاب مسطور و بیت المعمور و خانه دل عرش الله است
همه بلطایف ان عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ملک و ناسوت معمور است و حرمت
و شرافت انسان و تعینات نفس الرحمن همه انواع ظهور ها از انسان در حقیقت نیز شریح است و چون
حقیقه انسان در حقیقه الحقایق است پس ارواح جمیع مخلوقات همه بدن و شبح روح او باشند و روح الارواح
و طاعت اصل سلام خداوند تبارک و تعالی بر روح او فرض کرده که و من یطع الرسول فقد اطاع الله
و این طاعت هم وجود جسمانی و هم عینی و جسم و معنی هم دینی و دنیوی و قسم اخروی دارد و برای
کثر سورت استعمال مراتب مذکوره [illegible] و بگوییم که زینت الفضال نور است ان نور حق حبیب
کمال تجلی است در نفس وی از ان جنت و نور صرف است در صلات به ظلمت و ان منصور [illegible] و ابن
بسیار لفظ حدیث است پاره و تا قران حدیث است از ان [illegible] آنچه و حرف [illegible] آغاز
سازی از ان بطور سر آنکه سبب مجموع بودن همه است ذات به خود که لا یری الا الله [illegible] لهذا
سبز بایستی بر ان زمان صلی الله علیه و آله علی ممسوس فی ذات الله بهر گاه برای کسی بصیر تر بوده باشد
سلیه و سلیقه بوده باشد منتقد [illegible] از بیان که و از اغبت بطور اجمال درج نماید اگر
کسی است بگوید پس است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا بولایة علی و اولاده علیهم السلام
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی
و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضاه و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین محمد و آله
الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین تولد آنجناب در روم [illegible] بدانکه
در [illegible] سیزدهم شهر رجب بوده از عام الفیل سی سال گذشته بود و بعضی در شب یکشنبه ۲۳ شهر

تاریخ تولد [illegible]

رجب والسنه [illegible] از انکه در مبارک [illegible] کائنات به [illegible] سال که شنبه بوده [illegible] بود
در خانه کعبه اتفاق [illegible] وارد آمده بود و اسم آنحضرت علی ابن ابیطالب ابن عبد المطلب و مادر
او فاطمه بنت اسد و نام دیگر آنحضرت حیدر است چنانکه خود فرموده است انا الذی سمتنی امی
حیدره و نام دیگرش اسد الله است و القاب آنحضرت را که بسیار است از الجمله ابو الحسن و ابو الحسین
و امیر المؤمنین است و احدی از ائمه را جایز نیست باین اسم سلام کردن چنانکه حدیث وارد
از امام جعفر صادق ع پرسیده شد در قائم آل محمد را با امیر المؤمنین سلام توان کردن جواب فرمود
که لا ذاک اسم سمی امیر المؤمنین لم یسم به احد قبله و لا یسمی به بعده الا کافر
دیگر کنیه ابو تراب است و ابو محمد است و ابو السبطین است و ابو الشهداء است و یعسوب الدین
و قائد الغر المحجلین و سید المؤمنین و مرتضی و نفس الرسول و قاتل الفجره و قسیم الجنة و النار و صاحب
اللواء و سید العرب و [illegible] و یا ذی [illegible] ازو الدهر محروم است ای شاه که کف [illegible]
[illegible] ما خاب لدی [illegible] چون [illegible] من [illegible]
ما امرت بالعبث [illegible] از برای آنحضرت در کتب [illegible] چون
صاحب کشف الغمه و صاحب فصول مهمه ذکر کرده اند وفات آنجناب در کوفه در شب [illegible]
شهر رمضان المبارک بود که از تاریخ هجرت نبوی [illegible] سال گذشته بود ضربت ابن ملجم مرادی
ملعون اللئیم [illegible] واگذار فاتحه در بیان کرامت
و تاریخ ولادت با سعادت سیدة نساء العالمین فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها
بدانکه ولادت باسعادت فاطمه زهرا [illegible] از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود
[illegible] روز [illegible] پس از ان [illegible] است شهید [illegible]
بزرگوار [illegible]

در بیان احوال [illegible]

که بعضی او را [illegible] موضع زیارت بکنند در حجره طاهره و بقیع و مابین قبر و منبر
اگرچه اول اظهر است چنانکه در اول [illegible] صحیح است [illegible] استغفار و [illegible]
[illegible] روایت است از عبد الله ابن عباس [illegible] روزی عایشه علیها اللعنه که بحضرت
رسول آمد آنحضرت فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها را میبوسید گفت آیا دوست میداری
فاطمه را یا رسول الله حضرت فرمود که اگر بدانی [illegible] بمقدار او [illegible] دوست میداشتی او را هر آینه
دوستی تو با او زیاده خواهد شد بدرستیکه در شب معراج چون بآسمان چهارم رسیدم جبرئیل
اذان و اقامه گفت پس جبرئیل گفت [illegible] پیش باش یا محمد با تو نماز کنیم گفتم یا جبرئیل
من مقدم شوم بر تو در نماز جبرئیل گفت [illegible] خدا فضیلت داده است [illegible]
بر ملائکه مقربین و [illegible] بر همه عالمیان پس پیش رفتم و با اهل آسمان چهارم
نماز کردم پس بجانب راست نظر کردم ابراهیم را دیدم در باغی از باغهای بهشت و گروهی
از ملائکه را دیدم [illegible] آمده اند پس [illegible] ندا [illegible] برای محمد بگو [illegible]
پدر تو ابراهیم [illegible] برادر [illegible] پس چون [illegible] رسیدم جبرئیل دست مرا گرفت
و داخل بهشت کرد [illegible] چون داخل شدم درختی از نور دیدم [illegible] و در پای آن درخت دو
ملک دیدم [illegible] حله و زیورها [illegible] گفتم ای حبیب من جبرئیل این درخت برای کیست
این حله و زیورها از کیست گفت [illegible] از برادر تو علی ابن ابیطالب است و این دو ملک [illegible]
از برای او زیور و حله [illegible] تا روز قیامت پس [illegible] رفتم [illegible] رطبی دیدم [illegible] نرمتر از کره
[illegible] خوشبوتر از مشک و شیرینتر از عسل پس یک رطب از آنها تناول کردم و آن رطب
نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مقاربت کردم و آن نطفه حامله شد
پس فاطمه حوریه انسیه است [illegible] بصورت انسان است در صفات و اخلاق حوریان

پس از آنجا بالا رفتم بسوی آسمان پنجم و از آنجا باسمان ششم رفتم

حوریان است پس هرگاه که مشتاق میشوم بسوی بهشت فاطمه را میبویم و از او بوی بهشت میشنوم

از والد مرحوم است ای فاطمه ای بضعه محمد و ام امامها [illegible] پیوسته سلام جانم فدای [illegible]
اندوه تو باد [illegible] اندر ایام در کتاب معانی الاخبار [illegible] معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود حق تعالی خلق کرد نور حضرت فاطمه را پیش از آنکه
بیافریند آسمانها و زمین را [illegible] بعضی از مردم گفتند یا رسول الله [illegible] انسی نبود [illegible]
فاطمه در باطن حوریه است و بظاهر انسیه گفتند یا رسول الله [illegible] این سخن را برای ما بیان فرمای
حضرت فرمود [illegible] حق تعالی فاطمه را از نور خود آفرید پیش از آنکه آدم را خلق کند [illegible]
خلایق را آفریده پس چون حق تعالی آدم را خلق کرد نور فاطمه را بر آدم عرض کرد صحابه گفتند
یا رسول الله پس [illegible] فاطمه [illegible] بود [illegible] در حقه بود در زیر ساق عرش گفتند
رسول الله [illegible] طعام او [illegible] تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود پس چون حق
تعالی آدم را خلق کرد [illegible] از صلب او بیرون آورد و خواست که فاطمه را از صلب من بیرون آورد
نور فاطمه را سیبی گردانید در بهشت جبرئیل آن سیب را برای من آورد و گفت السلام علیک
و رحمة الله و برکاته گفتم و علیک السلام و رحمة الله ای حبیب من جبرئیل پس جبرئیل گفت ای محمد
پروردگارت ترا سلام میرساند گفتم [illegible] و بسوی او برمیگردد سلام [illegible]
تحفه ها پس جبرئیل گفت [illegible] این سیبی است [illegible] حق تعالی [illegible] فرستاده بسوی تو از
بهشت پس من آن سیب را گرفتم و بسینه خود چسبانیدم جبرئیل گفت [illegible] خداوند امر فرموده
که این سیب را تناول نما پس چون آن سیب را پاره کردم نوری از آن ساطع گردید که من ترسان
شدم [illegible] جبرئیل گفت چرا تناول نمی کنی [illegible] این نوری است که نام او
در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه است گفتم ای جبرئیل چرا او را در آسمان منصوره

گوسفند و در زمین فاطمه خبر نبود و در جواب عرض کرد که اورا فاطمه در زمین برای ان گوسفند
قطع کرده است شبان خود را از اتش جهنم و دشمنان خود را از محبت خود بریده است و در
اسمان اورا منصوره گفته ان گوسفند همه شبان خود را نصرت و یاری بکند چنانچه حق تعالی
میفرماید و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء **لمؤلفه** یا فاطمه یا بنت رسول ثقلین
هم خواهر شبر حق ام حسینی ان کس که ترا آزرد دشمن مائی بگفته اند همه شفیع تو نزد خدا گو بخش **و در**
کتاب عارف کامل شیخ رجب روایت کرده از اصحاب تاریخ در اسرار فاطمه
و در کتاب عیون المعجزات از عمار یاسر رضی الله عنه که گفت روزی حضرت امیر نزد فاطمه علیها السلام
رفت چون نظر فاطمه بر انحضرت افتاد گفت یا علی نزدیک بیا تا خبر دهم از انچه بوده است
و از انچه خواهد بود تا روز قیامت و از انچه که واقع نبود چون حضرت امیر ان حکایت شنید مراجعت
بنزد حضرت پیغمبر صلی الله نمود چون ان سرور را چشم بران قایم باب خیبر افتاد گفت یا علی تو بگوئی
یا من بگویم عرض کرد که همه گوش شیم بهره زبان سرافرازی که خبر ما پیش بر کار است ان سیده
و قایع ماضیه را ابتدا بیان گفته بود ابر عرض نموده است ان مقتدای انس و جان همه ابا
سیده النساء از انوار ولد از انوار است و نور دیده چنین است و حضرت گفته فخر و
مباهات بسجده حق قیام نمود و مراجعت بخدمت خاتون قیامت کرده بسبب ان وسوده هم و
قایع راضیه بیرون کرد عرض نمودی گفت چنین است ای سیده النساء پس شنیده بود ان
محمد و مرا یا ابوالحسن چه ان حق تعالی ایجاد نمود بقدرت کامله خود در ابتدا خلقت اشیا و درخت
پوسته در دار دنیا حق تعالی پس دیده داد از انشجار از اشجار بهشت و ان شجره را که بنور بود
کرد پس در زمانه و ادم نزد کوه اسمانها را بقدرت خود مشرف نمود و طلعت آفتاب طلعت
بهشت نمود و هر یک از اشجار از روی شوق خود را خاک ره در قدم ان سیده ابرار نموده

در کرامت

واقدام

و ان شجره نیز از شغف حاصل خود را الطیبین اخلاص که اشتیاق بامر الهی مامور شده هدیه دادند عزت به
ان شجره در عوض قبول درآورد و لطیف نموده وان حاصل را چیده و در نزد ان گوسفند آنرا
جوابی ان شریف خود بقبول شده نور از ان درخت بان شجره مبارکه و اصلها ثابت و فرعها
فی السماء و در محل خود استقرار و بصورت ثابته بر امده و در حین تلالؤ چون صدف قابله خدیجه
بنت خویلد قابل حمل ان شده و این در مقیم اسناده در حضرت باشد از ان بحر
امده **و در تحقیق ولادت** انحضرت مفضل بن عمر روایت کرده از امام ناطق الصادق علیه السلام
در قبه بوده چون خدیجه سلام آفتاب تابان را بانگی باشد چشمهای حسودان از ان
شده و نظر مخبران ما الغرایب و در ساله الالباب سوال از ان برکت و رفته خود را قابل حمل
ان نه السنه گرده هم به تهنیت ان نیز اقدام نمود و نه گفته طیبت باطن ایشان پس آن
ایوان نبوت را از ان رهگذر ملاله و رخصت بود بگفته با نطفه ملال گفته این بود که مبادا او
خدیجه باسیده کاینات هم او را دوزنه و قبر از انکه قابل حمل ان نور اقدس شده ان نور
مادر را الکلمات به بعد از رحمت وحدت بدو می آورد و مونس وحدت در وحشت ان
و این بسته را از خم رسالت پنهان بدانست پس روزی ان سرور داخل منزل شده
دیده خدیجه با احدی در مقام تکلم است و کسی نزد او نیست پرسید ای خدیجه با که سخن میگوی عرض
کرد با این طفل در بطن دارم مونس من است و با خبر الغیب نامت خبر داده و اعلام فرموده
سیده کاینات را بانگ جبرئیل و اخبار رهنما بدو ان حضرت و با تهنیت و با برکت
دحق تعالی نسل را از ان بوجود خود اورده و دارالسلام ان را امان و پیشوایان بدو خواهند سیده و حق
ابرار از النقصای و حجت از خلفهای خود خواهد کرد دانسته در زمین و پیوسته خدیجه در حین حمل
بود تا زمان قرب ولادت پس فرشته ان در مقیم را محل تنگی افتاد مبدا ان نموده

در ولادت

و ان

اندرین یتیم یعنی چه یکی گری

تو گواهیم شد

ان بعزم او داع و فخری عالم شود و کنار دو عالم از بهر نوع عوز او در مرتبه تنزیه بود نسبه در نظر
کاری کاه باشد ایشان نزد انبیا چنین آمده چون ارواح ایشان از دم غیر قابله و سنجیده بود
این فیض بود نه در مقام الست در آمدند و بنام زلیخا داده هر فرمان ما نبردی و قبول قول ما نکردی
و زن یتیم ابو طالب شدی و فخر است و ما ما نداده و با این سبب یگانه تو هم آن یتیم و نتوجه صد سلوک ازلی
و ضد یکه کینه رسیدن بنام اند و همان باشد و فخر آن **روز ورزد** کانه برین ارض و سما است ضمیر حق
هیچ کاه که بر باشد **ه** نسبت نزده ابو سبب آن حادم و کنده ام و خادم و فخر شده و هر این نزد است نسبه دیگر آن
بود که در ایشان نوری از عالم انوار بهم باشد و مناسبتی در ایشان باشد از عجب و شهود نا گاه
چهار زن گشتم کوان در حضور ضد یکه و انف و خاک شده اند و دیگر زنان نبی باشم شبیه بود ند و خدیجه را
چون ان تزویج بود و در عالم تنزیه بود و خشتی طاری از دو بدن ایشان کرد به پس یکی از ایشان
خداوند عالم و خشت را از نور ود ده و مادر ابو است تو فرستاده و ما خواهران تو ایم منم حق
و دو جا بر اسیم خلیل و دوم آسیه دختر مزاحم و دیگر زن تو خواهد شد در بهشت و سیم
مریم دختر عمران است و چهارم کلثوم خواهر موسی ابن عمران است حق تعالی ما را فرستاده در
وقت ولادت نزد تو باشیم و تو را بر این حالت مدد دهیم پس یکی از ایشان در جانب
راست و دیگری در جانب چپ و یکی در پیش رو و دیگری در پشت سر خدیجه گرفتند برقرار شدند پس
آن و عالم را نقد دم خود و شرف کرده و پاک و پاکیزه فرود آمد و چون بر زمین رسید نوری از وی ساطع گردید
بر تبه و شرفهای کبرای او وشن کرد ابنه چنانکه محقق شد هر نوشته است **فلما وضعتها اشرقت الانبیاء و**
امتلاءت منها الاقطار بالطیب الانوار و دخل عطر العصمة وامتلاءت بیوتات مکة بالنور
لم یبق فی شرق الارض ولا غربها موضع الا وقد اشرق نورا و دخل فی النساء نور ازهر لم یکن قبله
داخل شده نه ازهر العین بسب نور با نگاه نه و هر یک از یقین و خشتی از بهشت در دست

و انشده و ابریقهای ایشان مملو بود از آب کوثر پس ان زن که در پیش روی خدیجه نشسته بود حضرت
فاطمه را بر داشت و با آب کوثر غسل داد و دو جامه سفید بیرون آورد که از شیر سفید تر و از مشک خوشبوتر بود
تر ازو نه حضرت فاطمه را در یکی پیچید و جامه دیگر را مقنعه او کرد و استدعی پس اوراد آمد کرد آمد و دو پس از ان زن ولادت
گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء وان
سادة الاسباط پس گوای من سلام گفت یک یک نام خدا و با گفت پدرم رسول خدا بهترین پیغمبران است و شوهرم بهترین
اوصیای پیغمبران است و فرزندانم بهترین فرزندان پیغمبران است پس هر یک از زنان را بنام
ایشان خواندند و سلام بر ایشان نمود و پس آن زنان شادی نمودند و حوریان بهشت خندان شدند
دیگری گر ان بشارت داد ند و اهل آسمان یکدیگر را بشارت داد ند بسبب ولادت آن معظمه
نوری در آسمان ها پدید آمد که پیش از ان ملایکه مثل آن نوری ندیده بودند آن زنان مقدسه با مادر
صد یقه خطاب کردند و عرض نمودند بگیر این مولود را که پاکیزه و پاک و پاکیزه نسل و با برکت
دو نسبت در برکت و حق تعالی در برکت و کرامت را در او و در نسل او قرار داده است پس اخذ نمود ان
معظمه فلو بهای حسنین و آن نور دیده رسول الهی را با درت و در دوش حاله شده و بستان در دهان
او گذاشت پس ان مسعوده از شیر در هر روزی بقدر ماهی از اطفال دیگران نشو **نمو** آن را که
خدا با در او صمد است **۰** و از تبه حسین و حسن او در است **۰** بو کرد و چون ان تواند آورد تا دو ما با او
مکن ایشان بنهی است **ای ناصبی** بدین ایها نه استثنی و ابتدای پیغمبر ابتدای است و کلام نظم الله
تر از ابتدای شده او رسول خدا فرمود اما آنکه ابتدای پیغمبر کرد بنا بر آنکه ابتدای فاطمه کرد
پیغمبر شده اما فاطمه صدیقه بینی مرا ز او فقدا ز اهل بیت سابقین بیان است و در صحاح نسبت آن
نسبت به طرق متعدده و محققین بیت دیگر فاطمه را خلفای خلافت آزرده شده وار است ان رضیه
نبود نا انکه رحلت کرد حتی آنکه ان پیر گشته و ان سکت زاهد پیدا و دست ایشان را ان ازد ان

و قول نه لو و خاتب و مضمر مرجعت کرده و این در جزو خامس از صحیح بخاری و در جزو سیم از صحیح مسلم
کما ذکر من الطرایف و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ایراد کرده بطرق کثیره و گفته که این خبر صحیح و
معلوم است و دفع ان نتوان کرد و نقل کرده که ابو بکر بعد از آزردن فاطمه گر عمر را فرستاد و خود و فاطمه
راضی نشد و بحال عدم رضا باقی ماند تا از دنیا رحلت نمود و وصیت نمود که بر جنازه او حاضر نشوند
و ظاهر است که بر تحقیق این خبر ان جماعت ایشان که بطون در صدد توجیه و اعتذار ان در آمده و بعد ربا
به تراز کنند که ذکر ان احتیاج ندارد و موجب تطویل است و این ظلم منافات دارد با آیه
و لا ینال عهدی الظالمین که خبر میدهد از اینکه عهد من بهر که ظالم بوده باشد و نتیجه نیست که مراد از عهد
نیست مگر امامت چنانچه بعضی ذکر ان رفت و قوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم و قوله تعالی والکافرون
هم الظالمون بعد از انکه لو گفته بود خدا وند عالم نفی عهد را از هر که ظالم بوده باشد در وقتی از اوقات
در جمیع ازمنه مستقبله ان وقت چه صیغه لا ینال فعل مستقبل است و نفی فعل مستقبل مفید عموم است بدلیل
صحة استثنا زیرا که میتوان گفت لا ینال عهدی الظالمین الا بعد ترک الظلم و هر جا که صحیح باشد استثنا او
داخل است در حکم مستثنی منه و لولا الاستثنا و این تقریر مندفع است جواز بر انچه گفته شده
مقاصد از این دلیل منع کون ایشان کافر اثم اسلم ظالما لا یقر لانسم که کافر در وقتی که مسلمان شده است
ظالم باشد چه در وقت اسلام کافر نبوده و صادق نیست و چون کافر صادق نباشد ظالم
صادق نخواهد بود و وجه دفع ان است که صدق ظالم بر کافر در وقت کفر کافی است در اینکه
وجه نسبت الصدق در وقت اسلام نیز چه همین که در وقت کفر ظالم باشد صادق است عدم
نیل امامت در جمیع اوقات مستقبله وقت ظلم و از جمله اوقات وقت ظلم ما اسلام است پس
هر کافر که بوده باشد در زمانی از ازمنه هر چند مسلمان شود و اصلاح حال خود کند قابل امامت نخواهد بود بعض ابو بکر
با وجود انکه پیش ذکر کرده شد که ایشان مسلمان نبوده اند حقیقة بلکه اظهار اسلام ظاهرا میکردند قوله تعالی

و گفته وارد است انرا جبت فضه و امر مستبدلین که کدام اعراض و الاذان از غضب خلافت روایت
شده است از سلمان فارسی رضی الله عنه که داخل شده ابو بکر و عمر و عثمان بر رسول صلی الله علیه و آله و عرض کردند
یا رسول الله چه باعث شده است تو را که تفضیل میدهی برادرت علی علیه السلام را در همه حال پس فرمود حضرت که حق تعالی
نه لوم ملکه جهت او نه عالم او را تفضیل داده است عرض کردند دلیل آن چیست پس فرمود هر گاه دلیل نقلی ندارید
پس بیایید تا جمیع بیرون رویم و نزد اصحاب کهف رویم و بر ایشان سلام کنیم پس ابو بکر و عمر و عثمان و علی و سلمان
بیرون رفتیم و رفتیم تا آنجا باشیم پس دعا کرد و سلام کرد بر ایشان پس گفت هر یک از شما که خدا او را
عالم است بر از مرده و اجابت قول شما کرد بس ان افضل خواهد بود گفتند راضی شدیم پس امر فرمود
بفرش خود را بسط و بر فرش نشستیم و فرمود ای باد بردار ما را و در وسط ان را جای داد و فرمود گفتم
با سلمان در همه کوهی فرود آمدیم و بعضی از ما گفتند پس فرمود یا علی علیهم السلام اصحاب
الکهف و در وهم ان سلمان کهف ره بود و داخل شده در کهف بسط و برد ما را بسوی کهف
علیه پس برخاست ابو بکر و دعا کرد و ابو بکر ان با سلمان این است که گفته بودیم پس کوه و در سلام
نمایید و قوم سلام کردند پس برخاستند و هر یک سلام کردند و جواب سلام نشنیدند پس برخاست
امیر المؤمنین و در رکعت نماز بجای آورد و دعا گفته بود و نادی یا اصحاب الکهف فصاح
وصاح القوم من داخله بالتلبیة فقال امیر المؤمنین السلام علیکم ایها الفتیة الذین
امنوا بربهم و زادهم هدی سلام ورد و در جواب حق بر ما باد ای کسیکه ایمان بما
چالب ان آورده اند و بدایت با فرایه بسوی او پس خدا و ند ما را و کسیکه بود و بدایت را داد از
علم پس است ان در جواب گفتند تو باد سلام ازجانب بر دو کار ما افضل رسول الله ای
برادر رسول خدا او وصی و جانشین او و امیر مؤمنان بتحقیق خدا وند عالم امر کرده بود
بر ما عهد با بیان کنیم او بر رسول و محمد مصطفی و با بیان بولایت تو یا امیر المؤمنین تا روز قیامت

هر روز جواب است پس برودی در اوقات وقت قوم و گفتند یا ابا عبد الله برگردان ما را پس هیچ نگفتم
بر ایشان این سخن پس عرض کردند با ابا الحسن برو دنا پس حضرت بیرون آمد و بازگردید نبالها رسول
پس برداشت ما را هیچ وا داد و نشست پیغمبر خدا و گفت تعرض را عرض کردیم پس فرمود پیغمبر خدا این
برادرم جبرئیل مرا اخبار کرد که وقایع بطوری هر دو نعتست اللهم صل علی محمد و آل محمد ای سگ بیدین
ای امام مخبر در کتاب خود کسی با دبیری است چگونه تواند جواب بگو که منع عموم و دلیل
عموم اگر صحت است معارضه نماید به تخصیص بابن طریق یصح ان یقال الظالم لا ینال
عهدی الامامة فی حال کونه ظالما او فی جمیع الاحوال او لا لانه مفهوم مشترک بین القسمین
لم یصح تقسیمه الیهما لکنه استثنای ای دفع با وجود آنکه خود را تخصیص ببینار مفهوم [illegible]
ثبوت است فایده مرتفعه بکمال ظلم و تحقیق احوال او را نه عدم او مفهوم مشترک است چه سلب
مفهوم مشترک متحقق نمی شود مگر در ضمن سلب جمیع افراد و بخلاف ثبوت مفهوم مشترک در جایز است
تحقق آن در ضمن فرد واحد و اینکه گفت عالم است مرا ابوبکر و عمر ابوبکر را چگونه علی علیه السلام افضل
بود باشد و حال آنکه پیغمبر خدا فرموده است مرا اگر علی و فاطمه را تزویج نمی نمود او را کفوی نبود
بر روی زمین تا روز قیامت نه آدم و نه اولاد او همه از آدم بودند و اینچه بیشتر گذشت بر آنکه
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان بغیر از پیغمبر آخر الزمان
افضل باشد بلکه استدلال بر تفضیل حضرت فاطمه بر ایشان کرده اند پس چگونه برای ابابکر
فضیلتی ثابت و ظلم فرخواند کسی را که در خانه علی علیه السلام کرده و عمر را بر آن داشت
در خانه علی را بسوزاند و حرمت او نه نگاه داشت در وصف آن بیغوله بقوله تعالی فی بیوت اذن
الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الاصال تغیر خانه های است
دستوری دادو خدای تعالی اهل او را که برداشته شود و قدر ان متعلق فرمایند قدر ان که مرتبه

دانسته و یاد کرده شود در آن خانه ها نام او و تسبیح گفته شود مر خدای را در آن خانه ها بوه
ذات احدیت او باشند و وصف کرده شود بصفات متعدده و افعال حکمیه و در آن بیوت در با و
و شبانگاه بصبح و شام و تعبیر بگاه از آنست که قایل این نیست ذره تغییر در آورده و دابان
نقل از نقیع بن حارث روایت کرده که انس ابن مالک و بریده در اسباب آن اند و بمره گفته
چون از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند این بیوت چیست فقال الانبیاء فقام ابوبکر و گفت یا رسول الله بیت علی و فاطمه
منها قال نعم من افاضلها بغیر بیر دم دارد و این کرده ام در مرویات رسول خدا آنست و اشتهر گفته در روی
یا رسول الله این خانه های علی و فاطمه کدام است ذر بود که خانه های علی شده آن ابوبکر گفت یا رسول الله
و علی و ازالها بکلیه است فر بود این خانه فاطمه و علی و از افضل بیغمبر خانه هاست و مویدان قول است قوله تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا که یعنی ان سابق بیان شد و قوله تعالی
رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و این روایت واضح و بیان است تعظیم و تکریم علی ابن ابیطالب
و اجلال و اکرام او علیه السلام و عند رسول الله پس باید مر خدا و رسول نیکو که دید او را نشناخت
و نگذاشت تعظیم او را به آنچه خود در دانسته تا بمرتبه حق بگفتن بر دو آستانه در اثبات آن خانه ها آن
و نو حجی مطلوب باصورت آراسته خود از اثبات آن و یقین میدانند که در سلک طرف مکشون است
و ما ینطق عن الهوی او دار و ملک شیطان در آورده و در صفات جمیده و خصال پسندیده او را اصحاب ولی
پیغمبران مرسل کرده است و خداوند تعالی او را برده به تعظیم و تکریم تخصیص خود خوانده چگونه کسی را
ادب بر اصحاب گشته و او را در مکر ایشان در آورده و چگونه خود را از پیش در مقدم دارد و کسی را
در حکم بسوختن این خانه و خانه و حال آنکه در آن خانه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و جماعتی از بنی هاشم
بودند تا بیعت ستانند بیرون آمده با او بیعت کنند و این حکایت را طبری از علمای اهل سنت
در تاریخ خود آورده چنانکه قال اتی عمر بن الخطاب منزل علی ع فقال لاحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعة

جلوه دهد

دانند

و ذکر ابو الفضل ... ان عمر جاء الی علی بن ابی طالب فی عصابة فیهم اسید بن الحضیر و سلمة بن اسلم

فقال اخرجوا او لنحرقنها علیکم و این خبر است ... و سلمة بن اسلم ... از جمله جماعتی بودند

... با عمر بسوی خانهٔ فاطمه ... و ... اجتماع ... بیرون ...

و بیرون ... که در خانه ... و الا خانه را ... که در آن است بسوزانم فاطمه علیها السلام

... بیرون آیند و ... کنند و در کتاب

کشف الغمه ... و در ... ای ... خدا

... چگونه ... و چگونه ...

و ... احمد بن حنبل ... پیغمبر خدا ... اصحاب

... برادری ... پس ... علی

لم ... پس ... یا علی ما اخترتک الا لنفسی ...

... فانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و انت اخی

و وارثی و انت معی فی قصری فی الجنة ... اخوانا علی سرر متقابلین ...

برادران ... بهشت ...

...

...

... فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی یرضی الله لرضاها و یغضب

لغضبها و هی سیدة نساء العالمین ... فاطمه

...

از ... صلوات الله علیها

در روز ... و در آن روز ... هر کس ...

خواهد ...

... آنحضرت ... آنحضرت ...

از جمله ... آنحضرت ... ای خدای ... فاطمه ...

و مرا وعده دادی ...

و ... فاطمه ...

و قطع کردم ...

باشد از آتش جهنم و وعدهٔ تو حق است و خلاف وعده نمی‌کنی برای آن ...

مرا بسوی آتش ...

بر ...

... و در وجه تسمیه فاطمه ...

... فاطمه ...

و در کتاب ارشاد القلوب از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است روزی حضرت رسول

در ... عباس عم آنحضرت داخل شد و سلام کرد حضرت جواب ...

و ... پس عباس گفت یا رسول الله ... فضیلت ... علی بن ابی طالب

...

... زمین ...

...

... بیرون آورد ...

و جهها ... القوم ... صلی الله علیه و آله و سلم

الی منزل فاطمة ...

و جهها ...

...

...

... النور الاول ...

نور ...

ظاهر ...

لان الله تبارک و تعالی علم ...

ان رسول الله ...

... فاطمة ...

... فاطمة ...

... فطمت ...

لانها فطمت ...

... الزهراء ...

...

...

... الملائکة ...

... الکواکب الدری الزاهر ...

... الزهراء فاطمة ...

از عرش بزرگتر مخلوقی نیست و در روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام که مولای متقیان در بصره بالای منبر فرموده بود سلونی
قبل ان تفقدونی سلونی فان عندی علم المنایا والبلایا والانساب من الاصلاب وفصل الخطاب
انا دابة الارض انا لا اموت واذا مت یرجعنا الله للارض ومن علیها سلونی فانی لا اسئل بما دون
العرش الا اجبت فرموده حضرت هر سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید سؤال نمایید از هر چه در زیر عرش است
منایا و بلایا و عالم انساب [illegible] که در اصلاب پدران باشند تا روز قیامت منم دابة الارض منم
آن کس که هرگز [illegible] سؤال کنید از من از ما تحت عرش هر چه سؤال کنید اجابت [illegible] کرده
آن حضرت فرموده از ما تحت عرش سؤال کنید [illegible] این است که علم نقل کرده است [illegible] فوق آن [illegible]
در عقول بشر طاقت ادراک آن را ندارند و [illegible] صعب مستصعب [illegible] و در بیان
[illegible] چند است یکی از آنها این است که عرش را تفسیر کرده اند به علم و عرش [illegible] عالمان [illegible]
[illegible] عرش است پس بنا بر این حضرت سؤال [illegible] بوده باشد چه او است [illegible]
[illegible] جز خداوند عالم [illegible] پس معلوم شد [illegible] عرش چون [illegible] از نور [illegible] آسمانها
بیرون آورد [illegible] از آسمانها پس [illegible] و از نور حسن نور آفتاب را و از
حسین نور ماه را پس [illegible] بزرگتر از آفتاب و ماه پس ملائکه تسبیح [illegible] می کردند و می گفتند سبوح
قدوس [illegible] این نورها [illegible] و چون [illegible] امتحان کند ملائکه را [illegible]
ابری تاریک و چون [illegible] فرو گرفت ملائکه را [illegible] ملائکه گفتند الهی [illegible] خداوندا
ماه بزرگ [illegible] پس از تو سؤال میکنیم بحق
نورها که این ظلمت را از ما دور گردان پس [illegible] از حضرت فاطمه [illegible]
عرش آویخت [illegible] آسمانها [illegible] روشن کرد [illegible] فاطمه زهرا
نامیده شد پس ملائکه تسبیح و تقدیس [illegible] عزت و جلال خودم [illegible]

ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت قرار دادم برای محبان این زن و پدر او و شوهر او
و فرزندان او و هم چنین در روایت [illegible] از ابا ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده است که رسول
خدا [illegible] فرمود که اسرافیل فخر نمود بر جبرئیل پس گفت من بهترم از تو [illegible] جبرئیل گفت
[illegible] اسرافیل من از حاملان عرش [illegible] صاحب نفخ صورم [illegible] ملائکه ام [illegible]
خداوند [illegible] جبرئیل گفت من بهترم از تو [illegible] اسرافیل [illegible] بهتر از تو
گفت من جبرئیل امین خداوندم بر وحی [illegible] رسول [illegible] انبیا [illegible] صاحب
خسوف و غرق [illegible] هلاک [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] پروردگار عالم [illegible]
[illegible] عزت و جلال خودم [illegible] عرش
[illegible] خداوندا [illegible] خلق کرده [illegible]
آری [illegible] خلق کرده ام [illegible] قدرت [illegible]
پس [illegible] نوشته شده است بر ساق عرش لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] الحسن الحسین پس
جبرئیل گفت خداوندا [illegible] سؤال [illegible] بحق ایشان [illegible]
[illegible] از جمله [illegible]
[illegible] مولای متقیان انا الذی [illegible] جبرئیل و میکائیل انا الذی
ردت علی الشمس مرتین انا الذی [illegible] جبرئیل و میکائیل بالطاعة لی [illegible]
[illegible] جبرئیل و میکائیل [illegible]
[illegible] جبرئیل و میکائیل [illegible] نکته عرفانیه [illegible]
ملائکه [illegible]

بعضی را از ملائکه نیز ذکر کرده‌اند که اختلاف در نسبت هر یک بیان کرده‌اند و واقع است و اسرافیل و جبرئیل
گفته‌اند و جبرئیل را عقل اول و بعضی عقل عاشر و بعضی قوه متخیله و میکائیل را نفس کلیه نسبت داده‌اند
و مع هذا قیاس و ایجاد و تشخص وجود بر طبق ایجاد جمله گشته هر او موجود بر طبق یقین غائب است پس
همان نسبت هر ملک را با عالم است با حضرت محمد است و با صاحبان ... و جمیع افراد
عالم همین حکم دارند اکنون معلوم شد که آدم در جمیع قوی و آلات عالم خصوصا ... و قوه ... کاینه
همه در حضرت ... است از مراتب وجودی ... اکرام ... نسبت داده‌اند
به حضرت ... ثابت است ... و اسطه آن است ... ترتیب یافته ... مرتبه
همه از مقام و ما انت الا ... مقام معلوم ... در اطوار و ... مقام ... خاص ... است و یکی
وجود رسیدن بدین مقام است و هر موجود که این کمال رسیده باشد ... و تا چار
تمام موجودات را بکمال رسیدن اگر در ادوار و ... باید ... دوران
وجود ... مرتبه ... از مغرب سوی ... گشته زیرا که ... حقیقت ...
همه از ... است و ... مرتبه ... حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و ... در ... و ... مرتبه ... است ... او است و ...
آن است ... ادوار ... جلا ... حقیقت ... از ... شخص
... طالع است از ... بالاصالة و از ... و ... باید ... اقسام خاص
... و ... الطاعت و فرمان برداری ... است و ... داد
و جود ... در جمیع ... حکم ... تمام وجود ... و ... وجود ... را
و این نسبت ... از ... ولایت او است ... تمام اول ... خاص
... بالاصالة است بلا واسطه و هم ... بلا واسطه و با واسطه ... فرمان

برداری است ... مطلق ... بمنزله ... الهی ... در کلام ... زیرا که ...
اول ... از ... و ... از ... و ملک را با حضرت ...
... خواه ... و ... بعد از ... حضرت ... مقرر شده ... ایشان ...
... آن ... که ... خداوند عالم
... نسبت ... فاما الحرمین منقولون ... عاشر ...
خواهیم ... از ... برداری رسول را ... غیر بوده ...
... عالم ... است ... ابوبکر و عمر و عثمان بوده
هر گاه ... در ... [illegible] ... ائمة المجرمین
منقولون ... است ... عمر و عثمان و ابوبکر ... است و چون ...
مجرم بالاصالة ... است ... و چون
[illegible] ... المجرمین منقولون ... بر آن ...
است ... و ... عمر ... مجرم ...
دیگران ... و چون ... المجرمون ... [illegible] ...
[illegible] ... آیه مذکوره ... محمد ...
ده است ... این ... کافر ... و ... در ... است ...
... زبان ... و ...
... بلا فصل ... و ... ملک ...
[illegible] ... اصحاب ... حضرت ...
بوده از آن ... حضرت ... و ...

حضرت صادق [illegible] پس کی هلاک شد این جنی [illegible] پس عرض کرد یا رسول الله امان ده مرا و پناه ده مرا
در کوه [illegible] حضرت رسید [illegible] که عرض کرد [illegible] المغرب از اینجا که داخل شد پس فرمود
چگونه شد کیفیت وقایع خود را بیان کن عرض کرد در وقت طوفان نوح داخل سفینه شدم عزم
کردم در سفینه نوح را غرق کنم پس [illegible] خود را [illegible] این جوان [illegible]
در [illegible] مرا قطع کرد پس بیرون آورد [illegible] پس [illegible] که
این همان [illegible] حکایت [illegible] بیان کرده [illegible]
بود و پناه خواست از آنحضرت [illegible] از این جوان که داخل شد [illegible]
ان [illegible] گفت [illegible] اطاعت و فرمانبرداری سلیمان پیغمبر [illegible]
فرستاد [illegible] جنیان را [illegible] این جوان
رسید [illegible]
تا است پس در این [illegible] نازل شد [illegible] ویقول [illegible] لم
نبیا قط الا وجعلت علیا معه سرا وجعلته معک جهرا [illegible]
با او فرستادم که [illegible] فرستادم یا
الفطنة یا من یقول هذا تناسخ [illegible] التناسخ [illegible]
[illegible] ان اسم [illegible] الاعظم [illegible]
[illegible] النور الاول [illegible]
[illegible] کما کان [illegible]
[illegible] **سر لطیف** [illegible] روایت کرده اند [illegible] روزی [illegible]
[illegible] شد [illegible] در عوض آن [illegible] حضرت [illegible]

سر شان [illegible]

و از ابریشم بود [illegible] داد [illegible] پس آن زنبیل را [illegible] برده در حجره
گذاشت چون شب شد زن زنبیل را داخل حجره [illegible] نظر [illegible]
از آن چادر [illegible] شوهر [illegible] طاری
[illegible] رسیده [illegible] داخل حجره شده دید
از شعاع چادر [illegible] روشن کرده [illegible] یهودی از
این حال [illegible] پس یهودی [illegible] از آن
[illegible] شده [illegible] عالم [illegible] کرده [illegible] اسلام
[illegible] ای [illegible] عالم [illegible] ظرف آن
[illegible] آن کسی
[illegible] که [illegible] کانه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] **شمشیر [illegible]** [illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible] امروز [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] خلیفه اول
[illegible] یهودی
از آن [illegible] خلیفه [illegible]
و مادران [illegible] آن [illegible] حسن و حسین بوده باشند
[illegible] بوده باشد [illegible]

با صبری

در نسب عمر علیه ما علیه

محاج بعبادی در بیع ان یکون من جده خاله ووالده وامه واخته وعمته لاجل
ان یبغض الوصی وان یجحد یوم الغدیر بیعته چنین کسی سزاوارست به بادی حق وامام مطلق
دشمنی کند و عداوت نماید و شکر بیعت روز غدیر کرده توضیح این مقال انکه این نسب را
علمای انساب و غیره یکی از ایشان علی بن محمد قمیست از کلبی بن محبوب او از ابن رباب
از صادق و دیگر محمد بن شهرآشوب مازندرانی از جمله طوق دیگر ایشان نیز از اعلام و فاضل
نسب خلیفه دوم را چنین حساب نموده که عبد المطلب کنیزکی داشت حبشیه صهاک نام داشت
در لفظ ارشتران او در الصحرا برده میچرانید و ان صهاک که ضایع روزگار بود لهذا اصلی رد انه نمودن
عبد المطلب بنه زیرجامه ان را مهر سینمود و خوف این کار داشتند این نابکار
ازان متولد نشود روزی نفیل نامی بر خورده خواهش وصلت ازان نمود ان حبشیه گفت با وجود
داب اعراب پوشیده ان زیرجامه بر مهر بودن نبسته و مهران مهر نموده نوفل بر قلبیع
اول بی جوز کران الشیاطین لیوحون الی اولیائهم امر کرد ان را که دنبه بر ضد زده خودرا
آویزان نماید و چنین نموده تا زیرجامه ازپای ان کشیده و با ان مقاربت نمود ان حبشیه حامله
گردید و دران صحرا ازان قسم زنی پسری رسیده وا ورا خطاب نام نهاده و پسر را بصحرا
داد و ان پسر را عم خوارده بحد رسید نیز شتر پرورش داده درانکه بحد بزرگی رسید
ولیکن بحد بلوغ رسیده و کیف اتفاق روزی نظرش بر پسر مادر افتاد و شیفته او در زنی
گشته مادر او هم نیز اگرده و باز دیگران تمام روزگار بعد از انقضای مدت حمل
دختری زینت کشش ازنت دگر هستی ازترس مردمان دختر را در پارچه صوف پیچیده در بستان
انداخت اتفاقا هاشم بن مغیره ابن ابوسعید را که در ان بستان افتاد که طفل را شنیده و ترحم
نموده و طفل را بخانه خود برده بامر خود بپرورد و بنظارش تربیت نمود و دختر را حنتمه نام نهاد و دختر چون

چون بر سن رسید ان بکوه دیر بسبب شتر و افزود نرود و شرع نموده با حبشیه نهاده و فاحشه زحش
اندک زمانی را ابن حبشیه و برای رسیده و کیف اتفاق خطاب بر حبشیه برادر و دو اظهار نقش
نمود او را درست هم بنکاح طلبیده در درج خلافت وکالت ری و اختر برخ جلوگشت و شهر یاری خلیفه
تا عمر علیه ما علیه جلوه گر شد پس معلوم شد که خطاب جد و خال و عمه مادر خواهر و عمه ان
ولدالزنا است بجت چنین کذشت و دیگر سفره جنبه ای دیگر گذشت در قبیه حضره دیدیم بسی دختر و
اوراق حبشیه جوانع عمر بسبب نماید بحد دو مرد است در عبد المطلب چون برا خفند نانش خرج کرد و
دوف یافت خطاب را احوال هر دو کوشش و میان هر دو حبشیه اورا داغ کرده و صهاک را ازانکه
اخراج نموده و در طایف بمرد و ان ولدالزنا خسر الدنیا والاخره انتقام دانکه ان را از اولاد عبد المطلب
کشیده فدک را از فاطمه و خمس و ارث بر اولاد عبد المطلب منع نموده ایشان را ابداع برایش
سلاسب حسنه را ترک و غلو نموده و ابرار اسب لعنه نیابت و خلافت او نمودند و خدا و رد

دو الادارت

ای اهل بیعت و ای مریدها صادق امر ... لیکن جمیع مبشکین ان عده اینها می برند که ابلیس و می ترسند ان و شیطان
لشکرش از خوف عذاب الهی پناه می برند بعلی ابن ابیطالب که عظمت ان و بلندی مکان او
و شیطان مرده و نمرود و فرعون خطاب قطع گوار شعاعت ان سرور نموده و بکوری چشم تو
ای اهل شیعه انما عشریه بیرکت محبت و دوستی اهلبیت نبوت و رسالت به ابانت حق انه
و کتاب مبین پروردگار را نه در ضد اوند عالم فرستاده و ایشان که حبشیهای مادروش شو نبود نیز آنست
ایشان حیا که بفرمایه الر تلک آیات الکتاب المبین و کیا قسم یادنمایند بر این و جحد ان القرآن
فرمایند و ببطون فرمو دار ان مطالع احادیث در حقشان برکافه ما هست این آیات انتهای کلا
کتاب مبین است نمیسر خدا که رحمة للعالمین است و در آیات او آیات حق انه از وسوسه
ابلیس در صلات ترح و خصار محفوظ انه و هیچکو زنک در دل انها راه ندارد از عقبات او

الترمان

آیه کریمه لا خوف علیهم ولا هم یحزنون یاد آمده و علامت نقل از دار دنیا بر منزل جنت الماوی
جنانچه بیند و پیش از رسیدن موت ایشان منت به ملک الموت می‌آید و جای خود جنانچه در بهشت و نوبت حب
آیه کریمه فنزل من حمیم و تصلیه جحیم قبل از انتقال از دنیا از ملکوت دوزخ آن زمان که باید جایگاه آن
و منزل خود و جنواب آن خود را است به خواهد نمود که در دوزخ بهشت ما چگونه عذاب الوان
دیگر ناگون و انواع عقوبات آماده و مهیاست [illegible] و دختر و [illegible] پرده کز بیم
دیگر ام نفره ۱۵ با دیگران مر مرا کار نیست جز این در مراد ای کفار نیست ۵ بهین راه دم دم
نکند زیم ۵ جان و آن در حرکت با چیدم ای عارف کامل و آن نشسته هر گاه نظری از روی تحقیق
تدقیق در حل آل را انداز پرده خفا بالکلیه از میان بر خواسته خواهد شد آن جمله ۱۳۱
ولیست وی یک لفظ با ۶۲۶۱ تین واحد و ثمنین عدد آن نهرار [illegible] مطابق است
بان در عدد هیر مرا الکمال الکبری خیر النسا و دیگر آنکه عدد جمع آن ۲۳۱ حرف ملفوظ آن الف
لام را هست و با [illegible] نقطه ۲۴ کلمه شریفه الصدیقه در دو بند و جمله آن
بان عدد مطابق ام ابیها آن ۲۵۲ کلمه احبها فاطمه بان مطابق است در کتب که عدد
پنجاه و دو است جمع زبر و بینات الو [illegible] شد ۳۶۳ سیصد و شصت و سه عبارت و اذن رسانام الامین
سیصد و شصت و دو است بان موافق است و از عجیب‌تر آنکه چون سوره یونس آمد و دو
به اتر تیب ملاحظه شود اول سوره از در سبیل این سوره القاف فتاده و نسبت که هست
سیصد و [illegible] دارد و هر گاه عدد حروف منقطه هر سوره که یک صورت واقع است جمع نمایند
عدد آن ششصد و نود و سه خواهد بود مطابق عبارت هو بتول الزهراء ۶۹۳ ۶۹۳ حصر ترکیب مریم
الکمال الکبری خیر النسا هو بتول الزهراء ام الامین الصدیقه احبها فاطمه خواهد شد آن
از کوری چشم الکه نتوانند دید مقدمه آن ای برادر عزیز است بقا بیان شده در عالم

سر خود الف ام و مثل بر آن وقت دنیا آدم است نا چار است در همه جا از جمع برروی زمین
بر قرار باشد یا ظاهر و مشهور یا غایب و مستور تا حفظ کند شرع خداوند و سنت رسول او نماید
بسنگی آن خدا را طایفه می‌کشی و مجادله در نهج صواب و سداد که آن را شریعت نام است تعلیم نماید
و از ظلم و تعدی و فسق و فجور منع نماید و با الجمله آن خلیفه متصف به همه باشد بجمیع اوصاف
بان متخلق است چنانکه نبی متخلق است با خلاق خداوندی و حق دست با داب حق و ثابت
شده است بطرق عامه و خاصه پیغمبر خدا امر را ابدا از الهه محجبه کرد چنان آنکه نبی باشد
و نبوده و پادشاه باشد و نبی اختیار سلطنت کرد و نکته در خواست فقر نمود با آنکه روزی وارد
آن را صرف نموده وارزی در خدا و از حق از او نه عالم در خواست نماید پس معلوم شد که سلطنت
ظاهره و اماره جبابره که گفته ذریات ان هر وصی در زمان و صاحب آن هم بوده باشد که گوا
بودن و الفتی فی قربتین است و خلفا بعد از زمان پیغمبر او نهاد خلافت نمودند همچنانکه
متخلق با خلاق پیغمبر بجمیع صفات آن بوده اند که نقص علی بقوله تعالی انفسنا و انفسکم و
در انیر جمله احمدی را اخلاف است و حسن و حسین علیهما السلام و نه نفر از اولاد حسین علیه السلام
و باتفاق موالف و مخالف غیر از این نفر در احدی دیگر بعد از پیغمبر خدا و سید و لی اجماع
عصمت در ذات ایشان نبوده و گواه بودن و حال که بیش از این بیان کردیم در فصل
اول وجوب عصمت در امام است و در امامت مولای متقیان سنی و شیعه هر دو قایلند اعتقاد است
در شیعه بلا فصل قائل می‌باشند با امامت آنحضرت و سنی بعد از ابابکر و عمر و عثمان لعنهم الله
پس اثبات امامت هر امامی بعد از امیر المؤمنین به دو طریق ممکن است یا نص خبر از
از امام سابق و دیگری اجماع فرقه داخل باشد معصوم در آن فرقه و اجماع فرقه شیعه
قاطبه متحقق است بر امامت حسن ابن علی ابن ابیطالب هم بعد از آن سرور و امامت

حسین ابن علی برادرش و گفت که قائم آل محمد و اسم حسین متواتر است نزد شیعه نص از علی با مامت
حسن و از حسن با مامت حسین علیهما السلام و متواتر است نزد امامیه نص از پیغمبر با مامت حسین بقوله
مشیرا الی الحسین هذا امام و ابن امام و اخو امام ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم بعد از آن فرقه
که امام است پسر امام برادر امام پدر نه امام و نهم ایشان قائم ایشان است و مراد بقائم ایشان
امام و پیشوای زمان محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان خاتم الاوصیا علیه السلام و بعد از حسین علیه السلام
شیعه مختلف شدند بعضی قائلند با مامت محمد بن علی مشهور بابن الحنفیه و او را حی و غایب و مهدی موعود
دانند و ایشان را کیسانیه خوانند و دیگران قائلند با مامت علی ابن الحسین زین العابدین و بعد از
علی ابن الحسین مختلف شدند بعضی قائلند با مامت زید بن علی ابن الحسین و ایشان را زیدیه خوانند
و دیگران با مامت محمد بن علی الباقر شدند و از فرق شیعه هر فرقه قائل باشند بوجوب عصمت
در امام و بوجوب وجود معصوم در هر زمان ایشان را امامیه خوانند پس کیسانیه و زیدیه غیر امامیه
باشند و امامیه بعد از باقر قائلند با مامت جعفر ابن محمد الصادق و بعد از صادق مختلف شدند بعضی
توقف کردند بر جعفر و بعد از او قائل بامامت کسی نشدند و او را حی و غایب دانند و گویند او مهدی موعود است
و ایشان را ناووسیه خوانند و بعضی قائلند با مامت عبد الله ابن جعفر و ایشان را فطحیه خوانند
و دیگران قائلند با مامت موسی ابن جعفر الکاظم علیه السلام و قائلین با مامت موسی بعضی توقف کردند
بر موسی و از وی تجاوز نکردند و با مامت دیگری بعد از او قائل نشدند و موسی را حی و غایب دانند و
او را مهدی موعود گویند ایشان را واقفیه گویند و دیگران قائلند با مامت علی ابن موسی
و بعد از آن با مامت محمد ابن علی و بعد از آن با مامت علی ابن محمد و بعد از آن با مامت الحسن ابن
العسکری و بعد از آن با مامت محمد ابن الحسن القائم المهدی و او را حی غایب و مهدی موعود دانند
و او امام ثانی عشر دانند از ائمه اثنا عشر ایشان را اثنا عشریه خوانند و چون وجوب

فرق دو احاله
کیسانیه
زیدیه
امامیه
ناووسیه
فطحیه
واقفیه
اثنا عشریه

عصمت در امام را و امتناع خلو زمانه از امام بحسب نقل به دلیل ثابت شد پس مذهب
هر فرقه از شیعه که قائل نباشند بعصمت امام مانند کیسانیه و زیدیه یا قائلین بعصمت باشند
لیکن و نفی نص بر امامت و موت ایشان معلوم مانند ناووسیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه باطل خواهد
بود و پس مذهب حق از طوایف شیعه مذهب اثنا عشریه باشد پس الف فرقه اثنا عشریه
با جماع حجت باشد بنابر آنکه امام معصوم در میان ایشان است چه خلو زمان از وجود او ثابت شده و داخل است
و این فرقه در میان سایر فرق پس مخالف سایر فرق شیعه با اثنا عشریه قادح حجیت اجماع ایشان
نباشد و اجماع فرق اثنا عشریه مخصوص است با مامت ائمه اثنا عشریه مذکورین بترتیب مذکور
پس امامت ائمه اثنا عشر ثابت و قطعی باشد و نیز متواتر است نزد امامیه اثنا عشریه
نص هر سابق بر لاحق با مامت لاحق و نیز متواتر است نص پیغمبر با مامت ائمه اثنا عشر و مضمون روایت جابر
رضی الله عنه در حین آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل
شد گفتم یا رسول الله اولی الامر کیستند که خدا طاعت ایشان را مقرون بطاعت خدا و رسول ساخت
گفت صلی الله علیه خلفائی یا جابر و ائمة المسلمین من بعدی اولهم علی ابن ابی طالب ثم الحسن
ثم الحسین ثم علی ابن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوریة بالباقر و ستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقرأه
منی السلام ثم الصادق جعفر ابن محمد ثم الکاظم موسی ابن جعفر ثم علی ابن موسی ثم محمد بن علی ثم
علی ابن محمد ثم الحسن ابن علی ثم سمیی و کنیی حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده م ح م د
ابن الحسن ذاک الذی یفتح الله علی یده مشارق الارض و مغاربها و این مقوله روایات بسیار است
از موافق و مخالف چنانکه احمد بن حنبل در مسند از ابن عباس ابن عبد المطلب روایت
نموده که پیغمبر صلی الله فرمود یا عم یملک من ولدی اثنا عشر خلیفه ثم یخرج المهدی من ولدی
یصلح الله امره فی لیلة واحدة پس ای عم بزرگوار من نقل که خواهد کرد و بعد از

از نسل زنان عرب دوازده خلیفه را و پس از ان خواهد امام مهدی و راه نما از نسل زنان عرب دوش
فاطمه در کتب همه احکام امور او خواهد بود و از جمله در کتاب مصابیح الانوار است در باب مناقب
قریش از جابر بن سمره روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود در اسلام همیشه عزیز خواهد بود تا دوازده
امام که همه ایشان از قریش باشند و حدیث دیگر باز نقل نموده اند که همیشه اسلام قایم و برپا
خواهد بود تا روز قیامت و پیشوایان ایشان نیز در این مدت حافظ کتاب الله و صحت [illegible] ثقه
دوازده نفر خواهند بود از خلیفه که همه ایشان از قریش بوده باشند و امید بیت [illegible]
و دانکه خلف و ائمه بعد از رسول صلی الله دوازده اند و انکه امام دوازدهم را عمر باید دراز باشد
با خواهد بقای او زمان تکلیف امتداد یابد چه ملک است که دین قایم خواهد تا روز قیامت بود و دوازده
کس که نقشه به مذکور دان دوازده کس به مقتضای احادیث مذکوره از قریش باشند و بعضی
از محدثین احادیث مذکوره را بر شیخین نقشه و امیرالمومنین و امام حسن و بعضی کس از بنی امیه حمل
نموده اند چنانکه در فصل الخطاب خواجه پارسا و تاریخ خلفای شیخ جلال سیوطی مسطور است و
این حمل جز عنادی و حسد و خروج از نهج صواب و سداد فایده دیگری بران متصور نیست چه خود را
اعتقاد بران است که غیر از چهار کس احدی خلیفه نیستند بازی احادیث که امام باید دوازده
باشند [illegible] از عهده حضرت [illegible] و از تمهید این مقدمه این بود در بیان
بیان احادیث نیستم بلکه منظور این بود که بیان کنیم که چرا باید ائمه منحصر به دوازده باشند و
علت حصر و ان [illegible] که هر یک [illegible] به حصری بران ذکر کرده اند [illegible] می‌گویند
علت ظاهر این بوده باشد که امامت [illegible] الله [illegible] از وفات امام [illegible]
[illegible] از امامت از امام دوازدهم [illegible] چون [illegible] عمر
او دراز [illegible] از ان [illegible] نموده [illegible] اد

در بیان حصر ائمه دوازده

که والله اعلم الاربعین بل این بوده باشد که در رسوله و ائمه اجمعین و الطیبین عدد ان
گفته اند که باید ائمه دوازده باشند چون کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله اصل ایمان است و امامت
فرع ایمان واجب آمد چنانکه اصل ایمان دوازده حرف دارد فرع نیز دوازده باشند ابدا
صاحب مجالس المومنین میفرماید که بعضی گفته اند که هر یک دوازده حرف اند علیه اکثر
اسما نفیسه خواه در اثبات و خواه در نفی مشتمل بر همین عدد و انقسام و اکثر از اسما
حسنی نیز چنین است و بعد از ان اکثر از اسما را چون الرحمن الرحیم و الرؤف الرحیم الحنان
المنان و الخالق البارئ و الواحد القهار و الباعث الوارث همین تعداد نموده پس اسما
انبیا را چون آدم خلیفة الله موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله و
بعد از ان هر یک از چهارده معصوم را چنانکه این اشرف نیز ذکر نموده بود و بعد از ان فرموده
که از بدایع اتفاقات این است که چون بعد از خاتم الانبیا دیگر رسالت نیست علیه
بر امامت و وصایت حروف لا نبی بعدی احمد است و ان را دوازده یافتیم
ائمه دوازده باشند جعفر گوید که کلمات منحصر بر این عدد است در سید جان نموده باشند
کسر گواهد و صد و دست ان را ابد عمر ای دراز وه گواهد که ملک یوم الدین صراط
المستقیم سابقوا الخیرات صالح المومنین تتلوه شاهد منه النبأ العظیم یقیمون
الصلوة و یوتون الزکوة انک انت الوهاب ان کنتم مومنین جامع ام الکتاب
ممد یوم الحساب قاضی محکم قدیر الشفیع المحشر امین لغتی بهر ابن عم سید البشر
شاه سریر امامت شافع تمام امت مقتدای مومنین امام المتقین شاه ولایت
پناه قائل الحق مع الله مظهر علم سلونی کاشف رموز لدنی وصی نبی علی ولی الله
در مقام تشنیع کسر را بد نکات بعجز سات بیشمار خواهد بود و دیگر آنکه حق تعالی

الحاسب

کنند نظام امور دنیوی بنی آدم و سلسله احکام جهات الهیات ان در بر ما ان صورت می پذیرد
شب و روز افزوده و هر یک از شب و روز در حالت اعتدال از دوازده ساعت زیاده و کم
نشده و در مصالح و حالات دنیوی هر یک از آن نیز محتاج با ثمه اند بدوازده قران ان امور خلق منتظم
گردد و بعضی از ان عدد را محفوظ داشته و عدد دایره را موافق عدد ساعات شبانه روزی
مقرر داشته و بعضی گفته اند که فلک هشتم منقسم بر دوازده برج است و فلک نبوت را نیز دوازده
اوصیا در کار است و هر یک نیز برجی اند چنانچه شیخ آذری گفته چنانچه هست فلک را
دوازده نشان که آفتاب در آن دوره همی گشته است دو [illegible] بر اساس ولایت دوازده برج هست
چو آفتاب نبوت همه در اوج کمال و علمای سیر و تواریخ تحقیق نموده اند و هر یک که از اولاد
نضر بن کنانه است او قرشی است و اول کسی که اسم قرشی بر آن ثابت شده و مالکان ان نضر [illegible]
دار ان بآنحضرت رسالت دوازده کس می باشند و از آنحضرت با مهدی [illegible] دوازده پس حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بمرکز دایره باشند نسبتی باشد و سلسله نقبا به قرشیت
و امامت و هر یک از آن دو سلسله مانند خطوط است دوازده مرکز محیط منتهی شده باشند منتهای یک
خط مالک بن نضر و منتهای خط دیگر امام ثانی عشر و هر گاه اجزای خط بالذی از مرکز هر دو است
دوازده باشند اجزای خط یمین هم از ان مرکز بمنتهی نیز باید دوازده باشند چه محال است
در دو خط خارج از مرکز محیط متفاوت باشند الاصحاب چنانکه پیغمبر خدا صلعم نیز از نضر در نوبه
قریش از آن منصب [illegible] دو دانگ [illegible] که [illegible] است و کفایت امامت از آن منصب ظهور
آمد پس ائمه باید دوازده باشند تا خط [illegible] مطابق باشند که صاحب سر لطیف بدان
ای برادر [illegible] چون پای پرگار [illegible] که [illegible] تا [illegible] دو پرگار ان
خاتم انبیا را [illegible] از خاطر رفته صفای از

در بستان ان روحانیه حاصل شود پس بدان ای عارف که مضمون کلام سبحانه مضمون کریمه
لعلمه الذین یستنبطونه منهم در استنباط معانی و حقایق حروف و کلمات فرقانیه غایت
جد و سعی و تفحص بکار برده و باشارت بر ثبت ربت افلا یتدبرون القرآن تهذیب و تدبر
و تفکر در ان علم شریف بجا آورده و نتیجه فرموده و نکته دانسته اند و با این حال در تفسیر الحقایق
از حبر الناس عبدالله ابن عباس رضی الله عنه منقول است در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده اند ان القرآن ذو وجوه فاحملوه علی احسن وجوهه فهر کلام حسب رب وجوه بشمار شمرده است
و معانی و معارف بسیار را محتمل پس هر که ان را بر سبیل تدبر و بیان تر بجمیع و از کلمات
قدسی سمات حضرت ولایت منقبت امیرالمومنین است در صحیفه قرآن بغیر ما بر و بحر له
تنتهی غرایبه المستغفرون و عیون لا تنضبها الماتحون فیر آب و بابی [illegible] ان بسیر و این
کم نبید بر دو چشمهای علوم باشند سیدان غرفت گرد و در صورت این معنی بر جمیع محققین
در سایر اشیا که ظاهر شده عالم بیان منظاهر شده اند استعداد و هر اسم از اسما
مظهر است در خارج و هر رب اوست و مظهر باسم الله حقیقت محمدیه است فاسم الله تعالی
وما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و حقیقت محمدیه که حقیقت می باشد با حقیقت علویه در مرتبه
حقایق حسنیه نوریه اند مانند مرتبه شمس که نسبته نیز شمس از کواکب و انجمه و نوع
کلام و مبین ان کلام بطریق التفات نموده ام ان اسرار کلام والله علامه تعلیمه والله ترجمه
و اسکنه ذخطیره القدس رحمه الله فاعلم انکه نوعی نفس مغنی شریف ان از خزاین کلامیه
العبه و ام الکتاب وکتاب مبین است در شان اوست ما من رطب و لا یابس الا فی کتاب
مبین پس بمقتضای کلام منسوب بکلام الله الناطق و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی
العالم الاکبر آنکه در کتاب مبین ان ذات در انفس نیز هست بمقتضای کلمات

نوشتن بشر از عالم اگرچه که ظاهر است از آیه شریفه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین

ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و مدلول لولاک لولاک لما خلقت

الافلاک است روح جمیع خزائن علوم به ظاهر است در ان منزل تعریف جامعیت الهی با کمیت

الهی چه باطن در ان عین روح با فوق الهی بوده باشد بیاء بسم الله الرحمن الرحیم است و نقطه با بمعنای

صورت جمیع مدینه علم و باب مدینة العلم است پس کتاب حقیقت محمدیه نسخه الحقیقة است با حقیقت علویه

اصل اصول حقایق کلیه و جزئیه است و سایر حقایق نفسی و شئون آن جدا افاده وجه انفسیه و نیکو نیست

در هر صفحه از صفحات کتاب آفاقیه مشتمل بر آیات است که سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی

یتبین لهم انه الحق صادق مراتب علم است و بعضی دال من شیء الا عندنا خزائنه خزائن کلی صید

و ظرف دانسته آن بزرگواران است در الواح عالیه محفوظه و کتاب حفیظه و نفس بی کم وانه فی

ام الکتاب لدینا لعلی حکیم کتاب الله ناطق است در مظهر ما به خدا را اعظم از مرایا است چه آن

بزرگواران چنانکه گفته است باب مدینه و نقطه باء است در ورش آن او فرموده انه العلم نقطة

کثرها الجاهلون در آن اشاره است کیفیت کتابی در تبیین اول است و مراد از علم صور علویات است

در عالم و ما فیها باشد و تکثیر آن گرداننده جاهلون اشاره بان باشد در صرف جمیع این کثرت را

حقیقت واحده مرتبه دون شخصیة الدائرة آتش اسم عرضیت حرکت در حس بر شیم بخود

حقایق بشکل الکل چون مشهور نقطه کثره موجوده در آن دایره از آن منحنی باشد والله

اعلم باری در نسبه این نمود تمام ... ما بین الله داکم در ثبوت علم و حصول تفاصیل آن بر

الواح حقایق جسمیه امکانیه با فاضه آن از نفس کلیه جاده علوم بی دو باب مدینه علم است چنانکه

بعضی فرموده تیر شیخ علیک ما یطلع منی پس از تقدم مراتب تنزلات از نقطه با فراموش نیست

هر یک بر صفحه نقش نیست بنا به جاودانست منوت هل اتی علی الانسان حین من الدهر

لم یکن شیئا مذکورا است باستفهام التقریری پس حینی از دهر بر وجود داد سبقت گرفته چه او با

کون ثابت و بین او و دهر کلی الوجود و اول الوجود و غایت کون ذات متحد است پس اول مظهر و اول

مظهر و اول مظهر بوجه که فرموده انا من نور الله والمؤمنون من فاضل نوری پس او نور خدا و ما خود از نور بی است

پس او است ان مطلق اشرار عقل کلی تعین ازلی است چنانکه خبر است که ان اول ما خلق الله العقل

با لالاظ طبقه ان با اول ما خلق الله نوری پس او است ان مطلق است در مظهر آدم اول و نفس اول

در حق بذکر حسن او بعد از ذکر خلق مطلق ماده المولود و وجود مطلق است خود را ستوده در جای

فرموده اقرا باسم ربک الذی خلق خلق الانسان و ماده علق ماده عقل و مفهوم است ربان است

حقیقت بین دو متحد الماده است و مختلف الصور نشر افت وانزل ب ذرت وافق

چه در حروف دال بر ماده ... در آن منقطعه دال حرف اول است از عقل و علق اختلاف

چه در ماده در نقاش مقام وحده مقدم است نسبه بصورت تمیزی کتب و مقام تمیز

مقام ظهور صورت و ظهور اختلاف بصورتست در حروف اول است و در آن اختلاف تقدم

و تاخر دال برتقدم و تاخر با همان شرف متعلق است و بشر با نکاح ماده و اختلاف صورت

ماده و اختلاف کتحصیل نسب نتایج و در قول خدای عز و جل یسقی بماء واحد ونفضل بعضها علی البعض

فی الاکل و بان ناظر است اعتبار اختلاف سعادت و شقاوت در بطن ام نتایج خود در صلب اب

متقدم و در قول نبی این لفظ یافته است که ان السعید سعید فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه

پس در ما نحن فیه رعایت تقدم و تاخیر در عقل در حروف دال بر صورت شدن بانکه قاف

بنصف علق و نصف عقل است حسب عدد مشهور واقع شده در عقل و صال آنکه متوسط

بود در عقل اشاره بان تواند بوده نور نبی جملع است قبل از ظهور اشیا ماده خلق نبی از

خلق و بعد از ظهور اشیا ماده نور و لی الله است خود را از نور محض الاشیا و ما

اینکه من خوف شد غیر از او رسید الادب بقف شده و منظورش چیز محیط بدنیا است و
دوران آن راه است با حاطه طاهره چه را طه منظور طه هرست در آن طه طه هو و در ثانی اینکه
دلالت است بر شرف متقدم چه دلالت بر دست دائره اش کند پس چنانچه دلالت بر آن طه متقدم
کند بر آن طه من حیث هو هو چه در آخر ظهور کند دلالت بکند بر دست دائره او و تقدم او بر
جمیع اشیا و شهید بنظهور در آخرش دلیل بر آن طه او است و باین تقریب متمم بودن
در حضرت ختمی مآب دلیل سبقت حقیقة او است بر حقایق اشیا پس باعتبار آن طه در هر مرتبه بوده
دلیل بر کمال هم رتبه بودن است با کلاه هو هو در اول و آخر و باین ناظر است لحمک لحمی و دمک
دمی و نیز دلالت دارد بر سبقت دلالت هر مرتبه او بر مرتبه قاف مساوی است با اول عین و لام و میم
در تقدم عین و لام و میم واقع در مرتبه عشرات است و ثانی مراتب اصول ثلثه اعداد است و در مرتبه
قاف در این مرتبه مآت است زیرا که صد است که مجمع بقیه اعداد حقه است یا اینکه
مرتبه آخر مراتب اصول ثلثه اعداد است اشاره است باینکه ولایة با کمال رفعت آخر تنزل
حقیقة محمدیه است چه متصل المرتبه است با مرتبه نبی الله بلکه متحد المرتبه است با مرتبه نبی الله چه عین و لام اگر
در مرتبه عشرات اند متقرب اند تنزل نبی با نسبت بیان تابع و تبعیت محقق بود لکن چون مقام
نبی حسب النبوة عقبة لصاحب الولایة مقام وحدة گشته و باین تقرب مقتضای مقام ملاحظه وحدت
جمع حروف عین و لام است انه امقام عین و لام مقام قاف خواهد بود و این عجب است که لا کا
وحدت جمع عین لام کثرت یا مستلزم آن است و شاید باین تقریب دلالت بر اتحاد عارج
و نازل و اول و آخر باشد و الضیاء در غیر از سبب او نوز و ابقاف منافواز عین و لام هم اول
بر سبب از غیر است اشاره است ببودن ماده و مقصد بامکان آنها دنیا و نیستم حقیقت او چه قاف
در حقیقت با ما است در تقریب دلالت بر تقدم مرتبه مرتبه از مرتبه عشرات تنزل کرده

دلالت بر [illegible] تنزیر

پس دلالت کند بر کمال حاکم و مشیت
بل اول تنزل حقیقة محمدیه است هم

در مرتبه مآت ظاهر شده لکن این تواضع که از بالا متواضع شده رفع و نزول کرده در مرتبه
عشرات پس قاف ی شده و این تنزل قاف در آن تنزل حقیقت ولایة است و تنزل
عشرات در تنزل کتاب اقلی از او برع ل ن شده بود و صورت ع ل ی آشکار شود
پس معلوم شد که نبی الله ع ل ی است چنانچه زبر وده است مولای ما صادق علیه السلام در علی محمد و
و محمد علی نفس واحده و ولایة ع ل ی است و عقل منزل الصور بالصورت علی است که در تنزل
ع ل ی بود بعد از تنزل ع ل ی است پس یعنی از محمد و محمد از علی [illegible] است که و حقیقت محمدیه
از حقیقت علویه و حقیقت علویه از حقیقت محمدیه منفک نشود و در بعضی از مواطن واحد [illegible]
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی [illegible] مع الله وقت لا
یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل [illegible] باینکه از نفس هر اینکه [illegible]
نمود و [illegible] ماسوی الله [illegible] سر الله [illegible]
[illegible] لکن لیطمئن به قلبک [illegible]
الرسول ذکر الله [illegible] الا بذکر الله تطمئن القلوب و این تقریب [illegible] ذکر الله [illegible]
[illegible] ذات الله [illegible]
مظهر [illegible] حقیقت محمدیه [illegible] سر ازل و ابد [illegible]
اینکه مرآت [illegible] حقیقت [illegible] پس نبی ذکر الله است [illegible]
پس نبی سر ولایت و ولایت [illegible] نبی است و آن ظاهر است [illegible]
نبی است [illegible] اشیا [illegible]
سر الاشیا [illegible]
پس [illegible] مرآت سر ازل و ابد است و باین [illegible]

و آن با

بلند هم

نجب تا دین شیر خواند بود و در نفس حکم تا چه بار جاع ضمیر نبوی علیه السلام اگر چه در ظاهر راجع نبوی
او دین است و متوسط در رسالت بعد از رفع لیکن در تا دین راجع نبوی علیه السلام است و مدال قاف است
بعد از رفع متوسط در عشرات است و مدلول حقیق محیط کلی تا نخست اعداد در نیز از سبع تا نوزده و حروف آن [illegible] توانند
بود با یکه او نیز از عالم باطن و وحدت نزول بعالم ترکیب و تفصیل نمود پس حقیقت او چون جمیع [illegible]
حقیقه دلا اله است در مرتبه عشرات ظهور نمود اگر چه به اله در مرتبه عشرة بقاف است نیز که کشف به ید الرحمن
در عین نزه چون یا است در مرتبه عشرات ظهور دارد پس چنانکه دال بر حقیقت دلا اله و خاتم الولایة المطلقه
المحمدیة از مرتبه تا ء مرتبه عشرات نزه ثانیه باست و ال ذا است دال بر حقیقه خاتم النبوة
نیز اعنی عین و لام از مرتبه عشرات نزه ثانیه به مرتبه احادی [illegible] دشته باشند زیرا که آن اول اصل
از اصول تمة اعداد است نیز ده خواهد بود پس با عشار خروج از عشرات دخول در آن تحقق شده
و این اشاره بدان تواند بود [illegible] در مقام تحقیق [illegible] خلاف [illegible] تحقیق [illegible] منصوص [illegible] لا یشغله شان
عن شان دانیا فی علوه و عالیا فی دنوه است پس القاف نبی کثرت مانع القاف او [illegible]
و القاف او بوحدت مانع القاف او کثرت نیست و این کمال جامعه وجود است و این بزرگوار
بدان شرف مخصوص است دون سایر الانبیاء و از این است [illegible] والشرف الارض بنور
ربها [illegible] خاتم الانبیاء است [illegible] پس مقام
محمود و شفاعت کبری اختصاص بان سرور انبیا دارد [illegible] لوای حمد اوست
و در [illegible] است پس ذکر این [illegible] تفصیل [illegible] در
کلام الرتلته فی الحج و سبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة اشاره بدین [illegible] الانوار است
ع ل ی اعنی حقیقت کامله هر یک است در عین قرب و جمع [illegible] کمال ولایت چه در [illegible]
در آن مقام ع ل ی [illegible] در آن مقام [illegible] ع ل ی اند زیرا که مقام [illegible] ان

مقام وحدت و رابع اثنینه است و سبعة اذا رجعتم م ح م د ع ل ی است در رجوع بعالم
کثرت چه علی اگر چه مظهر ولایت نبی است لیکن از مقام رسالت نبی [illegible] مقام کثرت بنیابت
و وزارت و صاحب نبی در تبلیغ احکام که لا تؤدی عنک الا رجل منک بهره کامل دارد و بنابر آن
ذکر تبلیغ رسالت نصب علی تتمیم رسالت [illegible] در قول خدای عز و جل و ان لم تفعل
فما بلغت رسالته پس اگر [illegible] بعنوان [illegible] چنانکه گذشت در [illegible] کثرت است
خواهد بود و آن [illegible] است پس [illegible] خواهد بود زیرا که [illegible] اقرب
نیز [illegible] نزول نموده [illegible] پس حق
در [illegible] النبا العظیم الذی هم
مختلفون است [illegible]
و اول [illegible] ذلک
الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم و در عموم [illegible] ما لم
یعلم الا الله [illegible] آن
نموده اند پس ان انسان [illegible] صاحب بیان است چنانکه اشاره بان [illegible] فی الحقیقه
[illegible] و کلام الهی
ناطق است چه او صاحب بیان است چنانکه اشاره بان دارد الرحمن علم القرآن خلق الانسان
علمه البیان چه بیان متعلق باجمال است و تفصیل اوست پس قرآن در مرتبه حقیقت محمدیه و فرقان
در مرتبه حقیقه علویه است پس متعلق نبی [illegible] که در [illegible] در مرتبه فواد [illegible] سینه
و [illegible] نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین روح الامین
انزال آن در قلب سید المرسلین و خاتم النبیین متوسط بین الفواد و الصدر است نمود

و قرآن در الجمله نزول بود و بیان ناظر است تناسب و تطابق آیات آفاقیه و انفسیه در
کتاب مفصل و مجمل آفاق و انفس و [illegible] جاء نزول قرآن دفعة واحدة در بیت المعمور که
در آسمان و متوسط السموات السبع است و متعلق بشمس است و کوکب [illegible] است و منشأ فلک
طبرسی در جوامع الجامع گفته است در بیت المعمور یعنی است در آسمان رابعه برابر کعبه و معمور گشته است از آمدن
ملائکه [illegible] و از [illegible] آن در روایت کرده است که داخل میشوند در آن هر روز هفتاد هزار
ملک و ابدا عود نخواهند نمود [illegible] در عدم عود ایشان [illegible] باشد بکثرت تجلیات
الهیه و لا تناهی و عدم تکرار آن [illegible] بیت [illegible] معمور است بنزول ملائکه و طاعت و
عبادت ایشان در آسمان [illegible] بیت المعبود [illegible] اعظم از آن کعبه لا یسعنی
ارضی و سمائی بل یسعنی قلب عبدی المؤمن و قرآن در آن بکلیه و مجموعه نزول نمود پس قلب نبی
محل اجتماع قرآن است و بیان ناظر است ان علینا جمعه و قرآنه و آن بیت الشرف نزول
قرآن است و آن کعبه [illegible] است چنانکه گفتیم و کعبه مظهر قلب [illegible] و اهدا
و آله نیز چون [illegible] قائم مقام [illegible] تجمع قرآن [illegible]
[illegible] القرآن [illegible] و معنی ان یکون
جملة بیت المعمور قلب [illegible] انزال القرآن [illegible] در لیله مبارکه و آن لیلة القدر است [illegible]
شهر رمضان [illegible] نزول در عالم کثرت و تفصیل است [illegible]
[illegible] و وحدت [illegible] است و اما القرآن [illegible] لیله مبارکه [illegible]
آن تفصیل [illegible] نزول [illegible] تنزل الملائکة و الروح [illegible] برکات [illegible] علوم
و کشف غطاء [illegible] الهیه [illegible]
[illegible]

لبوی ان م

در کمال [illegible] نزول [illegible] و باطن است چنانکه [illegible] تنزل الینا بطن
تنزل علی کل [illegible] و القرآن [illegible] مطلع الفجر [illegible] نزول قرآن
[illegible] صورت [illegible] و آیات و سور [illegible] در [illegible] او است
[illegible] الیه [illegible] و [illegible] بار [illegible] و [illegible] قاب
از زمان [illegible] تا زمان تبلیغ رسالت رسول [illegible] و در آن [illegible] مجمل [illegible]
لتبین للناس ما نزل الیهم [illegible] رسول [illegible] با [illegible] اجمال است چنانکه ناظر است بان نزول
و [illegible] علمنی الف باب ینفتح من کل باب منه الف باب پس نزول [illegible] از عالم [illegible]
کمال اجمال بود و بعالم قلب الرسول [illegible] بین الفؤاد و الصدر است [illegible] نزول آن از قلب النبی بقلب
او [illegible] است [illegible] و تا [illegible] قوله تعالی ان علینا
بیانه [illegible] دارد [illegible] بیان [illegible] جمع و قرآن است و آنکه
[illegible] است [illegible] و حال [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] آن بزرگوار [illegible] و [illegible] بود پس [illegible] آن است در آن بزرگوار
[illegible] حق و باطل بوده است [illegible] یقول الرسول [illegible] علی مع الحق و الحق مع علی [illegible]
داد [illegible] حق و باطل [illegible] است و بسط زیاده از این را مقام [illegible] بوده [illegible]
طالب رجوع نماید [illegible] والد [illegible] و این [illegible] کلامی بود [illegible] الکلام
[illegible] مذکور [illegible] در آن [illegible] رجوع [illegible] کلام در آن بوده [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] انکار [illegible]
[illegible] در لفظ [illegible] ذات و [illegible]
[illegible] صفات [illegible] است [illegible]

بسط زیاده ازین قدر [illegible]
نشده باشد پس باید [illegible]

نظر در عدد ان تسعین است تا شهادت بدهد طلب ان حال منم امام محقق و هر گاه نظری ۱۹۴ ۱۹۲

دیگری واقع شود در نصف ان و ثلث ان و ربع ان و سدس ان و خمس ان و نصف ثمن ان و ربع ۹۶ ۴۴ ۳۳ ۲۴ ۱۲ ۶

ثمن ان و ثمن ثمن ان و اس ان و بعد از ملاحظه از کثرت ایشان را امر به جمع ظاهر و نا ظاهر [illegible]

با دار طبیعه نمای تا به درستی امیر المؤمنین کنجی و دیگر بگیریم طلسم کنج ع بعد تسعین است و نصف

ان دال است در ان سی و پنج بوده باشد عدد تسعین [illegible] و عجم و صحف و باشد پنج است هر گاه [illegible]

بر عدد تسعین عدد جمله ع علی است و صدر ترکیب عدد تسعین امام مجتبی امیر المؤمنین علی [illegible]

نظر بر گرداندازی در ان ل است کنج دیگر ظاهر شود برای نکته دان چه ملفوظ ان که ل ا م است بعد

هفتاد و یک است در ان را واحد و سبعین گویند در احسن الحالات ما اولها الا دس ای اول واحد و سبعین

کب است حالی مقصد و سر و عبارات و حروف ناطق بعد ش ل د [illegible] این حروف [illegible]

بعد از انکه بعد جمع در ادای کلمه و سر در خواهد بود مطابق و موافق عدد [illegible] م ح م ۱۳۲

م د است اما اگر ملاحظه کنی در لفظ [illegible] و همین لام در ان در وسط واقع شده است و سر [illegible]

اوسطها الکفار شده چه در ما کن قیع ع مراد از ان م شد و ل مراد از ان محمد شده در [illegible]

واقع شده ی در خاتم لفظ ان سر در است بعد از الحمد لله البصیرت در ان نظر واقع شده [illegible]

از بنه فاطمه است چه جمع ان ده است و ان را عشره گویند به لفظ عرب ما س ان را نظر

کردیم مقصد و بیت در جلوه گر شد و حروف ناطق بعد ان را استخراج کردیم ف ل ب

در امد بینات این حروف شد ملاحظه کردیم بعد جمع ان مقصد و نصف و سه شد مطابق یافتیم

با عدد بینات فاطمه سبحان الله این چه سر است بعد از ملاحظه بینات اول و اخر الف [illegible]

کردیم در ان ا ا دال ان را مطابق یافتیم ۴ م د و ان ره است بهار هویت مکتوبا و ملفوظ دال ان

موافق یافتیم با عدد و بسط محمد با عدد و بسط علی و از این ظاهر شد در این [illegible] در

کنا

کر نا یازده در است و نزه نسبت مبین اول و اخر خبابه که صورت اول عدد و او وسط عدد و اخر نا

کثرت عدد و مؤید کلام ما است هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و سر کن فیها انکار شده و از ملفوظ

حرف ها و حرف واو عدد دوازده نقش [illegible] و وجود و واحد و عدد و حصه و عدد ۱۹ ۱۹ ۱۹ ۱۹

ایجاد مطابق است و ابتداء الشئ [illegible] ایشان مبدأ وجود اشیاء و مظهر صورت و عدد از حق

و به الوهیت ایجاد کائنات اند و هر یک از حروف و وجود و حرف واحد و غیر [illegible] منظور [illegible] ۱۹

چهارست و عددی در جمع چهار است ده است و چون ده در چهار ضرب شده دلالت دارد بر زمان

تعین [illegible] کائنات و تمام بودن ان از جمیع جهات و مؤید کلام حضرت خمرت طینة ادم بیدی

اربعین صباحا است و اما اگر بولاد در نسب عدد ۱۱ و عدد ۴ متصل بیکدیگر بسمت ترقیم یابد

عدد ۱۱۴ چهار صد و یازده بنظر در می آید و سه گاه عدد ه مکتوب و ملفوظ است در ان ضرب

شود عدد در سه هزار [illegible] و پنج حاصل [illegible] عدد [illegible] مطابقه دارد تا معلوم [illegible] ۲۰۵ ۲

چه سابقا بیان شده ایشان [illegible] و هر گاه در تحقیق ان نکته ملفوظ

باشد [illegible]

نقش کامل [illegible] عدد ۱۱ عدد ۶۶ [illegible] این عدد و مطابقه

اسم ذات الله باشد [illegible] مظهر الوهیت [illegible]

هر گاه مکتوب و ملفوظ ه و مکتوب و ملفوظ واو و جمع [illegible] ۱۱ و جمع [illegible]

۶۶ ملاحظه و جمع [illegible] ۱۰۶ عدد [illegible] ۱۰۶

عدد پنج [illegible] ۱۰۲ [illegible] بسم

و عدد [illegible] ۱۰۲

ایشان [illegible] ۱۰۲

بمقصد و نشن خواهد بود چون اسم محمد را از ان وضع شود ٥٣ مطابقه موافق عدد لا اله فی الوجود الا الله
تا دلالت نماید بر آنکه آنچه ثابت شده است بمقام عبودیت در ان عبارت از افتقار و ذاتی
در هر غیر اما کما قال بعضهم انه مظهر الحق و الغنی المطلق و من المرات المصقله الذی تعکس بها کما هی انوار الله
تجلی فی رسول الله ص ذات الحق و صفاته و افعاله جمیعا فوجهه وجه الله فمن رای فقد رای
الحق و یده ید الله چنانکه اشارت رفته است بر این ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
و کلام او کلام خدا است و شاهد بر این قول است ان هو الا وحی یوحی و خدای رسول خود است
و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی فبا الله یسمع و به یبصر و به یبطش و به یمشی پس او
وجه خدا است و یمین خدا است و ید قدرت خدا است ثم اعلم ان الرسالة المطلقة و السفارة
المرسلة هی الدائرة الکلیة و الفلک العام المشتمل علی افلاک جزئیة و ذلک ان الامور
الوجودانیة کالهاد و ابر لباطنها و کل دائرة فانها مشتملة علی نقاط و هذه الدائرة و کل
نقطة منها مرکز لدائرة حقیقیة و افلاک کریه و صاحب هذه الدائرة الکلیة هو الرسول
الذی بلغ الی مرتبة الجامعیة و جمع الاخلاق الالهیة التی هی مائة و تسعة عشر خلقا کما
ورد فی الاخبار و لیس للانبیاء فانه جمع تلک الاخلاق کلها ذوقا و جعلت له العنایة الازلیة
و لآدم و من دونه تحت لوائه و لواء الحمد و الحمد هو استجماعه جمیع الصفات الالهیة و
المحامد الربانیة و لذلک الفلک الکلی النوری العلوی المحیط بجمیع الکثرات العقلیة و الحسیة
و موش الحقایق الکلیة و جب ان یکون اثنی عشر برجا نوریا تا یکون محال سیر لشمس النبوة المحققة
و قمر الولایة الکلیة و هم الائمة اثنی عشر الذی هم تقاسیم وجود المهدی المستهدی المهدی و تفاریع
نور الاحمدی کما ذکرنا مراد آنچه در بیان ابو جبیر در فصل سابق آمد ضبط کن و حفظ کن و ظهر گردیم باینکه
بودیم در صدد بیان آن ذکر شد در مجمع چهار ... حروف اسم ذات همین است عدد

مستور است پس گاهی در عدد و ذره در مرکز با تریزده درج شود و صورت عدد ١١٠١ هزار و یکصد و یک
بکمال می رسد با عدد و ذات منبسطه دارد و در آن اشاره است بظهور با رهبت از رکعتین
و در آن رفت که گفت کنز مخفی فاحببت ان اعرف مقتضای ... فخلقت الخلق ... فاطمه
دوازده فرزندان است از ارکان احرف چه حقیقت است از نمود نهج سید مظهری ...
جلوه گر شود باری ... سخن را مطلوب ... اشاره الهی را ... که اشکال را ...
درآورده شوی ... سخن بسیار است و آنچه از کتب پیغمبران سابق دلالت دارد بر مراد ما که از آنها
تعداد ... از زمان با ... باشد این است جاء النور من جبل طور سینا
و اضاء لنا من جبل ساعیر و استعلن علینا من جبل فاران چه معلوم است مراد از جبل طور
سینا اشارت بوحی الهی ع که حضرت موسی در کوه طور سینا و مراد از جبل ساعیر اشارت بوحی
الهی بحضرت مسیح در کوه ساعیر و ساعیر زبان ... جلیلست مسیح ساکن قریه از آن بوده و آن را ناصره
میگفته باین سبب است عیسی را نصاری گویند و جبل فاران اشارت است بوحی الهی
حضرت محمد مصطفی ص در کوه فاران و آن کوهی است در حوالی مکه معظمة اللهم ارزقنا زیارته و بیان
مکه و آن اندک ... ظاهر است در حضرت ابراهیم ع حضرت اسمعیل ... مکه
مکه کرده است و فی رقیه ... در انجیل دارد و در آن پیغمبر آخر الزمان بوده باشد از نسل او
... جبل فاران ...
مناجات ... کلام ... و چون ...
... باید شناخت ...
قدس این حقیقت ...
و بظهور ... جبل فاران و چون ...

دارد و هر ظاهری باطنی دارد و فا طالب ظاهر و طالب باطنه و ما حنث باطنه خبث

ظاهره و بالعکس پس ظاهر و باطن متطابقند و بالعکس مقتضای اخبار شوید باعتبار اهدا توانند بود

در غیر از فاران با جبل غیر الانبیا باشد و حقیقت رتبه نبی در ابو الکف نبی است در ام القری

و طینت طیبه آن که طینت علیین است بر جبین ابنش باضداد عز و جل منا جات میفرموده

و عبارت فی جبل فاران ظرافت ادا کردن و بجبل فاران نظر بودن محکم است انتهی و

باشد با بکه ظهور از برای حقیقت مناسب ظاهر نیست که در حقیقه تعدی نشود و چه ظرف مجاز بر ظرف

پس در ان اشاره است با بکه ظاهر ظهور حق بر ابو جبه این مظهر کامل نبوده و از برای سبب است

اسم اعظم این ظهور نبود به طلعت مانند ظهور سینا است در فرموده است در بقیه دعای سمات

داده شده است در توریه **و لطلعتک فی ساعیر و ظهورک فی جبل الذی تجلیت به الجبل** مانند

ظهور سینا چه ان مقتضای ظلما بدا **شعاع نور الحجب خرق الجبال** هند که گر ظهور شعاع نور حجب است

نه ظهور حق **للحجاب لا قرب بلا یری لا شرق** به دور است پس ظهور حق در حجاب بزرگ الحجاب

اصاله و تنها ظهور در تجلیات درست نیست از ظهور در تجلیات الحجب حجب نادیه تجلیات و اول الف ظاهر

الکیک است پس ظهور حق در پرده حقیقت نبی و دانی النبی اولی است و در پرده مقامات آن الائمه

المقامات از انبیا و اوصیا و در پرده اشعه انبیا آن از برای ایشان از اصناف و اولیاست پس

مقصود در حق داده و ختم ظهور حق بظهور حقیقت محمدیه و علویه و ظهور مقامات ایشان و اشعه ایشان

چنانکه در آن اشارت دانی شده بار کلام ما بر آمد و عبارت توریه بطور رمز بطبیه

امده است این است که **ولشایل شا بنحو هنابر احتجا آتی و حضرت بنجا بینی و حو بنی ابی**

بجا و دما و شنیم عیسو **و لا مبتنا الغوی** کو دیل چه معلوم است در تمامی عبارت از اسپیار

در هر ارشاد او است ده ما و دما و عبارت از ذات و ار لطایف ائمه عدد حمد ما و دیا و دیال

جهت مطابق عدد محمد است و شنیم عیسو عبارت از ان بزرگوار الحضرت است و دوازده امامند

چه معلوم است و شنیم عبارت از دو و عیسو از ده و تفصیل اسمای ایشان در سایر صحف انبیا بتغییر

این ترتیب دانست **ایلیا فیداوا ذوبیل مقصام شماع ادوما مینا هدا دنیشا**

بطور ولاینش وافیدماه و چنانکه حضرت محمد را معجزات گوناگون بسیار بوده همچنین ائمه را ببینه

کلمات بسیار است منها چون عدد حاصل از ضرب جذران اسماء دوازده در دوازده طرح شود باقی

هشتاد و نه است یا ششصد و سی و نه است نظر بر اختلاف نسخ توریه دوازده با قی میماند چه ظاهر است العجب

که حاصل اسامی مذکوره بنا بر نسخه مذکوره شش هزار و ششصد و هفتاد و هفت است و بنا بر نسخه دیگر بعوض مقصام

و بعوض مینا شماع و بعوض بطور طورد و بعوض و نفیش نافیش و بعوض و افیدماه وافیدمات هشت

هزار و پانصد و هفت و مد دیگر و بنا بر نسخه دیگر از توریه بعوض بطور بل از طور و ولانفیش بدل نافیس

حاصل اعداد شش هزار و ششصد و شش میشود در نسخه دیگر و اهشینا بدل و امینات و افیدمات بدل

وافیدماه است حاصل هفت هزار و پانصد و نود و شش میشود **و از عجایب** ائمه اسامی غریبه ایشان

چون کتاب جمل داری با بطریق **علی الحسن الحسین لانهما الحسنان علی محمد جعفر موسی علی**

محمد علی الحسن محمد هزار و ششصد و سی عدد میشود و چون دوازده در دوازده طرح کنی باز دوازده میماند

و از عجایب ائمه چون القاب ایشان را حساب جمل بطریق **المرتضی المجتبی الشهید بکربلا**

زین العابدین الباقر الصادق الکاظم الرضا النقی النقی القائم دوازده دوازده دوازده

طرح کنی بستر دوازده میماند **و از عجب عجایب** ائمه کنیهای ایشان را چون بحساب جمل حساب کنی

بطریق **ابو الحسن ابو محمد ابو عبد الله ابو محمد ابو جعفر ابو عبد الله ابو ابراهیم ابو الحسن ابو**

محمد ابو القاسم دارد حاصل سیزده دوازده دوازده طرح کنی بستر دوازده باقی میماند **و**

دیگر اینکه هرگاه از حروف اسامی شریفه ایشان حروف مکرر را وضع نمایند همین دوازده

مرتبه باشد بوجه م ح د ع ل ی س ن ج ف ر د و هرگاه عدد این دوازده حرف غیر مکرر

محفوظ الفاظ را [illegible] شود با لعدد مختلف و دیگر مجموع مطابق عدد [illegible] وهو التسع الکبیر ۵ ع

داکر این عدد [illegible] زنه حروف ان ناطق ب س احوا به بود و بیانات الحروف

ابن لف هر عدد دیگر عدد [illegible] باشد مطابق عدد الملک الواحد ابو السلاطین د

صورت این امد [illegible] فردیه باشد چه ذات اشرف اقدس هر یک از ائمه معصومین صلوات

الله علیهم اجمعین کمال فردیت و یکتائی داشته اند مجملا [illegible] امام بعد از پیغمبر باید دوازده نفر

باشند زیاده از عدد [illegible] هرگاه بگوییم در عدد و سبب ان [illegible] و تحقیق ان نماییم کلام

منجر بجای کشیده شود چه پیغمبر صلی الله [illegible] است انچه در بنی اسرائیل واقع شده در این امت

واقع خواهد شد و موسی [illegible] دوازده وصی بوده [illegible] بعد از دیگری امام در وصایت قائم مقام

هم بوده اند [illegible] دوازده فرزندش خلفای موسی [illegible] و اولاد [illegible] بوده اند و خلفای

پیغمبر [illegible] حضرت امیر بوده [illegible] انت اخی فی الدنیا والاخرة وانت منی بمنزلة

هرون من موسی و در [illegible] تورات مذکور است

اول [illegible] اختلاف است موسی [illegible] بعد از موسی [illegible]

[illegible] اختلاف است [illegible] ابوبکر و عمر و عثمان و این

شبهات چنانکه در صدر اسلام [illegible] برای خود [illegible]

و اختیار [illegible] در اخر الزمان واقع شده

و مجموع [illegible] ان عمر باشد چه ان [illegible] پیغمبر هرگاه مانع [illegible] شده

[illegible]

ع [illegible] پس از این [illegible] واقع شده

بر جمیع [illegible] بزرگ [illegible] شده [illegible] دوازده

و بعد از [illegible] بزرگ [illegible] ان دوازده [illegible]

بطور [illegible] شده [illegible]

[illegible] **الغصن الاول** در ولادت حسن ابن علی علیه السلام

[illegible] حضرت [illegible] ابو محمد [illegible]

[illegible] القاب [illegible]

[illegible] ولادت [illegible]

[illegible] رمضان [illegible]

حسن [illegible] بزرگ [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

مبارک [illegible] حضرت [illegible] زبان مبارک [illegible]

[illegible] حضرت امیر [illegible] نام نهاده [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] بزرگ [illegible] حسن نام نهاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بنابر این روایت در روز وفات رسول خدا هشت ساله بود و بعضی هفت سال و چند ماه هم گفته‌اند
و چون امیرالمؤمنین رحلت نمود سی و هفت سال داشت و برادرش حسن و سه روز و چهل روز کم بود
از هجرت با معاویه علیه الهاویه صلح نمود و برادر او که در مدینه بماند تا الی و بار رسالت حضرت
رسالت مشغول بود در ماه محرم سنه ستین از هجرت در عمر شریفش پنجاه و هفت رسیده بسعی سجاد
روز جمعه عاشر شهر محرم او را از مدینه و برادر او در روز جمعه بار بود رحمت الهی واصل شد برادر
امام حسین هم متوجه قتل و تکفین او شده در بقیع مدفون شد و موافق و مخالف را اعتقاد آنست
در حضرت امیر مؤمنان در حین رحلت تسلیم نمود با آن سلاح رسول سلام و فرمود رسول خدا امر
نموده است در آنچه از آنحضرت بمن رسیده است بتو تسلیم نمایم و هم چنین تو را امر فرموده در وقت
رحلت آنها را ببرادرت امام حسین علیه السلام تسلیم نمائی بعد از آن بجانب امام حسین متوجه شده
فرمود ترا نیز رسول الله امر نموده در وقت که بالم التفات متوجه باشی آنچه بتو رسیده باشد باین برادرت
تسلیم نمائی و دست او را بعلی ابن الحسین نموده فرمود او حسن بار کنیز تسلیمه که تشنه بود و دست علی
ابن الحسین را گرفته و باو خطاب فرموده همچنین ترا وصیت نموده در وقت وفات با تمام انتقال
مذکوره را به پسر خود محمد باقر سپاری و او را از رسول خدا و از من سلام برسانی و این با وجه
و دیگران از کتب مخالفان روایت کرده‌اند که حضرت فاطمه در مرض حضرت رسالت هم
امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بخدمت آنحضرت آورد و عرض نموده یا رسول الله اینها پسرهای
تو اند چیزی که میراث باشد بایشان بده حضرت فرموده امام حسن پس دادم با او هیبت و بزرگواری خود
و امام حسین پس دادم جودت و بخشش خود را و بروایت دیگر از طرق مخالفان روایت کرده
که عمران بن حصین گفت روزی حضرت رسول بمن گفت هر چیزی را در دل محبتی و جای هست در دل
تو محل اینها دلبسته را انداز و از جهت حسن و حسین علیهما السلام عمران گفت بقدر آنکه

دوست داری حضرت زهرا را ای عمران آنچه توهمید اما از روی دوستی زیاده است از آنچه میدانی
بهترین جهت امر او است چنانچه ایشان و شیخ مفید از طرق مخالفان روایت کرده است که حضرت
رسالت فرموده هر که حسن و حسین را دوست دارد من او را دوست دارم و هر کس او را دوست دارد
خدا او را دوست دارد و هر که خدا او را دوست دارد و او را داخل بهشت گرداند و هر که ایشان را دشمن دارد
من ایشان را دشمن دارم و هر که من ایشان را دشمن دارم خدا ایشان را دشمن دارد و هر که خدا
او را دشمن دارد و در آتش جهنم کند پس ای ناصبی چگونه خواهد شد آن کارگری در قتل ایشان
سعی نمود و بهره سنه از یاد نمود و روز فردا القیامت نکرد و برای قتل ایشان سروری در خود نمایان
با سابقه خود اعتراف و اقرار بفضیلت ایشان نماید چنانچه زمخشری در از معاندان است
در نزد جمهور ثقه نقل کرده که رسول خدا فرموده فاطمة مهجة قلبی وابناها ثمرة فوادی وبعلها
نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی وحبل ممدود بینه وبین خلقه من اعتصم
بهم نجی ومن تخلف عنهم هوی یعنی فاطمه روح و بهجت جان و فرزند که دل آرام است و شوهر
بصر او دیده دل منند و شوهر او روشنی چشم منست و امامان که از نسل او بهم خواهند
رسید امینان پروردگار منند و رسمان کشیده شده میان او و میان آفریدگار و آنست بدهای او
هر که چنگ بایشان زند و متوسل بایشان شود نجات یابد و هر که دوری از ایشان گزیند
لعذاب ابدی گرفتار خواهد شد آن و بادگیر جز گرداند و ثعلبی نیز در تفسیر آن اهل سنت است
در تفسیر قول تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا باسناد مختلف از رسول صلی الله علیه وآله نقل
کرده که آنحضرت فرمود یا ایها الناس قد ترکت فیکم الثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما
لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء والارض
وعترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ای گروه مردمان در میان شما گذاشتم

کان علیه السلام ... وقال ... ان ... علیه ...

در میان ایشان دو چیز سنگین را که هر دو نفیس و هر دو خلیفه اگر پیروی این دو کنید هرگز گمراه
نشوید هرگز تا روز قیامت و یکی از آن بزرگتر از آن دیگر است و آن دو چیز یکی کتاب خدا است که
آن رسنی است کشیده شده میان آسمان و زمین است و هر که چنگ به آن زند گمراه نشود و دوم
عترت و اهل بیت من است و هر که پیروی ایشان نشود افتاده باد به ضلالت و به نجات نرسد
و ابنه و از هم جدا نگردند تا بر من برسند بر حوض و یکی از ایشان را از آن دیگر جدا نتوان کرد و هر که
یکی از ایشان را دست بردار شده است آن دیگر را نیز دست برداشته است چه انفکاک احدی
از آن دیگر محال است تا روز قیامت که بر حوض رسند و احمد حنبل نیز در مسند خود از ابو سعید خدری
و از جابر انصاری نیز در مسند خود نقل کرده که گفت روزی در عرفات در حضرت رسول صلی الله
علیه و آله السلام بودم در برابر ایشان فرمود یا علی نزدیک تر آی و دست تو به من نزدیک تر شو چون نزدیک
رسید فرمود یا علی خلقت انا وانت من شجرة واحدة انا اصلها وانت فرعها والحسن
والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة ... رسیده شده ایم و ...
در شرح [illegible] ... حسنین رضی الله عنهما از آن شاخ بهم رسیده اند
هر که چنگ در شاخی از آن درخت زند ... عنایت ... و داخل بهشت گردد
عزیز نشد ... از برای ... مطیع خود ... از این احادیث ... [illegible]
و ... [illegible] ... اثبات مطلوب دلیل است و ...
و ... [illegible] ... معاویه ... [illegible]
در ایام زمان ... خلیفه ... بانفاق شیعه و خلیفه رابع ... شد ... خود
در ... [illegible] ... آن طول ... ماه ... به مولدی ...
در لشکر امیر ... هزار کس بود ... لشکر ... معاویه ... هزار کس و در آن ... [illegible]

وعن ... [illegible] ... فقال ... [illegible]
... [illegible] ...
لطاقة ... فقال ... [illegible]
لو جاء الله ... ذلك فقال ... [illegible]
الله تعالى فقال فاجتنبتم ... [illegible]
منها وكان ... [illegible]
ان السخاء ... العباد ... [illegible]
يقرأ في كتاب محكم ... [illegible]

جنانه ولله
للبخلاء نار جهنم مركان
لا تتعدى ... للراغبين ... [illegible]
ذاك ... اللهم صل على محمد وآل ...

کس کشته شده بودند بیست هزار از لشکر امیر و چهل و پنجاه هزار کس از اطراف ... و در شب لیلة الهریر
... هزار کس از طرفین کشته شده بودند و نزدیک بود که فتح شود ... عمرو عاص کلام الله را بر سر
نیزه نمودند و گفتند حسبنا کتاب الله ... هزار از لشکر حضرت ... کشته شده حضرت امیر مؤمنان
نفر با مالک دست از جنگ باز دارد ... تسلیم ... حضرت صلاح ...
ندانسته ... از جنگ **مغلوب نفس او با ... خویش ... و هم ...**
رو گردانیده آورد ... و ... [illegible]
نا ... گفت ... [illegible]
... [illegible]
... حضرت حسن ... [illegible]
... **خوب بگوید** ... [illegible]
... [illegible]
عمرو عاص ... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
... **صاحب کشف** در ربیع الابرار ذکر کرده ... عمرو عاص
... [illegible]
... [illegible]
و ... [illegible]
عاص ... [illegible]

و کیف یقر الدهر... تو که بایام...

ان الذی لقیتم ... صاروا احیاء البحور

خطاب بعمرو عاص کرده ... ابو سفیان ...

...

یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم

...

الناکثین والمارقین والقاسطین ... در جنگ جمل و صفین و نهروان

و ذکره یا اهل الذات ... ان القیام بقتل ... الحق

درباب

... ۱۰۴۳ ... ۱۰۴۲ ...

... ناکثین و قاسطین ... معاویه ابو سفیان ...

۱۶۰

... فاسطین و معویه ابی سفیان لعین ... من یرتد منکم عن دینه ... اکمل الخاسرین ناکثین و قاسطین ...

و معویه ابی سفیان لعین ...

اعم و اری و کیفیت الالی حق و لطف بانتهای آن و علامات بر فعال او و مظهر او اقف بر خلق و
حسنک آن حق بین نظر کن کیاب جمیع آن و آن هویت و اعتقاد دیگر نیست و چون با تو نموده گفت
مصحف این صفت تا نا اتف غیر جدا او نوشته و دلکش که به هر گاه جویا از زبر آن سؤال کن قطع
انام و اگر از حقیقت خواهی گویم اکمل اعلی و هر گاه از جمیع ترکیب بر او با عدد کلمات بحری عبده الله
و هر گاه او از اسم آن جویا شوی این شیء بر آن در عدد و جمیع آن هویت و اعتقاد دیگر است و چون
بیانات و الفاظ آن را جمیع کن در هم آن ده است تا دلالت نماید و اگر لعد او از آن ده حسن
و آن ده را از جمیع بیرون اکثر آن هویت و اعتقاد دیگر خواهد شد آن در مطابق اسم شریف
آن حسن ابن علی است عدد و جمع و عدد بیانات و شمار حروف ملفوظی با هم لفظ
چهار ده و اسم عدد او از آن ناقص کن تا مطابق آید با المجتبی و نظیر دیگر کن بر جمیع آن و حروف
چهارگانه و اسم عدد بر آن بیفزا تا در هم آن کو به علیه السلام و ماحصل ترکیب را النظر کن در چه
افصح انام اکمل اعلی عبد الله حسن بن علی المجتبی علیه السلام **تبصره** چون آن ابدک الله تعالی
و سابقا در خلال مقال و عدد مذکور شده بود لهذا این خواهم بیان نمود حضرت غدیر خم را
پیغمبر هم فرموده و الائمة هم الثقل الاصغر و القرآن هو الاکبر و مقتضای وعده در صدد
بیان آن بر آمده که بدو شرافت حسب با لفظ امرات بیان کردم و حسب شرافت روح است اگر
روح شریف نرسیده حسب عزیز است و جسد قرآن هم چه صور و اشکال و هیئات و اصوات
و حروف است و لیکن نیست و مجموع اینها عاصم اجسام اند و هر عرضی با بدحال در حال بوده باشد
چنانکه در کمال آن محقق و مبرهن است و روح قرآن عبارت از حکم و معارف و حقایق و
احکام است و چون جسد قرآن مشتمل است بر اسرار عالیه واجب التعظیم است و اگر
محلی باشد و دارای آن مرتبه باشد مع شیء زاید شبهه نیست در آن اشرف و افضل خواهد بود

الاصغر

غیر نویس بعد ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم چه این نویس دارا جمیع مراتب کوزده
انک و دیگر چنانکه و است آن جواهر و منظور الوجب و قرآن کلفتم و اعراض است لیکن
جسد جواهر از اعراض و آن قائم بالذات و این قائم بغیر لیس آن حضرت هم الثقل الاکبر
و القرآن هو الثقل الاصغر تا اول جواهر چنانکه علمای اصول مرتضوان از آن دار اصول و السنة و دیگر
الله و رسوله اعلم از چند طرق است **اول** اینکه قرآن را چون در زمان نبی صلی الله علیه و آله
و مخالف السنة اند و نظر از آن در نظر است چنانکه است رهگذر در جنگ صفین عمرو
عاص ملعون مصحف را بلند کرد و خلق قرآن ناطق را که اعتقاد و قرآن صامت را
نمودند چنانکه مولای متقیان گفته بود در کلام ناطق خدا گوش کردند و اعراض نمودند و
سوم دیگر اصحاب چون سلمان و ابا ذر و مقداد و هم افضل و السنة اند و در شده
پناه بر آن است چنانکه سلمان اکثر دیگر بود و آن سلمان رضی الله عنه را با آن چو بها
زده بود و شمشیر و چه فائده داد و آن حضرت طاهره کمال بود
حرف ما را سخن نبوی در جواب گفت سلمان چه فائده بحو اهیه بر آن حضرت گفته
طاهرت زم گفت آن را گفته در مقام تحریر بگو با این چوبها که بدان نزار زده
سلمان نبوسلی غیرت ظاهر شده و بضرب آن با این آدم ظفر و لکن منع امر کرد با آن چوبها
شده و آن بود و آن را شده و بر دند چنانکه در مثل آن حجت است و معجزه موسوی را اعلام ان
خاندان و جا کرد آن اسنان آن حق را نمود و هم چنین انبیا و غیر آن از رسل و اولو العزم در
شده اند مرسلی غیرت ظاهره شده نه بجای خود دست آن و قرآن چون سیدالشهدا
و هر نبی اقوال زمان گشته آن نازل خواهد شد آن و اما تفضیل عترت طاهره را اقتضا کرده
اهل اسم گاه پیغمبر خدا این را ثقل اکبر فرموده و قرآن را ثقل اصغر گاه بوده

سخن ان غیر لایق را زان است که صادر شده نسبت به غیر حق که گفته اند آنچه گفته اند و کرده اند آنچه کرده اند

و وجه دیگر عالم ربانی مولانا محسن کاشی رحمه الله در وافی ذهب آن بوده که نسبت او نفس نبوی اقول

لعل السر فی اصغریتهم علیهم السلام بالنسبة الی القرآن استفادة علمهم من القرآن وتعلمهم

الوحی الی نبیهم ... لعبد الکمال کما قال امیر المؤمنین علیه السلام انا کلام الله الناطق

تمام شد کلام او و این کلام عارف متین است بر طالب تنزیه است از حالت ملکیت

وجنبه ایشان کامله ذاته و تعلق ایشان با بدان خارجیه که گفته نفوس ایشان

بود ملکی گفته و وصول ایشان بآن جنبه حیات ابدی بوده اگرچه ابدان ایشان مرحوم

حقیقت و حیات آنچه است در این کلام در عین الیقین بود دست داد الحق الحقیق قدس سره بگوید که گو

من خدایست یا امیر المؤمنین بس بگوییم در شان یا امیر المؤمنین و جلال الدین رومی بگوید

شد از ذات حق پس آگاه نیز ... کس اگر از سر آگه ... این همه صفات

لا حول ولا قوة الا بالله مجملا ... بقدر عقول ایشان کاهی

صحبت ... از اختلاف ... او از آن در باب

... مقام ... در حد ... اوراک

... مرتبه فوق ... دیده ... ابدا در نبود

هر که جان ... مقام ... که بکنه آن از الکفر قدم

بر کفر صاحب آن ... آن مرتبه است و گفته اند حدیث لو علم ابا ذر ما فی قلب

سلمان لکفره او قتله راجع بر این کلام باشد صحبت و استان ... بلد و کوران و

نزاع ایشان ... است ... عالم ... کامل بوده

باشد و درک معانی اخبار و اسرار تواند نمود زیرا که ابدا از مرتبه ... مرتبه انسان

کامل است ... کامل ... برتو ... سایر اشیا ... از برتو نور انسان

کامل است کما قال النبی صلی الله علیه وآله انا من الله والخلق منی و مؤید دیگر این کلام قول مولانا خاتم الولایت

المطلقة مولانا صاحب الزمان فی الاحتجاج لا فانا صنایع الله والخلق بعد صنایع ربنا والخلق بعد

صنایع لنا و ایضا قضایا بین مولانا امیر المؤمنین بن محمد ابن صدقه ان سلمان الفارسی و ابا

ذر الغفاری رضی الله عنهما سئلا علیا علیه السلام عن معرفة الامام بالنورانیة فقال علیه

کلام طویل یا سلمان و یا جندب انا احیی و امیت باذن ربی و انا عالم بما فی قلوبکم والائمة

من اولادی یعلمون و یفعلون هذا اذا احبوا و ارادوا لانا کلنا واحد اولنا محمد و آخرنا محمد

و اوسطنا محمد و کلنا محمد ولا تفرقوا بیننا ... دیگر ... وجود اشیا

... وجود ... انسان

از ... ابد ... افضلی است

... انسان ... بالقوه ... معین

افضلی ... کلام ما

قول الصادق علیه السلام ان الصورة الانسانیة هی اکبر حجة الله علی خلقه وهی الکتاب الذی

کتبه بیده وهی الهیکل الذی بناه بحکمته وهی مجموع صور العالمین و این کلام در نظم امام

کل انام ... هی اکبر حجة الله علی خلقه است ... جامع معرفت الهی ... این

صورت ... بیرون از خود ... جوهر ...

... معرفت ... صورت ... جامع

باشد ... معرفت ... طالب ... بگوید ... آنچه

... صحیح ... بر آنکه ...

جمله وجود است صلاحیت معلوم دارد و چنانکه ارشاد باری آمده و چون گفتیم همه چیز در حیطه

وجود است پس ذات مقدس [illegible] را باید اخفی باشند تا توهم صلاحیت نقل علم ما با آن شود در

عبارت وهذا الکتاب الذی کتبه بیده اشارت به تخمیر طینت آدم بید دوست خدا

دارد و چنانکه مولای [illegible] باید وانت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر [illegible]

کلام [illegible] در کشف لفظ القرآن و بدن الانسان توامان و معنی القرآن و روح الانسان

توامان و حقیقة القرآن و حقیقة الانسان شیء واحد [illegible] بهمین بیان باشد [illegible]

[illegible] امانت [illegible] این است [illegible]

و ذخیره [illegible] مرغوب [illegible] بر [illegible]

[illegible] امانت اسماء و صفات [illegible] جمع و مظهر آن [illegible] صورت [illegible]

نهاده [illegible] کلام و هی مجموع صور العالمین [illegible]

آفاق و انفس [illegible] باید مولای [illegible] علیه السلام

ما تعاقبت اللیالی والایام وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر [illegible]

زیرا که [illegible] کلیات [illegible]

جزئیات عند التوجه [illegible] من عرفه الله لا یخفی علیه شیء [illegible] از کلمات اولین [illegible]

[illegible] کلام [illegible] جمیع عالم [illegible]

[illegible] جمیع [illegible]

[illegible] عالم ملک و ملکوت [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

طبیعیه [illegible] و اصل [illegible]

طبیعت [illegible] نفس اماره [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

این کلمات [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

رسید [illegible] لو لا فهم [illegible]

[illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible] غصن دوم درد [illegible] امام سیم یعنی نوگل [illegible] باغ مصطفی خامس

آل العبا [illegible] ابو عبدالله حسین بن علی ابن ابیطالب علیهم السلام

[illegible]

[illegible]

علیهم العذاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

گفته [illegible] حسین [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] حسن و حسین [illegible] رشید و طیب [illegible]

ادراک

[illegible] انقطاع [illegible]

و تابع لمرضات الله و خطاء نسبه هیچ از القاب او نیست و رسول صلعم او را باقر لقب
خواندی و دلیل امامت او نص از رسول الله و از امیر المؤمنین و از حسن ابن علی علیهما السلام
و عمر عزیز آنحضرت پنجاه و شش سال بود و چند ماه و در بعضی روایات پنجاه هفت نیز آمده و در بعضی
پنجاه و هشت و شصت نیز و شیخ مفید در ارشاد پنجاه و هفت سال گفته و با رسول الله معاصر
نبود و مدت خلافتش نوزده سال و انفراد او بعد از پنجاه و شش سال بود شش سال کسری
چون رسول الله گفته بود و بعد از حضرت سید با پدر بزرگوار و بعد از آن ده سال با برادر
عالی مقدار بود و بعد از آن ده سال دیگر زنده و کامل بود و ولادت دو گوهر آن حضرت شش و ابا شد
امارت علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر و محمد و عبد الله و جعفر و همه به رتبه شهادت رسیده
در صحرای کربلا غیر از علی اوسط که سید الساجدین زین العابدین است و بعضی دختری از حسن
بر جمیع و سکینه و فاطمه گفته اند قول اول اصح است و در حیات نام او دختر بوده اند صغری و کبری در
کشف الغمه ذکر شده روایتی است از رسول صلی الله علیه و آله که شنیده بود چون شمس بنزد بزرگوار
آن سید بر دوش امام حسن و حسین چون پیرون کرده بودند ناگاه رسول الله آمد بنشستند و چشمان
مبارک او را پر آب کرد و بنده فرموده ای اهل بیت من خوار و جگرم بی قرینه ای دختر از این
جمعیت شما بنظر قبول شده باشد و این اجتماع با فراق کاینه و هر یک از شما
بجوی از دست رفته و تربت شما هر کدام در مکانی واقع شده پس از آن جناب سید الشهدا
متألم شده گفت یا رسول با ما بعد از دنیا چه خواهیم رفت با لقتل و غیر ما کلام در جواب
زیرا که در نظم و نسق گشته خواهید شد و بهشت زاده دنیا بطریقی بر آن خواهد شد که دانید
پس پرسید ای رسول الله شما را کیست فرموده به زین مردمان و جمعی شیعی ترین است
باشند با شما بیشتر و صاف رفته بوده اما بعد از ما که زیارت ما خواهند آمد و ما را یاد خواهند کرد

النصر در شهر و بیا پیشنهاد که ای از طایف الله امثال آن هر به زیارت شما خواهند آمد و از اجله
کمالات و زیادتی جست می خواهند داشت و در روز قیامت ما ایشان را از اهوال و
شدائد آن روز خلاص خواهیم داد و ثواب زیارت آنحضرت بیش از آن است که توان این
جا ذکر نمود و مضمون این آیه که این را زیارت اختلاف شده و میان اهل علم در بعضی این را
واجب دانسته اند بر هر مؤمنی و ترک زیارت آنجناب بزرگ حق خدا و پیغمبر خدا و نقصان
در دین و ایمان و نقص عمر از زمان است و انکار ایمان است حق و ثابت در غنی و فقیر و مال
و او در سالی بار و فقیر در سالها یکبار به زیارت آنحضرت مشرف شوند و اینکه اگر کسی یا
کند زیارت آنحضرت مشرف نشود سالها از عمر او کم شود و زیارت آنحضرت باعث زیادتی
عمر گردد و ایام زیارت آنحضرت از عمر حساب نشود و خوب گفته بنده وا لله مرحوم ان الله مقام
اگرچه عمر بود آنکه صرف شد باری نه آنکه صرف شود در زیارت حضرت دوست دقیقه نام
عمر ار حیات ز عمر آن دقیقه بشمردم و مرا روی به دوست جوی وصال ز دوست اکرام
عمر یک معامله پس کی ز چشمه یکوست ای آنکه در طلب آب زنده گردی ره که تشنه اند بر آن کوی
دوست طهور چشمه لطف شد از حیات به آنکه جان سقای لب جوان دوست خدای را یکی
ای باغبان نظر چون ز داغ دو دیده فلک را در فراق نرگس دوست به روی گل مکن خوش در
گلستان را رقیب دیده ما یار از سر رنگ و بوی دوست منکر آنکه بجز جمال جانان را ز هم
بیش رخ یار جان ما ایثار دوست مجملا زیارت آن سید جوانان اهل جنان و زائر اینجا عجم و
بر طرف کننده که مانع است و باز از بهر قدری ثواب حج مقبول در نامه اعمال زائر ثبت گردد
و از برای او سبب زیارتش اجر آزاد کردن هزار بنده و ثواب خرج هزار اسب است
النجا را در راه خدا از کسی داده و یک جهاد فرستاده باشند و در حصر در ان راه ارق

کرده باشد برابر است با ده هزار درهم و بهتر زیارت آنجناب روز دو عید رفتن کسی
او باشد و اورا امام مفترض الطاعه داند چنانکه در حدیث است خدا او را جمیع گناهان گذشته و آینده
او را و زیارت آنجناب در روز عرفه برابر است با پنج حج و پنج عمره مقبوله و بیست جنگ جهاد
در رکاب پیغمبر خدا یا امام اگر عارف بحق او بوده باشد بلکه وارد شده است که هر که زیارت کند آنحضرت را بحق
حق آنحضرت را در روز عرفه برابر است با هزار هزار حج و هزار هزار عمره مقبوله و هزار هزار جنگ جهاد
با پیغمبر یا امام اگر زیارت کننده عارف بحق آن امام بوده باشد **و بروایت** دیگر با هزار هزار حج
در رکاب قائم ع و هزار هزار عمره با رسول خدا ص و آزاد کردن هزار هزار بنده و فرستادن هزار هزار
اسب در راه خدای تعالی در جنگ جهاد و خدا او را عبد صدیق خواند و ملائکه او را صدیق خوانند و زیارت آنحضرت
در اول رجب از سنت موکده است و غفران معصیت دیگر یافتن است و در نیمه شعبان باعث آمرزش گناهان
صد و پنجاه و چهار پیغمبر با او مصافحه کنند و در شب قدر باعث آمرزش گناهان است و اگر
در شب عرفه و نیمه شعبان و عید فطر در یک سال ادراک شود باعث ثواب هزار حج مبروره و هزار
عمره مقبوله و برآوردن هزار حاجت دنیا و آخرت و گریه بر آنحضرت را در روز عاشورا از زیارت
کند با آنکه معرفت بحق آن داشته باشد چنان است که در فوق عرش عظمت و جلال خدا در
منزل را زیارت کرده باشد و شهید در دوش نبرده است و زیارت کردن خدای تعالی
فوق عرش کنایه است از بسیاری ثواب و تعظیم آنکس مانند تعظیم کسی که خدای تعالی او را بطلبد
تا بسوی آسمان و نشاید باو از خاصه مملکت خود و از زیر عرش چیزی را که هست ثواب کرامت
او کرده وارد شده است که در ثواب بهشت شهدای کربلا ظرف الوده بالت آن جمع جمع جمله
علامات ایمان زیارت اربعین است **و در سنه** مسنونه اربعین آنحضرت است و ثواب زیارت
آنحضرت در هر ماه ثواب هزار شهید از شهدای بدر است و گریه از ترس آنجناب در بارش نوحه

هر که در شب هر شب زیارت آنحضرت نماید گردد و هر بام خانه در اید و در سمت آسمان بلند نماید
بسمت قبر مقدس آنحضرت متوجه شده و بگوید السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک
و رحمة الله و برکاته از برای او ثواب یک حج و یک عمره بنویسند و اگر در روزی بعد از آن
خواهد نصف السنه ثواب مذکور را از سید ان سلام ... ...
می تواند باین فیض عظمی رسید و از ابن جعفر از حضرت امام جعفر صادق مرویست که گفت به
آنحضرت عرض کردم که فدای تو گردم چه بسیار میشود که در یاد شما و بزرگی زیارت حضرت امام حسین
و با قدرت آن بعمل نیاورده ... ... فرمود ... ... السلام ...
... ... زیارت کند خدای تعالی
حاجتهای او را برآورد ... ... و تحقیق که زیارت آنحضرت روزی
زیاده می کند و آنکه زیارت کند در زیارت آنحضرت معرفت کند و ... ... مانند آن ...
بر ... ...
در ... ... باشد و ... ... باشند و اگر
در ... زیارت ... ...
او ... ...
بهشت ... ...
... ... ده هزار
درهم ... ... درهم برای او ... ...
باشد ... ... **از والد مرحوم** ای ... ... از افضل
زیارات ... ... **دله** ای ... ...

وقال الحسين ع اني لم اطلب ... ان ... ولكانت النقول لها حاضرة

قد علم العرب ... ليس لها دنيا ولا آخرة

[illegible]

هزار

[illegible]

دانند و روان گشت تا نگاه کند • امر فرمود • جایی را ملک بگیرد و اطراف کند • در مکه و کاه • بایه

عز و توکلی او و خاک بخورم • بیاد و دی سیاه • و ثواب زیارت آن حضرت زیاده از حد است

و احادیث زیاده از حد است هر گاه طالب شوی از این جهت باشد رجوع نماید در کتب احادیث

النجاح والد مرحوم اعلی الله مقامه شیخ صدوق ابن بابویه از فضل بن شاذان روایت نموده است

چنانکه والد مرحوم در رساله حکایت نموده که گفت شنیدم از مولای خود حضرت امام رضا علیه السلام

که آنحضرت میفرمود چون ابراهیم علیه السلام بعد از آنکه فرستاده شد ... نگاه بر دو ... گوسفند

ذبح را بجا آورد و بعد از آن حضرت را وحی نمود خدای تعالی که گوسفند را عوض اسمعیل قربانی نماید و حضرت ابراهیم

مأمور گردید که آن را بجای اسمعیل ذبح نماید و در این مقام ابراهیم تمنا نمود در دل که ای

کاش بجای آن ذبح اسمعیل را بجا آورده بودم و او را بدست مبارک خود ذبح نموده بودم و عوض آن فدا را

نگردیده ... تا آنکه دل والد ... در باره عزیزترین فرزندان ... او را ... غمگین

نمود دل آنجناب ... از ذبح اسمعیل ... مستحق ... رفیع‌ترین درجات

قرب ملک الملوک ... صاحبان ... و بلندترین مراتب اهل ثواب ... گردد

بر مصیبتها ... لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس جناب باری عز اسمه

وحی فرستاد ... ای ابراهیم ... عالم ... محبوب تر

دیگر ... از همه بیشتر دوست میداری عرض کرد ... پروردگارا ... خلق

وجود ... محبوب تر ... مصطفی ... نسبت

خطاب الهی در رسید که ای ابراهیم آیا پس او را بیشتر از خود دوست میداری یا خود را بیشتر از او

خواهی گفت او را بیشتر از خود دوست دارم ... فرزند او را ... فرزند خود بیشتر

خود ... دوست میداری عرض کرد ... فرزند او ... فرزند خود بیشتر

از خود بیشتر دوست میدارم • والد مرحوم اعلی الله مقامه از آنکه مرتبه خلقتم قدم مکانت •

نسبت آن کریم کان در الفقر کالعبث • مراتب بیش نظر حبیب و فرزندش • مراتب بیشتر

فرزند بیش برونش • و دره در ذبح فرزند ... زندان او از ظلم و طغیان دشمن و عدوان در دست دشمنان

بیشتر دل ترا به درد می‌آورد یا ذبح نمودن بدست خود در طاعت و فرمان برداری کم

ای پروردگار ذبح کشته شدن او بدست دشمنان او بیشتر دلم را به درد می‌آورد فرمود ای ابراهیم

تحقیق طایفه اشقیاء ... بعد از ... علیه و آله ... بعد از

آنجناب از دنیا فرزند او را از روی ظلم و عدوان ذبح کنند چنانکه گوسفند را ذبح نمایند و با

آنها مبین بر کین و اشقیای بی‌دین مستحق سخط و عقاب و انتقام ... پس ابراهیم

در آمده ... دلش ... گریان گردید پس ... وحی نمود که ای ابراهیم جزع ترا

حسین علیه السلام و قتل او نمودی آن را فدا و عوض جزع ... فرزند خود ... اگر او را

بدست خود ذبح ... و مقرر نمودم از برای تو رفیع‌ترین درجات اهل ثواب در مصائب

و این است قول خدای عز و جل وفدیناه بذبح عظیم ... اسمعیل را به ذبح عظیم ...

ذبح او نمودیم ذبح عظیم را ... مطابق معنی آیه شریفه این ... مذکور شده و بنابر

سوق حدیث ... از ... جزع بر قتل ... شهید ... فدا و عوض ... از

اسمعیل است اگر ... از جام شهادت ... و سعد بن عبد الله روایت نموده

که گفت از قائم آل محمد ... سؤال نمودم از تأویل کهیعص ... آن حروف ...

از غیب ... اخبار غیبیه ... جناب ... مطلع ... بنده

خود زکریا را ... کلام مجید حکایت فرموده ... آن

و زکریا علیه السلام از پروردگار خود سؤال نموده ... اسماء ... تعلیم ...

[illegible]

برنزول نمود و اسما شریفه آل عبا را باو تعلیم کرد پس زکریا بعد چون ... اسم شریفه **محمد و علی و فاطمه و حسن**
و حسین علیه السلام را ذکر می نمود غم و هم داشت از دل او زایل گردید و غم و اندوه در سینه داشت در نزول
... می آمد و چون اسم **حسین ع** مذکور می نمود گریه گلوگیرش می شد و سینه مبارکش گرفته و نفس تنگ
می شد پس روزی گفت ای خداوندا چه سبب دارد که هرگاه اسم شریفه چهار نفر را ذکر
می کنم از غمهای خود تسلی می یابم و اگر ذکر اسم آن حسین بر زبان می گذرانم ... گریان
... می شوم پس خدای تعالی او را از قصه این امر ... مطلع
مطلع گردانید و او را این قصه خبر داد در ... **کاف ها یا عین صاد** ... **کاف**
اشاره باسم کربلا ... **ها** ... هلاکت عترت طاهره ... **یا** ... یزید ...
... **عین** عطش ... **صاد** صبر ... جوانان را ...
... **ص** ... چون این قصه ...
... در مسجد ... در آن ...
... و در ... نمود ...
... آن حضرت ... آری
... حضرت ... این اندوه
... این مصیبت ... را جت
... حضرت ... را در این ...
... و چون ... مصیبت ...
... و ... حضرت ... مصیبت
... **یحیی** را با آن حضرت ... نمود ...

اورا بر درش ... حضرت ... امام حسین ع ... **و**
از حضرت امیر المؤمنین ... **کهیعص یا حمعسق** از حضرت
الی حسین بن علی ... کهیعص آنحضرت ... کهیعص
اسم اعظم الهی ... زیرا که ... الا غبر النهایه در این حروف مقطعه سوره ...
از جمله ... حروف مقطعات ... کلمات ...
حروف ... حروف ...
... اسم **الودود**
... از این ...
کلمات ... **الم المص الر المر کهیعص طه طسم**
طس یس ص حم حمعسق ق ن ... حضرت رسالت پناه ...
... صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ...
... از حروف ... این کلمات ...
صراط علی حق نمسکه ... کلام ...
... بخط ... بکنه ...
جواهر ... **بحر ظهور و بحر بطون** ...
... وجود ...
... اسم اعظم ... سوره ...
... سوره ...
آل عبا و این سوره ... حروف مقطعه این سوره ...

ولد هویع ص نخست واکجه در صورت عددی نسبت باکنهرت منبعه ظهور آمد خراهی
دار دجمله ۱۹۰ کبعض صد ونود و نه حروف ناطق بود و ق ص م صورت قصه بما بار بوده خواهیم
از عجب بحث از دیا دایق ان دو ستان کرده وه هر کاه عدد دو سیاه وصحیفه این عدد را اضافه نمایم
باسم عدد دوازده نیست و شصت صورت حواهد بست و مطابق است با به کریمه یجعونهم کحب الله ۲۰۷ محبت
این کلمه شد بود دو کصد و پنجاه شده ۱۴۶ عدد دو سیاه و صحیفه ان را ملاحظه بوده و جمع ایشان را مطابق
یافتیم با کلمات نزع لا اله الا الله ۱۶۵ ۱۳ ۱۲۶۴ دلالت نماید بکه هو مولینا مطابق است با ان دست هر بران
معادلها عدد و محبیکم الله است و جمع زبر و بیان ان را که بعد از ملاحظه شد ببعد و چهل و شش
بنظر آمد و بنجاه حروف ملفوظ ان را بر زبر و شمار دراورده جمع ان است وده جمع الجمیع را ببعد و
پنجاه و شش حساب بوده بود بعد از ملاحظه مطابق یافتیم ان را با کلمات الصاحب المناقب و ثالثا ۲۳۱
در مقام اظهار سر دیگر از ان شده ملاحظه عدد وکثوبات صحیفه ملفوظ عدد والف ملفوظ جمع این را
بر زده یافتیم نه اسلاف صاحبان مناقب مگر ابن علی ابو طالب ورابعا ۲۳۱ در مقام نقش
نویاده بر اعداد عدد بینات را ملفوظ نظر خمسه و چهل شش با یافتیم نصف ان را حساب بوده بعد
چهار واحد نصف جمع ایشان را دو نیست و پنجاه ونه بوده خواستیم عدد مطابق ان را بیابد
بوده عدد دی در نظر آمد امام العابدین است وخامسا ۲۵۹ حروف ملفوظ عدد دو الف طا بر ان
ان شد دو صد و پنجاه و پنج ۱۵۵ بود و در راه الف غنی شد اورا دو دار بود دل ای محبا الله است نغذای
مبرز و سادسا نظری بسیت و جمع ان بوده با حروف ملفوظ ان دو الف طا ان و عدد دو سیاه
وضمیران و حروف کلمه با ان و جمع ایشان و با الصفا خواستیم بدانیم صاحب این رتبه با اسمه
کیست از پرده غیب الغیوب اواز کوش جان رسید حسین الشهید روحی فداه
وجمع حاصل ترکیب را که بوده دیدیم بر آمد یجبونهم کحب الله لا اله الا هو مولینا محبیکم الله الصاحب

المنا

المناقب ابن عم ابو طالب امام العابدین ابا عبد الله الحسین الشهید و چون در ذبر کلمه بز یعقه
کسیعوح دال بر خمسه بر قصه دان مسبط رسول بود دانسته کرده بودیم به دلالت دارد و دان رة
بر برید به و خواستیم مضمون جبرئیل شون لا اله اسما تنزل عن السماء بدانیم چون شد این سنگ
بر نه کعبه و این ملعون از لشکر است وحال ان جهت و مال کاران چگونه خواهد بود ان با جنین ظلم تعدی
در کیانه ان ملعون است و انیز خنثی بس نظر کردیم در حروف ملفوظ ان ان را نصف ۶۵ و نیز با یافتیم
و مطابق عدد ان را چو باشد ۱۹۵ اذنی دنیا ۶۰ ۶۰ ۶۰ بیون و جمع این شکل را بعد و نود و نه بار یافتیم بلا
نماید بسیار معلوم حروف منقط ان را ق ص ه با یافتیم دلالت نماید بر ان قصه بر خمسه بو بسط
این سنگ زاده است و بینات این حروف را ملاحظه عدد جمع ان شد ۶۶ و ده نصف بنظر آمده و
ان را بر عدد نصفه اسم دو و جمع کردیم ۲۹۲ نیست و شمار و دو حساب امد نا دلالت نماید
بر صفات ملعون یعنی رو سیاه است ۲۹۲ با مجرم در دو سیاه و چون خواستیم بدانیم مقصود از مجرم
دو سیاه کیست کو بنده گفت نسل ابو سفیان یزید بن معاویه و اسم عدد او ۵۶۰ را ان
بالصد و نصف و جمع کم کردیم با نصد و نصف و چهار شد و مطابق بود دانسته را اعمال علیهم
لعاین الله یافتیم ۵۴۴ است و عدد ان ملاعین را که شده است و ان ابو سفیان و معاویه و یزید
بوده باشد افزودیم بر عدد صحف ایشان و جمع ان را ملاحظه کردیم ۵۶۱ شد تا با دوازده جو
دو کلمه ذریه دو کند وان ره نماید ملعونون مطرودون تا حصر نتقفان از ملفوظ حروف بر جه
علیه اللعنه ترکیب این شد ادلک دنیون دنیا نصد صادق نسل ابو سفیان اعمال
مجرم دو سیاه یزید بن معاویه علیهم لعاین الله ملعونون مطرودون بس کلثوم
در پلواز ابه دیدیم بجز اعداء الله کیست اللهم عذبهم عذابا الیما و دکف نوارح و سبر
سطور است در ابراز نهادن حضرت امام حسین با بانک زمین بر نهید بکر دارد است خود کرد

شده بود که الاسفل شناخت و تمام ایام خلافت او که چهار سال رسید و عمر او زیاده
از سی و هفت سال بود و بعد از واقعه مایه که بالا از هر جانب باغی بر آن ملعون خروج و جنگ و جدال با
سپاه نمودن شعار او بود داشته از غم و اندوه بیمار شده و علتها و مرضهای گوناگون بر وی پدید آمده
اطبا از معالجه کوتاه ماندند و هر چند آب میخورد عطش او زیاده میشد و بوسنه عطش
العطش و سردستان گفتی آن دم کردی و اندامش سیاه شده و هر دم میگفت این ما را ان
از من دور ساز بد و میگفت آه چه آتش است که در دل من است و این علتی شد که مرا از دی
نرود که با بادکرد دم و شکم او زیاد شد و مرا ایستاد و در آن رنج بود تا روزی طبیب بر دی در آمد باین
او و در مانده طبیب بیرون رفت و احوال او خود ده باره شکم بر سر چوب طرف بسته و آن را بیخ نموده بگیر آن
او دست گرفته و گفت این زرد بر بیرون ریز به چوب طرف را با آن با دیم که گرم بر داد و بیدار از جنس سودی جای خود را
از درون آن بیک جنس بیرون کشیده دیده کرد دم چند بر آن طرف پیچیده طبیب متحیر شده گفت
راست بگو که چه کرده ای در باب عذاب که قدر شده ای و تو در کشیده و خط نموده ام بر من
کسی نشود ما تو نه کرد کشنده فرزند رسول خداوند آن باشد و اگر نه گفتم تو از کسی و چون بر بیدار از او
گفتن چاره نیست حقیقت را اشکار نمود طبیب لعنت نمود و بر آن در آمد برای دوره دنیا خود را
شهر خود و رانعقل رسانیده ای نه دنیا داری و نه آخرت و از پیش آن ملعون بیرون رفت و بشرف اسلام
مشرف شد و هم از خوف و بر حق برید زیاده میشد و خوار و در دنیا آن ملعون افتاد و وی گفت
و در آن جا عنه در پیشها های بر هنه در دست داره از فرار گرفته تا روزی از خوف و هراس از آن
خود بر جسته روی بگریز نهاد و هر روز دو بام خود به بالا رفته و از آنجا بسنگ افتاد و معلوم ای آن
و هر چه آن سنگ را بسوی او زدند و هر چه گفتند آن کس چه اگر نه میرشد و سوکند و بعد از الی
اصلا ظهور کرد و آن سنگ را فرو داشته و آن سنگ را والکلی را آورده بهم هنوز در دمشق ظاهری

در بیان بیکفایتی و ... آن است و مشهور بغیر بر بیان است و در کتاب حبیب السیر باین گونه اشته
در بر چه و وزی که بسوی خراقدام نموده در دمشق یک است و با شور و بر خوانت و اتفاق در قصر که درو دار
آن تا مشغول و شرب مشغول بود و بعد از آن که الاسفل جای قرار و آرام گرفت سبحان الله چه
گفتی که امر عاده ملعون اگر چه دینی نداشت به جای خود جست و دلش خوش و به شست سال در دنیا حکومت
کرد و چه شکم سیر خورد و باعتقاد شقی شده بود و لیکن این شک را اثر بعد را اگر در عذاب ابدی
اجتناب نمود و شیوع حکومت سه سال و بعد از واقعه شهید الشهداء از خوردن هم محروم شده و مرا
بگوی و یزید ذکر دون بودن تا که بگفت ای پسر بیرون الانصاف ده هر گاه در روز سقیفه بنی ساعده
جمع نشده خلیفه کسی را از خلافت بظاهر عدول نمیکردند خلیفه با حق اعتقاد ابر بابید داشته که
این فتنه در با لغیت که برسید زاده رسول از جسد مبارک جدا شد جواد ضروری اعتقاد
با چادر و سقیفه با اختلاف و عمرات در جا بنهاد کرد با ماند ایران روم و فرنگ میگرد به المؤلفه
بعبره منتها بر سرادقات ٥ یا من ترشنید ادراز اودست ٥ چون کرد خلاف و در گشتین افروخت ٥ ناری
گیهان در آن سیم را از اطوار دست ابن ابی الحدید عنه در شرح نهج البلاغه نقل نموده واز تفقد روات
کرده که از مضمون عبد او را شکردی بود دومیگفت شده و چون برگشته نفر از استاد رسیده پرسیده
در آن سخن چه دیدی گفت ای کاش پای مال نشنید این سخن او را نگر که دم سبب پرسید استاد گفت
او زی عجیب نه بر دوره مخفی رسیدم و جمع بسیاری دیدم و پشت خلفای را شدین بر ای جنید ملعونه
و بسیع کوشی را بطاعت شنیدن آن نبود کاش گذار با نقام نگرددم والغار را بی شنیدم استاد چون
این سخن را از شاگرد استماع نمود گفت الغار را چه کنم و الله در آن جماعت را بر آن نوع سفاهت
در آن ... که صاحب فتنه در آن جمع بوده باشد شاگرد بعد از استماع این کلام از استاد گفت
و الله در این سخن تو بر من ... بعد نبود ... گاه تو او را امام کتی ... پس ... آن

او را بحج را برکفش سخنان بحق باشد و ما را از خلفای باسانی بر او باید بود اگر خلفا بحق باشند
از صاحب قبر باید برای بود پس استناد بفکر فرو رفت بعد از آن سر بر آورد و گفت ما در کشف
باشم اگر برای این حرف جوابی داشته باشم و از انکار بر خواسته بیرون خانه رفت
راوی داستان دوستان گرد همه از علمای حنابله بودند با ضمیر تنگ رفت نه چنان بسته
نه اند و بر ایشان امر مخفی بوده باشند با وجود آنکه بیدانند قدر و منزلت و امانت این
بیت را اطفال ایشان را ابر دست ایشان را بانوا بینا باشند چنانکه خلفای بیقین میگفتند باید
فدک را ارث نا قبر شوند و حق ایشان بیان نمایند و خداوند عالم تیز چنین درخواست کرد
ظاهر اثر خلق را مجبور بوده وحی از باطن اشیا نیاید و نیوز دست فی حمزه شوند چه جهت
عالم نادر بوده در رفع اذیت حضار از ایشان شاید و امامت ایشان را بر قرار نشه باید
هر گاه امامت ایشان کنند طبع السلوبوبی داغ رساند و اثر النشقه داشته تغصیر این
سفال انکه برای ارباب ایمان والعقان مهمور باطن براد صنایع اما لا روزگار ربط اخبار و اعتبار
کرده داشته داغ و دوش است هر دار دنیا که مشحون بودن بر او جبر گرد در غیب و معذور و جیله
دراز است و ما را اسنی در معاد جهتی ثابت مضمون بمعنی مشحون کسرا به بیقعه بحسبه الظمآن
ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا بنوسته با اشیا داد دنیا و نبوتین من لطف الله بناب
در بیان نور و ظلمات و با معانیقین ایشان را از اره از زه و رزه گن و دین ارض سارات حنفی بود
هم چه گاه که بر ارباب مجالس ع هم دم دم نشین بود بقدر تاب دو آن در قبه ان بوده دنیا
در اعلام هدایت از جام را مضحل و رایات کفر و نفاق و عناد و شقاق را در اقطار گیتی رفع آن
جلوه داده و زن طبیعت ایشان رانگ بادخان ان ولنقر کرده باشند و لنظر با بکه داد دار بتقلب و اختیار
نرساله واجب راست از فهم عقلان بر دمان دو اعمال اختیاری ایشان در حسن و قبح ان بلاده

اوراک

او ادراک حقائق طریقت ایشان از انکه زبان معجزه ایشان و مشوا بیان شده راه ایمان و شواع
ایقان نشده بود و رفع نموده به مضمون کلمة الله هی العلیا والله متم نوره ولو کره الکافرون
نقشهای نسر ده اشرار نبوا نسته در شعله نور خورشید ظهور حق را خاموش نمایند و اگرچه ثابت از
حق و ا و در جلباب تقیه و محتجب بحجاب اختفا بود و لکن صاحب ان بصیرت را ادراک ان احتجاج
بسر اوج ابتهاج واداره نمود و حجاب از ارباب حق بود و لجاج و اولقکه از ان بی نقیه نمود و خطوط حسن
فطرت بکنانک بحجبت از صفحه دانش نزدوده دخفاش سان در ظهور ظهور آن در مکان ظلمت
للناس
غنودند لهذا بمضمون لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة ولئلا یکون
علی الله حجة بعد الرسل نور ظهور حق در استتار کالشمس فی رابعة النهار بر کافه انام ظاهر کرده
ارباب طبیعان دکوروا لان نه تنها منکر نور خورشید حق اند اگر دیده شد بلکه شیتر با کین دستهای مجوف
بر بسته نا نتوانسته روزی دست توسل بدامن ایشان و بحبل المتین آن بزرگواران زده ان را
وسیله نجات خود ساز در رکات جهنم داشت چه کرد و نه کاری هم تواند بیان قلم شسته از انجا
بیان نمود چنانچه در کتابهای لا یعد و لا یحصی نقل شهادت ان کتاب را تفصیل نموده و مرقوم نموده اند
کیفیت شهادت ان سرور را خداوند عالم قبل از شهادت به پیغمبران سلف و غیر او از زمان
اخبار نموده انه چنانچه پیش از رسیدن خداوند تبارک و تعالی خبر کرده بود تمام حجت فی مصابیح السماء
ارضا عن ان اخبار را شفی و فاطمین اشیا اعظام و ائمه کرام علیهم السلام نموده و از جمله ان معارف
مصنفین مضمون است در روایت محمد بن اسحق طالقانی رضی الله عنه که گفت در نزد شیخ
ابو القاسم حسین بن روح که یکی از نواب ناحیه مقدسه مولانا صاحب العصر و الزمان است بودم
جماعتی هم مردی بر خواست گفت سؤالی دارم گفت بپرس هر چه خواهی سؤال کن گفت خبر ده مرا از حسین
بن علی علیه السلام ولی الله بود و دوست و بنده خداوند بود یا نه گفت بلی گفت خبر ده مرا از قاتل آن

حضرت را با دشمنان خدا بجو بانو گفت یا بنی چگونه است که خداوند دشمن خود را بر دوست
خود مسلط کند پس ابو القاسم در جواب گفت که بشنو در باب آنچه میگویم بجناب اقدس باری تعالی با خلق
من لدنه مکالمه نمینماید و با ایشان معاینه مخاطبه نمیفرماید ولکن خداوند تبارک و تعالی رسولان
پیغمبران چندی را با ایشان از جنس ایشان نه مثل ایشان و بسبب قوت ایشان نشود تا که سخن ایشان
را قبول کنند و چون این پیغمبران هم جنس مردمان بودند مضمون قل انما انا بشر مثلکم با ایشان
طعام میخوردند و در بازارها راه میرفتند و مردمان گفتند که شما مثل ما نداده و از ایشان نمیپذیرند
آنچه با ایشان بیاورند و درخواست معجزه از ایشان بر صدق دعوای ایشان نمودند پس بعضی از پیغمبران
بعد از انذار و اعذار و ... مردمان بعذاب الهی و اتمام حجت نمودن بآیات باهرات
طوفان میفرمود با هر که از طایفه او سرکشی از قبول هدایت مینمودند غرق گردیدند و با بعضی
طلب از ایشان را چون خلیل الرحمن در آتش انداختند و آتش بر ایشان برد و سلام شد و بعضی
از ایشان ناقه از سنگ صلب بیرون آورد و خداوند تعالی از شکاف سنگ ... و شیر در پستان
جاری ساخت و بعضی از ایشان دریا از برای او شکافته شد و از سنگ چشمها جاری کرد
و چوب خشک را اژدها گردانید ... جوانان را فرو برد و چیزهای ایشان را در هم نوردید
از جمله ایشان پیغمبری بود که کور مادرزاد و ابرص را باذن خداوند شفا میداد و مرده را زنده میکرد و
اخبار را میفرمودند و بعضی دیگر از ایشان را قمر در رتبه عظیم بود از برای او ماه دو نیم گشته و شکافته
گردید و حیوانات ... و درختها با او تکلم در آمدند پس چون پیغمبران این معجزات باتیان
نمودند و مردمان از آوردن مثل آنها عاجز گردیدند و جناب باری از روی لطف و مرحمت بر بندگان
خود دارد و اراده است که فرض شود که پیغمبران با این معجزات در بعضی
غالب باشند و در بعضی مغلوب و اگر پیغمبران را در جمیع ازمنه غالب و قاهر میگردانید ...

دیگر

بلا و محنت مبتلا میفرمود و مردم درباره ایشان اعتقاد خداوندی میکردند و فضیلت صبر کردن ایشان
در آن جنس که دون نفس است بر بلا و محنت و بیرون آمدن از حظوظ نفس نه در ثبوت قدم بر بساط
مجاهدات و رضای ایشان در آن بیرون آمدن بود از رضای خود و بحصول در رضای محبوب معلوم نشد ولکن
خداوند عزوجل در این امور حالات ایشان را مثل حالات سایر مردمان گردانیده در حالت محن
و بلا صابر باشند و در حال عافیت و غلبه بر اعدا شاکر باشند و در جمیع احوال متواضع و گردنکش نباشند
دیگر در ایشان نبوده باشد و با اینکه مردمان درباره ایشان اعتقاد ربوبیت ننمایند و دانند
و از برای همه ایشان خدا الهی است و آن خالق و مدبر امور ایشان است تا او را پرستند و پیغمبران
پیغمبران را در اطاعت و فرمانبرداری او داخل گشته از این رهگذر اتمام حجت بر مردمان
شده باشد و اگر بعضی از مردمان از راه افراط و غلو درباره پیغمبران از حد تجاوز
کنند و با ربوبیت ایشان قائل شوند یا با ایشان عناد ورزند و انکار رسالت پیغمبری
ایشان را و مخالفت کنند و بوده ایشان را رد و در باز خواست معذور ندانسته باشند لیهلک
من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة راوی حدیث محمد بن ابراهیم بن اسحق
گوید روز دیگر که خدمت شیخ ابا القاسم بن روح عود نمودم و در مجلس حضور نمودم با آنچه دیروز
از برای ما تکلیف از پیش خود در گفتن با آن حضرت شنیده بودم بیان آنکه من از او سؤال نمایم گفت ای
محمد بن ابراهیم اگر از آسمان بیفتم و مرغ مرا بر باید دوستتر دارم از اینکه
آنکه این پیش خود محبوبتر است از اینکه در دین خود برای خود سخنی گویم بلکه آنچه گفتم از اصل
گفتم و از مولای خود حضرت صاحب الامر و الزمان علیه و علی آبائه الصلاة و السلام شنیدم
تمام شد روایت صحیح بالای جان برادر ... صادق ... اول ... نکرده
او بکار وصال ... رسید و ثمره ... را چه ... از خود ... است و لقا بحق

[illegible]

پس سخن دو فا ... را ایشان لطیف است لهذا آن مرد در انزوا صاحب رتبه بوده
بدان جان با جان دو دادن جان جان ان ظاهری ملکی بود در سیدن بان مرتبه چه ادمی
ازین گذرد و در عقده کار خود است رشته ندارد که از چشم سوزن گذرد هرکه از زیر
خود عقده کاری خودی پس بقدری ... دانسته بودند ایشان را از زمره صحبت خود محروم
نموده والا در ایشان را چه مرا ان لله تعالی شرابا للاولیائه اذا شربوا سکروا واذا سکروا
طربوا واذا طربوا طابوا واذا طابوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا طلبوا واذا
طلبوا وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا فلا فرق بینهم و
بین حبیبهم و از کلام معجز نظام مولای ... این ... ثابت شده و چون سرشته
شده بعنوان مرتبت من طلبنی وجدنی ومن وجدنی عرفنی ومن عرفنی عشقنی ومن عشقنی
عشقته ومن عشقته قتلته ومن قتلته فعلی دیته ومن علی دیته فانا دیته
وجمع ... را به ... ولا هو ... نموده طالب ... شده ولو ...
حافظ این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم هر کس
از مرتبه عشق و محبت ... رسد در دوام ... در ... احوال
دوبار ... این ... باین ... رسید
فلا یبقی هناک واصف ولا موصوف ولا سالک ولا مسلوک ولا عارف ولا معروف
وهو مقام الوقوف وفی المقام یعاین الصفات متکثرة بالقیاس الی الکثرة متحدة
بالقیاس الی الاحد الواحد واذا وجدت ذاتا لغیره فلا صفات مغایرة للذات
ذاته موضوعة للصفات بل الکل شیء واحد ... الله واحد مجملا ... و در ...
جمع ... نموده و سید الشهداء ... با علم و ایقان ... نموده ...

کمال کرده ... در پیروی ایشان ... چاره در پیروی ایشان چه بد
رازی از دشمنان ایشان بنوده و نگو ... منم کلام را باین سخن ... مؤلفه خواهی ... خلاص
... دل ... دست ... دل ... پوسته ... بر ...
... دل وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون مقصد سیزدهم در منقبت امام همام
امام سید الساجدین و نور ... فخر العباد و زین ... السجاد ... الاولاد ...
اسم مبارک آنحضرت علی است و کنیه ایشان ابو محمد و از جمله القاب شریفه ... زین العابدین
و سید العابدین ... و ولادت آنجناب در مدینه ... هجرت بود ...
... آنجناب ... مدینه ... هجرت ...
جناب ... سال بود و ... در ... بوده ... در ...
محرم الحرام ... هجرت ... سال ... امیر المؤمنین ... بوده ...
... بزرگوار ... بوده ... جد ...
... هجرت ... بوده ... عبد الملک ... اند ... مجلدات ...
... بقیع ... امام حسن ... امام محمد باقر ... امام جعفر صادق
علیهم السلام ... عباس ... حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله زیارت کرده ... اللهم
ارزقنا ... المؤمنین شفاعتهم و زیارتهم علیهم السلام ... آنجناب ... دختر یزدجرد
پادشاه عجم بود ... نموده ... ولادت
آنجناب ... مادرش ... بوده ... آنجناب ...
... مادرش ... بزرگ ... شهید شده ... شهید
شد ... امام زین العابدین ... هجرت ... آنجناب بزرگ خواهر بود ...

ابن زین العابدین ... آل الاطهار ... الامام علی بن الحسین ... مقصد سیزدهم

وقال عبد الله بن المبارك حججت الى مكة فبينا انا سائر في عرض الحاج واذا صبي سباعي او ثماني وهو يسير في ناحية من الحاج بلا زاد ولا راحلة فتقدمت اليه وسلمت عليه
مع من قطعت البر قال مع البار فكبر في عيني فقلت يا بني اين زادك وراحلتك فقال زادي تقواي وراحلتي رجلاي وقصدي مولاي فعظم في عيني فقلت ممن
انت فقال مطلبي فقلت ابن لي قال هاشمي فقلت ابن لي قال علوي فاطمي فقلت يا سيدي هل قلت شيئا من الشعر فانشد نحن على الحوض

روزه ... [illegible]
فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا
... [illegible]

جزم نموده است ... آنحضرت بزرگ است و گفته است ... آنحضرت
محبت بزرگ داشتن و اولاد آنجناب ... رسیده ... ذکر بوده و اولاد و اناث
... امام ... شهادت رسیده و عبد الله
و عبد الله و حسن و حسین ... در کشف الغمه مذکور است ... آنحضرت زین
العابدین و زین العابدان بود ... آنحضرت در محراب خود به تهجد مشغول ... شیطان لعنه الله
بصورت اژدها بر او ظاهر شده ... و بعد ... انگشت
های پای مبارکش ... آنحضرت ... چون ... قطع نماز ...
... و چون آنحضرت از نماز فارغ شده ... شیطان بوده ...
... ملعون و شیطان را ... مشغول شد ... بگوید
انت زین العابدین ...
باشد ... بزرگوار ... بسیار در
خواب ... و از جمله فضایل مشهوره ... بزرگوار
... سجده ...
بود و از موضع سجده آنجناب ... و از جمله معجزات ... امامت
آنحضرت شهادت حجر الاسود است بامامت آنجناب در حین معارضه محمد بن الحنفیه با آنحضرت
در آن حنفیه ... از جمله فضایل ...
... آنحضرت ...
... مبارک آنجناب ... بیهوش گردید پس چون
بهوش آمد ... آن سؤال ... چون گوید لبیک

اليه فعند توجهت الباب ... فلما ... لا يعلم ... الله
وعليه قميص ... فقال ...
ومعي ... بسم الله الرحمن الرحيم ... فوق الماء ... الله اكبر ... الكلمة

الامام

فقالت ...
الانام ...
...

در فضایل

...

اللهم لبیک در جواب ... گفت ... لبیک و سعدیک ... مردم عرض کردند ... چرا لبیک گفتن
واله ... آن اقدام نمود پس چون ... گفت بیهوش شد ... و چون ...
رنگ مبارک آنجناب زرد میشد پس چون ... از خوف ... چون از ...
پرسیدند ... بین یدی من ادری ... اقوم ... بین یدیه ...
فلما باحدی فی ... در حضور ... و ... و ... ای
منظور ... بوده ... و از جمله دلالات ... امامت
آن ... در کتاب ... کشف الغمه و دیگران ...
نموده اند ... حضرت ... امامت
چه ... مبارک ...
... مبارک ...
امامت ... امام
بحق است ... امام آن است ...
و چه ... آنحضرت روزی ... امام
... آنحضرت ...
و چون ... امام حسن
... امامت ...
...
... امامت ...
... آنحضرت ... مبارک ...

سنگ نهاده که تا زمان امامت امام رضا علیه السلام مانده و امام محمد باقر و امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم و امام ثامن امام رضا علیه السلام بعد از آن سنگ را مهر کردند و نقش شد و بعد از مهر امام زین العابدین
دیگر جا به زانه بود و برجست اکثر و [illegible] شده و این حدیث نزد مخالف و موافق صحیح رسیده
ثبت و این امام و سید و امام نقلی و اعلم ناس بعد از پدر بزرگوار بوده و امامت منصوص از فضل رسول
نه مفعول **و از حسن** حلم آن حضرت یکی آنست که روزی میان او و میان عمش حسن بن حسن کدورتی
الم رسیده بود آن حضرت در مسجد بود حسن آمد و در حضور مردمان آنچه از بدی دید گوی نقل توان
کرد گفت و گفته رفت پس اصحابش گفتند ما را حوصله آن نیست که این قسم چیزها از دشمن
دشمن گوش نشنیده و جواب نگفت شنوی چون مبالغه از حد گذرانیدند بعد از آنکه از نماز فارغ شد
به در خانه حسن رفت و در را زد و اصحابش منتظر بودند که حسن برآید تا آنچه گفته بود بگفته شنود چون
حسن برآمد امام علیه السلام گفت ای ابن عم اگر آنچه گفتی و نسبت به من دادی راست بود خدا
تعالی مرا بیامرزد و اگر کذب و افترا بود حق تعالی ترا بیامرزد و برگشت و حسن از پا درآمد
در دست و پای او افتاده بگریست و عذر خواست گفت توبه کردم و بعد از این کردار نکنم با
او هرگز دم و چشم عفو و بخشش دارم فرمود انت فی حل فیما قلت به تراکنی کردم و عفو کردم
از آنچه گفتی **و دیگر آنکه** روزی جمعی در خانه اش مهمان بودند غلامی بریان در تنور بود برادر
خواست که تعجیل کند سیخ آورد و از دستش افتاده بر سر طفل صغیر آن حضرت خورد و بمرد
کشته شد و غلام متحیر و مضطرب گشت امام چون اضطراب غلام را دید گفت تو عمدا این عمل
نکردی مضطرب مباش و ترا آزاد کردم متحیر مباش و از روی آن نیست طعام را بکشان بیار غذا را
بعد از طعام مشغول شد **صاحب کشف** الغمه از شهاب زهری نقل نموده که گفت عبد الملک
مروان امام را به بند و زنجیر بسته دادند و از مدینه بیرون بردند

و بر موکلان بر او گماشته که از موکلان التماس کردم که رخصت سلام بدهند چون که به نزد
رسیدم او را با غل و زنجیر دیدم گریستم و گفتم کاشکی بجای تو من در غل و زنجیر می بودم و ترا
ازین آزار نبایستی کشید فرمود ای زهری گمان آن نیست که مرا ازین غل و زنجیر آزاری باشد
نه چنین است و دست و پای از غل و زنجیر برآورده گفت چون ما را این چنین چیزها پیش آید عذاب
خدا به یاد آید و از آن اندیشه کنیم و ترا اضطراب [illegible] پس دو منزل بیش از مدینه
نشستم پس روز سیم دیدم موکلان را سراسیمه که به مدینه برگشته آمدند و از پی او می جستند و دست نیافتند
بازگشتند و [illegible] غل و زنجیر را دیدم برجای او است
پس من به شام رفتم و عبد الملک مروان را دیدم و از احوال او پرسیدم آنچه دیده بودم نقل
نمودم گفت والله همان روز از پای او گشتند کجا رفت [illegible] آمد و گفت خطاب بود و دعا
[illegible] گفتم [illegible] باشی
[illegible] با خود گفتم
چون بیرون آمدم جامه خود را [illegible] گفتم علی بن الحسین [illegible] مشغول است
[illegible] **و از ادام اتش** [illegible]
[illegible] علیه السلام
[illegible] پس از اندوه موسی
[illegible] برادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اخلاق و کرم و سخا

و دراق [illegible]

وجود وعبادت ایشان روایتی نقل شده که وارد شده است در باره ایشان که ما انزلنا علیک القران لتشقی
وجه این کلام چه چیز است در امالی شیخ طوسی رحمة الله مذکور است که مجملش و مخلص مضمونش این است
جنت علی ابن ابیطالب چون دیده حضرت علی ابن الحسین علیه السلام از کوشش در بندگی در شبانه روز چه حال
خود بکشته نزد جابر بن عبد الله الانصاری آمده گفته بود ای صاحب رسول خدا ما را بر شما حقوق است
از جمله حقوق ما بر شما این است که چون احدی از ما را ببیند که از اجتهاد و قیام او غایب کوشش در بندگی
خود را هلاک می‌سازد خدا را بیاد وی آورید و بر آنش خواهید که بر خود رحم نماید و این علی ابن الحسین
پدرش حضرت امام حسین است که بینی و جبینش شکافته و سوراخ شده جابر بن عبد الله بر در
سرای آن حضرت آمده بعد از ادراک سعادت ملاقات حضرت امام محمد باقر علیه السلام بر در رو نبلیغ
سلام حضرت خیر الانام بآن سرور که معجزه دیگر است مذکور که تفصیلش مذکور است بار یافته دید که
در محراب عبادت و طاعت خویش پاهای ساخته و جسم یافتش در دو بند رسانیده که گداخته
آنحضرت به تعظیم جابر از جای بر خواسته برسیدش او نموده و برادر پهلوی خود اجلاس فرمود آنگاه
جابر گفت اما علمت ان الله تعالی انما خلق الجنة لکم ولمن احبکم وخلق النار لمن ابغضکم
وعاداکم فما هذا الجهد الذی کلفته نفسک ... یعنی ای پسر رسول الله ... خدای
تعالی بهشت را برای شما و دوستان شما و جهنم را برای دشمن شما خلق کرده است و هرگاه چنین
باشد این ریاضت و مشقت صعب بر جان خود که انسته آنحضرت فرمود یا صاحب رسول
الله اما علمت ان جدی رسول الله قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر فلم یدع
الاجتهاد له وتعبد بابی هو وامی حتی انتفخ الساق وورم القدم وقیل له [لِمَ تفعل]
هذا وقد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر قال افلا اکون عبدا شکورا یعنی
ای صاحب رسول خدا آیا نه آنست که جدم پیغمبر خدا ... که تا آنکه ... ازین قول

آن

در سال ... وکان ... و برا ... یعنی صحیح ...
جید العلماء وتمییز القرآن ... وکان ... البرهان ...
... قتل حجاج ... قال ...
علیه وکان ... قال ... سعید بن جبیر قال ...
لا دخل ... الحجاج ... سنه ...
کانت ... وعمر ... و ... الجنة ...
تقوی ... الجنة فطرت ...
قال ... رضینا قال
... قال ... الملک قال ... الله ...
قال ... قال ... ان
قال ... قال ...
الذی ... اصحاب الذنب
... قال ... وکان
والحجاج قتل ... الف ...
... قتل سعید ... من ...
در ... منها

بزرگ بنده دیگر وار انقلاب خلاف اولی باشد خدای تعالی امرزیده و با وجود این اجتهاد
در کوشش عبادت را برای خدای تعالی و آنکه اشک دیده که تو دیده و در رزم پیشه ای او کرده
جنت الکرسی از نفس ... کرده و گفته بالکی است نور این ریاضت بکشی و حال الکرب بی وانی ... که این
نزد امرزیده است نبوده پس بنده شکور نباشم بعوض این مبالغه و اهتمام در بندگی حضرت
ملک علام ... تنزل و خاکساری است و اوراک مرتبه بلند شکر گذاری جابر بن عبد الله
چون دید که پند وی ... با آن قبله اخیار در باب تخفیف آن ریاضت و آزار فایده از آن است عرض کرد یا ابن
رسول الله بر خود و رحم کن هر آینه تو از آن قومی هستی که برکت ایشان طلب و دفع بلا و رفع شدت
می‌نمایند و باز بروی ایشان باران از آسمان می‌خواهند آنحضرت ... جابر بر سنه
بر منهج ابرار خود و پدر رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... و طریق تاسی به پدری ایشان را صلوات الله
علیهما سلوک می‌دارم تا وقتی که با ایشان ملاقات نمایم و آنچه گفتیم در دوران ایشان است ط
پس که این است و منقول کامل نقات عجیب و غریب از آن است که نموده که مهای این حرف
غریب صاحب عدد چهار ده انه و آنچه از اعداد و در جمع این عدد است صدد ... است موافق عدد
اسم عادل ... نام ... که نام ... و مخصوص حضرت ... نزلت و ائمه اثنا عشر
دست ... این ... آنکه هرگاه چهار ده را ضرب نمایند در عدد جمیع ضرب نماید حاصل ضرب ...
خواهد ... بعض است با عدد شجرة النبوة و اگر این حروف را از نفس او ضرب نماید چهار خواهد بود
و چون این عدد چهار ... الفکار ... در مجله ... نماید و عدد حروف اول ... است
... ضرب ... وز ... صورت رقم صد و پنجاه و چهار ... بر خواهد ... آن
... است به عدد محمد رسول الله و عدد زوج بتول و هرگاه این عدد بلفظ عشر ... مذکور
منشور ... خواهد ... صاحب عدد ... صد ... هرگاه ... با ...

ایشان شده درخواست نمازه کمیت صاحب صد دینار گشت که وراث از اینه دل
رفته خواهر دادن است و آن امام مجتبی ابو محمد علی ابن الحسین زین العابدین است و در عدد
با اسم مطابق و موافق است و در فصول مهمه از امام محمد باقر نقل نموده که فرمود پدرم علیه السلام
مرا وصیت نموده گفت با پنج کس صحبت مدار و حرف مزن و در راه رفتن گفتم فدای تو شوم ای پدر آن
پنج کس که اند فرمود فاسق و بخیل و دروغگو و احمق و قطع کننده رحم فاسق ترا به یک خوردن طعمه
کمتر از آن میفروشد گفتم کمتر از یک خوردن چه باشد فرمود طمع آنکه باو برسد و نیابد و بخیل قطع
میکند از تو چیزی را که بآن از همه چیز محتاج تر باشی و دروغگو سراب است دور میسازد از تو نزدیک را
و نزدیک میکند دور را و احمق میخواهد بتو نفع رساند که ضرر بتو میرساند و قاطع رحم را خدای تعالی در سه موضع
از قرآن مجید لعنت کرده است کلام الملوک ملوک الکلام مناقب آنحضرت بسیار است و فضایل او
بیشمار و صحیفه کامله بر ترتیب دعوات آن اوراه است بهمین قدر اکتفا نموده چه مقصود بسط در تطویل
زیاده از آن را گرفته که و ایشان بر مشاهیر و غیر آن ضبط نمایند لهذا اختصار کلام او کمی است

فصل چهارم در بیان احوال با مآثر جناب [illegible] الائمه [illegible] المجید [illegible]

المؤمنین و وارث علوم الاولین والآخرین الامام الهمام محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما ابا [illegible] اسم مبارکش محمد و لقبش
باقر و کنیه ابو جعفر و آنحضرت هاشمی است از مادر و پدر زیرا که مادر آنجناب فاطمه دختر حضرت
امام حسن مجتبی بوده او را ام عبد الله میگفته و ولادت آنجناب در مدینه طیبه در روز جمعه [illegible] شده است
در مدینه در غره ماه رجب سال [illegible] بنا بر قول از هجرت بود و دیگران در روز سیم ماه صفر گفته اند
قول اول درست است رحلت آنجناب در سال صد و چهارده هجری [illegible] بنا بر قول آنجناب
پنجاه و هفت سال رسیده و چهار ماه [illegible] بعضی را از [illegible] ضبط کرده اند آنجناب
را در زهر داد [illegible] هشام بن عبد الملک [illegible] آنجناب را [illegible]

بعد از پدر بزرگوار بود ده سال مدت امامت داشت و نقش نگینش [illegible] حسب [illegible]
بوده با شنبه و بعضی [illegible] اولاد امجاد او [illegible] چهار [illegible] و عبد الله و ابراهیم
و ام سلمه [illegible] ابو عبد الله جعفر صادق علیه السلام و عبد الله و ابراهیم
و عبد الله و زینب [illegible] کنیه [illegible]
و کیفیت شهادت آنجناب بطور اختصار [illegible] اخبار و خواص [illegible] ابرار
ابرار نقل [illegible] از امام جعفر صادق روایت نموده است که آنجناب فرمود [illegible]
بن الحسن با پدر بزرگوارم مخاصمه بود [illegible] و آمده [illegible] عرض کرد [illegible]
گفت [illegible] حضرت فرمود که ای زید دست از دعوای [illegible] بردار و [illegible]
مخاصمه [illegible] هرگاه [illegible] حقیقت و [illegible]
الاشکال [illegible] کاردی [illegible] هرگاه آن کارد [illegible]
دست خواهی برداشت گفت [illegible] آن کارد [illegible]
آن [illegible] زبان [illegible] گفت ای زید [illegible]
اخوت [illegible] خواهم [illegible]
بیهوش شده پدرم دستان را گرفت [illegible] فرمود [illegible]
ایستاده [illegible] عرض کرد [illegible]
دران بود [illegible] حضرت
دران بود [illegible] گفت ای زید [illegible]
[illegible] الله [illegible] بیهوش [illegible]
آن [illegible] عرض کرد [illegible]

درخت با عمارات بسیار کنده آمده و زمین را شکافته بحضرت امام رسیده تا اینکه ...
خود را برسم هر که در آن موضع گستر اینه و شهادت گفته آنجناب و ستمکاری زید داده
شد به تقبیل بوده هر گاه سخن گفت نامه باز بر سر زید پهلوش بشد و چون بهوش آمد در خشت
در کنار آن خود را عود خود در جهان روز به منزل خود رسید و داخل مجلس عبد الملک بن مروان شده
گفت ای امیر امام [illegible] نزد تو در پیش بود ... از صلب تست بر تو و اعمال و هر روز
زمین را داد و آنچه از آنجناب دیده برای آن ملعون بیان نموده و آن ولد الحیض گفت ...
هر گاه و او را بدست تو بدهم خواهی کشت گفت بلی پس نوشت بوالی مدینه که امام را طلب نموده
که این نویسنده و او در جواب نوشته بود ای امیر آنکه بنا عوض ... حق لطف امیر است
ملک را از باب ولایت خواهی است که عوض بکنم این مردی را که نشسته با علی و ... پروانه دربار ...
تابع او می است که بغیر از آن در روی زمین نیست در عفت و زهد و علم و عبادت هر گاه در
جواب عبادت صدای بلند است ... خواند مرغان هوا و وحشیان صحرا از ...
ظاهر می شوند تا استماع صوت ... نامه ... خلیفه ... از ... شود و بر ...
دولت و جاه خلیفه بترسیم چون نامه والی بعبد الملک رسید و بر مضمون نامه اطلاع یافت
و برای صدق ... استماع خود ... و ... این ... شود
... بوجود ... لطیفه آن بزرگوار ... و نامه را که زید خوانده در جواب
گفت در امام ... رسید ... و الله آنچه نوشته است خلاف آن است. پس آن ...
... عبد الملک گفت پس ... تا ظاهر بر سر ... امام از آن کشیده ...
گوی ... آن ... که او بگفت ... حضرت پیغمبر خدا ...
السلام ... باشد و انگشتر و عصا از ... که ... را از آن ... که ...

سیاه نه چون با غلو در خجسته ماکتش آن چیزی که نزد امده است در پیش مروان ... بر ...
باشد پس عبد الملک بوالی مدینه نوشت ... امام محمد باقر فرستاده و سلام ...
باد بر ... که پیغمبر خدا از ... لیکن چون نامه بوالی رسید و ... آن بزرگوار ...
نامه عبد الملک را بر آنحضرت خواند ... او را ... طلب ... پس ... امام
جعفر صادق ... بزرگوار ... عبد الملک ... از شمشیر و زره و عصا و انگشتر ...
جواب نوده برای والی فرستاد و والی آنها را نزد عبد الملک روانه و آن ملعون از دیدن آن اسباب
خورسند ... طلب ... اسباب را باز ... گفت ایها الامیر اینها ... حضرت
رسالت ... عبد الملک ... نوشت ای ابو جعفر ... و آنچه طلب نموده بودم ... برای ...
بودم در جواب ... نوشت ... برای تو فرستادم ... خواه ...
پس عبد الملک ... ظاهر تصدیق نموده و ... بزرگان ... در مقام
... ان ... نموده ... کرده ... این ...
حضرت رسول است ... برای ... فرستاده ... پس ... بنده ...
... فاطمه ... اکرم ... پس ...
... بزرگوار فرستاده ... آنجناب ...
فرستاده ... در مقام ... بزرگوار فرستاده ... آن
... چون زید ... بزرگوار ... حضرت ... باشد در آن ...
در آن ملعون ... آن ... از ...
و در آن ... زید ... فرستاده ... آن حضرت را شهید ... ایام
ابدان را ... پس آنجناب ... بسیار عظیم است آنچه ...

نظر کرده ... [illegible] ... ام و در چه کاری و چه در نظر دارد ... این ... [illegible] ... کدام

درخت ... [illegible] ... و چه در آن ... و لکن ... شده ... [illegible] ... شهید ...

... [illegible] ... الامراء ... خلیفه ... [illegible] ...

... [illegible] ... و ... [illegible] ... شده و در آن زهری

... [illegible] ... امیر المؤمنین علیهما و آلهما السلام دیده و چون آن

جناب ... [illegible] ... امام معصوم ... شهید ... [illegible]

... [illegible] ... امانت ... [illegible] ... امام

... [illegible] ... امام جعفر صادق ... [illegible] ... روز دیگر ... [illegible] ... از

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... سبحان الله ... [illegible] ...

... [illegible] ... کلام ... [illegible] ... التعظیم

... [illegible] ... طسم تلك آيات

الكتاب المبين ... [illegible] ...

... [illegible] ... تلك آيات الكتاب المبين ... [illegible] ...

... [illegible] ... قرآن ... احکام حلال و حرام ... [illegible] ...

... [illegible] ... قرآن ... [illegible] ...

... [illegible] ... ضلالت ... [illegible] ...

... [illegible] ... حلال و حرام ... [illegible] ...

کلام واقع شده ... [illegible] ... این کلام ... [illegible] ... جابر است چنانچه

در کنف الله مطورات ... [illegible] ... چون جابر ... علی ابن الحسین و امام محمد باقر ... [illegible]

و چون ... [illegible] ... امام محمد ... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible] ...

... [illegible] ... امام حسین ... [illegible] ... جابر ... [illegible] ...

... [illegible] ... روز قیامت ... [illegible] ...

پس ... [illegible] ... علی ابن الحسین ... [illegible] ... محمد ... [illegible] ...

سلام ... [illegible] ...

... [illegible] ...

در کنف الله مذکور است ... [illegible] ... امام محمد ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... طسم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

خواهد بود ... [illegible] ...

... [illegible] ... ان الله ... [illegible] ...

... [illegible] ... الارض

... [illegible] ...

بود و ملاحظه صحیح [illegible] و جمیع آن [illegible] از ادراک سلطنت اینست [illegible] خواهی بود چه ربط [illegible] دارد با کلمات

٢٢٠

مالک جنود الله [illegible]

١١٤٢

[illegible] این کلمات [illegible]

[illegible] ابانا الکتاب المبین منا قب ابی جعفر محمد بن علی

١١٤٢

الباقر [illegible] غ ق م ز ن

١٩٢

[illegible] هو الحکیم

الحبیب وکفی بالله ولیا مالک جنود الله امام [illegible] ابی جعفر محمد بن علی الباقر [illegible]

[illegible] امام باشد [illegible] این بزرگواران [illegible]

[illegible] از امام محمد باقر [illegible] ملکوت [illegible] زمین [illegible]

[illegible] وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible] جمیع طبقات [illegible]

[illegible] ملکوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible] ملکوت [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] عالم [illegible]

[illegible] ظهور [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] و چون تحقیق نمودم [illegible]

این [illegible] واز جمله سوره حفظ الکتاب است [illegible] در کشف الغمه مسطور است ما من عبادة افضل

من عفة بطن وفرج وما من شیء احب الی الله من ان یسئل وما یدفع القضاء الا الدعاء وکفی بالمرء

عیبا ان یبصر من الناس ما یعمی عنه من نفسه وان یامر الناس بما لا یفعله وان ینهی الناس عما

لا یستطیع التحول عنه وان یؤذی جلیسه بما لا یعنیه ما حسنة الدنیا الا صلة الاخوان و

المعارف بئس الاخ اخ یرعاک غنیا ویقطعک فقیرا [illegible]

[illegible] خداوند عالم [illegible]

[illegible] الائمه [illegible]

الطاهرین [illegible]

[illegible] الحمد لله علی جمیع الانعم ونعمائه

[illegible] غص تجمد [illegible]

[illegible]

[illegible] جعفر بن محمد الصادق [illegible] جامع الاسرار [illegible]

[illegible] طس تلک آیات القرآن وکتاب مبین [illegible] صلوات الله علیه [illegible]

[illegible] جعفر [illegible]

[illegible] ابو عبد الله [illegible]

[illegible] ما شاء الله لا قوة الا بالله

الله [illegible] موسی [illegible] عبد الله [illegible] اسماعیل [illegible]

[illegible] اعلام علوم مصطفوی [illegible] الامام [illegible] ابی جعفر محمد [illegible] صلوات الله علیه

و امامت یکی از فرزنده نام داشت تاریخ ولادت آنجناب در مدینه در هفدهم ربیع الاول در سنه
هشتاد و سیم هجرت بود و نیز در مدینه در سنه صد و چهل و هشت از هجرت این عالم فانی بسوی دار جاودانی رحلت
نمود پس سن شریفش بشصت و پنج رسیده در جوار پدر بزرگوار در بقیع مدفون گردید و جمعی وفات آنحضرت را در ماه شوال
و بعضی گفته‌اند که آنحضرت در نیمه ماه رجب اتفاق افتاده دانسته‌اند پس آنجناب با جد بزرگوار خود علی بن
الحسین علیهم السلام دوازده سال و نیز در حیات پدر بزرگوارش نوزده سال و بعد از پدر سی و چهار سال مدت
امامت و خلافت آن سرور بوده و مادر آنجناب ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بود گرچه [illegible]
مراد در الکنی [illegible] دوازده دیده است [illegible]
بود و بعد از [illegible] ابن بزرگوار از مدینه بعراق طلبیده چون [illegible]
معجزات و کرامات و حسن اخلاق و کثرت علم و بزرگواری آنجناب بر خود دشت طمع از شهید نمودن آن
بزرگوار بر بست و چون رحلت آنحضرت [illegible] شنیده برادر [illegible] منصور [illegible] برادر ابن
[illegible] و دعوات [illegible] آن امام مظلوم نمود و [illegible] مرتبه آنجناب را بالقصد قتل طلبیده
در بسیاری [illegible] آنجناب [illegible] نمودن سفر از مدینه تا بغداد [illegible] شنیده [illegible]
[illegible] و دوم از [illegible] در قتل آنجناب در بسیاری این مواضع
درگاه آن [illegible] آنجناب را [illegible] آنجناب
شهید نماید و چون آنجناب [illegible] از معجزات و کرامات آن بزرگوار [illegible]
[illegible] آن بزرگوار [illegible] با وجود این [illegible]
و جمیع [illegible] در امامت و هدایت آنجناب [illegible] بزرگواری [illegible]
[illegible] جمیله [illegible]
گذاشت و چه [illegible] بوده [illegible] علوم [illegible]

از [illegible] و در طریق وصول بسوی باب مدینة العلم [illegible]
آن بزرگوار [illegible] بوده [illegible] جعفر
[illegible] بوده [illegible] آن [illegible]
ارتفاع موانع تقیه [illegible] احادیث و اخبار روایات [illegible] چون از
[illegible] چهار هزار راوی گذاشت و چهار صد کتاب حدیث [illegible]
در میان علمای امامیه [illegible] اصول [illegible] اول [illegible]
[illegible] بوده [illegible] ابان بن [illegible]
بن نعمان [illegible] ابو حنیفه امام [illegible]
[illegible] بوده [illegible] دوازده [illegible] بن الحکم [illegible]
[illegible]
[illegible] بزرگواری
آن بزرگوار [illegible] صاحب [illegible]
چون [illegible] و صاحب کشف الغمه [illegible] منصور [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
جعفر صادق را [illegible] و چون [illegible]
حضرت [illegible] خطاب [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] ای جعفر تو [illegible]
[illegible] فایده [illegible]
[illegible] در [illegible]

فذکاتنا قد کان لم یک ارمضی
وکانما هو کان قد کان نبا

بودم و تو به اینه ابن آن و فرخ زین مردمان بود نسبت داد و ما بین کاتبا تو گفته در فوز ابن آن
دیگری که بابت آن رسیده با آن ابو او دیگر هم از ابن آن بن برسید پس از فرخ با ابن آن ابن تو با
سوک کرده باشم چگونه با تو خلاف آن رفتار نموده اراده دیگر با تو در نظر داشته باشم و حال اگر تو خوش
دارم منی در غایت خوشی و فرح است بوده با هم نیکو باشیم و الله الله در اینجا تو را باید که کاذب
دخت انگیزه دروغ پیغمبر را ظلم کرده عوض بوده و او بسیار شد دهم و بوده سلیمان
عطار رسید نگر گردد اینجا آن چه خدا داده و نسبت تو با آن را پرسید و بخواهم برودی ابن آن
کرد که هم کرده باشم کرده با ما خود عمارت کن چون انکلام ما و از آنحضرت شنید به تو پیوند احسن گفت با
با و آنحضرت را بر پهلوی خود نشاند گفت فلان ابن فلان مرا خبر داده تو را اینجا گرد هم بود که اگر
او را طلبید تو چه صدق و کذب من داد و پس بگو را ان شخص البته گفت تو جای و جای آن ابن جعفر
بی خبر نداری گفت گفتم و نیز آن نفس هم در آن بود و امام هم سید بود دستش ده هم چون ایشان
بیم زدم از انسم دیدم گفته بود بودم که بوسیدن تحول الله و قوته و الحاجات الی خوفی قد نفعلی
لقد فعل جعفر کذا و کذا و قال کذا و کذا ان بگیرند چون کرد ساعتی نگذرد دیدم علاج نداد دهان
بر زبان او در دهانش بود دم با برزدن پس از آن گشتیم رفت و چون شخص او را دید کف با
ان ملعون را گرفته از اطاق بیرون کشیدند و آن کمال خانه مملو از غالیه بود طلبید و عطاس نموده
آنحضرت را از آن بسیاه نمود و آنحضرت را تا بیست نفر ده عدد خوا بها نمود و از جمله کرامات
آنحضرت در کتب مسطور است اگر ابو حمزه نقل کرده است و گفت با امام جعفر صادق بودم در میان
مکه و مدینه دیدم سگی سیاه را که در طرف چپ آنحضرت پیدا شد و آنحضرت با او گفت قبحک الله
با اشد مادعک عن صدا نعت نزاع کرد او چنین تراکه این سندی بیرون و تا نکه دیدم که سگ سو
در هوا دیدم شخص بر بیرون بده دیدم از آن عجب آمد آن کرده بود دست بر این را عرض کردم خبر ده تو

نام این سگ عثمان است و شاطر جان است و ضرر نرساند امروز دوم دیدم امروز در شام
مرده بود و خبر گیا بار سید و دیگر از امام ابو حمزه روایت نموده که گفت در خدمت آنحضرت
بکه بر نشستیم در منزلی در زیر درخت خرما که خشک شده بود نشستیم دیدم که نظر بر آن درخت انداخت
و لب مبارک جنبانیده و اوانان گفت ای درخت مرا از آنچه خدای تعالی در تو گذاشته روزی بساز
خوراک ده آن دیدم که خوشه بار شد و خرمای که از آن بهتر نخورده بودم از آن درخت دمادم
رطب می خوردیم ناگاه اعرابی گفت سحری از این بزرگتر باشد حضرت فرمود ما وارث
انبیا و پیامبران و کاذب نبوده و نیستم بلکه هرچه خواهیم دعا بکنیم خدا اجابت میکند
و اگر خواهیم دعا کنیم تو مسخ شده سگ شوی و گفت خدا دو ده دیگر در ساعت خود را ارض بیرون
ان شو و از صحبت در داشت گفتار آنحضرت لب مبارک جنبانید با طرفی کشی آن در آن وقت از
تو صورت سگ شده و دم جنبانیده آنحضرت مرا امر نموده در عقب آن بروم و دیدم
حال را پرسان سوال دیدم و آن مرد سر ده بود دیدم و سگ برگشت و آمد در حضور امام اسناد
اشک از چشمش میرفت امام را دل بحال او سوخت بزار که تو رحمة للعالمین نور لب مبارک را جنبانید
در اور ده بحال تو و طالبه آن انکار شد صورت اول باز آمد حضرت فرمود ای اعرابی ایمان
آوردی عرض کرد بلی آنچه گفته است راست است ایمان آوردم و کرامات و معجزات آنحضرت بسیار است
مثل را گفته بود نه خود در لکن بی الا من برجوع نمایم بابی جعفر نه ده است زه نخوردیم به نام نامی آن بزرگوار
ارطبی ظاهر و هویداست اولا کلمه ابی است و ان اره شده و هم از تکرار سور مقطعه آن
چهارده سوره تکرار باشد و چون ترتیب حروف تو آن سوره نمایند که با نظر حصری معنی
باز میدهد و تا بیابند گاه نظر در عدد جمع کنند یا بیند و حروف و نقطه عدد آن نصف و در نظر
مرآید و دلالت دارد بر یکی از القاب آن امام و آن عبارت است از طیب او کثیر

مرتبه دوم آن مساوی است و هرگاه در خطوط آن نظر افزودی واقع شود که صد و سی نظیر آید و این عدد ١٣٠

از جمله کسور عدد نصف دارد و هرگاه جمل آن افزوده شود صد و نود و پنج خواهد که مطابقه شهادت آمده است ١٩٥ ١٩٥

غایه صادق آن را برابر اثر فالف ب الکتاب بر آن عبارت از صادق است لفظ بی نوع الدد

چون جمع عدد کسور مذکور شود صد و پنجاه خواهد بود بحساب آن نام جا کران را که آن العبارات داکر

جناب این حرف نظری که واقع شود آن را نصف دیگر خواهد بود آن است و تنوع در آنکه در جمع او است بود ٤١

فعلی عدد آن را بگیرد از هزار و ششصد و نود و یک در شمار خواهد درآورد در مطابق و موافق است با عدد هدا ١٩٩١ ١٦٩١

صراط ذلک مستقیما چنانکه معنی آیه امام بحق علی بن ابیطالب انا الذی قال رسول الله صلی الله علیه

واله یا علی الصراط صراطک والموقف موقفک در بیان و صفحه در صحبت خویش و آنکه آنحضرت رسول رب

العالمین باین در صحبت ستوده چه بود از صراط در اینجا حقیقت کلیه ائمه اثنی عشر است صحیح جمیع الانبیا انبیه آل

در آن الحمد چنانچه آن است در از ارج معتدل صورت آن در خط و حد بیان ببرد طرف صراط است

در برزخ و این صراط حقیقت است منفصل در بیان طرفین متقابلین که نور و ظلمت و مسیح و دجال و اسطه

و نقطه و ظهور در باطن جنت حضرت رسول این شخص کمال مطلق و برزخ حقیقی را حسنه و لهذا از مقام خود

در باب صراط از روی تحقیق حقیقت همین است در تو برابر نشده عنصری بشری را زیاده برین تحقیق

و چون تحقیق نور در مرتبه است از اعتدال و انحراف صراط پس در جمیع تحقیقات آنکه در اطوار

بخود موقف موقوف باشد در آن مرکز حقیقی دو ابر وجودی جمال و جلالیت و آنکه فرموده علیه السلام

کرانا النقطة تحت الباء اشاره بهمین مرکز است در و در وسطی است جمع حروف عالیات تنزلات

از او و بگیرد از آن این صادق است مطلق تحقیق است و جز کار برین منظور قسم نداره و جز آن دو عین عشر الف

حضرت منزه غیب المغیوب است و تمیز و تقریر است و او را کمالیت جز بمعرفة الحقایق محمدیه اول

مقام ظهور او است پس در نفی الحقیقة بین وجه الله الذی لا یتوفی الا اهله است و او را که و تعبیری

تحقیق

و تقریری نسبه با و متعلق تواند شد پس ادبس از غیب المغیوب غیب مطلق است و اگر او را که متعلق

با و شود پس از مرتبه او است پس در حقیقه مرتبه ذات و صفت جز ذات و صفت

مرتبه ظهور حق است بصفت پس در مرتبه ذات حق صفت حق گواید بود چنانکه در مرتبه ذات صفت

صفت صفت این صفت نیز مفقود است پس کمال توحید با خلاص وجه از ماسوی و کمال اخلاص نفی صفت

و عدم اعتبار او در مرتبه ذات است پس در مرتبه اعتبار حق حقیقت محمدیه و تعبیر از آن بصفحه

بعوض ما کان شیئی فیه معنی کل شیئی بهر چه موصوف شود بصفت چه صفت حسنه بعنوان موصوف بسطوات

موصوف شود چنانکه بمرتبه الکلام ما است قوله تعالی الرحمن علم القرآن چه صفت و علم القرآن ابتدا الصفه

و حاصل آن جمع الحقیقة علم القرآن است و در مرتبه ظهور رقم آن جمع است در حد وی کلی العلوم و الکمالات حضرت

بعنوان اجمال و مقام ظهور رقم و تفصیل بظهور در ظهور نفس مقام ظهور بتفصیل با آیات و آن مقام ظهور

حقیقت لوح کریم و مظهر و مفصل موجوب و او لاد آن و مطابق انه بالقرآن کریم محمدی و آن مقام تفصیل است

نا الجمله محمدی جمعی آن سخن را معطوف است از مقصود با زنمایم گوییم که عدد از بروجین ط‍ مطابق خط

تمامیت جمع آن صد و سی خواهد بود آن را بعد بمائة و ثلثین گویند و عدد آن کسب بسیار گرد

یکهزار و ششصد و پنجاه و در است و آن مطابق است بعدد والی المؤمنین ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق دون

پس حاصل ترکیب از حروف آن شد به سبیل جعفر طیب اولیاء صادق العباد هذا صراط ذلک

مستقیما والی المؤمنین ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق و از جمله نتایج این بزرگوار این است

آن را تر جوابی نقرری ببیان بر کشف راه حقیقت دست آن بگو که با بر نور آن است و جمیع مومنین است که جان عزیز

از موت آن را مومن شود و نماینده بر آنکه خدای تعالی خلق کند از آن برود و خوشحالی که حقیقت جنده آن حق

پرورد گار و جمیه و توجه او بجای سرا در ده باشند تا در زمره آن نوع برحمت حق واصل شود

و چون در طلب شن که از ان بسیار دو خوشحالی که از محبت حق زنده بتقریر او داخل شده بکوچه

و تقریر ... علیه السلام ... عن ابی عبدالله [illegible]

و قد روی عن الصادق علیه السلام ... [illegible]

و فی حدیث ... [illegible]

... معلوم ... [illegible]

و هم آن خوشنمایی و ترتیب آن در دار دنیا رسانیده بودی امام تا نویسم تو شوم و بعین تو
باشم در دو جواب ما از تو بخواهیم در هر خصوص در دنیا و دین باشد تو الفاظ کنم و خواهم
بود با تو تا قیامت و در آنجا نیز در هر موقف با تو مرافق باشم و درخواست کنم از حق تعالی و از
جوابم و عفو بابت تو بکند و در منزل نیز از درجات بتو باشم تا حاجت آن تو شود و **در رضا**
[illegible] باید نافع [illegible] و داد و امر در انتهای [illegible] حق [illegible] و دنیا داری کار
امر در لقمه داشتن داری زینهار بو کنم فردا بر سر تو به کار دیگر است و گفتی چنین خواهم شد
تا چنان خواهم کرد [illegible] و [illegible] کردن خود را در هلاکت انداختن
و هم بزرگ بودن از مکر خدای ایمن بودن است و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون
نیز از مکر خدای ایمن نباشد [illegible] کاران و دیگر بفرماید اذا اقبلت الدنیا علی امرء
اعطیته محاسن غیره و اذا ادبرت عنه سلبت محاسن نفسه **و از جمله** نصایح آن
بزرگوار است و بفرماید [illegible] بزرگ که دنیا [illegible] در حق کسی [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] علم و [illegible] و دهقانان [illegible]
[illegible] و فقها و علما [illegible]
[illegible] باشد اگر [illegible]
باشد و اگر [illegible] پشیمان شود و استغفار نماید و اگر [illegible] شکر آن
بجای آورد و اگر [illegible] نماید و اگر [illegible] و دیگر [illegible] این
[illegible] دیگر [illegible] **حکایت** [illegible] صاحب کشف الغمه
[illegible] یعقوب [illegible]

دانستم

سر و دی [illegible] امام [illegible] شده و عرض کرده [illegible] امام [illegible] کلام و دیگر
علوم خوب [illegible] امام با اصحاب [illegible] پس حضرت امام گفت کلام تو از کلام
رسول الله است یا از نزد تو [illegible] گفت بعضی از کلام رسول است و بعضی از کلام [illegible] پس
[illegible] رسول گفت [illegible] پس [illegible] گفت [illegible] پس فرمان برداری تو و اجب
باشد [illegible] فرمان برداری رسول واجب [illegible] پس امام [illegible] گفت این مرد
پیش از آنکه [illegible] قائم [illegible] کلام در بر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] رسول [illegible] کلام [illegible] اصحاب الکلام
[illegible] قول [illegible] پس [illegible]
ابن [illegible] و محمد بن النعمان و هشام ابن سالم [illegible] متکلم شده و از اصحاب آن
حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] هشام ورب الکعبه [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] هشام بن الحکم بود [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] ابن [illegible]
گفت [illegible] بحث [illegible] هشام [illegible]
امام [illegible] هشام [illegible] گفت با خداوند
تعالی برای خلق [illegible] گفت [illegible] خدای [illegible]
گفت پس [illegible] خدای تعالی [illegible] التکلیف
کرده [illegible] التکلیف [illegible] گفت [illegible]
کدام است گفت [illegible] رسول [illegible] رسول [illegible]

کدام است گفت کتاب خدا و سنت رسول گفت آیا کتاب و سنت در چیزهایی که در اختلاف
در آنها واقع شود با نفع میکند و رفع اختلاف مینماید و موجب اتفاق میشود شامی گفت بلی هشام
پس چرا میان ما و تو اختلاف است و تو از شام آمده با ما مخالفت کردی و گمان تو این است که رای
تو بیست در دین و حال آنکه اقرار داری بآنکه رای هر کس مختلف و یک شخص دارای رای
مختلف میتواند شد و چون سخن هشام بانجا رسید شامی ساکت گردید و در فکر
و اندیشه فرو رفت حضرت فرمود چرا حرف نمیزنی گفت اگر بگویم ما و شما را اختلاف نیست
مکابره کرده باشم و اگر بگویم که کتاب و سنت رفع اختلاف میکند چون توانم گفت خود
اختلاف در میان است لیکن مثل اینها را معارضه است و مثل آنکه او گفت می توانم بگویم امام
فرمود که بگو او در تو بماند و جواب و عبا خواهد داشت پس شامی دلیل هشام را برد و در کرد
گفت هذا [illegible] که آن نزد باشد با است آن بگو و هشام گفت [illegible] گفت ابا [illegible]
دلیل و موجب اتفاق باشد و رفع اختلاف است آن کند و حق و باطل تمیز دهد از
دلیل باز گفت بلی گفت آن کدام است هشام گفت در آن هنگام [illegible] و بعد از او
غیر او شامی گفت آن غیر کدام است و بجای رسول خدا کیست هشام گفت در این وقت یا پیش
از این شامی گفت در این وقت هشام اشاره به امام علیه السلام کرده گفت هذا الجالس یعنی امام
جعفر صادق که مردم از اطراف [illegible] از آسمان و زمین از [illegible] خبر میدهد و هرچه خواهی علم آن را
دارد [illegible] از پیغمبر [illegible] میراث برده است هشام گفت [illegible] بآنکه سوال
کن [illegible] شامی گفت دیگر عذری ندارم [illegible] امام علیه السلام
فرمود [illegible] تو [illegible] سفر تو [illegible]
نمود [illegible] فلان روز از خانه برآمدی و در راه و در منزل فلان و فلان دیدی و فلان

گفتی و فلان جنس خوردی و فلان وقت روانه شدی و وقایع سفر را بتفصیل بیان
میفرمود و در هر مرتبه شامی میگفت درست میگوئی بعد از استماع جواب و صدق
اقوال آن گفت اسلمت لله الساعة یعنی الآن مسلمان شدم فرمود که بگو آمنت بالله
الساعة یعنی الآن ایمان بخدا آوردم چه اسلام قبل از ایمان است چرا که مدار نکاح و میراث
و حفظ مال و خون بر اسلام است اما مدار ثواب و عقاب بر ایمان است پس شامی گفت آن
فرمودی و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی الانبیاء
صاحب کشف الغمه بعد از نقل این حکایت گفته این خبر با آنکه حجت و دلیل امامت است
معجزه است از خبر دادن از حال غایب و احوال آن اللهم ارزقنا شفاعته بحقه و حق آبائه
علیهم السلام

فصل سیم در ذکر کلمات امام همام که کاشف از فوائد و بدایع حکم است [illegible]

و جامع فضایل النبوة و مصابیح القضاء و المکارم مولانا المعصوم ابن جعفر الکاظم علیه و علی آبائه الطاهرین صلوات الله و سلامه

اسم شریفش موسی و کنیه اش ابو الحسن و ابو اسمعیل و ابو ابراهیم و ابو علی و القابش کاظم و صالح
و امین و ولادتش در یکشنبه هفتم ماه صفر بود و اشهر آن است که در سال صد و بیست و هشتم هجرت بود
[illegible] و موضع ولادت آن ابوا است که در میان مکه و مدینه واقع است و مادر آن
حضرت حمیده بربریه بود و حکایت آن [illegible]
و آن [illegible] امام محمد باقر آمده امام جعفر صادق را در [illegible]
گفت چرا امام را [illegible] و حال آنکه وقت آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آن شخص که بیدار شد قسم داد و تفحص حال خود کرد هر چه داشتم فرو خفتم الا کبریتی که بجا باقی مانده است گفتم چیز
آنچه مانده است چیست گفت از هشتاد دینار که مرا بود گفتم کبریت را از تو میخواهم با آنچه در این کیسه است
گفت از آنچه گفتم فلوسی که در کیسه هم رفیق و داشت گفت هر کیسه را که بجنبانم چنین است چون گفتم دو هم
شش درهم از هشتاد دینار نماند که بود و نه زیاده از کبریت را خریده و کیسه لازم هم آورد درهم داد و بر سینه
نام داری گفت چیست زر بود چگونه کم مانده و گفت آنکه هر چه بدست برده فروخت آن افتاد
و سه عیب زنه کبریت گفت مگر آن نقصد فرتود و مرد حماس سفیدی که باید ابتیاع شد داد و از اطبا که
بپرسید تا از زرد و نقش حرکت نمود دیس امام جعفر علیه السلام را طلبید گفت این کبریت را ملک شود از دو گنبر
متولد خواهد شد و بهترین سبک آن غذا باشد و بر روی زمینه آن امام موسی کاظم علیه السلام
بوده باشد زیرا که آن انسان ثابت آن بزرگوار در وسط استوار ارتفاع و نصف النهار
اعتدال نور بخش او راضی ارواح و جسم منیر اکبر تا نیر ابتهاج لطیفت آن متعدد ای ضمیر و کبر
کامل دور تنویر و تعبیر و ترتیب باب ذات دو اشباح کرامات و بر حجب ظهور و معجزات
در افاده تصحیح ظهر اسباب ارتفاع امراض باطنی کما قال الدمیری فی حیوة الحیوان کان ابن
بقول قبر موسی الکاظم التریاق المجرب اگر مرقد مطهر آن جناب را محل کشف در دفع امراض ظاهری
تریاق مجرب شمارد نفس متوسل ایشان در احیاء نفوس القاسیه روح بخش دم عیسوی
و قبور شفا از نشر دو چنین منا جات با ظهر کرامات وسیله تمسک حبل موسوی و بهمانند بیشتی آن
در دوستان از انس جان در بیع است در بقا حیات ترتیبان است بلکه خداوند کریم کلید اینکه
حقایق نبویه و علویه و عترت طاهره آن بزرگواران و مظاهر کمالات الهیه انبیا داده
مظاهر کمالات آن بزرگوار است و مظاهر کمالات الهیه انبیا و اولیا مظاهر کمالات
انبیا و اوصیا انه و سایر بنی مظاهر کمالات اولیا انه و سایر ناس در افق حقایق این

ارفع از حقایق بهایم است مظاهر کمالات مؤمنند و بهمین نسق مستند رجا مناسبات سلسله
ارتباط متصل است اعضا امر الله الیه الاسفل خود در مقام و صفوف ایشان براهه بمنزله مایه در کلمه
و منزلست بر رسول این سلام علی الیاسین و قوله تعالی یس والقرآن الحکیم چه یکی
بحث در آل یس ائمه طاهرین اند و یس اعم از آنکه اسرار الهیه باشد و یا اسم قرآن
نامی از نامهای الهی چنانچه صاحب حقایق گوید یا نامی است از اسماء نبی چنانچه طبرسی نقل میکند
از امیر المؤمنین و مولانا ائمه طاهرین باشد و لکن آن را ابرار نکرد از سوره یس خاص است
که حضرت ابا القاسم موسی الکاظم فرموده زبردستی زیرا که سلسله علم مناسبات از بابت مرتبه
علم نزول کرده تا باین مرتبه و از این مرتبه نزول خواهد نمود الی ما تحت الثری که از علم است
از وجوه پس همه اشیاء با قطع نظر از خصوصیات انبات و سایط که سلسله ان از
حقیقت معصوم مبعث شود یا بواسطه چنانکه وارد شده است در باره سلمان که محدث
بود عرض کرده که محدث او که بود زیرا که امام و این کلام منافات ندارد با آنکه وارد شده
در بعضی اخبار که محدث او ملکی است که بر ملک که او واسطه باشد سلمان و معصوم بود
معصوم و خوشه چین خرمن علوم ایشان بوده آنکه سلمان از شرم علم ایشان افاضه معصوم
جهان را الطاف است جز حقیقت نبوت درو در اکتساب اعمال صالحه خود
درگفته که سلمان رجل منا اهل البیت و یا بواسطه چنانکه در ادب
مانند سینه جبل آن طاووس صاحب کرامات و متقی بود و لکن جهان نه هر که
شنود و صحبت را الطاف جز حقیقت کند بلکه همه آب نوشیده کامل است و دیگر
و دیگر صدف دریا است و دیگر نهر جاری است و اوی حقایق با سایط و مرکبات عالم
مرکب از ماده و صور عنصری و معجزات و قدره مضروب بیکی از این در حقیقت منسوب

بسوی غالب شوریس که غالب ظهور طینت بدیست و تخم با به و بلا بر زمین شوره آب چو جار
همان ارض طیبه است هر چه برآورد دار دشمنی صورت تعیینش ظهور کند بعبادت قرین صالح محمد و محاذ ن
و بالعکس مضطربون و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون پس الف علوم بعنوان کسبیست
از قبل معصوم الهام محرز و معنوی است و بدایت بودن را خبر دهد بحکم هدیناه النجدین و الهمها
فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها هر که هر چه باید قبول کند و هر که
اوست قبول خواهد کرد و بسی از آیات بحکم کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک
از در خانه امام در باب مدینه علم است جاری است نه اینکه از باب دیگران در آن سراب نهاد است
در باب قرب و ملاکت در نهی فرموده است خداوند خلق را از اتیان بابان ابواب دیگران
ظهور است و بحکم جامعیت ماده ایشان علم بطریق تمکن از هر دو جز [illegible] هر دو حرفی منسوب است
یکی از نیک و هر کول بر حسب رحمت احتیاج رفع اوست فکل کل یعمل علی شاکلته و چون شرائط
در باطن فیض سواطع خود را [illegible] جلوه کر یابد و ارض طیبه انتساب نموده مانند ارض
هر بر به دو تخم هم را بان است [illegible] و بحکم والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه کما ه حقیقت
جامعه و شجره طیبه موسویه از آن ارض طیبه نابت و ثابت شود از آن مظهر صفات جلال و کمال
و جلال حق باشد و آثار او بهتر از آن ظاهر شود به در روح الدین [illegible]
شود و چنانچه معروف است در عالم امر اعتراف [illegible] رب العالمین را از امیرالمومنین آنحضرت
جنانچه [illegible] بقا اثر رساند [illegible] مقرب درگاه رب جلیل [illegible] جلال جمال
کمالات معصومین را از آینه [illegible] احدی الهی و ان را [illegible] سبحانه [illegible] الکیان
و مربع الکیفیت و جوه و ذات مطلقه [illegible] نتواند نمود با قلام اشجار [illegible] و لو
ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات

الله قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا
چه این مدادها و اوصاف کمالات ایشان در مظاهر اوصاف کمالات الهیه است غیر متناهی
و چون چنین است قلم را از [illegible] کلمات در هر کلمه [illegible] نتوان نمود و حکمت
در ارض طیبه [illegible] بقوله علیه السلام [illegible] الکف و [illegible]
شریف [illegible] باشد و اینکه کلمه یس [illegible] اسم کعبه این است
و در زبر یس [illegible] در مطابق با عدد و هو الوحید است و بینات ان [illegible]
یکی است در مطابق است با عدد الابطحی و جمع زبر و بین صد و سی یک و در عدد کلمه از لطف
غیر [illegible] است و ان این است در آن موافق است با عدد لفا (۱۳۱) و عدد فنا (۱۳۱) و اگر این عدد ناطق
بحروف شود ف ل ا [illegible] است در مطابق است با عدد
الواحد العالم و اگر عدد [illegible] به یس را این عدد [illegible] سیصد [illegible] بوده دال
که آن امام کرامان الا لی ابراهیم و اگر جمع زبر و بینه را که [illegible]
واحد و ثلثین [illegible] ذکر خواهد شد [illegible] در حساب جمع آن [illegible] باشد [illegible] آن
عدد این الف [illegible] با عدد زبر و بین جمع آن [illegible] خواهد شد آن دال
باسم و لقب [illegible] موافق [illegible] دال است دال امام موسی
الکاظم است [illegible] هو الوحید الابطحی الواحد العالم الا لی ابراهیم امام
موسی الکاظم در مزار متبرکش مقابر قریش در شهر بغداد است و وفات آنسرور در بیست و پنجم
رجب واقع شده در سنه صد و هشتاد و سه از هجرت نبوی و عمر آنحضرت پنجاه و پنج رسیده بود
در زندان [illegible] از دست سندی بن شاهک ملعون [illegible] هارون الرشید
[illegible] شهادت آنجناب را [illegible]

وعن ابی الحسن علیه السلام قال وضعت ذات لیلة فی المکتب دمی لوحی فاجلسنی ابی بین یدیه وقال یا بنی اکتب

تخ عن القبیح ولا تزره ثم قال اجزه تعز الله فقلت ومن اولیته حسنا فزده ثم قال ستلقی

من عدوک کل کید فقلت اذا کان العدو فلا تکده فقال ذریة بعضها من بعض

صاحب روضة الواعظین وصدوق وشیخ مفید نقل نموده‌اند که جمعی از مجوس آن را والد مرحوم

ام الذبیح نموده در مغتر خودشان نوشته‌اند که احتساب دارین حدیقه گو انه بیون مد احتشا سید

جمیری در باش محمد بن فضل حاضر شد از جبه بر سر عباس مادی و موسی و بیرون از رشید اولاد

امجاد ذش بشت پسر و هیجده دختر است سا قبض از صد بردن جنانکه دان ره کرد دیده در وجه الباب ان

اقدام الی در کارات **ذکر کرامات** آنحضرت اگرچه زیاده از حد بیت به کر لیکن و منقد عالی

الف

دموالقی انجه در این حدیقه تزین این اوراق میگردد دو جمله در فصول امه در کشف الغمه از علی بن حمزه

روایت نموده‌اند که گفت در حضرت امام ابو جمیع ابی ترشیم آنحضرت بر استری و من بر حماری سوار

بودیم در اثنای راه دیدیم که شیری جا آمد من دهار بهره بر جا خشک نشسته و آنحضرت بر حال خود

برفت و آن شیر بطرف آنحضرت روانه بوده از باب گریه زدن و ذلیل گری باشد

تا با آنحضرت رسیدیم و امام علیه السلام را دیدیم که دست بر جبهه او نهاده دست بر کفل

استر نهاده و سر پیش برده لبی جنبانید و شیر عظیم بر خون غلبه کرده بود تا از لحظه آن

بطرف رفته همان نشستی بر جنبید آنحضرت سه بار گفت آمین پس چون از نظر ما غایب شد

را دل بجای خود آمده گفتم فدای تو شوم عجب چیزی دیدیم که بر تو ترسیدم و در تو تعزی

خدیدم و شیر با امر اینی شنیدم این چه بود فرمود که این شیر لطف دعا داده بود که گفت زن

ما درد زادن گرفت و دیر زمانی در آمد است دعا کن که زودتر برو و آن خواهد

تا مرا پسری به بدهد دعا کردم گفتم خاطر جمع دارد و همچنین برادر آن شیر و غذای

تراوله ذکور کرامت زود و جون این خبر ازین شنید دعا کرد که حق تعالی بر تو و بر اولاد تو و

بر شیعیان تو هیچ سبع را مسلط نگرداند من گفتم آمین و در کشف الغمه از ابو بصیر روایت نموده که گفت

روزی با آنحضرت گفتم امام را که چیز بعنوان نشناخت زود گفت بیرون خصلت یکی از آن این است

او بهر بنا ما قادر باشد بر گفتم نمودن خبری از پیغام او و طیور و جمیع دانش بلکه زبان هر جنبنده‌ای بر روی

زمین است و انسی بر اینان کار نموختی بر لباس پوشیده‌ان جنانکه در کشف الغمه روایت

نموده که بعد از جابر دی علیه السلام عبد الله فرزند بزرگ آنحضرت را داعیه امامت بسر افتاده در دری

جعفر کنزی در حضرت امام موسی شرف شده کیفیت عبد الله و دعوی امامت و جای نشستن

آن را بعرض امام رسانید امام امر فرموده که هیزم بسیار حاضر کن و در صحن خانه بکن

در نشستن دیگر را که عبد الله را حاضر کن چون عبد الله حاضر شد امر نمود غلام را باتش انداختن

در میان هیزم بعد از آنکه هیزم ابتدا سوخت در دان بر طرف شده و در میان آتش گو ایستاده

بود آن فرسه او مشغول صحبت با ارادت گفت آن بعد از بیرون تشریف آورده اگر

عبد الله را که ای بر او رسیده کرده او دعای خلافت در سر داری و خود را قابل این منصب میدانی

داخل شو [illegible] آتش را عبد الله رنگ متغیر شده برخاست و از مجلس بیرون رفت و از جمله

کرامات آنحضرت بعد از وفات اگر در این جمله در کشف الغمه مذکور است که یکی از خلفا را نایبی

بود در بغداد و او را ابسیار روایت میده است چون نایب وارد دنیا را وداع نمود نزول خود را در

جنین نمود خلیفه گنبد گفت بود و داشت در بیرون آنجا او در جوار امام دفن نمایند چون آن شب نقیبی

در حیل خدام بود در خواب دیده از قران نایب آتش بر آمده و در آن تمام حرم را پر شد

گرفته و امام نشسته بود با و گفت ای فلان بخلیفه بگو چرا ما را آزار کردی و چنین کسی را با ما همسایه

ساختی آن نقیب با کمال وحشت از خواب برخاسته در مجلس حضرت را به خلیفه رسانید دیگر

خلیفه امر فرمود که نقیب مطلع خسته قبر آن را شکافته و آن را بیرون آورده در موضع دیگر دفن

نمایند چون قبر را شکافتند بجز مشت خاکستری چیزی نیافتند پس بدان ای برادر عزیز از آن

صحبت خوش و بی نیاز است دفن در جوار معصوم مشتی کثافت بر تو مبرهن که از اعتقاد کامل

عليها منديل وكتف ... وقال ... فكلفت عليها ... ثم ... وقال ... الى ... فتعالى ... وقال ... الله

فقطعا وقطعا وطرحه ... نتقول ...

فتقول ... فقالت السلام عليك ... قال ...

و صورت نامه بر ولایت ایشان بوده باشد پس او نجات در نفس و زنده گاه صحیح و درویش
دونه گاه دار است فیه آخرت مه بگم وان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون حیات ابدی
حقیقی از آن است که کمال ایشان از جان ایشان است در دنیا است و آن حاصل نمی‌گردد مگر به معرفت
و علم و اول است منحصر در متابعت پیغمبر و ائمه دین بر در و معرفت جماعت معصوم و شناختن ایشان
تا چون کسی متابعت ایشان نمود و شیعه ایشان باشد و چون شیعه ایشان شد در سنام اعلی
در آخرت در زمره ایشان باشد چه صورت طبیعی او زین [illegible] چشم پوشد و چه صورت ارادی
چون در زمرت ایشان شد بگم اولئک ارواحهم معلقة بالملأ الاعلی ارواح ایشان
از مصاحبت ابدان و کمال [illegible] شده است چه گوش [illegible] کلام حق [illegible] از الام زمان شنیده
و بتکیه در کلیت وجود حاجت دارد و [illegible] آن نفعه وجود نیست مگر اینکه فیض از منبع فیض
او است و ارواح مطهره ایشان ارتباط [illegible] چه ارواح شیعیان از اشعه ارواح
معصومین است و فیض آفتاب حقیقی ایشان بر این اشعه دائما ریزان بلکه این اشعه فیض آفتاب
حقیقت ایشان است پس این اشعه به مثابه آفتاب حقیقی و شمس ارواح مقدسه ایشان است
و چنانکه اگر شعاعی از این اشعه بر آئینه افتد و در آن آئینه نگری آفتاب را در آن بینی و در آئینه
این شعاع چون خود را [illegible] مواجه [illegible] آفتاب بوده آفتاب او را [illegible] عطوفت
خود گرداند و در نهان خانه جانش چون منزل [illegible] عکس خود را جای دهد [illegible]
از [illegible] آفتاب است و [illegible] آن شعاع [illegible] آفتاب دارد و دیده شعاع از اشعه
جمال آفتاب حرمان ندارد [illegible] اگر آئینه قلب صفحه خود را [illegible] شعاع از اشعه معصوم
شیعه [illegible] ایشان او است و دیده او [illegible] ایشان بر بسته است [illegible] جمال معصوم
در آن شعاع و [illegible] آن شعاع [illegible] مخالط [illegible] مقام [illegible]

عنایت

عنایت و لطف معصوم است و علوم [illegible] آن شعاع مواجه آفتاب حقیقت معصوم حاصل [illegible] عکس معصوم
و چون بر مرآت سر او نظر افکنی متوجه [illegible] اینکه مرآت سر خود را مواجه مرآت او نموده جمال معصوم
در آن مرآت [illegible] بلکه جمال معصوم [illegible] نمودن [illegible] با سر او [illegible] ارتباط داده [illegible]
بلکه [illegible] خود را منزل [illegible] فیض معصوم [illegible] اگر خواهی آفتاب [illegible]
در صحبت [illegible] فیض [illegible] قلب شیعه کامل است [illegible]
خواهی [illegible] صیقل [illegible] معصوم پس اگر صفحه آن کامل است و صیقل مرآت [illegible]
کامل است [illegible] اگر ناقص است ناقص [illegible] این نقص را به معصوم [illegible]
[illegible] اگر صیقل [illegible] خواهی [illegible]
[illegible] معصوم [illegible] این [illegible]
اخبار و احادیث بسیاری [illegible] در [illegible] آن [illegible]
[illegible] صورت [illegible] صورت [illegible]
[illegible] حقیقة [illegible]
[illegible] معصوم [illegible]
[illegible]
[illegible] منسوب بسوی این [illegible]
[illegible] تصلی نارا حامیة [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] آخرت [illegible]
خواهد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] پس [illegible]

و در حرم محترم ناری بیست چه حینت احتراق نمود بلکه آن نار را حکم نار الموقده [illegible] نطلع علی الافئده
خود بر خود السنه و شیء خود را محروم از حرم زبیب [illegible] گردانید که الهی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا
ختم کلام را اگر [illegible] دیگری از کرامات ایشان [illegible] محقق [illegible] که در روایت کرده اند از
[illegible] پاسبان آنحضرت بود [illegible] بران و لیکن [illegible] بوده در رشید ملعون در [illegible] اراده نموده
امام را [illegible] نه فرستاد بسوی طائفه [illegible] و درخواست نمود از ایشان [illegible] که [illegible]
نشناسند تا [illegible] چه بعد از ایشان در قتل حضرت [illegible] فرستاد نه بسوی او [illegible]
ایشان را [illegible] بگیرند و ایشان را ان ملعون در جوار خود منزل داده [illegible] خود [illegible] فرستاد
گفته ایشان را [illegible] بسیاری و جواهر [illegible] زائد بر قدر احتیاج ایشان بود
ایشان [illegible] از ایشان که [illegible] بر در [illegible] پس [illegible] بر در [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] پس [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از برای [illegible] خانه است پس داخل شوید [illegible] پس ان
[illegible] داخل [illegible] منزل [illegible] ابی الحسن موسی [illegible] ابن [illegible]
کردن پس دیدند [illegible] امام [illegible]
از برای ان پس حضرت [illegible] ایشان را [illegible] ایشان
[illegible] حضرت ایشان [illegible] ایشان [illegible] رشید [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ایشان [illegible] ملعون [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] از ان منزل پس [illegible] ایشان را [illegible]
از ان منزل ایشان در [illegible] خروج [illegible] آنحضرت [illegible]
سوار [illegible] خود [illegible] رشید [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] چنان [illegible] از [illegible] دوم
مدت امامت آنحضرت [illegible] و چند ماه بود [illegible] و [illegible]
اعتقاد در این [illegible] آنحضرت [illegible] است [illegible] از ان [illegible]
تاریخ ولادت [illegible] ابی الحسن علی بن موسی الرضا [illegible]
تولد آن [illegible] خود [illegible] نموده است [illegible] دوز
جمعه [illegible] ذی [illegible] صد و [illegible] از هجرت بوده [illegible]
ذی الحجه [illegible] صد و پنجاه [illegible] سنه [illegible] طوس
[illegible] آنحضرت [illegible] مسموم [illegible] ملعون
[illegible] شهید کردید [illegible] شهادت [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] صفر [illegible] سنه [illegible] رمضان [illegible] سنه [illegible]
[illegible] ذی قعده [illegible] شهید کردید [illegible]
[illegible] محمد [illegible] الحسنین [illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]
القاسم و ابو الحسن و القاب [illegible] رضا و [illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible] ابو الحسن [illegible] الحسین زین العابدین
[illegible] در کلام الهی قوله تعالی ص والقرآن
ذی الذکر [illegible] الصاد [illegible]
[illegible] و الصاد [illegible]

آنچه در دست است منوره را قطع النظر از اینکه آن روضه بنام نامی زینب دیگری است که کسی دیگر آن را انکار
خواهد شد آن معلوم است چنانکه مکرر آن آثار روضه به برای استفاده حرف گذار بچاره ده وقف نامه
مانده هر یک شعر زینب اشاره نموده بعضی از آن کامی دو سوخت علی خرجی در باش محمد بن النعمان
نقش نگین لا حول ولا قوة الا بالله ساحر خلفا ابن ... حلیه ... قبه الغاریه کنم
گوید خادم ابوالصلت هروی اولادش گوید ... ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام و حسن و حسین
و فاطمه و ابوالحسن ... اخلاق رضیه و صفات مرضیه و مناقب حسنه و فضایل و کمالات
آن بزرگوار که جهت هر خواص و عوام و ... دانش را با آن ارباب عشری از حضرت روایت کرده از بسیار
آن موجود عیون اخبار الرضا که شیعی از ... هر کمال ... در بنده اوست در این باب
کافیست بلکه ذکر مجلسی از مجالس آن که بیان شد در اقوال ... جلال ...
در این باب دلیل واضح است و ... شهادت ... را در ... والد مرحوم ... الله
مقامه مرسوم بود ... طلب ... این اوراق شده از کلمات آن ...
در این صورت ... **حکایت** زینب که ... کذابه اند در
نامی بود در خراسان خود را از نسب علویه شهرت داده بود و ... از اولاد فاطمه ...
... آن حضرت ... حال ... امام ... بنده ... او را ...
... آن زن ... حاکم ... اگر ... قطع ... ازین قطع
خواهم کرد ... او ... حاکم ... امام ... گفتگوی زن را اعلام ... بود ... فرد ...
خواهم آمد پیش ... معلوم خواهم ... خود را ... حاکم ... بود و ... سباع ...
خانه ... سباع ... آن ... کرده ... سیاست مجرمان ... آن
برکة السباع نام نهاده ... امام ... حاکم ... گوشت اولاد فاطمه

و ما سوختن ... سباع حرام کرده است هر گاه این زن بیقین در نسب خود دارد ... این
برکه در آید ... کلام ... حاکم ... در زن گفت تو نیز ... دعوی ... اول خود ...
... برآمد ... سلطان در مقام ... برآمد ... بود که ... این
... آن حضرت ... و دست ... نسب ... جانوران ...
... در مقام ... آن حضرت ... که ... معجزه ... بود ...
... آن برکه ... آن ... در مقام ...
... آن زن ... از ... بیرون ... نسب او ... و کف خود ...
... و لیکن ... راه ... با وجود ... در ...
... چون ... آن ... سلطان ...
... آن زن ... علویه ...
آن را داخل نمود ... چون سباع ... از هر طرف ...
... زمین
... برکه السباع ... **خوشش بود گر محک** ... آید ...
... برکه السباع ... شیعه ... مناقب ...
... آن ... نسب ... برآورد ...
و ... آن را ... و باطل ... کفر ...
... اسلام ...
... شیعه ...
... اخبار ... **و حسنه کالصحیحة للکلینی** ...

عن الکلام جوابا فقال له المأمون یا حسن ...
فقال له بعض ... قال ...
... العقد ... صدیقا فقال ...
... فقرینه ... قرینه ...
... العقد ...
الطول من علی ...
... فقال له المأمون یا حسن
... فقال بعض ... ان ...
... فقال ...
... الصالح
... ذکره ...
... شعرا
... لا یطیق ...
... المأمون ...
... الدنیا ... علیها
... ولدی ...
المذکور ...
دار ... یقبل فیها ... العاقل الا
تری الموت ...
... الفرقة
... العاقل ...
الرضا ... نعیب الناس کلهم
زماننا ... والعیب فینا ... وما لزماننا عیب سوانا
... ولو نطق الزمان بنا هجانا ... وان الذئب یترک لحم ذئب
ویأکل بعضنا بعضا عیانا ... دعوا ...
... الصادق ... الرضا ... رحمه الله ...

ابراز از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده است که گفت شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام فرمود که بابا
بزرگوارم بیرون رفتم تا رسیدم به ابن قبر و منبر پس برخورد دیدم جماعتی از شیعیان و بعد بزرگواری بر ایشان
سلام کرد و فرمود والله من دوست دارم بوی شما را و ارواح شما را پس اعانت کنید بر این اورع
و اجتهاد و بدانید و جهد کردن در طاعت و بدانید که دیدار ایند ولایت ما را در اگر که دعوت کسی بجز
بورع و اجتهاد و کسیکه اقتدا کند از شما به بنده پس باید بعمل آورد عملی را به شما شیعه خدا اید و شما
الفار خدا اید و شما بیرون اول و شما بیرون افروحید و شما بیرون دنیا اید بسوی ولایت ما
و شما بیرون آخرتید بسوی جنت تحقیق ما ضامن شدیم از شما بهشت را بضمان خدا و ضمان رسول خدا
والله نیست در درجه جنت از دایی بیش از ارواح شما تا فرض کنید بر همدیگر بسیفت بگوید در
درجات شما طیبون و زنهای شما طیبات هر مومنه حورعین و هر مومنی صدیق است و تحقیق امیرالمومنین
بقنبر فرمود ابشروا و بشروا و استبشروا قسم بشرت باد تر ادر طلب است اش کرده است و
باش پس بگیر قسم و الله خدا از داد دنیا رحلت کرد و بر امت خود ساخط و غضب داشت مگر بر شیعه و هر چیز
و از برای هر چیزی عزتیست و عزت الاسلام شیعه است و هر چیز باش و از برای هر چیزی ستونی هست و ستون
الاسلام شیعه است و هر چیز باش و از برای هر چیزی دوده هست لیکن شیعه ترین جزوی با مکث ما هست و ذروه
اسلام شیعه است و هر چیز باش و از برای هر چیزی شرفی هست و شرف اسلام شیعه است و هر چیز باش
و از برای هر چیزی سیدی هست و سید مجالس مجالس شیعه است و هر چیز باش و از برای هر چیزی امامی
هست و امام ارض ارضی است که در آن ساکن شیعه باشد والله اگر از شما کسی با روی زمین نمی بود
در زمین اهل کتاب نمی بودند والله اگر از شما کسی در روی زمین نمی بود خدای عز و جل هیچکسی از مخالفین
شما را نعمتی نمی داد و نصیبی نمی بود ایشان را طیبات و مخالفین ایشان را طیبات نه در آن و
نیست کسی از شیعیان ما که بخواب رود مگر آنکه خدای عز و جل روح او را اجابت کند بسوی آسمان

و کتب الیه بهذه الابیات نعی نفسی الی نفسی المشیب و عند الشیب یتعظ اللبیب فقد ولّی الشباب الی مداه فلست ارى مواضعه تؤوب
سابکیه و اندبه طویلا و ادعوه الیّ عسی یجیب و هیهات الذی قد فات منی تمنّینی به النفس الکذوب و راع الغانیات بیاض
رأسی و من مدّ البقاء له یشیب اری البیض الحسان یحدن عنی و فی هجرانهن لنا نصیب فان یکن الشباب مضی حبیبا فان الشیب ایضا
لی حبیب سأصحبه بتقوی الله حتی یفرّق بیننا الاجل القریب

پس برکت خود را بر او نازل کند پس اگر اجلش رسیده است بجز دلتنگی رحمش او را بکنوز رحمت خود
در باغهای بهشت خود در ظل عرش خود و اگر باقی مانده باشد از عمرش بر بجز دلتنگی ان را با ملائکه
خود از ملکه بر و گسیل کند ان را بسوی جسد خود ان را از آنجا در خیمه ست تا هنگامی که ... را و بخدا قسم
حج کنند به جز کسانی شما البته حاجیان خدا اید و عمره گذارندگان و خاصان شما البته اولیای خدا اید و برگزیدگان
شما اید قناعت کنندگان و شما اهل دعوت خدا و اهل اجابت او اید تمام شد حدیث شریف و ذیل
حضرت فرموده در اغنیای شما اهل قناعت و انه العالم اشاره توان نمود بانکه آنچه در دست ایشان
است با آنچه در دست ایشان بهره قلیل است تا ثابت بانچه دشمنان ایشان دارند
قلیل است پس ایشان اهل قناعت اگر چه مال دار باشند و آنچه فرموده اند و فقرای شما اهل غنا
اند بانکه ولایت و محبت این بزرگواران غنا و بی نیازی دنیا و آخرت است و لهذا
مال دنیا نزد ایشان بجهت احتیاج و فقر ایشان نخواهد بود و بان ناظر است آنچه ثقة الاسلام در جامع
کافی روایت کرده است از احمد بن محمد که گفت داخل شدم بر حسین بن ثویر ابن ابی فاخته
بر امام رضا علیه السلام پس عرض کردم فدایت شوم ما در وسعت از روزی و فراوانی و طراوت
از عیش بودیم کاش بود بیم تا آنچه او ضایع ما بهم خورد پس اگر ممکن است از خدای عز و جل بخواه که ما را
باشیم در حالی که خواهید شنید منجواهید با دولت باشید آیا خوش می آید شما را که مثل طاهر
و هرثمه باشی و دین داری خدا آنکه افتقار داشتن جماعت آن و آنکه است باشی و بر خلاف آنچه
هستی باشی عرض کردم در اصل نخستین قسم و الله برای من مال دنیا و ما فیها باشد و هر بوده
باشم بر خلاف آنچه بر آن هستم فرمود پس بر که از شما که مال دار باشد شکر خدا کند که خدا فرموده
لئن شکرتم لازیدنکم و فرموده است اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور و بگو
کینه ظلم خود را آنچه که ابوعبدالله فرموده است هر که ظلم خود را نگه دارد خدا او را بر ظلم او

و هرکه راضی بتقلیل ارزاق روزی خود شد الله تعالی از عمل او راضی خواهد شد و در حدیث دیگر چنانکه
در تفسیر [illegible] مذکور است [illegible] بعوض ولایت مال [illegible] تمام دنیا مملوک تو باشد
پس چرا شکایت از فقر مینمائی و آنچه مذکور شد از حدیث اگرچه بتقریب اشتمال است بر کلمات
شیعیان و دلالت کردن این حدیث بر اینکه هر که اقتدا کند بکسی باید عمل او را بعمل آورد
دلالت نمود در شیعه چه بتقریب شیعه گفته میشود ولکن چون چندان ظاهر الدلاله نبود خواستیم از
اخبار معصومین حدیثی که دلالت کند بر شیعه گیستان را نیز در این جمله ذکر کرده باشیم مخصوصا که
در خصوص بیان شده بود پس لکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا شیعه طریقه و شرعه
منهاج خود را داشته باشند [illegible] سلوک الطریقه [illegible] پس
بدانکه در [illegible] الاسلام از مولانا ابی عبدالله امام روایت کرده است که فرمود شیعتنا اهل
الهدی واهل التقوی واهل الخیر واهل الایمان واهل الفتح واهل الظفر یعنی شیعه
اهل هدی و اهل تقوی و اهل خیر و اهل ایمان و اهل فتح و ظفر [illegible] که مقصود از اهل فتح
و ظفر این باشد که [illegible] خود را [illegible] از خدا داشته باشند و این تقریب ظفر [illegible] مقصود
[illegible] از جمله مقربین باشند یا اهل فتح باشند [illegible] از برای خود [illegible]
[illegible] باشد فتح نموده نفس [illegible] مظفر و منصور باشند و نیز فرمود ایاک و
السفلة فانما شیعة علی من عف بطنه وفرجه واشتد جهاده وعمل لخالقه و
رجا ثوابه وخاف عقابه فاذا رأیت اولئک فاولئک شیعة جعفر علیه السلام
یعنی بپرهیز از مردمان سفله [illegible] این شیعه [illegible] کسی است که عفت
داشته باشند [illegible] از حرام [illegible] مشغول [illegible] با نفس و هوا
نمود و عمل کند از برای خالق خود و امید ثواب [illegible] از خدا داشته [illegible] پس

چون دیدی ایشان را باین صفات شناختی پس ایشان شیعه جعفر [illegible] حضرت
و آنچه گفتیم [illegible] از برای اصحاب [illegible] آنچه گفت [illegible] آنچه از اخبار [illegible]
از [illegible] رعایت [illegible] بحسب معنی باشد [illegible]
[illegible] بحسب لفظ [illegible] باشد [illegible] حرف [illegible]
[illegible] اصل [illegible] اهل [illegible]
کونوا زینا ولا تکونوا علینا شینا [illegible] بمناسبت [illegible]
[illegible] ولایت شده [illegible] ولایت [illegible]
بمناسبت [illegible] باشد [illegible] کلام [illegible] الذات
[illegible] الذات [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] کلام [illegible]
[illegible] معصومین [illegible] شیعیان
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] اهل هدی و اهل تقوی و اهل خیر و اهل ایمان
و اهل [illegible] الفتح [illegible]
[illegible]
[illegible] و آنچه گفتیم در ص [illegible]
پس [illegible] ص [illegible] ۹۵ [illegible]
[illegible]
[illegible] امام الکامل [illegible]

بوده ملکه بکثرت بیان را نیز منظور نظر داشته نظر انحصار در ملفوظ آن داری و غیر آن برآن
عدد صحیحه دو بسیط را که نوشته است عددی که از آن منحصر بظهور آید و در آن فرد دیگر زوج شده است 192
و بلفظ بهم راستی ابتهاج نمود و لیکن و باطن بلکه بکل تمام دار عدد را جمله قلقلات ایکه هر گاه در فرد
ضرب در آن زوج خانهٔ صورت در زوج ست به بلفظ هر وصل مشغول بکند ۴۴ و کا هر آن
عدد و مثل حساب را مضاف عدد حسن در زوج در آن واحد و چهار گوینه شوکت عدد بنام ۱۵ حضرت
حاصل ترکیب آن است که موافق است بعدد کنی آن امام و هو ابوالحسن و هر گاه دولت
بخواهد همین صورت عددی ملفوظ را از جمع بعربی بیان نمود و آن را خمسه و تسعین
و نقطه ای در عدد جمع این حروف و عدد خود فقط آن نموده جمع کنی واحد عدد را از آن ناقص دارد
در صورت آن مطابق خواهد بود با عدد علی ابن موسی الرضا و هر گاه این عدد در اسم منطبق
سازی صورت آن ع س ی ا خواهد بود یعنی که این عدد از آن وضع شود و اسیف رد تولای
بیت ابجد حروف بعدد خانهٔ خواهد جواب شنیده دکفی بالله ولیا حاصل ترکیب کفی 231
بالله ولیا الامام الکامل ابوالحسن علی ابن موسی الرضا خواهد شد لیباری
از کلمات این سرور در عیون اخبار الرضا مذکور است آنکه کسی را حاجتی بوی مشتبه شده رجوع کنند
و ختم مینمایم این فصل را به ذکر نمودن سبب زهر دادن مامون آن امام را که جلاء تحقیق این امر
فتح شد اگر چه بعد از آن پیشتر است و سبب آن بسیار و لیکن در این رساله شده از آن
بیان یکبار تبصره پس گویم وارد شده است که چون امام در جبر ولیعهد مامون مقرر بود
در دو هفته یک روز در روز پنجشنبه و در شنبه با مر قضا در مسند نشسته امام در پهلوی آن برنشسته
برنشسته نمود و امر در اسلامیان را بطوری درست بعد و بابد موافق حکم خدا اندر و فرمود رسول
ذکر او نموده باشند و قضا روزی در هر دو نشسته و امرا و عظما با حشم نشسته سبب معهود

اورده و گفته در این سبیه دزدی نموده مامون چون نگاه کرد بر آن سبیه نمود و به
دو جوان سبیه از کثرت سجود مینه نموده و خرقه صوفیانه در بر کرده در روی شانه در برکشف ابرو
نموده نداری در این امر های بیک را با این طلب فسخ جمع ما عهد در جواب گفت
در مضطر و داشت مرا که بر کتب چنین امری شوم و این امر شنیع را با کتاب رجوع دارد نموده و گفت
و اضطرار شبه در قطاری شده ای مامون که بسبب آن دانسته در حق مرا ضایع کردی
مانع وصول آن بمن شدی تا کار من با بیچارگی کشید مامون گفت چه حق بود ترا بر من در منع آن نمود و
گفت حقی آل رسول و ذوی مال ماست چه خداوند عالم پس کسانی را که مصارف مقرر و تعیین فرمود
از جمله سهم از آن مال ابن السبیل و من از آن طبقه ام و هم چنانکه بکمال فصاحت خوانده
مامون گفت مع جایز نیست از بهر تعطیل حدی از حدود الهی را پس خواهیم بر تو جاری نمود حد
سارق را هر چند گفت ابتدا بخود کن و اول حد و را بپاک بساز و قبل از آن شروع در اجرای
دیگران نما خود را گرفته بنده به دیگران پس مراد این است که اول حدود الهی را بر خود جاری
ساخته بعد در دیگران ما مامون رو با امام نمود عرض کرد چه دانستی مطلب چیست امام فرمود یا بگویم
حق مرا از دیده پس من حق دیگران را از دیدم مامون در غضب شده خطاب بصوفی نموده
و واله دست ترا می برم چون گفت تو چون توانی دست مرا برید چه بنده بنی گفت از آن که امام
ترا بنده شده بلوم گفت در این حال که بدرستی مادر ترا از بیت المال خریده و تو به کل مسلمانان
در آن حق و نصیبی بوده که از آن من و حق ترا ازاد نکرده ام و دیگران کرده باشند و حال آنکه
احدی ازاد نکرده است و دیگر آنکه خبیث بن خبیث دعلت با کا خبیث دیگری خوانده شده ملکه طاهر
چاپه نما نعمت با کا خبیث و فقد رشوه با وجود آنکه این همه عیوب بر تو لازم است چگونه میتوانی
اجرای حدود بر غیر نمود جمیع حق نمود باید بدفع بر سانی تا مرتکب این امر شنیع نشوم باشند

مامون م

خداوند بفرستد ما به انا بردن الناس الی الرد نفسون انفسکم پس مأمون دید که از معارضه باز داد
جز ذلت بر آن چیزی افزوده نشود خطاب نمود با امام و گفت دنیا با این مرد هیچ نفرستد مایه
امام علیه السلام زیرا که دنیا را خوش نمی‌خواهد و این مرد را محبت را بر تو تمام نمود مأمون اگر چه علم
کمالات آن نمود اما سخن امام را از دل گرفته بود از عشق گریه کرده در فکر امام و دفع امام بود تا کرد آنچه کرد
با جان فرزند است و در هیچ مقام ذکر معجزات او بسیار است از جمله نقل کتاب
شیر مهران است که در عیون دارد و در کشف الغمه از امام رضا روایت نموده که روزی مردی از
خراسان گفت به حضرت فرزند امام که رسول خدا را در خواب دیدم و فرمود چگونه می‌شود حصه خود را امانت کار
دفن شود در زمین شما پاره تن من و امانت گردانید باینکه امانت از امانات سپارم شما حفظ باید کرد و شناهای
آن ودیعه و پنهان شود در خاک ما امام فرموده که در جواب آن خواب نه آن مدفون در زمین
شما منم و آن امانت منم و الحق پیغمبر خدا که در خاک شما پنهان شوم منم و هر که مرا
زیارت کند در حالتی که بشناسد مرا بگیرم او را الطاف و از برای من و پدران من در روز
شفیعان او خواهیم بود و هر که را که او را در آن کند شفاعت مائیم هر چند بوده باشد
با او گفت که آن جوی و الحسن از حضرتش نقل نمود که رسول خدا فرموده است هر که مرا در خواب
ببیند پس البته مرا دیده است به درستیکه شیطان بصورت من متمثل نشده نمی‌تواند نمود
و هم به صورت اوصیای من و شیعیان خالص من نیز نمی‌تواند نمود و به درستیکه خواب صحیح
جزوی است از هفتاد جزو از اجزای نبوت است پس از آن راه اللهم
ارزقنا زیارته **نص هشتم در بیان تاریخ ولادت مبین مسالک قویم و هادی صراط مستقیم**
الامام المحل الکرم مولینا المعظم الامام محمد التقی علیه و علی آبائه الطاهرین اسم شریف
آنجناب محمد و کنیه مشهورش ابو جعفر است و لقبش مشهور تقی و جواد است و قانع



و مرتضی و رضا و وفی و صابر و فاضل و مادر مکرمه‌اش ام الولدی بود خیزران نام و سبیکه
نیز گفته‌اند و از اهل ماریه قبطیه بود بسیار مکرمه خاتون که جلیل کلان حضرت پیغمبر بوده در وصف
مذکور است در حضور حضرت امام رضا برخواست و دست آنجناب را گرفت و گفت اشهد
انک امام عند الله حضرت امام رضا گریست و فرمود با عم الم تسمع ابی و هو یقول
رسول الله بابی ابن خیرة الاماء النوبیة الطیبة یکون من ولده الطرید الشرید الموتور
بابیه و جده صاحب الغیبة فیقال مات او هلک ای واد سلک ای عم آیا نشنیدی از پدر
بزرگوارم که مرا فرموده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان نوبیه
همان کنیز طیبه و طاهره است و از آن فرزند متولد بگردد دوری و از پیش ما الفان محقق
و پنهان است که پدر وجدش را شهید نموده اند هنوز کشنده را
قصاص ننموده و در تعقل از رشته غیبت او بعضی از مردمان گویند مرد وفات یافت و بعضی هلاک
شد و برخی از مردمان گویند که او دیده ام کدام است و روان گردید علی بن جعفر چون
این سخن را از حضرت امام رضا شنید در تعقیب نقش کف نمود فقد جعلت فداک در نزد
مبارک آنجناب سفید و ناخنش معتدل بوده نه خرد و نه دراز مثل عمر بن فرات نقش نگین
نعم القادر الله مامون و معتصم و آنجناب در صغر سن بلباس زینت
و اتیناه الحکمة و فصل الخطاب پوشیده و از سخن کلام است مر امامت
و اتیناه الحکم صبیا نوشیده چه **ولادت** آنجناب باتفاق در سنه صد و نود و
پنج هجرت بوده و اظهر آن است که ولادت آنحضرت در نیمه ماه مبارک رمضان
مذکور بود که در سال و اشهر آنست که در رجب مذکور است و صاحب روضه
الواعظین ده رجب شهر دانسته است پس سن شریف آنجناب در حین

بزرگوارش بیست و پنج ساله بود و قبر شریفش در مقابر قریش در بغداد است در قبه قبر جد بزرگوارش امام موسی کاظم
علیه السلام است و نام مادر آنحضرت سبیکه نوبیه بود و سبب ارتحال آن والاجناب از دار
دنیا آنجناب زنش ام الفضل زهر به تحریک معتصم در انگور داد و در سنه دویست و بیست هجرت بود بدست ام الفضل
زوجه آنجناب و آن ملعونه نیز بگفته ناصوری که در فرج آن ملعونه رسیده بود ... معتصم آن ملعونه را از
خود بیرون نموده و آنچه داشت صرف معالجه کرده و بجایی نرسید تا کار بجایی کشید که از گدائی و سؤال
نمودن از خلق نان ... گرفتار شد حتی که تفصیل آن را والد مرحوم در ذیل الرجال ایراد نموده است
هرگاه طالب باشی در ... آن ... رجوع نماید ... ولادتش و ... امام ... در ...
اما نصایح ... از جمله حکایات مشهوره و اول ملاقات مامون با آن جناب و وصف
امام محمد جواد که دلالت دارد بر امامت و کرامت و منقبت و معجزات آن سرور و لوازمش در نزد
مخالف و موالف مشهور که احتیاج بذکر آن نیست و هم بعض منقبت دیگر ... در کشف الغمه مسطور است
اگرچه ذکر این کرامت نیز احتیاج بنموده است ... در باب السنه ... ذکر آن بی ... که در ...
الدعوات مسطور است از حکیمه دختر امام رضا و ... گفت بعد از فوت ... برادرم ... روزی ...
زوجه او ام الفضل رفتم ... از آنکه بسیار برادرم ... از صفات مرضیه او مذکور شد
گفت ای عمه اگر خواهی سخن عجیبی از او خبر دهم ... گفتم بگو گفت روزی
در خانه خود نشسته بودم ... که ... آمد ... پرسیدم از او
گیستی گفت ... از اولاد عمار یاسرم و زن ابوجعفر ... ام ... و خود را ضبط نمودم
... و چون رفت ... بدیدم ... و غیرت ... بخاطرم رسید ... برخاستم و خود را
ضبط نموده ... پیش پدر ... رفتم و چون پاسی از شب گذشت ... و ... نامه ...
پدر ملعون را که مامون باشد ملاقات کرده گفتم ... این ... و شکایت کرده ...



ارزان امام ...

ادله و معجزه دالله ...

و چون حرف بمن زن آن ... را ... عباسیان را ... آن ... آ ...
مست ... شراب بود ... از خود خبر ... برخاست و شمشیری برهنه نموده ... پاره
و ... در ... رفته ... چون ... ابوجعفر ... در خواب دید شمشیر کشید ... و او را
پاره پاره کرد و ... گفتم ... دیدی ... پاره پاره ... ورد ... دار ...
بخواب رفتم و چون صبح شد ... مامون گفت ... را ... شد ... و ...
شد ... کیفیت را ... مامون چون ... بسیار ... برخود ...
شد ... و ... قبری ... بیاورد ... چون ... آنحضرت ...
که آب ... است ... سلام کرده خواستم ... آنجناب ...
مشغول ... شد ... و ... مامون ...
... ابوجعفر ... سجده ... هزار ... الکلام ...
گفت ... هزار ... ابوجعفر ... سلام ... چون ... خواستم ...
... گفتم ... ابن رسول الله ... که ... دارم ...
... که ... شده بود ... و ...
... بود ... و ... دیدن ...
کردم ... مامون ... امدم ... مامون ...
... داشته ... فرستاد ... ام الفضل ... دیگر ...
از ... آنحضرت ... کار ...
آنحضرت ... آنحضرت ...
... آنحضرت ... آنحضرت ... ... نموده ...

و چون شب اینه تمام شد بود هر زحمتی ازان زحمتها بمن رسیده و ان دعا در مهج الدعوات
مسطور است و تا مامون زنده بود ببرکت ان دعا از جمیع بلاها محفوظ بوده و ببرکت ان دعا جمیع
شهرها مفتوح و سلطنت تمام شد و صرت عجم و کشف الغمه و لیکن بر ان ابعزن ازم تا شب شدن مامون
ازان معذور توبه است و محو نماید گناهان را مغفرت التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و بنابر وجه او گناهان او را مغفرت ایه و ازین جهت ایه قوله تعالی غافر الذنب و قابل التوب
شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر در سوره زمر دارد و خلاصه معنی آن
این است که خداوند امرزنده گناه کسی است و کمیلهم من عقبه و با کرد که طاعت ثقلین شهادت
قابل شده و بر وجه مامور بعبودیت و طاعت او قیام نماید و چون ذنب اسم جنس است پس
معنی این است که حق سبحانه تعالی از روی تفضل امرزنده جمیع ذنوب است ما بینه و مستقبله للاقل
ایمان و پذیرنده توبه از عصیان مومنان است عقوبت مرکسی را که اباکند از ایمان و محبت
شود از عصیان و طغیان و ذکر کردن این صفت بعد از مغفرت جهة ان است تا بنده که اعتماد بر
مغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه دایم بین خوف و رجا باشد و از ابن عباس منقول است مراد
سبحانه تعالی غافر الذنب است مرکسی را که گفت لا اله الا الله و لکن این گفتن را گفتن شرطی بسیار دارد
چنانچه فرموده است امام رضا بشرطها و شروطها و انا من شروطها و الی شده بد القابل التوب مرکسی را
که گفت لا اله الا الله ذی الطول است یعنی غنی و بی نیاز است از کسی که گفت لا اله الا الله هو
نیست هیچ خدا ای که مستحق عبادت باشد مراد و موصوف است باین صفات بسوی او
بازگشت همه و توبه واقع نیز بازگشتن است بخداوند با اختیار چنانچه مرگ بازگشتن است بسوی
حق بی اختیار پس مطیع را برحمت و ثواب رساند و عاصی را العقوبة العقاب کند پس حقیقت توبه
بیرون آمدن بود از گناه و هر چه بنده را از راه حق باز دارد از مراتب و دنیا و عصیان

بعنی

یعنی که هست و بر طالب واجب است از همه بیرون امدن حتی از هستی خود هم خوب بگوید
انکه میگوید گر کلاه فقر خواهی سر ببر * ور خود جامه جاه عکس بسر * چاره این جنبیت در خون
آمدن * از وجود خویش بیرون امدن * این کلاه و سران است ای پسر * کی دهند تاج
نازی بسر * تو مامون ملعون با انکه غصب خلافت نموده و قاتل امام خلف بود چگونه تایب
با حوال ان پیر رسد نه توبه نمودن از خوردن خمر بلکه صد سال هزار بار توبه و انابه و خود را
در بوته ریاضت و تکلیف بگدازد تا بر خداوند عالم است بان شدید العقاب
و موید این کلام ما انکه در عقب این ایه زمره ما یجادل فی ایات الله الا الذین کفروا فلا یغرر
جدال کننده در ایتهای خدای را مگر انکه کفر ورزیده اند پنهان او انکه لیعیب ادنوب
و در مقام اطفا نور سراج اله بوده اند پس خداوند عالم هم غافر الذنب تا نزک و انکار مثال شده
و قابل باشند بوم احبت خدای تعالی و نبوت نبیه اش و امامت ائمه هدی صلوات الله
الملک العلی الاعلی بعدا مثال ابن ابو ابراهیم رحمه الله اورده در این حدیث که ابراهیم شیبان ابیرالمومنین
علیه السلام وجه دیگر برای قول ما انکه اکثر در سوره زمر را که ان حم بوده باشد نسبت با مام
الفاضل الکامل ابا جعفر محمد بن علی الجواد علیه السلام بود کرامات ان ها نوده بعد از حرف و نکرار
جمال بکسر صور با تمام ماند و هر یک را نسبت با حد از ائمه و اراهست انکه اگر عدد حرکتی
حم را با عدد ملفوظ ان که حامیم جمع نماید بحساب جمل صد و هی خواهد شد
در دلالت بنام بر صفت عطا ان جناب که مطابق است عدد ان با عدد یا واهب العطایا
و هرگاه نظر بعدد و بسیط و صغیر این عدد اند سو شمار مرتبه ظهور عدد صد نصف و هم بکعب
خواهد او مطابق و موافق با عدد کلمه لا اله الا الله و کذلک علی باب الهدی و هرگاه
عدد و شمار مرتبه ازان تعل انده مطابق خواهد امیین لا یعطی و محقق نظر

منوچهر حامیم و در نقود [illegible] عدد بسیط [illegible] صد و بیست و شش حاصل خواهد شدن و [illegible]

مستنطق این قضیه ر فکد خواهد بود و چنانچه از حروف یکصد و شصت ده است و 169

دال است بر آنکه این امام صاحب اللوا است و در عدد مطابق است و هرگاه جمع ملفوظ [illegible]

نموده و اسم عدد بر آن افزوده [illegible] بگوید به بیان فصیح هو مولینا و هرگاه نظر [illegible] یکصد 169 126

[illegible] عدد بسیط [illegible] آن را [illegible] بشمار [illegible] یکصد و شصت [illegible]

بودن و آن را مضاعف گردانیم 366 خواهد شدن مطابق است با کلمه الجناب ابی جعفر

و هرگاه ناظر [illegible] دیگر [illegible] ملفوظ آن [illegible] بر آن [illegible] بسیط [illegible] عدد [illegible] 253

[illegible] است [illegible] اسم شریف الجناب محمد بن علی

حاصل ترکیب یا واهب العطایا یا لا اله الا الله علی بابک الهدی مبین لا یطمع صاحب

اللوا هو مولینا ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام و در آنکه آنحضرت را جواد گویند [illegible]

[illegible] است سیدی از سادات مدینه را [illegible]

کنیزی [illegible] خدمت آنحضرت آمده [illegible]

نمود و روز دیگر [illegible] آنحضرت آمده گریان [illegible]

در پیش حضرت [illegible] حضرت فرمود که ای [illegible]

ناله [illegible] باغ [illegible] مشغول [illegible] در ناله [illegible]

[illegible] از دل [illegible] و چون [illegible] باغ [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible]

نموده [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible] داخل

باغ [illegible] فرمودند [illegible] سید را چون [illegible]

[illegible] بود [illegible] حضرت [illegible] داخل [illegible] در آن باغ بود

و چون در آمد سید دید درختهای ملوکانه دیگر گسترده اند و کنیزی خوش لباس

خوش رو در کنج خانه نشسته به چشم خود [illegible] حضرت فرمود این نه وقت چشم

بستن وقت گشودن بود [illegible] چشم و خوب نظر کن کیست این چون سید چشم

گشود مطلوب خود را در بر خود دید و حضرت او را بر داشته [illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] عجب بود سید را [illegible] زیاد شد [illegible] همه نعمت را [illegible] ادراک

[illegible] امام فرمود که این باغ و کنیز و آنچه در آن است همه را [illegible] سید را

و آن کنیز [illegible] مولفه [illegible]

کس در جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روز [illegible]

[illegible]

[illegible]

عصن نهم [illegible] بیان [illegible]

حضرت ذو الجلال الامام المبجل مولینا علی بن محمد الهادی علیه السلام

اسم شریف علی بن محمد [illegible] آنحضرت ابو الحسن ثالث زیرا که ابو الحسن اول امام موسی

و ابو الحسن ثانی امام رضا و ثالث امام علی نقی و چون ابو الحسن [illegible]

الحسن [illegible] امام [illegible]

ابوالحسن اول امام موسی را نامند اگرچه والد مرحوم ابوالحسن اول امیرالمؤمنین را و ثانی امام
رضا را دانسته والقاب همایون آنحضرت هادی و متوکل چون لقب خلیفه معاصر متوکل
بود و خلافت را از آن جهت بیجهت و لابد غصب نمود بهادی اشتهار بهم رسانیده و دیگر القاب
آنحضرت ناصح و نقی و متقی و مرتضی و فقیه و امین و طیب و مشهورترین القاب نقی و هادی است
و مادر آنحضرت مادر ام ولد مسماة بسمانه مغربیه بود رضی الله عنهما و والد مرحوم سر سره در مدح
آن مخدره مانند **بیت** بوده مغرب عصمت بهم ماه در زن جهر سماء نام مطلع اگر
بود و طالع یکی است بود دیگر در مشرق و مغرب امام اگرچه بود باختر او ولیک گوش کن
ای مشتری خوش کلام مطلع مه مشرق خورشید شد ماه ز خور گشت هم بر تمام گشت هم
حامل انوار خور مطلع او شده پرتو والسلام **و دیگر از جمله القاب شریفه آنجناب عسکری است**
و چنانکه جمعی از علما که منهم فاضل مجلسی است در وجه اشتهار آنجناب باین لقب بیان کرده‌اند
سر من رای را چون که عسکر و لشکر بنا کرده‌اند آنرا عسکر میگفتند و حضرت امام علی و امام حسن عسکری
که در آن سکنی داشتند بعسکری اشتهار بهم رسانیدند **و وجه** دیگر صاحب کشف الغمه از شیخ طبرسی نقل کرده است
که روزی متوکل ملاحظه عرض لشکر خود نموده نود هزار کس سوار در آن روز و چون پیوسته از
امام در خوف بود عزم آن نمود که شوکت خود را بنظر آنجناب گذراند سپاه بآن خلافت و
عصمت پناه و ملایک سپاه نماید بنا بر این امر نمود که هر یک از آن لشکریان در توبره
خود از صحرا خاک پر کرده بر هم ریزند و از آن سبب آن تل خاک در نظر آن
خاک ریزان در ارتفاع هم عنان آسمان گردید و پس از آن امر نمود بر فراز آن تل بر
آمد و بعد از آن امام را طلب داشته با خود بر روی آن تل
بر دو بعد از تقدیم لوازم بیرون امر نمود که سواران لشکر و تمامی عسکر با انواع زینت

و زیور و سلاح بر تمامی سوار شده از نظر آن گذرانند و در آن هنگام آن امام همام را
مخاطب ساخته گفت مقصود از اجتماع در این موضع این است که لشکر مرا ملاحظه کنی و
این غرض نمود تا ملاحظه نماید که به ابنای سلطان امری رسید هم از این تو بر حذر
در این موضع رنجیده و چون سپاه و لشکر از نظر آنحضرت گذشت آنجناب فرمود اگر خواهی
من نیز لشکر خود را بتو بنمایم و لب مبارک خود را حرکت داد و متوکل چون نگاه کرد بسیار
در میان زمین و آسمان نظر در آورد هم مابین مشرق و مغرب را پر کرده بودند و در آسمان
با درق و سلاح سوار و متوکل نیز دید و متوکل چون دید بیهوش شد و پس از آنکه بهوش آمد
آنجناب در مقام نصیحت آن شقی بیان کرد که ای متوکل ما با شوکت خود مشغولیم و خبری
هم در نظر همت ما دنیا و حکومت آن است چرا که این ها باطل و سخن ارباب
عوض خود را مشغول و ما را اطول و در نجات بر ای ان ترکیب از آنجناب معذرت خواسته
مراجعت نموده **وصف و شمایل آنجناب** اسمر اللون معتدل القامه خوش
و دیلمی در بابش عثمان بن سعید معاصر مقبلش از خلفا واثق و مستعین و متوکل و مستنصر
ولادت آنجناب در مدینه در نیمه ذی الحجه از سنه دوازده هجرت در ماه
رجب سنه اثنی و اربع عشر و دیگران نوشته‌اند و وفات آنجناب در سر
من رای در سیم ماه رجب در وسط روز در سال دویست و پنجاه چهارم هجرت بود
در سر من رای مشهوره در روضه ابو الحسنین ویست بنجاح والد مرحوم مذکور است پس
شریف آنجناب و آن بزرگوار کهیل و پیکیک و نیم تعز بار رسیده مدت امامتش سی و
ماه از آنجمله بخلیف و نه ماه در ایام حکومت واثق جابری و چهار ملک و نه ماه
در حکومت متوکل و شش ماه در حکومت ابن پسرش مستنصر و سه سال و نه ماه در ایام

پسر برابو نمود کاری سنین و ائمه در خلافت معتزلی متوکل دفن و مزار متبرکش در شهر سامرای

و لب سره موفور است اولاد و احفادش چهار پسر ابا محمد را امام دانسته است غیر از دو عم

و حسین و محمد و جعفر و دیگر خبر ما شده نام و آنچه دال بر امامت آن است غیر از اجتماع جمیع اهل

امامت و علم و کمال و فضل و نص رسول و ائمه سابق صلوات الله علیهم در شان آنجناب و اظهار

بسیار از والد بزرگوار آن سرور است از آنجمله حکایت جعفر است در فضل الدین و کشف

الغمه مسطور است که گفت بیمار بودم عم خبر داده گفت مدتی بود در خانه ابوجعفر بود که بیمار کرده شفا یافتی

در حین رجوع باینجا شد احمد بن عیسی … و از خوف شب … آمده و در کیسی می نشستند تا خبر را

ملاحظه نماید از اطوار و کردار و صحبت آنجناب با عجب داشت و آن را بسیار کم یافت نزد ابن الفقا قاسم امام

علیه السلام آمده بمن پیغام داده در سرداری تو امام محمد تقی … باید در وقت رجعت …

دام امامت غیر از … منتقل است … دل … بادی داد در … بر شناخت چنانچه

مرا بوده است غیر از … احمد … و در پس … ابو پیغام مرا شنیده چون رسول رفت احمد آمده

سؤال نمود که پیغام ابوجعفر چه بود گفت خواستم … از آن پنهان کنم گفتم آنچه بود شنیده

… هم شنیده ام و آن پیغام را بتفصیل حکایت نمود و گفتم فدا … امام نمودی …

نمود در کلام محمد … قوله ولا تجسسوا … آن … بازی … سلام … حال آنکه

نهادیت … و … [illegible] … چون

… آن … [illegible] …

… [illegible] … در آن …

علی … و چون امام … [illegible] …

… [illegible] … شدن

رسول م

دیگا

دیگا خواهد رسید تا آنکه روزی از دوستان شیعه در خانه محمد بن الفرج در جمعیت بود حرف

بر در جمع آمده در مقام تفتیش و تفحص صاحب و جانشین امام بوده اند و از خبری … نوشته بوده …

… والله با این جمع … آنچه … بر در … گفته و آن را …

نموده قبول … نوشته … آورده و … از آن …

غیر از علاقات … و در آن … ایشان را در امامت علی بن محمد …

… از … کاغذ … در آن مجلس حاضر … گفتم بایشان

در امروز وقت بیرون آوردن آن کاغذ … چون همه را گشوده … مضمون آنها را

ملاحظه کرده مطلع شدند از آنچه در آن … شده بود … گفته اگر … دیگری …

… در قول … شهادت … بالکلیه … گفتم دیگری …

… شنیده و آن احمد بن محمد … غیر از … نه …

در مرحله اول در ادای شهادت توقف نمود گفتم … چون … گفتم آنچه

بگو … و … در آن راه … چون امر …

… شهادت را … الحمدلله در مجلس … شده …

امام … و اگرچه کرامات آنحضرت … ولکن … تا … این

مطلب … از … نقل نموده … آن

… [illegible] …

… [illegible] … و چون …

… [illegible] …

در مجلس … محمد بن … [illegible] …

بتو خواهم داد آن ملعون حکم کرده بر سفره امام چیدند نان نمک زهر آلود ساز نه چون سفره حاضر
شد امام را طلبیدند در مجلس و آن ملعون در زیر امام نشست و آن دنیا پرستان نیز او از کار آن
بر نشسته در مجلس و منتظر آنها بودند در آنحضرت دست مبارک بجانب نان دراز نموده
میل فرمایند که آن مرد بسبوحی خبیث آن نان را بپرواز درآورده نان بهوا رفت امام تأمل
نموده نان بر صحن موجود بر قرار شد باز میل بنان فرمودند همان حالت اول روی نمود مرتبه سیم
باز میل بنان فرموده همان حالت اولیه روی نمود اهل مجلس خنده آغاز کردند امام متغیر شده توجه
شدند بصورت شیری که در پرده بود و امر فرمودند که این ملعون را همان ساعت روح
و جسم او را قطعه قطعه نمود شیر از پرده جدا شده ... آن ملعون بود گرفت آن ملعون را
دو دریده و هم فرو برد چنانکه قطره خون ازان بر زمین نچکید و متوکل از خود رفته بعد از آنکه بهوش درآمد
بازگشت امام عرض کرد و امام هم برخواست متوکل عرض کرد التماس دارم بفرمایید که
دشمن شما را [illegible] ... آن سلطان چون شنید بالتماس بسیار امام نشسته عرض
کرد که بازی کرد امر کنید و امام آیه فرمود که آنچه ازان بیرون آید آنچه عصای موسی شده
برده و امر نمود آن مرد شیر را امر خواهد که در جوع کناره خود نموده متفق شدند در همین
کیفیت کرده عارف دعای ... بصیرت ملاحظه نماید [illegible] ... آنحضرت
بر امامت امام بود [illegible] ... کمالات و این خوارق عادات ...
بود دیگر اینکه کامل و از برای ایشان کامل نیز بود آنکه این مرتبه کامل برای این
بلکه این مرتبه برای ایشان در حسب کمالات ایشان چون قطره و دریاست زیرا که ایشان را هر یک
از کمالات و حکمای [illegible] ... موجود در آن **اما اعلی**
نزد ایشان آن عبارتست از این افراد موجوده لیکن در این [illegible] ...

بنا

که تفکر است نه دیگری آن بست اما تفکر است نه یکی از اشکال حیوانات و الجمله
اعتباری است نیز اشکال دارد و لطافت در بادی فوای حیوانیت و جسم و اما آن صفت
عبارتست از استعمال نفس ناطقه قوه عاقله را در علم و عمل و افراد است نیز [illegible]
قسم کرده اند **ادنی** و **اوسط** و **اعلی** **ادنی** آنانکه در رعایت معاش و رسوم و آداب
دنیوی بر ایشان غالب است و از امور دینی منفعت در ضرر دیانات و اقوال واجب اکتفا نموده اند
اوسط کسانیکه در رعایت معاش بر ایشان غالب است و از رسوم و آداب دنیوی نیز بهره
وافر دارند و اوقات خود را کسب علوم نفع و دفع ضرر صرف نمایند و از ارتکاب منهیات شرعی
اجتناب نموده و از مستحبات [illegible] الازم مینمایند و طریق ایشان در امور دینی طریق استدلال
عقلی است و تابع ظاهر شرع **و اعلی** آنانکه در زهد و اخلاق حسنه بر اوساط ترجیح داشته باشند
معاش دنیوی و رسوم و عادات را [illegible] که و طاعت باشند بموجب ضرورت
فرا گیرند و اما آنکه پس از مرتبه ادنی باشند داخل طبقه اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا
باشند و بصیرت است نه بیرت و بخط لفظ از انسان و اولیاء و غیر از انسان جزوی
دیگر در عوض ایشان باشد مختص نیز جانب او و انوار ایشان را در اعلی عقل میخوانند و نفوس
ایشان را نفوس قدسی میدانند **و نزد حکما** انسان عبارتست از حقیقه نوعیه آن حقیقه با این
افراد معینه وجودی دارد و غیر موجود نیست وجود که عبارتست از انحاء وجود است و
در هر واحد از آن حقیقت کیفیت ناطق متغیر میکند و این اختلاف در میان اینها و ظاهر شدن
اختلافات است ان در وجود است و در عمل اینها بر من است و نزد ایشان نفس ناطقه انسان
بر سه قسم است ادنی و اوسط و اعلی **اما ادنی** آنانکه بنفس علوم اکتساب
نموده نفس ناطقه را در مرتبه ظاهر از عظم بازنید اند داران را عظمت بزرگ جاه و سبب

فوق میشمارند واوسط آنانند که در این تحقیق حقایق اشیا یافته‌اند و سلوک ایشان بیرون از استدلال
عقلی تهذیب اخلاق و عمل بر وجه نیکو است در جمیع احوال واعلی آنانند که ریاضات شاقه
میکشند تا حدی که روح ایشان را قوت انسلاخ و بیرون شدن از بدن و سیر عالم علوی کردن و
با روحانیات کواکب تکلم نمودن و باز عود به بدن حاصل شود و فیلسوف نزد حکما عبارت
ازین طایفه است واما صوفیه پس ایشان را بر سه قسم نهاده‌اند یکی انسان
حیوان و دیگری انسان انسان و انسان حیوان عبارت از اهل رسوم و علوم و آداب
دخول در بهشت و بعد از صحبت شود و طالب بهشت شده و نامیده‌اند این قسم را انسان حیوان بدان جهت است
در پی حظ خود سعی میکنند و منتهای همت ایشان دخول بهشت است وانسان انسان آنانند که نسبت
ایشان به قسم اول نسبت قسم اول است با سایر حیوانات و بعضی عبارت از انسان شرعی
و انسان سه‌گانه بر این قسم باشند و این قسم در حقیقه بر دو قسم است اهل معاملات
و ارباب حقایق و اما اهل معاملات تصرف با ریاضات شرعیه و گزشت سطوات و کسب ملکات
و ملازمت ارکان خمسه و متابعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بر طریق عزیمت بمطلب میر
رسند اما ارباب حقایق به وجود ریاضات و اعمال در این تجلیات مراتب وجود حقایق اشیا
میکشند بر وجه کشف و عیان و آن جمعیت نزد صوفیه مطلق عبارت از جامعیت مراتب الهی
و کونیست اجمالاً و تفصیلاً و حقیقت انسان نزد خواص اهل حقایق عبارت است از الف الله
اولا که مفتاح اول و آخر است و این الف را جزئیه وجود و الف انسانی میگویند و این برزخیت
میان وجود و عدم و غیب و شهادت و ذات و شئون و وجوب و امکان و این الف
مرکبست از چهار نقطه نقطه اولش مظهر عالم لاهوتست و دویمش محیط عالم جبروت و سیم
محیط عالم ملکوت و چهارم مرکز عالم ملک و ازین الف باعتبار نقطه اولی تحقق حقیقة کلیة انسانی

در اکثار حق
صفت [illegible]
[illegible]

دوجود

دوجود منفاض نفس الرحمن و رحمت امتنانی و مثال این تعبیر میکنند وجود منفاض عبارتست
از وجود عام که باعتبار وجود بودن نور ذات است و باعتبار مظهر شئون ذات و
این شئون حقایق متصف شده چون ذات وجود با آن صفات محفوظ شود عالم اسما بظهور
آید و متعلقات اسما اعیان ثابته‌اند و هر یک تخصص وجود شد و این انسان خلیفه است
و صاحب دولت و موجب حفظ و عمارت عالم و دوام ایشان است صفحه حکم صاحب حوض
در تشکیک نزد او از ان مراتب ثانیه و فکر آن محدود است و از شرق تا غرب تصرف او دوران
با خطه دوائر و بمین موجود و اعراض اشیا از روح تقا است و منشا ظهور است و مرتبه هیچ اصل
ز غیب مرتبه آن مرتبه و حاصل سنت که تا آن مقام محمود در سلسله مطلع در آن در صدا و ادنی
روز قیامت در آن شفاعت کبری است و موید این کلام ماست قول تعالی حمعسق
ضد او عالم الغیب بای خود و اخبار معتبر مانند حضرت رسالت پناه که اینها عطیه‌ای من است
شود و نسبت جزئیه تو در اول اند و داشته ام الله اعلم در بی ازین عدد بظهور رسیده موید دیگر
گفته قول ما خواهد بود چون حمعسق در نسبت و هشتاد و هشت است و با ضم شمار حروف با نقطه حضرت
مطابق خواهد آمد جمله و تسمیه ابو السبطین در نسبت هشتاد و پنج است و اگر این سبعه را
ضم با نبات آن نماید موافق آید با عدد و امام الهمامین در نسبت و پنجاه نه است لعدد
جمع و اگر مرتبه بیند در نسبت از حاء آن ناقص نماید در نسبت و پنجاه بظهور برسد موافق بعدد
السید السند و اگر جمع زبر و بین کلمه منظور نظر ارباب بصیرت شود مطابق آید با عدد صوفی
العالم العامل و اگر بعضی ملاحظه نماید آن حامیم عین سین قاف باشد عدد کلمات را
۱۲
بشمار زر اری با عدد و لفظ داس عدد بالضد و پنجاه شش صورت پذیرد مطابق آید با عدد
و لحوالی ابی الحسن علی و صدر لقب سبی ابی السبطین امام الهمامین صوفی العالم العامل
۳۰ ۵

الشبیه السنه و الجد الی ابی الحسن علی النقی علیه السلام و حسب ضابطه حروف تبراین
سوره را نسبتی است باامام همام زیرا که هر یک از ائمه دوازده رسالت پناه هم را تصرف تام
خصوصیتی است باکلام الله در دایره وجود و این است مضمر باید کتاب الله الناطق و الله دلالت
کشف کشاف ابن المهندس فی ذات آنه امام العالم و سر الانبیاء و قصب رحی الاولیاء اسرار الغیب
الصورة الانسانیه اکبر حجة الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده و هی الهیکل
الذی بناه بحکمته و هی مجموع صور العالمین و هی المختصر من اللوح المحفوظ و هی الشاهد
علی کل غائب و هی الحجة علی کل جاحد و هی الطریق المستقیم الی کل خیر و هی الصراط
الممدود بین الجنة و النار صدق ولی الله **یا عزیزم** برادر باداره است از تو با مسلمانه
برآنچه دیگر با طرفی است که کاینات این صحن برای این دور افتادگان از عالم آن حضرت
[illegible] از عالم آن حضرت و کرتو ابیم بر این جاده بافدم هستی برده کرم حق سبحانه و تعالی برکت این
بزرگواران ما را بر حضرت فضل و نعمت ها بر زده باهره از عالم آن حضرت ما جان بر زیرکی
محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمة المعصومین من ذریة الحسین علیهم السلام **غصن دهم در تاریخ**
ولادت و شهادت با ذکر فضائل و خلافت الامام المعصوم و الهمام المظلوم الشهید البر مولانا ابی
تاریخ ولادت آنجناب ابی محمد الاطهر الاشهر در مدینه در روز جمعه هشتم شهر ربیع الاخر در سال
دویست و سی و دو هجرت بود و عمر آنجناب از این سرای ناپایدار [illegible] وفات آن ولایت
مآب به سبب زهری بود که در خبر اشرار معتمد بن المتوکل بن المعتصم علیهم اللعنة و العذاب
در روز جمعه هشتم شهر ربیع الاول سنه ستین و مأتین [illegible] در جوار پدر بزرگوارش در خانه آنجناب
مدفون کردیدند پس تشریف آن بزرگوار بروایتی بیست و هشت و بروایت دیگر بیست و [illegible]
رسید مدت خلافت آن بزرگوار شش سال بود از آن مانده در یکتایی اوست قائم آل الله

الحسن بن علی العسکری علیه و علی آبائه الکرام و ابنه الامام الثانی عشر [illegible] الحجة السلام

[illegible] پسر [illegible] داشته کفته شده دامادی اسم شریف حسن و کنیه اش ابو محمد و القاب
آن خالص و عسکری و سراج و زکی است و صورت زیبای آن والا جناب گندم گون نقش خاتم
سبحان من له مقالید السموات و الارض [illegible] عباسیان [illegible] دربان
عثمان بن سعید [illegible] ابن رومی [illegible]
آل محمد را [illegible] و دلیل بر امامت آن نص صریح از جانب رسول و آبای کرام علیهم السلام
و کلمات والد بر امامت آن سرور لا یعد و لا یحصی **منها کرامتهاست** هم در کتب و نقلین مسطورات
هم چون معتمد [illegible] عباسی بخلافت نشست و عده [illegible] برادر و شیعیان آن [illegible]
عصر [illegible] امامت باامام [illegible] تا اینکه معتمد امر نمود [illegible] امام [illegible]
با مرد ملعون حسن بن [illegible] از زندان بردند رحمت آسمان منقطع و زمین بی بهره ماند
قحط و غلاء در بلاد [illegible] معتمد امر نمود [illegible] طلب استسقا [illegible]
باران [illegible] از جای خود حرکت [illegible] و بعد از آن جاثلیق در رهبانان نصاری
باستسقا روانه نمود [illegible] ایشان را [illegible] بود چون که او دست تضرع و ابتهال
بدرگاه قادر ذو الجلال [illegible] ابری [illegible] در آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

باران بوده گفت در حال حسن بن علی را از زندان بیرون آورده و او را با جمعی از اهل کلام در نزد
ما حاضر کن صالح با هر معتمد امام را بیرون آورده چون آنحضرت در مجلس معتمد حاضر شد
معتمد به خود از جای بر خواسته گفت یا ابن رسول الله ادرک امة جدک قبل ان یهلکوا فرمود که
رسول خدا و دیبایی است صبر [illegible] از آن هر چه [illegible] بر سر هر که [illegible] سلام
نیاز رفته خداوند عالم باران رحمت نزول نموده و انصاری [illegible] که دست به جا برده
باران آمده و [illegible] تیز بیرون شد این از دست رفته بود و مردم در تزلزل افتاده و آنحضرت
فرمود در این که [illegible] صاح بنا خواهم [illegible] بر دو سنگ را از دامن خود
روز دوم [illegible] آنحضرت [illegible] قنبر [illegible] نمودند [illegible] داده و در
[illegible] در شهر [illegible] و همه خلق با استسقا رفتند و امام هم با اصحاب خود در موضع حاضر شده
دعا نمودند و رهبانان [illegible] چون رهبانان دست به جا برداشته از هر طرف
ابر پیدا شده و امام هم [illegible] رفته بود و برو و دان راهب و [illegible] است در میان انگشتان او
هر چه بیرون برآورد آن شخص [illegible] پاره استخوانی از میان انگشتان راهب برآورده و او را
هر آن را در [illegible] هیچ [illegible] ابر بالا هم پاشیده [illegible] رهبانان را امر نماز و دعا
کردند هر چه دعا و زاری نمودند ابری پیدا نشد و خلق در تعجب افتادند خلیفه پرسید که این
چه سر بود امام فرمود [illegible] هر گاه استخوانی [illegible] کشوف شود هر گاه [illegible] البته
باران بارد بیرون کرده این راهب [illegible] از [illegible] افتاده بود و استخوان او
برداشته و هر بار که آن را [illegible] باران [illegible] اگر خواهید که امتحان کنید چون
استخوان را برآورده و در برابر دست گرفته باران بر هم رسید پس امام بطریق خود نماز کرده و از حق
تعالی باران خواسته و از برکت آنحضرت فیض باران منتشر شده و قحط به ارزانی بدل گشت

رفته

و شکوک از خاطرها زایل شد و معتمد آنحضرت را معذور داشت [illegible] بود و در مقام عزت و احترام
آنحضرت بر آمد **و کرامت دیگر** در نقل است بر امامت آنکه در کتب فریقین مسطور است
روایتی از ابو هاشم جعفری هر روزی در خدمت امام هم بودم که گفت مردی از یمن آمده در حضرت
سلام بخواهد چون رخصت یافت در آمد و در پهلوی من نشست مردی دیدم جسیم طویل جمیل و سلام
بر آنحضرت کرد و جواب نیکو شنید مرا در خاطر گذشت که کاش میدانستم این
شخص کیست و من با حالش میدانستم پس امام متوجه من شده فرمود که من از اولاد اعرابی است که داغ
این سنگ ریزه [illegible] حبابه والبه است [illegible] داشت و آبای من بر آن سنگ مهر نهاده بود
و او نیز آن سنگ را آورده مهر ایشان داشت [illegible] بار آن سنگ را [illegible] آن سنگ را از بغل
بر آورده به دست آنحضرت داد و در طرفی از آن سنگ [illegible] مهر بود او نیز مهر خود را بر آنجا زده
کرده نقش نگین را خواندم و امثال کرد که در نظر من است پس امرد در خواست و گفت
و حمد الله و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها من بعض اشهد ان حقک واجب
کوجوب حق امیر المومنین والائمة من بعده علیهم السلم والیک انتهت الامامة و لا
عذر لاحد فی جهلک واسم آن مرد مهجع بن صلت بن سمعان بود و از سوره قرآنی
هر حرف که مکرر است [illegible] به قاعده ترتیب ق است و درین حروف
علما را اختلاف بسیار است ابن عباس بر آن است که هر اسمی است از اسماء الهی و نزد بعضی
دیگر مفتاح هر اسمی است از اسماء حسنی که در اول آن قاف باشد چون قادر و قدیر و قابض
و قوی و قریب و قدوس و قیوم دیگر [illegible] که ربات بالله قائما بالقسط یا ام
کوهی است محیط [illegible] آن را از زمرد آفریده رنگ [illegible] آسمان بر آن است و بعضی
آسمان از عکس آن و پاره های زمرد که در دهان مردمان است از آن است و این

دلیل

قول از ضحاک منقولست واز وهب بن منبه روایتست که ذوالقرنین بکوه قاف رسید
در پیرامون آن کوههای کوچک دید از بزرگتر آن کوه پرسید که این چه کوهست گفته که قاف
گفت اینکوههای کوچک وخورد چیست که در حوالی آنکوهست گفته رگهای زمینست و
هیچ شهری وقریه نیست که الا عرقی از ان متصلست بآنکوه چون اراده الهی تعلق گیرد بزلزله ما را
شهر باید تا عرق آن را بجنبانید دراین کعب گفت مرا از عظمت خدای تعالی خبر ده وهب گفت کمترین [illegible]
بر عظمت وشان او سبحانه آن است که در عقب ما زمینیست [illegible] که هر یک از طول وعرض
آن پانصد ساله راهست واز شدت وحرارت وبرودت آن [illegible] دیگر [illegible] اگر
آن نبود همه مردمان روی زمین از گرمی آتش دوزخ سوخته بشدندی وجاهای دیگر آنست
که ق سوگند است بقدرت الهی بتوسط حضرت پادشاهی با جابت دعای مستمندان [illegible]
قف واذا سألك عبادی عنی فانی قریب وگرنه ونحن اقرب الیه من حبل الورید
که در مشهوره است مجرا این قولست وبا اینکه ابیاست [illegible] قلب محمد مصطفی وذریه او با آن
تکیه قضی الله ما هو کائن از جمله احکام شهادت امام یازدهم ذکر شد [illegible] الام که در زندان معتمد
ملعون با هم واتفاق آن ملعون [illegible] حضرت امام که خداوند عالم همه را هدایت نماید واز خواب
غفلت برآورد ومحققین از کلمه ق استخراج نموده اند که اسم شریف آنجناب را قطع نظر از اینکه در مرتبه
واقع شده اینکه جمع عدد [illegible] مکتوبی آن وملفوظ آن را ابراز وضع اسم [illegible] وشش صد
کرده اند که موافق است با عدد [illegible] هو محب الحسنین ومکرر اینجا [illegible] ملفوظ آن را
عدد [illegible] دانسته [illegible] با عدد السلطان ومکتوبی آن موافق است با کلمه
الاحکم واضافه برتبه [illegible] بوضع اسم [illegible] آن را [illegible] کلمه [illegible]
آن را صد ملاحظه کرده [illegible] حروف را [illegible] دانسته [illegible]

را اصل نموده وحاصل مجموع حرکت [illegible] سیصد وسی وسه شده وکلمات را ربط نموده
نعم العبد الله اواب یافته که خداوند عالم در صحیح [illegible] باید که نه بر کلون است آن در ایشان
وکابر [illegible] را ملحوظ داشته اند سیصد وسی است با [illegible] موافق اند با عدد هو مولای
ابی محمد الحسن واز جمع [illegible] آن که در [illegible] امر گذشته بود وضع نموده اند از ان اسم ملفوظ
عدد [illegible] حروف مکتوبی وملفوظ از ان وضع نموده نسبت وحفظ [illegible] باید که موافق
خواهد آمد با عدد [illegible] مرکب را جمع بیان نموده اند هو محب الحسنین السلطان
الاحکم صد نعم العبد انه اواب هو مولای ابی محمد الحسن علیه السلام چه بتوان گفت
در بزرگواری این جناب که گردون بلند مدار با چنین [illegible] ونه [illegible] وبسیار در
محفل ووسیع فضای مجلس [illegible] کمالش ووصول [illegible] حرف [illegible]
[illegible] ودر اطراف آن است [illegible] داشته [illegible] داشته است [illegible]
[illegible] پرواز افلاک در مقام ادراک مقدارش [illegible] چون [illegible] طیران بوده
[illegible] محاسن وجمیع [illegible] ذات [illegible] صفاتش [illegible] ودستان [illegible]
انها همه استان بوده بلکه ذکر بالست دبیر ری وولایت وتری آن بزرگوار [illegible] الالباب
[illegible] مردمان روزگار درازند [illegible] واجداد وابرار [illegible] بود
وجانشین [illegible] آن [illegible] به نام [illegible] با اقرار [illegible] مرتبه از صد [illegible]
مرتبه ایشان توانم گفت [illegible] در [illegible] آن [illegible] ای [illegible] برآمد
ب ما بدین منزل عالی نتوانیم رسید مگر لطف شما پیش نهد گامی [illegible] اللهم ارزقنا
شفاعته

غفر بانیهم [illegible] ودت [illegible] وختمها [illegible] وابنه
[illegible] المظفر المنصور [illegible] الناصر المستعان الامام [illegible] والولاء عبد الله [illegible]
محمد [illegible] علیهم السلام ما انا
[illegible]

تولد آنجناب مع الاظهر در شب جمعه نیمه ماه مبارک شعبان از سنه دویست و پنجاه و پنجم
هجرت بوده و هشتم شعبان از سنه دویست و پنجاه و چهار یا پنجاه و شش یا پنجاه و هفت چنانکه جمعی
باین اقوال نیز قایل گردیده اند پس ان بزرگوار در حین ارتحال پدر والاتبار رانش پنج ساله بود و بنابر
قول دیگر بانها ان رمشه و پس له یا چهار ساله یا شش ساله بود و بنا بهر یک ازین اقوال ان بزرگوار
در طفولیت بر سریر امامت نشست و لغو مان الهی عقد خلافت حکم بر بیان نسبت چنانچه
حضرت عیسی پیغمبر و علیه السلام را در حین طفولیت پیغمبری داده بودند اسم شریف آنجناب
م ح م د بن الحسن ذلك الذي يفتح الله على يده مشارق الارض ومغاربها و کنیه آنجناب نیز
مانند کنیه حضرت رسالت ابو القاسم بود و القاب همایونش حجة و مهدی و هادی و خلف
و صالح و قائم و منتظر و صاحب العصر و صاحب الزمان و مشهورترین القاب آنجناب
مهدیست حلیه همایونش خوش روی خوش بوی معتدل القامه کشیده بینی گشاده پیشانی و دربانش
محمد بن عثمان معاصرش معتمد عباسی و نام مادر گرامیش نرجس و بروایتی ملیکه دختر قیصر روم بوده و
پس از ان نرجس اشتهار یافته و ریحانه و سوسن و صیقل نیز گفته اند از حلیمه خاتون دختر
امام محمد تقی که خواهر امام حسن عسکری است روایتست که قائم مقام ان بزرگوار گردیده و فرمان
خاتون همگی به ... بزرگوارش پرسیدم ... فرمودند ... ان بزرگوار نیز فایز
بگردیدم و چون روزی بزیارت الحضرت مشرف گردیدم نرجس خاتون بقصد اینکه موزه
از پای من بیرون کند گفت یا مولاتی ناولینی خفك ای خاتون بگذار موزه از پای تو
بیرون کنم گفتم بل انت سیدتی و مولاتی تو خاتون و سیده منی لو الله تو منظور بود
حق چون توانم شد ان ... بیهوده ... تو مطلع شمس ذات حقیقت و قره العین
تو قطب دوران ... و دست بر دیده خود نهم چون حضرت امام علیه السلام
این سخن را شنید فرمود خدا ترا جزای خیر دهد ای عمه پس در خدمت
آنحضرت نشستم تا وقت غروب افتاب پس صدا زدم کنیزم را که جامه های مرا بیاورد که بروم حضرت
فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد خواهد شد فرزند گرامی که حق تعالی دلهای مرده را
زنده خواهد کرد بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بالحق و ...
کفر و ضلالت و گمراهی ... چون این سخن را از آنجناب شنیدم عرض کردم یا
سیدی و لست ارى بنرجس شيئا من اثر الحمل فرمود که از نرجس بهم نرسد نه از دیگری پس
حیرت برخاستم و نزد نرجس آمدم و نگاه کردم چون اثر حمل از و بار ندیدم
بخدمت الحضرت شتافتم و کیفیت حال را بانحضرت معروض داشتم حضرت تبسم فرمود
و فرمود اذا كان وقت الفجر يظهر لك بها الحمل پس آنجناب در حکمت ظاهر نبودن حمل
نرجس خاتون فرمود که مثل او مثل مادر موسی است که از حمل او اطلاع
بهم نرسید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی پس حال
فرزندم در غیبت بنظیر حال موسی است و در روایتی دیگر است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیا
پیغمبران در شکم نمی باشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی آییم بلکه از ران مادر بیرون می آییم
زیرا که ما نورهای حق تعالی هستیم و ... را حق تعالی ... و ... نفس ... و ...
ظاهر او باطن از ما دور داشته است و حکیمه گوید به نزد نرجس رفتم و گفتم این حال را با او
داشتم گفتم ان ... ان ... اثر حمل بر خود نمی بینی پس شب در انجا ماندم و افطار
کردم و نزد نرجس خوابیدم و هر ساعت خبر از و میگرفتم او بحال خود خوابیده بود
و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در آن شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم و نماز
شب را ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت

و نماز شب را بجا آوردم چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود و پس نزدیک شد که در دلم
شکی بهم آید از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن ع از حجره خود صدا زدند که
شک مکن که وقتش رسیده است پس در آن حال در نرجس اضطرابی یافتم پس او را در بر گرفتم و نام
الهی بر او خواندم حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بر او بخوان پس شروع
بتلاوت آن سوره را که کردم [illegible] حال خود را چون [illegible] ظاهر شد
آنچه مولانا فرموده بود پس از تعجب زده آنجناب مشغول قرائت سوره شد که دیدم
و در آن اثنا شنیدم که آن نور ضیا از شکم مادر با من در قرائت همراهی مینمود و در آن حال که
من سلام کردم از آن حال ترسیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که در کودکی
ما را بحکمت با نطق گویا میگرداند و در بزرگی ما را بر عالمیان حجت میسازد پس هنوز کلام آن
حضرت تمام نشده بود که نرجس خاتون از دیده من غایب گردید که گویا در میان من و او حجابی زده
شد من او را ندیدم چون چنین دیدم فریاد کنان بنزد آنحضرت دویدم آنجناب فرمودند
ای عمه برگرد او را خواهی دید در مکانش چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده
کردم که دیده ام خیره کرد و آن مولود مبارک و امام انام را دیدم بسجده رفته و بزانو درآمده
انگشتان سبابه مبارک را بآسمان بلند کرده میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی
رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین ولی الله پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید و فرمود
اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا
یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و قدم استیلاء
و تسلط مرا استوار و ثابت کن و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس پدر بزرگوار آن
امام زمان صدا زدند که بمن ده او را یا عمه تناولیه وهاتیه ای عمه فرزند مرا از

برو او را بنزد من آر چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاکیزه یافتم و بر ذراع
راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا بنزد حضرت بردم و
مضمحل شده و محو گردیده بدرستیکه باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقائی ندارد و چون آن نور
عالم آرا را بنزد پدر بزرگوار بردم و نظر آن یگانه گوهر دریای افتخار بر پدر بزرگوار افتاد بآن
امام انام سلام نمود پس حضرت او را در بر گرفت و زبان مبارک بر هر دو
دیده اش مالید و بر دهان و بر هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید
و دست مطهر بر سرش مالید و گفت ای فرزند سخن گو بقدرت الهی تکلم کن یا روح الله
کرد تا خواست فلک در بزرگی استاد و طفل دبستانست پس آنجناب استعاذه فرموده و گفت
بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم
ما کانوا یحذرون پس حضرت صاحب صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر
و جمیع امامان فرستادند تا بپدر بزرگوار خود رسید صلوات فرستاد و ساکت شد پس در این
حال مرغان بسیار نزدیک سر آنحضرت پیدا شدند و بیکی از آن مرغان صدا زد که این
طفل را بردار و نگاه محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفته
بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند امام حسن ع
فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی موسی را بآن سپرد پس نرجس خاتون گریان شد
حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی
تو برگردانند مانند حضرت موسی که بمادرش برگردانیدند چنانکه حق تعالی فرموده است
فرددناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن پس حکیمه خاتون پرسید از آنجناب

در این چهل روز بود صاحب علیه السلام را با او برد بحضرت گفت در این روح القدس است
که موکل است به ائمه و ایشان را از جانب خدا الهام و توفیق و سداد میرساند و تربیت می نماید
حکیمه خاتون گوید چون بعد از چهل روز بخدمت آن بزرگوار رسیدم طفلی را دیدم که در
خانه راه میرفت پس من از روی تعجب گفتم ای سید من هذا ابن سنتین این طفل دو ساله است
حضرت تبسم نمود و فرمود اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر
خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در
شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن
ملائکه فرمان بردار ایشان میباشند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند حکیمه خاتون گوید
در آن پیوسته بشرف لقای آن بزرگوار در هر چهل روز مشرف میگردیدم تا آنکه قبل از رحلت حضرت
امام حسن بچند روز او را دیدم بمردی کامل بود و نشناختم بفرزند برادر خود گفتم این
کیست که مرا امر میفرمائی که در نزد او بنشینم فرمود این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من
و عنقریب من از میان شما میروم باید سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از
چند روز حضرت امام حسن عسکری بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون آن حضرت را هر صبح و شام
ملازمت مینمایم و از هر چه سؤال مینمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سؤالی بکنم هنوز
سؤال نکرده جواب میفرماید و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت عسکری و بعد از وفات
آن حضرت آن جناب را دیده اند و معجزات از وی بسیار مشاهده نموده اند و از الجمله شیخ جلیل محمد
بن بابویه قمی روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری
میکردم و نامه های آن حضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض از عالم بقا ارتحال
فرمود مرا طلبید و نامه چند نوشته بمداین و فرمود که بعد از پانزده روز باز داخل سر من رای

خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابو الادیان
گفت ای سید هرگاه این واقعه بظهور رسد امر امامت با کیست فرمود هر که جواب
نامه های مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین
من است گفتم دیگر بفرما فرمود هر که بگوید در همیان چه چیز است او امام شما است مهابت
حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه ها را باهل مداین رسانیدم
و جوابها را گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود روز پانزدهم داخل سر من رای شدم و صدای نوحه و
شیون از منزل منور آن امام مطهر شنیدم و چون بدر خانه رفتم جعفر کذاب را دیدم بر در
خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت
میگویند پس در خاطر خود گفتم اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق
که اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور
مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم
بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و
شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم حضرت امام حسن عسکری را دیدیم کفن
کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر گوید
طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید
و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر
شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی حضرت امام
علی نقی دفن کرد و متوجه من گردید و فرمود که ای بصری بده جواب نامه ها را که با تو است پس
تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم دو علامت از آن سه علامت امام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت

دیگر مانده است و بیرون آمدم پس یکی از حاضران مرا از نام حضرت ابوجعفر کشف برای آنکه جهت

برادر تمام گشته بود او امام بحث مرا که جواب طفلی صغیر کشف و آنکه مرا گذارد [illegible] بیوم و جمیعشان

پس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن ع و چون دانستند وفات

یافته است پرسیدند امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت

و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه‌ها و مالها چند هست بگو که نامه‌ها از چه جماعتی است و مالها چه مقدار است

تا تسلیم نمایم جعفر برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند [illegible] در فکر شدند و حیران ماندند

بایستادند در این حال خادمی بیرون آمد از جانب حضرت صاحب و گفت با شما نامه فلان و فلان شخص

و فلان و فلان هست و همیان [illegible] که در آن هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی

مطلا و نقش کرده‌اند آنجماعت نامه‌ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است

امام است این نامه‌ها و مالها را بگیری او امام زمان است و مراد حضرت امام حسن ع همین همیان بود و ابوالادیان

مخفی شد آنچه از امام شنیده بود پس جعفر که اسب رفت نزد معتمد خلیفه با حق از زمان بود و این وقایع

نقل کرد و او فرستاد کاران خود را فرستاده صیقل کنیز حضرت امام حسن را گرفتند که آن طفل را با

شان ده و او انکار کرد و از برای دفع مظنه ایشان گفت من حمل دارم از آنحضرت پس

او را نزد قاضی ابی الشوارب بردند و چون فرزند متولد نشود او را گذاشتند تا که عبدالله بن یحیی بن

خاقان وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درمانده

دکنیزک از خانه قاضی گریخت و بعد از آن [illegible] بازگشت و دلیل بر امامت آن امام و احادیث داله بر وجود آنحضرت

در کتب موافق و مخالف بسیار است که صاحب فصول المهمه و صاحب کشف الغمه از ابوداود روایت

نموده‌اند که از رسول صلعم مرویست که فرمود لا یذهب الدنیا حتی یملک العرب

رجل من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی بعد از آن کواهی رسیده تا آنکه مالک شود عرب را

مردی از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و همچنین در رسالت [illegible] ذکر شده است خبری

از ابوداود و [illegible] سنن و غیره که اگر باقی نماند از دنیا الا یک روز که آنروز را دراز گرداند تا بیرون آید مردی

از اهل بیت من که دنیا را پر از عدل کند چنانکه پر از جور و ظلم باشد و موافق باشد اسم آن

اسم مرا و اسم پدر او اسم پدر مرا و ترمذی نیز همین حدیث را در جامع خود ذکر کرده اما اسم

ابیه اسم ابی را ذکر نکرده‌اند و ابوداود در کتاب خود روایت نموده و اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی را از آن

و السنه و همچنین از ابوهریره روایت نموده که از رسول صلعم شنیده‌ام که گفت

لا تقوم الساعة حتی یملک رجل من اهل بیتی القسطنطنیه و جبل الدیلم و لو لم یبق

الا یوم لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یفتحها و از این باب احادیث در کتب مخالفین

بسیار است **از آنجمله حافظ** ابونعیم احمد بن عبدالله از اکابر علمای اهل سنت چهل حدیث در باب

مهدی آخرالزمان جمع نموده و در کشف الغمه و فصول المهمه و غیره ذکر کرده‌اند و الاحلال [illegible] متعرض ذکر آنها

نشده‌ایم و صاحب کشف الغمه خبری از مفضل بن عمر روایت نموده که او گفت از امام بحق

ناطق جعفر بن محمد الصادق شنیده‌ام فرمود چون قائم آل محمد علیه السلام ظهور کند زمین را بنور پروردگار

خود چنان روشن خواهد ساخت که خلق را از نور آفتاب مستغنی سازد و تاریکی از روی

زمین برود و از برکت وجود آنحضرت مردمان را عمرها دراز باشد و بیش و عمرهای دراز تا بجائی رسد

که شخص القدر باشد هزار فرزند و فرزند زاده [illegible] همه از ذکور و زمین و دفینه‌ها و گنجها

و ذخیره‌ها و معادنها همه خود را آشکار سازد و بدهد چنانچه گنجها و دفینه‌ها همه نظر خلق درآید و چنان شود

که مردی خواهد که زکوة مال خود را بمردی دهد مستحق زکوة نیابد و همه اینچنین مستغنی باشند و حق تعالی

مردم را از فضل خود چنان مستغنی ساخته باشد که هیچ یکی محتاج نباشند و حق اصحاب

حق خود خواهد رسید و هیچ دینی و مذهبی غیر از دین اسلام نخواهد ماند و اهل بدعت و هر مذهبی

باسلام بلی خواهد بود و اعتراف بایمان خواهند کرد چنانچه حق تعالی میفرماید وله من
فی السموات والارض طوعا وکرها والیه ترجعون غیر از وجود دیگری در آنحضرت قبول اسلام
نخواهند نمود هرکه در اسلام و در ایمان باشند بالطوع در غیبت و بار کنند همه مردمان و بعضی از آن
بحق تعالی است زیرا که طریق خوبتر بعث الرسول در آن زمان و قبل از آن زمان ممکن نیست مگر بطریق
معرفت اسما و صفات الهی و آن معرفت رسول و زوج الطاهرة البتول والصدیقة الطاهرة
و عترت طیبه ایشان است در اسماء الحسنی و صفات العلیا نه علیهم الصلاة والسلام و بیان
ناظر است بتبر دعائی که جناب ابو القاسم بتوسط عثمان بن سعید از ناحیه مقدسه صادر شده و در ایام
رجب خوانده میشود و آن این است اللهم انی اسئلك بمعانی جمیع ما یدعوك به ولاة امرك
المأمونون علی سرك المستبشرون بامرك الواصفون لقدرتك المعلنون لعظمتك بما
نطق فیهم من مشیتك فجعلتهم معادن لکلماتك وارکانا لتوحیدك وآیاتك و
مقاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك و چون که این بزرگواران
اسماء الحسنی و صفات العلیا نه و معرفت ممکنه الیه خاص نمیشود مگر بمعرفت اسما و صفات
ایشان که عبارت از تجلی نوریه و شئونات جنبه حقیقیه ایشان است غیر شئون ایشان
را یا بی جمال و مطلع کشف و مقام وجود و منظر بهر شکل ایشانند و اگر این شئون ایشان متحقق
نشده بود هر آینه بسط از شمس ظهور حقیقت ایشانند ذوات این بزرگواران در مکمن خفا و
غیب الغیوب بطون بوده و بی شئون ایشان اگر محجوب بودند بر ذوات و خفا و ذوات ایشان
باعث بر این حجب دیگری محجوب من حیث الانقطاع و الاستتار بهتر است لیکن ظهور ذوات ایشان از
از برای خلق و شئون ایشان که مظهر آن ایشانند ممکن نیست به ظهور در این مظاهر و مرا
و محجوب و بیان آن مرقوم شده بحسب مولانا صادق علیه السلام در باب ارکان ایمان و مظاهر [illegible]

در حدیث طویل نقل از مراتب کمک بعترت طاهره است و آنکه توبه و ایمان و عمل صالح
و اهتدا در درایه شریفه و انی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی است
با هم مربوطند و شرط صحت و قبول هر یک در اهتدا باشد تمام نمیشود و مقصود از اهتدا اهتدای
بعترت طاهره است و اهل شرط اول و تارک این ضال و گمراه است مگر اهل آنچه در آیه
صرف قبول باشد که عمل صالح ولو قبول کنند عمل صالح را اگر بوفا بعهود و شرط واو کسیکه وفا کند
از برای صد اثر ظاهری و استکمال کند آنچه وصف شده است در عهدی که از او فراگرفته شده است
برسد بآنچه در نزد صد است و استکمال دعا الذی [illegible] و تحقیق صفای عز و جلال است
کرده است عباد را الطریق هدی در طریق هدی مناره اگر ائمه عباد نه از برای ایشان [illegible]
و اشک [illegible] در اما مور کرده با تباع ایشان [illegible] از آنکه اهتدا
بهر [illegible] و کمان کرده [illegible] ایشان [illegible] من حیث لا یعلمون زیرا که
هرکه اتیان بابواب ایشان نمود [illegible] و کسیکه از راه ابواب [illegible] طریق هدایت
شد اینکه فرموده اعلموا ان الله لو انکر رجل عیسی بن مریم علیهما السلام واقر بمن سواه من
الرسل لم یؤمن اقتصوا الطریق بالتماس المنار والتمسوا من وراء الحجب الآثار ولتستکملوا
امر دینکم و تؤمنوا امر دینکم بالله و ترجمه این کلام اینکه که اگر مردی انکار کند عیسی بن
مریم علیهما السلام و جمیع [illegible] ان غیر از عیسی [illegible] خواهد بود [illegible] اقتضای [illegible] و پیروی راه
کنید بالتماس منار [illegible] طلب کردن امامان [illegible] طریق [illegible] پیروی در راه
کردن طریق نمود و طلب کنید [illegible] از وراء حجب آثار را و استکمال امر دین خود نموده ایمان [illegible]
عالیان [illegible] باشید [illegible] ذکر کردن آنچه [illegible] این بود [illegible] مطلوب [illegible]
موقوف است بر طی طریق [illegible] ائمه دین [illegible] زمان غیبت قائم [illegible] و آن فرع شناختن

دو ذات نورند است ان که مثال مصابیح بوده اند باشند و حجب است ان منظور است شیخین و اصحاب
اسرار است شده بو افتخار اقدام است ان حرفی بوده فهم در راه بگذارند پس آن تا ز اقدام ان
در راه الحجب معروف حجب و معروف محجوب پس این حجب بعضی حجاب بوده و اظهر حامل حجب بر حجب ایشند ذات نور است
نه اینکه حامل حجب بر ائمه کنیم چه در اخبر ذکر شده و در خبر اول روایت تا پس او نه برروایت است
و موید کلام با صحیحه عیسی بن ابی منصور است از ابی عبد الله که در خطاب بمفضل یا ابن ابی یعفور رسول
رسول الله صلی الله علیه و اله هفت خصلت است در هر که متصف بان بوده باشد هست بین یدی الله
و عن یمین العرش ابن ابی یعفور عرض کرد که کدام است ان هفت خصلت فرمود اینست نمودم و دوست دارد مرد
مسلمان از برای برادرش انچه را که دوست دارد از برای عزیز ترین اهل خود و ناخوش دارد از برای
او انچه ناخوش دارد انرا از برای عزیز ترین اهل خود و بنا صحیحه او الولایه بفرف فالعل و بغض کند از برای
او ولایت را پس گریست ابن ابی یعفور و عرض کرد چگونه فالعل و بغض کند از برای او
ولایت را فرمود یا ابن ابی یعفور اذا کان منه بمنزلة الشر ابه بثله همه تفریح لفرحه و حزن
لحزنه ان هو حزن و ان کان عنده ما یفرج منه فرج عنه والا دعی الله له راوی گوید
پس ابو عبد الله فرمود و ثلث لکم ثلث ان بعضیه مذکور شد در عبارت از خواهش برادر
ایمانی انچه برای خود خواهد است تا آخر متعلق بشماست در نسبت بعضی بکر با یکدیگر او داده باشند
و ثلث لنا و سه چیز دیگر است که بعضی با و بر بودان این است در نسبت نفس با رد و انکه
کلام بکند از بیه در عقب ما و بر روی ما نسبت و دیگر انکه بکنیه ما صفت ما را الیس اتفاق ظهور قائم
ال محمد کنیه در ان ظهور است ما است پس هر کرمن کسبه بین یدی تبارک و تعالی خواهد
بود پس متصف بخواهد بود است ان هر که است زاز است ان باشد پس چگونه خواهد بود ظهور ان که
برده صف از حبان کمجه ده شده و عالم را بنور وجود خود را ضایه فرمود اثار الکوز در محض عدل

و صفات با نه باند چه ظلمت لیل بانوار ظهور و شمس حقیقه ذات با نه کو ابد مانند چه که کرامت
است ره و نفسه در ایشان اسما الله و صفات الله و ید الله و قدرت الله و معرفت الله بمعرفت
ایشان حاصل میشود و عالم ایشان عالم حب مطلق است و حب اول مراتب حق است چنانکه فاز بحب
در کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف بران دال است پس تفریع
در فخلقت الخلق دال است بر انکه خلق خلق از کمال حب اجمالی حق حب است از برای ظهور حقیقه حب
پس ایشان حب حقیقی و حب بالاصاله است و دیگران حب بالتبع و بتابع او قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله پس حقیقه محمدیه مرآت کمالات الهی و ائمه طاهره مرآت سر محمدی
و خلق مرایای کمالات او بند مع التفاوت بقرب معنوی پس ایشان صلوات الله و سلامه
علیه مرآت وجه الله و غیر از ایشان اینه دار چهره محمدیه و اهل بیت ایشان مبالغه شده اند بغیر ایشان
من رانی فقد رای الحق و این بتقریب اتحاد اثنینیت است الی ذات الله و نه بتقریب صورت
حلول است واجب ما دام ان سرور الاعتبار در کلیه حکمت ظهور واجب با اجلاب از نفی لهو و
تقریب است پس مقام مهدی مقام لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول است و
او بهمان حقیقت است و من ارتضی من رسول همان رسول مطلق است زیرا که صاحب مرتبع است و غیب الغیب
و مجهول نمیباشد در اطلاع بر غیب اینکه ذات و بعضی سر اطلاع بر غیب ذات که حقیقه بلا حجاب
حامل را داده است و این غیب مطلق اینکه سر آل محمد است و هیچ پیغمبر مرسل و هیچ ملک مقرب
حامل ان نمیتواند چنانکه در عترت طاهره مروی است و چنان عرض کرده شده ده پس
در حامل ان است زیرا که ما پس پیغمبر بالاصاله و اولاد و عترت طاهره با تحاد حقیقه و النسبه تا بیا
حامل آمده پس حقیقه ایشان از نوع ازلی الحقیق و متفرع بالسر است در انبیا و صفیا و اوصیا
بر ان بلا حجاب و بلا حجب اطلاع ندارند پس نزد النبیین است در بلا حجاب ان را دیده

نیز با پرده خود در است به عنود و لکم بر رایة القلوب کشف لی الالباب حق را در پرده رقیقه
خود دیدش به دیده حقیقت خود دید حقیقه ایمان است دید پس ان نظر را که هو حقه تعبیرست
ظاهر خود داد بصورت الحقیقه پس غیر او را ممکن نیست مگر با پرده حقیقت او را است به گونه
چنانکه ممکن است مشاهده عرفان رب بعد رب تند پس عرفان نیز لابد عرفان او نیست
و منزلات عرفان باو نیست پس او مقصود از ایجاد است عارف و معروف اوست پس مظهری از حقایق
امکانیه معروف او تواند بود دوات رحقیقتا د توانند نمود ممکنی نیست پس چنانکه تعبیر از وی ممکن
نیست کنه کمال بودن حق رتبه واجب الوجود ممکنی نه واجب اما واجب پس لطف اشتمال
نمود در واجب که اثر نبود اما ممکن پس کنه ابدا را اثر ممکنی در ان دو سطوع و ظهور نور واجبی و جمیع حقایق مجهول
حقیقی مدلول باسمی تواند بود و معروف تواند بود مگر مرآت حقیقه خودش و ان مرآت حقیقه
علویه است چنانکه نسبت بقا است رحقیقت پس تقرب ظهور ان حقیقت حقیقه نبویه نیز ظاهر
خواهد بود ولکن نه مرتبه الحقیقه من حیث المرآت و انما الحقیقه علویه انسان است لیس انسان کامل
حقیقه محمدیه باشد و مرآت حقیقه محمدیه است پس معروف حقیقه محمدیه است در مرتبه تاخر از
حقیقه محمدیه و حقیقه علویه انسان است لیس انسان کامل حقیقه محمدیه باشد چه حقیقه محمدیه ظاهر و حقیقه علویه
مظهر است پس حقیقت محمدیه در مرتبه حقیقت علویه انسان کامل است و ظاهر حقیقه علویه شد
پس حقیقت علویه درین مرتبه معروف و اسم دارد و ان انسان علم البیان است و ان ثمره
براین است قوله ثم ان علینا بیانه چه پیغمبر صلعم در مرتبه الرحمن علم القران است پس علم القرآن
القران پس علم اول عالم امرست زیرا خلق و عالم ثانی عالم خلق است مانند ذکر خلق در تفریع ثانی نه
در تفریع اول کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف پس عالم
اول عالم الوهیت است و عالم ثانی عالم ربوبیت است پس عالم اول عالم ظهور حقیقت است

بظهور

بظهور قران وان یعنی تعلیم قران است زیرا که عالمش عالم ظهور وحدت غیر ممیز فیها شیء من
شیء است و عالم ثانی عالم تمییز بالفرقان و البیان است و لهذا اعتبر در علم القران اعتبار الحقیقه و
وحدت است اعتبار الحقیقه علم القران است و اعتبر تمییز ظهور قلم اعلی است در ها دی کلی اللوم و الکلمات
بعنوان اجمال مقام ظهور قلم و نفس بظهور در مظهریش مقام ظهور نقطه باست وان مقام ظهور حقیقت
لوح کرم و معظم و مفخم علوی است و مطالب نعم کرم محمد است وان مقام التفصیل است ثانیه الحمد پس عالم
ظهور الوهیت عالم ظهور وحدت جامعه مرتبه اسماء و صفات است بلا تمییز پس ان مقام مقام اذا
بلغ الکلام الی الله فامسکوا است چه ان مقام مقام ظهور ذات است باسم اعظم الاحد
الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد بلا اعتبار ظهور صفت ممتازه من
الاخری ولا اسم ممیز لاسم الاعظم الذی لیس هنالک پس ان عالم برزخ بین الغیب و الشهاده است
بوجهی و بوجهی غیب مطلق و محض غیب الغیوب است و پس از ان عالم ظهور ربوبیت است
تقرب ظهور حقیقه رحمانیه اولا پس ان عالم نیز حظ از وحدت و اجمال دارد و تفصیل است
از برزخیت ما بین غیب و شهاده و اجمال و تفصیل و لهذا رحمن از جمله صفات خاصه است مانند
اسم الله و اسم خاص است و تقرب الف قسطی صفه توسط بین بین واجب و التفصیل متوسط
باشد ما بین الله و اسم خاص است هر چند رحمت رحمانیه عام است نسبت بنوع دیگر کافر و
رحیم و صفت عام و حیث عدم الاختصاص با الله هر چند رحمت رحیمیه مخصوص مومن است و مذکور
شد بعنوان اجمال و بعنوان التفصیل سابق در خلق الانسان علمه البیان پس مقام علم القران
مقام جمع قران است و مقام ان علینا جمعه و قرانه است در حدیث المعروف نیز مراد از نزول از
عالم وحدت شده در فواد نبیه امر به نبوده دان التفصیل و تمییز نبود و مقام خلق الانسان علمه البیان
مقام ثم ان علینا بیانه است نزد مترتبه ان قران مرتبه فرقان و کلام مرتبه کتاب و علم

وصورا اما اجمالا املای نبوی بمرتبه قلم شده ومفصله نازله بنبوت علویه که هر چند قرآن کلام خدا
حقیقتش قلبی است وظاهر در مرتبه فوادی و تعلیم رحمانی از آن نازل در لوح قلب و حسب
العدد و حقیقتش نزول مجموعی شده و بانزال روح الامین بر قلب سید المرسلین چنانکه فرمود نزل به
الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین لیکن مانعی ندارد که این انزال صورت فرقانی
طلب آن فواد باشد چه فواد فعل الهی است و روح الامین لسان فعل الهی است و شکم لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون فعل صادر از ایشان منسوب بسوی فاعل فواد خواهد بود مانند قرآنست
درین ناظر است فاذا قراناه فاتبع قرآنه و نیز توانند بود که تعلیم و جمع کتابت باشد بتوسط قلم
اعلی چه کتابت بمعنی جمعست پس آن جمع جمعی [illegible] آن معنی که خواهد بود بتوسط قلم اعلای الهی چنانکه
میفرماید الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم پس آنچه قلم اعلای فوادی بر لوح قلب
نبی نبشت و جمع و کتب شده بحکم ان هذه المطهرة بحقیقتها ثم ان علینا بیانه در نبشت و جمع نبشت
کتب و جمع شد تعلیم رحمانی و نبشت و کتب و جمع بتوسط قلم نازله قلبیه نبوی چنانکه تنزل شود در لیلة القدر
قلم اعلی و [illegible] اقلام بتوسط مقتضی تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر بنصف
بصفت تنزل شده کلام ابرار است مرتبه بمرتبه [illegible] دارد که در آن توسط و نسبت
و اقلام مرتبه در کار است چه هر علمی که با نسبت نبشت و کتب و جمع و بیان شود در لوحی لوحی
مناسب و قلمی مناسب در کار دارد چه آن اثر است و اثر صفت مؤثر است پس هر علمی تعلیم قلم اعلی
در لوح کریم مرتبه علم اولا و در لوح محفوظ با مرتبه علم ثانیا و بتوسط اقلام این الواح در الواح تحت نوشته
شد تا بالقلم آل محمد و بقلم الواح گشت در الواح گشت و بتوسط این اقلام گشت
الواح فوق و اقلام گشت نخسته و همچنین از ادراک این الواح و سر این علوم الکتب و کیف فوقه
و صفات نبشت و کتب و بیان بشود پس سرا سرا امام که بجلیه قرآن در معنی آنها ظهور نور الکلی خلافت

سوره مبارکه انا انزلناه فی لیلة القدر ظاهر و اشک داد که دیده و سر خلافت آل امام آل
با محمد که مرتبه نزول علوم شده چه آن حضرت با آن مراتب و بیان کرده اند اقلام بطوریکه
از خانه دل ایشان ظاهر است بوده و سر نشانه بجز در آید میشود اگر چه آن را ندو فرقان
به آن است چه الواح و اقلام از الواح و اقلام گشت چنانچه و ادراک آن فرا و فوق بالاتر
و ناظر است با تکلم ثانی آن عبارت که از گشت اقلام علوم و نبشت جمیع علوم در الواح عالیه
نبویه و اما به نص صریح در قول خدای عز و جل ن والقلم وما یسطرون که مفتاح اسم آن
و ناظر است و او کلام رحمانی و صفت خاصه است در حقیقت رحمانیه عالم است لیکن بر تکلم که آن
بر آنکه ضمیر صفت یاد شده است چنانکه ضمیر رحمانیست نیز یاد شده و لفظ گویند که ن اشاره است
که مرتبه که در باطن و عقل و جنب ایجاد و اشیا رسید و در صورت مرفوع الکمال وارد گشته که از
رسالت در آن وحدت از نور و قلم است که حضرت خضر رسالت برگشت در اول حضرت
صاحب الامر در او و فوق نهر آن است و ن اسم ماهی است و مراد به آن جنس است و جمع او
الوان و تخصیص ذکر بآن باعتبار آن است که آن از آیات عجیبه او سبحانه است چه در آب
ایجاد آن شده بوده و آن علت حیات جمیع اشیاست و ناظر است بآن و من الماء کل شیء حی
افلا یؤمنون و ابن عباس و مجاهد و سدی گویند مراد ماهی است که دنیا بر پشت اوست
و او را یهموت گویند و از امیر المؤمنین منقول است که اسم ذی النون است که گفت علیه السلام
ما لی دیکم کالکم سکونا والله دین خلق البلهوتا و در نسخه دیگر خلق البرهوتا وارد این
سوره کلام مالک بحافظه دیگر که ایشان ماهیان چنین باشند که در دریای رحمت حق شنود
غوطه خورده و هرگاه از دریای رحمت خارج شوند تصرف نامه و حیات کالمله گشته ایشان
نحو اهل قول الله از تصرف ایشان و خبر از ایشان بود در رحمت حق است و باز تصرف دنیا را

در بیان عظمت خالق زمینها

است ان مخلوق شده لهذا الشیء و تصرف کامله تصرف در کائنات بنمایند و در خبر است
هرچون حق سبحانه زمین را بیافرید و او را ازهم بشکافت و هفت طبقه کردانید و فرشته را از اسمان
کردد و دستها از مشرق تا مغرب کشیده و این هفت زمین را بر دوش کرفت و برای قرار وی
کاوی اکر از فردوس بهشت فرستاد او را چهل هزار قوایم بود و اقدام بر کوهان ان نهاد و چون
قدم ان بر کوهان ان قرار نکرفت پس یاقوت سبز فرستاد طول و عرض ان یاقوت پانصد ساله راه
بود و ان را بر بالای کوهان نهاد و ان فرشته قدم بران یاقوت نهاد و قرار کرفت و برای قرار
کاو قوایم سنگی سبز از بهشت فرستاد ان مقدار که فرشته اسمان و هفت زمین بود و این سنگ است
که لقمان بپسر خود کفت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة و بعد از ان برای قرار
ان صخره ماهی را فرستاد و ان سنگ را بر پشت وی نهاد و بانی اعضای وی چیزی دیگر
ان پشت و ان ماهی بر اب است و اب بر باد و قدرت حق تعالی استاده و ظلمت
و ظلمت بر ثری نه و از کعب الاحبار روایت است که ماهی وسوسه ابلیس خواست که بکند و
درپشت وی جنبید از دق تعالی جانوری بیافرید تا در بینی وی رفت و بدماغ وی رسید
ماهی بنالید فرمان رسید بیرون امد و در برابر وی بایستاد تا اکر غرضی جنبیدن کند
وی در رود و ماهی کنه خوف ان ساکن شده و اصلا حرکت نکرد و تقطیر این خبر صحیح است
این با بوبه و الله اعلم الصلاه و رجوان را مختصرا برای جوان این است
بکند محمد بن کثیر از احمد بن محمد از عبد الرحمن ابن ابی نجران بعض از کن و سکون جیم از صفوان
حلف بن حماد از حسین بن زید از امام جعفر صادق کفت امد زینب عطاره
بری زدوش نکاه خشم سوی زنان بیغمبر و دختران ش و دهن وقت ان خوشبوی را
بس امد بیغمبر و داد نزد ان بود که عطر چون امدی نزد ما خوشبو شد خانهای بس

بالای ان مو

در عظمت ضرورت
حدیث زینب عطاره

ازبز

زینب عطر کرده خانهای تو ببوی تو خوشبوتر است ای رسول الله فرمود چون فروشی درست
وزن کن و امیخته مکن چه ابرست که ان نکو پیدا است و باقی و ارزنده تر است مال داری
عرض نمود با رسول الله ببرد و در خبر کار از رو بمشی خود را خواهم که ازش سوال کنم تر از بزرکی از عظمت
و جلال پس کفت ای بزرکست شده بزرکی الله ترخبر بسیار است از بعض ان بعض ان کفت بدرستیکه
این طبقه زمین با نقش چیزیست که بر ان است نزد طبقه دیگر در میان ان است مانند حلقه است
در بیابان فراخ نزد ان حلقه و ایند و طبقه با نقش چیزی که در انها است و نقش چیزیکه بر انها
نزد طبقه دیگر در بیابان است مانند حلقه است در بیابان فراخ از نزد ان حلقه و یکی طبقه سیم
و چهارم و پنجم و ششم رسید بسوی طبقه هفتم زمین و خواند این ایه را از سوره طلاق خلق سبع سموات
و من الارض مثلهن از برای هفت اسمان را و از زمین مانند ان هفت اسمان را و بعد فرمود ان
طبقه زمین با نقش چیزی که در ان است و نقش چیزیکه بر انها است بر پشت خروس مانند حلقه است
در بیابان فراخ نزد ان حلقه و ان خروس ان را است که دو بال دارد یک بال در جانب مشرق و یک بال در جانب
مغرب و پای ان در زیر خوم است و از جانب شمال و از جانب جنوب و دو پای ان در تخوم است
ان هفت زمین و خروس با نقش چیزیکه در خروس است و نقش چیزیکه بر خروس است بر سنگی مانند
حلقه است در بیابان فراخ از نزد ان حلقه و ان سنگ با نقش که در ان است و نقش چیزی
که بر ان است بر پشت ماهی مانند حلقه است در بیابان فراخ از نزد ان حلقه و ان هفت زمین
و خروس و سنگ و ماهی با نقش چیزیکه در ان است و نقش بر ان است بر دریای تاریک مانند
حلقه است در بیابان فراخ از نزد ان حلقه و ان هفت زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای
تاریک بر هوای روند مانند حلقه است در بیابان فراخ از نزد ان حلقه و ان هفت زمین
و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک و ان هوا بر خاک نمناک مانند حلقه است در بیابان

والمراد به الثری کما ورد فی الحدیث

و نقش چیزی

فاما از غیران حلقه لیکن از آن جمله است این آیه از سوره طه له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما
تحت الثری یعنی از او است آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه در میان آنهاست
و آنچه در ما بین خاک نمناک است که از آن منقطع شده غیر از خاک نمناک است که با نجوه در قرآن در دو جا
ما تحت الثری مذکور است و خصوصیت آن مذکور نیست پس زیر سوده مجموع اینها نزد آسمان
اول غیر حلقه الیست در جای خود فاما از غیران حلقه و همین نسبت با آن عظم و قسمه سوده مجموع که
مذکور شد نزد دریای بازداشته شده و از این زمین همان نسبت باقی است و مجموع اینها با دریای
مکشوف در نزد جبال بزرگ بر همین نسبت و قوله هذه الآیه و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها
بر دو یعنی قوله این آیه را از سوره نور ... در آورد و از موضع مرتفع تر از موضع سحاب در کلام
از کوههای که در آن موضع است از تکرار که پس از آن ... سوده مجموع اینها نزد هوا فاما در میران که
میشود در آن و لیکن همین نسبت است و مجموع اینها نزد دریای زمین مانند حلقه الیست در جای خود
فاما از غیر الکلفه و مجموع اینها نزد کرسی همین نسبت دارد و قوله هذه الآیه وسع کرسیه
السموات و الارض و لا یئوده حفظهما و هو العلی العظیم پس خواند این آیت را از سوره
بقره که آیه الکرسی گرد کرسی آسمانها و زمینها را ... بلکه او را احاطه آسمانها و زمین و او
بلند مرتبه و بزرگ مرتبه و مجموع آنچه مذکور شد از ارضین و آسمانها و سبع طبقات و طبقه کوههای
بزرگ و آن هوا و پرده و دشتی و کرسی نزد عرش مانند حلقه الیست در جای خود فاما از غیر
الکلفه و قوله هذه الآیه الرحمن علی العرش استوی و قوله این آیه را از سوره طه که رحمن
بر کرسی است و بر عرش استوا ... مستوی شده العظمه لله الواحد القهار باری
بر گردیم بر آنچه منظور و مقصود بود از نام محمد ... صلوات الله علیه و آله بیست و پنج حرف گرد
ن ... است در بیست و چهار ... دارند ... و آن

از غیر شعبه تر است و از شعبه غیر نزد لیکن از آن قسم اسم که از ذر است و طول این نسبت
زمین است و با آن لوح محفوظ مکتوب شده از کرده بنویس قلم هر چیز را که بوده و هست
و خواهد بود تا روز قیامت نبوت و احکام شریعت نبوی و مصطفوی با آن محفوظ گشته
و از عملها نیز است که البیان بیان تبیان اللسان و بیان الاقلام بیان اللسان
ید دست با الاعوام و بیان الاقدام باقی علی الانام بیان هست بیان زبان بیان
... زبان بر درد و زبان منتهی شود و سبب آن زبان بر صفحه روزگار باقی مانده و انکلام هم
مؤید قوه است بر لقای حضرت صاحب الامر بر صفحه روزگار تا روز قیامت چه آن
نبان قدرت تا بر و جهت و اوست لوح محفوظ و اوست قلم اعلی چنانکه مولای متقیان علی
فرماید انا اللوح المحفوظ و انا القلم چه بیان آنکه گذشت و بنا بر این مقدار شد
شبهه بر او نیست که در رفع شبهات نماید و در تلقین است از صورت عددی
حرف مکتوب ن پنجاه است و ملفوظ آن صد و شش چنانکه صد و پنجاه و شش
مطابق عدد نام نبی اعظم اکرم است که عدد بسیط و صغیر آن است و ده گرد و صد و پنجاه و شش
هر عدد موافق الملک الواحد است و از این عدد نقص عدد مکسوران نماید و جمع آن را
ملاحظه نماید سبعه و نصف و چهار بنظر آید و مطابق است عدد هو قائم بالقسط و
چون عدد مکتوب و ملفوظ را استنطاق نمایم ق ن و خواهد بود و عدد صحیح آن صد و
چهل و چهار خواهد بود و از مکسوران عدد صد و سی و پنج بظهور برسد و مجموع و ترکیب هفتاد
باشد مطابق عدد الله لطیف بعباده و با اضافه عدد و بسیط و صغیر مطابق آن
عدد سر الهی و با اضافه عدد و بسیط و صغیر اصل اضعاف آن و در مرتبه را از آن
بیفزاید با الصد و نصف خواهد بود و موافق عدد اهل الکسر و العلی و چون بصورت

عدد هر مرتبه تضعیف بود دیگر بسته زوج و لا فرد قسم باید صورت بسته خواهد داشت و آنرا
از عدد کلی وضع نمائی با عدد هر دو [illegible] مطابق آید عدد ابی القاسم محمد بن الحسن و هرگاه
بمرتبه نقطه است عدد [illegible] و صفری در آن تضعیف سازی مطابق آید عدد صاحب الزمان
و هرگاه از عدد حروف مسطوره [illegible] بیست و هشتاد و نه بوده است کثرت ملاحظه نمائی مضمون [illegible] ۲۳۰
محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد [illegible] حروف از جمیع کلی وضع نمائی [illegible] بیست و [illegible] ۲۲۶
بماند و خواهد در مقام [illegible] کنت علیه السلم [illegible] سر الهی الله لطیف بعباده [illegible]
النبی الملک الواحد الامام السید العلی ابی القاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان علیه السلم

و چون محقق آن [illegible] از روی بصیرت نظری مطلع و مقطع [illegible] حروف انداز [illegible] صورت مفتاح و مغلاق نور
نبوت [illegible] خواهد [illegible] انجام آن [illegible] و همواره دایر است تا قیام قیامت
و این [illegible] بطور [illegible] المصحف [illegible] جانب آن [illegible] کاهی [illegible]
حروف سور مقطعه سوره الر [illegible] و در سور وسط حم و در سور اختتام ن چنانکه اسم
شریف الرحمن [illegible] است و بیان آن [illegible] الرحمن علم القرآن
[illegible] از این حروف [illegible] الفوز [illegible] در [illegible] و اختتام [illegible] داران
حروف ن در اختتام سور مقطعه [illegible] اسرار [illegible] صاحب الامر [illegible]
[illegible] غیبت الکبری [illegible]
[illegible] غیبت الصغری [illegible] غیبت کبری بود [illegible]
[illegible] بود و از جمله [illegible] عثمان بن سعید عمری است [illegible]
او از حضرت امام حسن عسکری [illegible] بعد از فوت [illegible] ابو جعفر محمد بن عثمان قائم مقام
او گردید [illegible] امام حسن عسکری [illegible] جانب حضرت صاحب [illegible] آن حضرت

بعد از

عنوان

بعد از فوت پدر نامه نوشت انا لله و انا الیه راجعون تسلیم امر خدای را و راضی شده ام
بقضای او [illegible] پدر تو با سعادت زندگانی کرد [illegible] حمیده [illegible] خدای رحمت کند
او را [illegible] اهتمام کند [illegible] در امر [illegible]
کند [illegible]
[illegible]
او [illegible] است پس خدا
او را [illegible]
[illegible] تعالی
[illegible] مقام او باشد
با [illegible] خدا [illegible]
خدا [illegible]
و ابن بابویه از او روایت کرده است [illegible] صاحب الامر [illegible] در موسم
حج در کعبه [illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] حضرت صاحب الامر [illegible]
ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کرد [illegible] امام [illegible]
و در ماه شعبان سال سیصد و [illegible] صاحب الامر
علیه [illegible] صلوات الله [illegible] بن محمد سمری [illegible]
و [illegible] امر نیابت با او بود و در [illegible] ماه شعبان سال سیصد [illegible]

این علت تا بر کدام بود از علما و مجتهدین شیعه در این عالم بقا از کمال بود و در ابتدا غیبت کبری
شده و آثار امامت ظاهرا منقطع گردیده و در زمان غیبت بشرف لقاء آن بزرگوار جماعت بسیاری از
اخیار رفقا بزرگ دیده اند و او را شناخته اند و بعضی از اسرار قرب شناخته اند پس ممکن است توجیه بودن حضرت
هر از آن حضرت مردود است هر که دعوی کند مراد دیده است پیش از خروج سیف در صداهای اسماء او
دروغگو و افترا کننده است مراد این باشد هر که دعوی کند که دیده است او را و شناخته
دروغ میگوید و اگر با دعوی مشاهده دعوای نیابت و سفارت کند دروغ میگوید

سؤال

تتمیم للمرام گویم منشاء شبهه کاهی عارض میشود از برای جمعی از ضعفاء العقول باینکه حکم صلاح و نظام عالم
در آن باشد که همیشه حجت ظاهر باشد و بودن او لطف محض و فیض مطلق باشد انبغی در زمین
هر آن حجه ظاهر و هویدا باشد و در زمین نیز ادراک کنند و مردم در امور دین و دنیا بخود رجوع
بآن کنند اما هرگاه ظاهر نباشد و مردم متمکن از ادراک حضرت او نباشند همین نکته در
این زمان حجه وجود دارد که فایده ای دارد و دیگر نه صلاح نظام عالم و لطف نیست بمردم بعد
خواهد آمد و جواب این شبهه آنست که فایده بودن حجت الهی بر روی زمین منحصر در منافع
وجود او ظاهر نیست زیرا که وجود او بر روی زمین باعث نزول برکات و خیرات و منع
بلیات و سبب منع تسلط شیاطین جن و انس بر بلاد و خلق خصوص بر تسلط هر الارض با اهلها شاهد حال
و بیان آنکه در مقام است که خدا خلق عالم را بسبب مصالح چندی ایجاد فرموده شیاطین را و ابلیس را مسلط
بر بنی آدم نمود و ما لکل وجه باشد بخاطر الهی هر کدام صدیق بقدر استعداد و عدم استعداد آن خواه
بوده و حکمت در شیاطین مظهر جلال الهی و حجت الهی مظهر جمال حق که آثار ابلیس و شیاطین بجمیع عالم
آثار رحمن مقهور حجت الهی است لکن عالم بر سر و اللازم عام و توضیح این بیان آنست که
خداوند عالم بمقتضای مصالح چندی بعض مقرر داشته هر یک از خلق را در صحرای بغیر امر خود در ...

دارم نفهمی

دارم بفهمی بقیه نابینه و علم امامت و خلافت را بر پای دارند که چنانکه دنیا جاری دارد
نه جای شده و معصوم است نه ما وای سرور پس هر چند حجت و آثار ائمه دین در آن ظاهر گشته
قطع و گسستن علایق دنیا این بمقتضای قول انا امامکم است و ترک آن نمودن کلام از جنبه
مولای متقیان خطاب به دنیا از بود بیگانه ای دنیا غیر مرا فریب ده که طلاق گفته ام و تو ...
خواهی بود ابدا و طاعت تو بر هر قدر دشوار تفضیل آن بیشتر و صاحبان نزد پروردگار عالم عزیزتر
پس خداوند تمام آئینه و سبب را برای رواج دادن تا ایشان بوسیله به الطاف متوجه و چشم
از خیر آن پوشیده دارند و راه حق را بر ایشان دشوار و برضا بگردانند تا ایشان را امتحان نماید
و مردم از یکدیگر جدا شوند و نا ظاهر گردد لیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین این
حفارحق با تو درمیان گذارد که ملح زراعت خلق را با توجه آن بدو گوش کنند تا آن
روان شوند و همچنان ابلیس در باطن برای تسلط است و اورا اعوانی هست تا آدمی با او همراه
گشته و بر او غالب شود و ابلیسان غلبه نزد حق قائل نیست و مقدار بیدا کنند و هم چنین شیاطین
الانس در ظاهر برای تسلط و راه بدی را برای اختیار فرمانده تا هر که با ایشان بحجت بر آن
با پایبند آن صادقانه بر ایشان غالب گردد و قرب بحق بهر ساند بر دهاین سبب طیب از خبیث
و سعید از شقی ممتاز گردد و ناظر باین کلام است قوله تعالی لیمیز الله الخبیث من الطیب ویجعل
الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم پس اگر راه حق روشن بودی و امام
زمان ظاهر و راه نیک را بروی نا حق و باطل وا دارد و داعی بر آن دیگر نیستی پس
نیک از بد جدا نشدی و همه در راه دیگری حق گشتندی و چون امتیاز در میان ایشان نرسیدی
حکمت آفرینش بیست و دروغ باطل شدی و ناظر است باین کلام ما ولو شاء ربک لجعل
الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم وتمت کلمة

و رکعت لا ملاذ لهم من الحجة والناس اجمعین و حکمت غیبت امام را مصلحت این باشد و اراده حق تعالی
بآن تعلق گرفته باشد که جماعتی از صلحا و اتقیا از صلب ظلمه و اشقیا بیرون آیند اگرچه بطور دو طرف باشند پس اگر
بعجل ظاهر شده بودی در غالب بودی این حکمت و مصلحت فوت شدی چه با وجود بودن اشقیا امر
نظام برقرار نمیشدی و با عدم ایشان نیکان از صلب ایشان در دنیا نمی آمدند پس چون انواع عالم بهم
دانند که اصلاب ایشان بعد از آن افعال و تقرب ایشان بر ... باظهور در او فرو دهد
از این است که حضرت پیغمبر باید کذب الوقاتون بلکه حکم حکم خداوند است بحکم لیقضی الله امرا کان
مفعولا پس بعد از ظهور نور آنحضرت جمیع روی زمین را مسخر گرداند باندک وقتی دنیا خراب شود
و زمین را آب بگیرد و قیامت قائم شود و در حضرت امام زین العابدین علیه السلام در غیبت
امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که بامامت او قایل شده اند و انتظار ظهور
آنحضرت کشند بهترین اهل همه زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت القدر بایشان
عطا کرده است که غیبت ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و در آن زمان ایشان بمنزله
جماعتی باشند که در حضور پیغمبر خدا با دشمنان دین جهاد نموده باشند ایشانند مخلصان بحق و شیعیان
ما براستی و دعوت کنندگان خلق بسوی دین خدا پنهان و آشکارا و فرموده که هرکه ثابت
باشد در غیبت قائم ما بر ولایت و تشیع و ... حق تعالی باو ثواب هزار شهید از
شهیدان بدر و احد و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که هرکه انتظار حضرت قائم کشد و بمیرد
بمنزله کسی است که در خیمه حضرت قائم با آنحضرت باشد بلکه مثل کسی است که در پیش روی او
شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در خدمت رسول الله شهید شده باشد و مثل این
احادیث زیاده از حصر و حساب بود و آنچه از بعضی اخبار ظاهر میشود آن حضرت را دو غیبت است
یکی کوتاه و دیگری دراز و در غیبت اول کوتاه بود آن ... و در آن اکثر خواص شیعیان او و در

مردم کوتاه میدانست ... ایشان را در اکثر مخصوصان ... و ... دیگر ...
... از مخصوصان آنحضرت ... در خدمت آنحضرت خواهند بود ... دیگری
بجای او خواهد آمد پس در غیبت ایشان ... برای شیعیان ... خواهد بود ... که از
صادق آل محمد مروی است ... در عصری ... و ... از او ... ادب ...
معرفت ... است ... یکی از این ... کردن ... او ...
باطل ... را ... و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و اما علامات
قیام قائم پس آن بسیار است ... و اقوال ... پس
از جمله علامات آن است که منادی ندا کند در شب بیست و سیم از ماه رمضان باسم قائم آل
محمد الحق مع علی و شیعته و در اول روز منادی شیطان ندا کند که الحق مع عثمان و
شیعته و در وسط ... خسوف و کسوف ... و آنحضرت ظاهر شود در میان رکن
و مقام و ... و شیعیان ایشان ... از اطراف ... عرصه خدمت
آنحضرت بیایند سیصد و سیزده نفر ... از جمله ... حضرت ... جمع شوند چهار تن از اکابر
ادریس و خضر و الیاس و عیسی بن مریم از آسمان نزول کنند ... خانه کعبه ... از
حسن بن علی علیهما السلام چهار تن و از فرزندان ... دوازده تن و از ... چهار
تن و از بیت المقدس چهار تن و ... از ... دوازده تن و از ... تن
و بعضی از ... و ... از ... و بعضی از ... و چهار
کس از ... و بعضی ... از ... و از ... و ... از ... و ... و کیلان
... و بعضی ... از طالقان و بعضی از
کوهستان ... از ناحیه بصره و چهار از ... و بعضی از ... و از ...

و دو از ده از قم و سیزده از نواحی ان و نجف از صفاهان و چهار از کرمان و یک از مکران و شش
از حوالیه و شش از مرو و پنج از سقر و از هند و از هر یک از ختن و ماوراء النهر و چین یک کس و دوازده
از کوفه و چهار از رشت و دو از ده از [illegible] و [illegible] از طوس و ناحیه ان از دامغان شش کس
و چهار از خوارزم و پنج از کوه پایه و چهار از مصر و هفت از شیراز و ده از طبرستان و شش از حلب و چهار از
کوس و الجمله سیصد و سیزده کس باشند و هر یک جواهری ان دیگر در جهان [illegible]
و امام علیه السلم جامه [illegible] در بر و انگشتر حسن و حسین در دست و نقش اول انی واثق
برحمتک و نقش دوم انا منتظر بک یا امام انا الخائفین [illegible] و خروج روز جمعه
نماز [illegible] ذو الفقار و دیگران [illegible] و بر روزه جمعه [illegible] و نصب [illegible]
[illegible] اسباب ان و الاجابه نصرت و [illegible] که هر یکی از ان
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و بر ان دیگر نوشته
یا الله [illegible] یوما کان شره مستطیرا و بر ان دیگر لا اله الا الله محمد رسول الله
علیا ولی الله و وصی رسول الله و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین حجج الله علی خلقه
صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] و چون از مدینه حرکت فرماید [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سوی [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] و معجزات [illegible] اشیا [illegible]
[illegible] ارض [illegible]
[illegible] و جمیع خزاین [illegible]
در شرق و مغرب عالم [illegible] بقیة الله خیر لکم
ان کنتم مؤمنین و [illegible] انا بقیة الله و خلیفته و حجته علیکم [illegible]

بر ان که یا [illegible] السلام علیک یا بقیة الله فی الارض و در ان زمان [illegible] واجب الوجود
[illegible] از اولاد [illegible] سفیانی ملعون [illegible] خروج
دیگر [illegible] ملعون [illegible] خروج [illegible] و دجال خروج [illegible] آخر زمان باشند
الاولاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دعوی امامت کرده باشند [illegible]
خروج [illegible] نصیر الملة و الدین محمد الطوسی [illegible]
[illegible] اذا انا [illegible] الاحاد و العشرات
و المات [illegible] ظهور المهدی و العلم عند الله العلی الکبیر اصل پنجم در معاد
[illegible]
[illegible] فصل اول در [illegible]
[illegible] ان الموت حق و القبر و سؤال المنکر و النکیر حق [illegible]
[illegible]
کل نفس ذائقة الموت [illegible]

[illegible]

و باینه مخصوص حضرت واجب الوجود بود چنانچه کلینی بسند صحیح روایت کرده از یعقوب
احمر گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت را تعزیه بگوئیم باسمعیل فرزندش
پس رحم کرد برادر او و بعد از آن فرموده بود که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داده و فرموده بود
انک میت و انهم میتون پس فرمود خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و فرموده کل نفس ذائقة
الموت پس فرموده بود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند
تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت
می آید و در پیش روی حق تعالی می ایستد پس حق تعالی از وی میپرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که آنکه باقی مانده
کیست میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل
پس میگوید بجبرئیل و میکائیل بگو که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و امین
تو اند فرموده باید که بر هر صاحب روحی که در آن روح بوده باشد مرگ را پس ملک الموت
می آید در پیش روی حق تعالی بایستد و حق تعالی از وی سوال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر
ملک الموت و حاملان عرش پس فرموده باید که حاملان عرش را که بمیرند پس باز محزون و غمگین
و از نفس ملک الموت بجانب بالا میکند پس از وی پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا غیر ملک
موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد والکه زمین و آسمانها را
بدست قدرت خود بگرداند و میفرماید کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها
که با من خدای دیگر قرار میدادند پس باید بمضمون اخبار صحیحه اعتقاد نمود باینکه عزرائیل را
عالم موکل گردیده است بقبض ارواح و او را اعوان جندی است از ملائکه که بامر او قبض ارواح
میکنند و باو میسپارند و آنچه ملائکه میکنند بامر خداوند است و قبض روح اهل طاعت را ملائکه
رحمت مینمایند چنانکه ناظر است باین ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم

قبض میشود روح ایشان را

الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و
الآخرة تا آخر آیه و ارواح اهل معصیت را ملائکه عذاب قبض روح ایشان میکنند بدانکه بعضی
دیوان است و بعضی جنود و باید که [illegible] از دیگر **و اما تفرقه** بیان ملائکه ثواب
و عقاب پس گوئیم بطور اجمال وجود بر دو قسم است وجود ذاتی و وجود تبعی و مراد از وجود تبعی
وجودیست که اصل است آن را اطلاق کرده اند ذاتی پس مراد از وجود تبعی نیز وجود ذاتی
بوجود تبعی بلکه وجود او که کنه ثابت وجود ذاتی است پس ظهور هر وجود از آن ذات است از آنجه
منقسم است بالذات و عرضی و مراد از آن تبعی است فی ذاته و لکن در مرتبه دو مرتبه وجود در
مرتبه ذات و ناظر است باین تحقیق قوله تعالی و کلا نمد هؤلاء و هؤلاء [illegible]
و مثال آن [illegible] چون بعین حقیقت نظر نماید ادراک میتواند که وجود منقسم
در ذات هی ملکه پس ملائکه بعین ذاتی ملائکه ثواب و ملائکه نزول عوض ملائکه عذاب
و عقاب پس وجود اول وجود فضل است و ثانی وجود کسی را که اهل حرب از خشم پروردگار
که آن پروردگار است اند و پس [illegible] واقع شده ولا نفس جزاء
و اینکه ملائکه قبض ارواح مینمایند و عزرائیل قابض ارواح است منافات ندارد چنانچه
در حضرت پیغمبر [illegible] حق تعالی متعین امور میکنند بهر کوی که میخواهد و از حق خود
موکل میکنند بر خلق خود هر کرا میخواهد پس [illegible] علم هر علم را برای همه مردم
زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی
نه [illegible] اسمعوا آن [illegible] از برای او [illegible] کنند او را برفهم آن از
اولیای او و نور [illegible] پس [illegible] که در فضای عالم [illegible] و میرانند است و قبض
ارواح میکنند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان پس از نسبت معلوم شد که

شد آنکه حضرت پیغمبر ما به در خطبه شریفه ما انا احیی و امیت و آنحضرت را و ائمه طاهرین را
نیز تصرف کامل است در قبض ارواح و چگونه نبوده باشد و حال آنکه ولایت مطلقه کلیه از آن حضرت
و بعضی ولایت معلوم شد سابقا و آنچه از اخبار این مرتبه برآمده این است هم اجمالا و در این مواد کامل
و تجسس [illegible] معذور کرده است و لکن لازم نداده و ذکر کردن هم را با قبض ارواح جواب [illegible]
ملائکه و با ملک موت نسبت [illegible] همین قدر معلوم شد مرحمت و عنایت [illegible] متعال است
و هم یقین باید اعتقاد نمود که در حین احتضار و در [illegible] ائمه هدی بر بالین محتضر می‌شوند خواه مؤمن باشد
و خواه منافق مؤمن را از برای بشارت دادن به بهشت [illegible] حافظ
زهی [illegible] حور العین [illegible] اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم و منافق را [illegible]
و نکال [illegible] در این عالم است و مؤید این قول تعالی و لو انزلنا ملکا لقضی الامر ثم
لا ینظرون یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین و ظهور ایشان از برای مؤمنین
بصورت باطن ایشان است و آن صورت رحمت و صورت ولایت بوده باشد و ظهور ایشان
از برای منافقین بطور [illegible] صورت است و آن صورت عذاب و صورت برائت و عداوت بوده باشد
و مؤید این کلام است قوله تعالی و باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب **فرع** بدانکه
وارد شده است در اخبار [illegible]
[illegible]
[illegible] اعتقاد باید نمود [illegible] این است [illegible]
آدمی اعتقاد باید [illegible] روح [illegible]
[illegible] عنصری [illegible] عالم عنصری [illegible] عالم دیگر
خواهد بود [illegible] اول منزل از منازل آخرت است اما

و تحقیق منافقی

ظاهر پس [illegible] است و معلوم است و اما [illegible] پس آن [illegible] است و جسد او است
و مشهور او است [illegible] قوله تعالی ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور
و قال الله تعالی اموات غیر احیاء و ما یشعرون ایان یبعثون پس آنکه پیغمبر ما به در فرموده است
اعتقاد نمودن بر آن [illegible] این است و [illegible] اعتقاد نمودن بر احوال وارده بر مقبور
[illegible] تا یوم نشور [illegible] سوال منکر و نکیر و آنکه [illegible] خواهد بود
[illegible]
[illegible] روح بر آن [illegible]
عالم زمان [illegible]
گفته این است [illegible] اطلاق [illegible]
و این اطلاق [illegible] صحیح است زیرا که [illegible]
حال آنکه [illegible] واقع می‌شود [illegible] واقع می‌شود [illegible]
جسم و جسد است زیرا که روح [illegible]
و آن دو [illegible] است در جسم و جسم [illegible] و آنکه راجع است همان
روح است در مثال و مرجع آنچه جسم است در جسد و [illegible] زیرا که
در عالم برزخ واقع می‌شود و آنچه راجع است بسوی عالم برزخ پس آن هم از عالم برزخ خواهد بود و [illegible]
بر جسم می‌شود با تعلق روح به آن و [illegible] بعضی از [illegible] بر آن [illegible]
و بادری در اواخر عصر سلاطین صفویه شبهه نموده
در [illegible] شبهه [illegible] این است [illegible] از آنچه [illegible] شده است
[illegible] کرده است و [illegible]

در شبهه بادری

همچنان مار را باشند پس بر روح میرسانند پس اگر جواب ملکین را خوب دهد و عملش خوب
باشد آن دو ملک سیاه از دور میشوند و دو ملک دیگر سفید سبز دارو می آیند یکی نزدیک پای او و
دیگری بر سمت سر او که او را تا قیامت محافظت نمایند و اگر بد کار باشد یکی از آن دو ملک
سیاه تازیانه بر سر او زنند بآن صفت زرع در زمین فرو رود و ملک دیگر او را با تیغ از آهن بسوی
جهنم کشد تا روز قیامت و سجین قبور و جوز السیار عمیق بکند تا محبت از برای سؤال ملکین نتوانند بر
قدمین خود ایستند و شهادت بر آن سبب دهد و دعا به بخوانند اللهم نجنی من سؤال الملکین
وعذاب القبر و الضغطة وارد میانه پرسیدن در سؤال ملکین در قبر چند امر **اول** آنکه چگونه سؤال میشود از بدن
مرده **دوم** چگونه ممکن است همان پوشیده بر روح **سیم** از برای چه فشار کنند ملک بدن را تا روز
قیامت **چهارم** چه فائده است در زدن تازیانه بر بدن مرده [illegible] بالمثل و اما حق جواز داد
اگر آن سبب این است همان را روح پوشانیده باشد لذت ممکنند همان سبب
ادراک الم و راحت کند زیرا که بآن سبب ادراک بهم میرسد نه از برای روح و نه از برای
اما جسد پس کفته این است ادراک یکند چیزی را اگر در حال زنده که سبب روح دا باشد
پس سبب آنکه عجز داشت و منع است همچو دیدن آنکه جسد به اینش ادراک چیزی کند
پس همه که این عقاید مسلمین بعضی از آن مخالف عقل باشد و در بعضی دیگر نقش فائده باشد
معلوم میشود اهل اسلام همیشه در حقیقه خود بر بطلان بوده اند **ورد کلام** این کلام را چنین میگویم
دو که هرچه نقل کرده است از کتب اسلام در سؤال ملکین در قبر یقین نیست بلکه سؤال در قبر
از عقاید است نه از اعمال و سؤال از اعمال در قیامت کبری است و این سؤال نیز از هر کس
واقع نشود چنانکه کلینی در تفسیر احادیث بسیار از حضرت صادق روایت کرده است که سؤال
کرده نمیشود در قبر مگر کسیکه خالص که باشد ایمان را خالص گردانند و خالص که باشد کفر را

فلق

خالص گردانند پس طائفه اول را چون روح از بدن ایشان مفارقت نماید و قبر از فراغ از سؤال
بسوی جنان دنیا روند و در آن متنعم گردند و طائفه دوم را بعد از فراغ از سؤال ایشان را بسوی
نیران دنیا برند و در آن معذب باشند و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان
نمیشوند و حساب کرده در قبور نخواهد بود تا چنانکه ارواح ایشان در قبور ایشان با ابدان ایشان
تا روز قیامت بلکه ملکین خود و با ارواح ایشان با شعور و ادراک **حتی اذا بعثوا یوم القیامة امثالهم**
طریقة ان لبثتم الا یوما لعدم شعورهم بالمدة الطویلة لانهم کالحجر الملقى و الضغطة
مستقر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند و دو ملک دیگر بسوی بهشت و دو دیگر
همه قوت نشسته صدای ایشان رعد و صاعقه است و دیده ای ایشان مثل برق خاطف زمین را
شکافند به دستهای خود و موهای ایشان او یکند و در میان انداز از سبز و زنده و سؤال
بکند که پس کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمن است بگوید که خدا وند پروردگار من است
و دین من اسلام است پس از او می پرسند که چه میگوئی در حق این مردی که در میان شما بود
آمد گوید همان محمد رسول خداست از او می پرسند گویند شهادت بده بر او و رسول خداست
گوید گواهی میدهم او رسول خدا است پس او را گویند که بخواب خوابی که در آن بد نیست
باشد و قبر او را از زیر کشاده بکرده اند و از برای او دری بسوی بهشت گشاده شود
جای خود را در بهشت می بیند و اگر کافر باشد آن دو ملک آن بهشت بر او و دل
میشود و شیطان را در پیش او بازنده و دیده های او را پس سرخ است چون آن ملک
از او می پرسند چگونه یکی از پس شیطان را باو گسترده از خود مسلط بکرده است بر او و
قبرش تنگ میشود از دو طرف که اگر بیکی از آنها بر زمین بهم چسبد از یکدیگر از زمین او جست نمیشود
دوری از برای او بسوی جهنم گشاده شود و جای خود را آنجا می بیند و اجابت

درین باب زیاده از حصر است هر ذکر انها در کتب مصنف مفصل و اقعشه است اما ان دو نوع
اول مرض الایمان جهنا و دوم مرض الکفر و النفاق و الکفر جهنا پس ذکر احوال ایشان طویل است و از
جمله احوال ایشان است روایتی هر روایت بوده است ابوسلاد وارابن اباعمیر از رجل [illegible] آل محمد و [illegible] بوده چون [illegible] و درها ای جهنم شود حق تعالی امر فرماید رضوان خازن بهشت را
در ها بکشد در میان ارواح مومنان و ایشان در غرفهای بهشتها ساکنند هر ضد او نه عالم رخصت
داده است که زیارت اهل و یاران و برادران خود برود از اهل دنیا پس صدا دهند منادیان
بگفته رضوان را که از برای شما درهای غرفهای بهشت جادو که بران قبه از زبرجد سبز بسته
باشند که بر ده از یاقوت زرد باشند و بر ناقها جلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت
پوشیده باشند پس سوار شوند بران ناقها با زینت تمام و صفهای بهشت در بر دنیا جا از
مروارید سبز بر سر هر ان ناقها در سر ایشان نور گفته و در خشنده مانند ستاره و در آسمانها
از نزدیک و دور رسیده رخشنده پس ارواح مومنان در عرصه بهشت جمع شوند پس صدا دهند جبرئیل امر کند
جبرئیل را که ملائکه آسمانها باستقبال ایشان روند پس ملائکه هر آسمانها ایشان را استقبال
کنند و طایفه از ملائکه تا آسمان پایین تر ایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند
بوادی السلام وان صحرائیست در پشت کوفه صحرای کوفه اشرف پس متفرق شوند در
شهرها و قریهها تا زیارت کنند اهل خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان نیکی
چند باشند و کرد انند رویهای ایشان را از آنچه بخواهند پس آنچه بخواهند نیکی امور
بدی که موجب اندوه ایشان بگردد و بدین انها را از ایشان پنهان بگردانند و امور یکه
موجب سرور ایشان است با ایشان بنمایند و بزیارت قبرها که بدنهای ایشان
در انجاست ببرند و چون مردم از نماز جمعه و عیده فارغ شوند ندا بکنند جبرئیل در میان

ایشان ند برگردید بسوی غرفهای بهشت پس بگردند و چون حضرت این را فرمود مردی
از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مومنست حال کافر چون است فرمود
بدنهای ملعون جهنم دار برهوت و روحهای خبیثه منتشر کرد انیده و انداخته میشوند ایشان را
در وادی برهوت در چاه گریست در آنجا معذب میشوند و از عمعه وصلهای انها بر سر بیدبهنهای
ملعون خبیث ایشان آنچه در برهوت میشوند که بیکه در خواب باشند خوابهای هولناک
بیند و پیوسته ایشان بدنها خائف و ترسان اند و روحها معذب باشند با نواع عذاب و حبوسهها
در زندان سخط الهی محبوسند و روح و راحت نیابند تا انکه قائم با امر ظاهر شود پس
ان روحهای خبیث بسوی بدنهای ایشان برگردانند و حضرت قائم برگردن ایشان را
بزند و ببرند بسوی آتش و درقیامت بجهنم ببرند و ابد الابدین در جهنم الداخرین در انجا
معذب خواهند بود تمام شد حدیث و این است حال ایشان تا وقوع نفخه صور صعق و نفخه صور
اول است لقوله سبحانه و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض و این نفخه صور
نفخه میت است و بعد از ان ارواح دو داخل در صور کرده و دار و شده است هر دو صور اسرافیل صورت
کل ناس است و اینکه ان بر شکل شاخ است و بعضی از علما بران رفته اند که ان که بر فم
اسرافیل است کشاده است و اسفل ان که ان بجانب مرکز باشد ضیق است نظرا الی الجنس
الجسمانیه و سعته ما یقرب من الامور العالیه لکن عند هذا المحقق بالعکس من ذلک
خلاف
نظرا الی ان کلما یقرب من هذا العالم الجسمانیه فهو منزل التعدد و الکثرة و محل الاختلاف
و التفرق و کلما یبعد عنه فهو الی الوحدة اقرب و بالبساطة انسب و لان هذا
القرن لما کان من العالم المتوسط فمدرکه انما هو الخیال و من البین ان الخیال
انما یصور کالشیئ و یتوهم کالضوء و فی جهة الخرج لمحله و العدم الصرف من هذا القرآن

ایشان

انما خلق الله الضيق منه اولا واخر ما خلق منه هو ما انبع وهو الذي يلي ذراس
الحيوان كلام بود گشته و ما در فيه بيان اين نبوديم چه پس آن ظهور خواهد آمد است از تمام مجمله
آن ما وابسته در قبر خود جابجا شد پس آن درمنه وق از عمل خود جابجا شد از اعمال و اخلاق و العقائد
حسنه لمده يافته شود بسيار و دوا انما هي اعمالكم ترد اليكم بيت سنم از عمر بپ سوزد درد حب
عشق بيت هر عمل اجرى و هر كرده جزائي دارد قوله تعالى يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا
وما عملت من سوء تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا بيت كاه بالطف او كاه بلا
پرسته صورت اعمال يافت انچه با پرسته در فر است كه دوزخ آتش با خود مي ورد و ميرد
حاشيه نفس است از فخ ... گر ديگران بنهم ... انك تقعا دخ في افوالك
وافعالك وافكارك وسيظهر لك من كل حركة فكرية او قولية او عملية صورة روحانية
فان كانت الحركة غضبية او شهوية صارت مادة شيطان يوذيك في حياتك ويحجبك
عن ملاقاة النور بعد وفاتك وان كانت الحركة عقلية صارت ملكا تلذ به في دنياك ومنه
دنياك وتهتدي به في اخرتك في جوار الله وكرامته انتهى بيت اي داي ماكه ذ ف ...
زهي آن بيت با خود دل يكي و جان آگاه شد و بعض از اهل علم گفته اند آن مار و عقرب را در قبر خواهد گرديم
امروز در جسم هر كه دلكي آن چندان نزاب غضب جوهر است كه ادراك آن الم آن ميكند
روزي كه حجاب را افنه الم ساقي و فاش هر روز احساس خواهد كرد وان جهنم لمحيطه بالكافرين
ديده عذاب او خوش ... ذيابات و كم كسي باشد كه از اين علت بيرون و معرا بوده
باشد والحمد نه دارد كه اين علت ندارد و چون نظر كنند غلط كرده كه هر عاشق را از هم آن هنوز
و محبت معشوق از دل او زايل شده و در وقت فراق خلاف آن ظاهر بكرد و بيت اي
دل بهواي نفس پژمرده مشو با آتش عشق باش و افسرده مشو خواهي كه چه گل بر همه عالم خندي

نکوست و خشنده

چون غنچه دلم شكفته خنده مشو و كه ملال رده هيچ ملاقه به بيابت و بيدا شده روح در بدن
چون جوهر است در بيضه و كمال او شكستن بيضه است و بيرون آمدن از آنجا صحيح وجوهر صور و صورت عالم
در نبند ليكن بيت حاليا در زندان است حوالتگاه هم بيت بام خانه نشين قفس و سوي بگشته اي بيت تا در آن
حلقه به تنيزد چه صاحب جاه هم بيت بر گردد يم كو اب ما در ي دور اعتراض كرده است و چه فائده
دارد در سوال از بدن بيت گوئيم سوال از بدن نيست به تنهائي است بلكه روح فائده القدرت
كالبد خود جان در بدن او بيكسيه در زنده خود و امر از آن سوال ميكنند و اعاده روح ... سنبعد و فرع
بيت از كسيكه او را آن كرده است از نطفه خون ريخته در رحم زن در ظلمات ثلث پس اگر آن
است كه بر سر خشت و جان با دو الصه تا نه ماه و ده روز ... دنيا بالاتر در رحم ... است انچه
او را در قبر زنده گشته عبرا از اينكه خاك و پوسيده شده باشد تا ملكين از او سوال عقايد كنند
و شايد بدن او شود و روز قيامت نيز خدا بر دشمنان دهند تا ضراوند با او لعبات ...
نمايد و اما سوال از اعمال و افعال پس در قيامت كرى خواهد بود در قبر پس اگر گويد كه خوانده
حيدا انده هر كس برچه اعتقاد و وجه حشر كرده است پس چه فائده در سوال از او هست گوئيم
اين شبهه وارد است بر جميع تكاليف خدا زيرا كه حق تعالى قبل از خلقت زيد خلاف ميدانسته كه چه
خواهد كرد و كه طرق خلق خواهد بود و پس چرا او را امر و نهي ميكند و با وامر و نواهي التكليف ... نمايد
و او را امتحان در اعمال و افعال خود ميفرمايد پس آنچه جواب از اين وجه بين جواب دهيم
زيرا كه جواب از همه يكي است و آن اين است كه حق تعالى قبل از خلقت عالم از لطف اعم
مخلوق را ميدانسته كه به چه خلق خواهد كرد و ... خبيثها ... كافر خواهد شد و ... خواهد آورد و اگر
قبل از خلقت و رسيدن به مكان تكليف ... بالتكليف بقلم پايه تا آنچه در قوه او است ... و حجت
خدا بر او تمام كرده ... فاسق و عاصي راه عذري نباشد كه اگر ما را امر ميكردي ...

از بهر یکدیگر مبادا عبث بکردیم و مانند مؤمنان و مجانین میشویم و سبب آنکه مجرد علم نیست
وجود معلوم نمیگردد و مجرد وقوع معلوم مستلزم استحقاق ثواب و عقاب نمیگردد چنانکه حکیم میگوید
من می‌خورم و هر که چو من اهل بود · می‌خوردن من به نزد او سهل بود · می‌خوردن من حق ز ازل
میدانست · گر می نخورم علم خدا جهل بود · در جواب آن میگوید · علم ازلی علت عصیان بودن
نزد عقلا ز غایت جهل بود · و خداوند هر چیز را عالم باشد با فاعل عبث و عصیان [illegible] در سؤال
نفع باید از مکلفان از برای اتمام حجت بر ایشان چنانکه بهمین علت میفرستد پیغمبران را از جانب
خداوند ان چنانکه فرموده است در قرآن رسلاً مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد
الرسل پس اگر کسی بگوید چون افعال و احوال هر دم [illegible] معلوم بود [illegible] پس [illegible]
دان است که دیگری چه میکند از اینجا حق تعالی تکلیف میکند [illegible]
سؤال دیگر چه فایده دارد [illegible] دیوانه [illegible] است و هر دم [illegible] بگوید همه
بگوید پس علت سؤال دیگر چیست و فایده در آن ظاهر نیست پس جواب آن را بطور [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] در فصل [illegible]
و چون حضرت آدم علیه السلام از شجره منهیه خورد [illegible] داخل بهشت شده و گفت این
است یا آدم و لم اکلت [illegible] تو یا آدم از برای چه خوردی از درخت [illegible] که آدم از خوردن
از آن پس [illegible] گاه [illegible] که آدم در کجا است و کجا
از شجره منهیه خورده است پس بگوییم در سؤال خدا چه فایده است [illegible] در جواب آن گوییم همان
جواب ما خواهد بود **و اما قوله** در اعتراض ثانی که چگونه بدن ما [illegible] روح [illegible]
میشود پس جواب آن از تحقیقات [illegible] سؤال در کجا است و در کدام بدن است
با وجود آن [illegible] مربوط است و لکن چون [illegible] بطور عوام دارد و لفظ

در جواب این نیز [illegible] بطور عوام [illegible] عوام [illegible] اگر آن الذین [illegible]
و نیز برای [illegible] باب التقلید [illegible] از آن [illegible] بطور [illegible] و این [illegible]
دارد و آدم و پس [illegible] این مضمون در اخبار و آثار اهل اسلام معلوم است [illegible] تقدیر
[illegible] تعلق روح به بدن [illegible] برای سؤال نکیرین چنانکه
متعلق به بدن [illegible] که جان در بدن باشد نظر به آنکه بر زعم نصاری
[illegible] روح [illegible]
جان است در بدن [illegible] از آن [illegible] که از بدن [illegible] چگونه بدن [illegible]
وقت سؤال [illegible] روح [illegible] چنانکه گفتیم [illegible]
[illegible] جان است در بدن [illegible] روح [illegible] نصاری [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] بدن [illegible] روح [illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] نصاری [illegible] خدا
[illegible] خدا [illegible]
خدا [illegible] اعتقاد [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible] خدا [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگر شده و دانگی را شده باز هم بصورت اصلی خود بر نگردد که باشد برگردد و از
ایشان دیگر شود هر گاه خوش ایشان از آن منظور بدارند استغفر الله ربی و اتوب الیه ما این
اعتقاد و چگونه استبعاد از قول سلیمان نمایند اما انصاف ده که التماس ایشان از چوب [illegible]
که آن را بیند و فلاح چنین اشنا در فضای هوا که عجیب تر است یا سؤال ملکین باذن خداوند
قادر یکی در قبر دیگری عجب تر آنکه قائلند و حق قائل زنده می کنند استخوانهای پوسیده را
و بدنهای خاک شده را **تحقیق و تتمیم** چه آنکه این فاضل هم بیان از انسان تغیر از جسم ظاهر
چیز دیگر را ادراک نکرده اند و از آن است ایرادهای سخیفه و بیان ایرادات خود شده
و بگفتن ارواح دانش و بینش در انسان مراتب متعدده و جدا به ثابت نموده که آنچه انسان را
بغیر جسم عنصری دانسته اند و دیگر انسان دیگری به مقتضای اخبار و آثار
آن را انسان نباتی گویند و در جوف آن انسان حیوانی فلکی حسی است که خود و سایر
خداوند عالم در انسان نباتی از نفوس افلاک که قوم را در این مراتب نباتی و حیوانی مشترک
با جمیع حیوانات و در جوف این انسان انسان دیگری است برزخی صوری و مثالی که پوشانیده
بر آن که صورت ظاهر را دارد و در جوف این انسان انسان دیگری است که نازل شده است
از نفس کلیه و لباس اخروی از آن پوشیده است که آن را انسان نفسی گویند و در فوق لباس
اخروی باقی پوشیده است که دیگر در آن نیست و فوق آن لباس برزخی است و با این لباس نفسیه
نازل شده است بسوی انسان حیوانی و با این انسان حسی یکی و داخل شده است در جوف
انسان نباتی بر عکس ترتیب نزول انسان نفسی در انسان طبیعی و اول آن ذکر شد که ترتیب اول [illegible]
و ظهور در انسان نباتی [illegible] ترتیب [illegible] در این مرتبه در انسان برزخی صوری [illegible]
که آن لباس سوم است و این چهارم در انسان ملکی است که لباس چهارم و این چهار در [illegible]

که لباس پنجم است و از جمله هر یک از البسه نفسه سفلیه باشند بسوی رتبه ایشان که جهة انسان
حواسی و قوایی و اعضا و تمیز و شعور و اختیاری است از وجود دیگر [illegible] در جسم عنصری و اما جهة [illegible]
اول پس نیست [illegible] بسوی این وجود [illegible] که بوده باشند اعضا و حواس و قوی و حیوة و
تمیز و شعور و احساس [illegible] و این نیست که این ایشان است نه آنکه احساس [illegible]
در ایشان متمایز باشند به تمایز حسی و یا صوری و یا معنوی چنانکه در انسان نباتی است چه سبب
مجعولیت ایشان از برای ایشان که جهة احتیاج آن است [illegible] از جمله اعضا می باشند در انسان
نباتی از برای [illegible] دیگر [illegible] است و در جسم فلکی که آنکه نباتی [illegible] و در
حقیقت [illegible] جسم فلکی است و [illegible] در [illegible] این در انسان و اما
اول پس [illegible] انسان [illegible] این امور در انسان بالقوه و بالفعل
خواهد بود و اما در نفوس و ارواح و عقول پس انسان را در وصول بسوی [illegible] احتیاج [illegible]
معنوی نخواهد بود [illegible] بلکه حواس ایشان برای ادراک اشیاء چندی است که در
تحت عالم انسان [illegible] باشند پس محتاج بسوی آلاتی که متصل شوند با آن آلات بسوی
این اشیاء پس این مدرکات [illegible] از آلات خواهند بود از نوع نفس و روح و عقل
[illegible] که از نوع [illegible] باشند و در رتبه [illegible] و ادراک [illegible] نمی خواهند [illegible] در رتبه
آن نیست [illegible] ادراک نمایند ذات خود [illegible]
و در [illegible] ذات در حقیقت اعضا و جوارح نیست بلکه اعضا و [illegible]
ایشان [illegible] انسان است که ادراک می نمایند [illegible] رتبه ایشان
پس معلوم شد که از برای انسان مراتب چندی است [illegible] ظاهر آن [illegible]
برای آن [illegible] ظاهر که [illegible] سفلیه و در این [illegible]

باشیم و حبه دیگر آن در عقب حبه اول است و آن از جوهر فلک است و از آنجا نازل شده است
و هر جزئی ازین حبه منفصل گردد و متفرق شود [illegible] در قبر خود گرد و مستدیره کما قال الصادق ع
تبقی طینته التی خلق منها فی قبره مستدیرة و این حبه را ملکین حافظ باشند و حبه اولی
هم بعد از موت متلاشی خواهد شدن و در قبر [illegible] و هر جزو از آن [illegible] میشود
بهم خود مضمون کل شیء یرجع الی اصله و [illegible] ادراک [illegible] را نکرده اعتراض نموده و از برای چه حفظ
ملکین بدن را [illegible] اگر چه باین مضمون [illegible] وارد شده است بلکه
از [illegible] اما [illegible] در [illegible] مجملا [illegible] این بوده تکلیف شده اگر شده
اگر چه در جواب آن هر گاه [illegible] ادراک فکر و تفکر در آن نامه مطالب عالیه ذکر شده میشود آنها
[illegible] راه است که [illegible] خواهد شد [illegible] خواهد شدن [illegible] از کلمات ما بر آمده
برزخ عبارت از کون نفس است [illegible] از بدن عنصری [illegible] تعلق کرد آن بجسم خفیف
نوری [illegible] عنصریه [illegible] است و آن ملکوت این بدن
چنانکه کلیه آن ملکوت عالم اجسام است و [illegible] است و این عالم برزخ هو القرآن
المحیط بجمیع الصور الکونیه وهو الصور الملتقم فی فم اسرافیل من الملائکه و هو عالم
الخیال والمثال لکونه مما یدرک بالخیال لا بغیره من المدارک والمشاعر لا انه
خیالی فهو عالم موجود و لذاته و آلامه کلها جسمانیة حقیقیة لکن المدارک هو
الخیال و له السلطان فی هذا المثال لا المدارک فی هذا العالم و ان کان هو الخیال
لکن المدرک بالفتح اعم من المحسوس والمتخیل والمعقول و ذلک لسعة الخیال و [illegible]
و کونه مظهر الاسم النور حتی ان نوره ینفعه فی کل شیء حتی المعدوم والمحال فیلبس
لباس الوجود و باطن این جسم ملکوتی [illegible] سبب آن این صور عنصریه و سماویه [illegible]

متعرض [illegible] دوم

شده است در غیبت [illegible] است و از برای او [illegible] است هر گاه صاحب
[illegible] ازین [illegible] پس [illegible] نفس آن بنده را اخلاص حاصل شده از آن
[illegible] بگو از [illegible] مراتب آن در [illegible] دگر گشت پس آن
در این هنگام [illegible] خواهد بود [illegible] در قبر خود [illegible] مراد از قرآن موضع است
اخذ نموده است از آن موضع ملکه ترتیب آن را وضع کرده است در نطفه [illegible] در
آن وجه که نفس اخلاص حاصل شده از [illegible] این دار [illegible] شده بعالم انوار و اصل
[illegible] بان نعیم و سرور [illegible] آن دار قرار است و هر گاه [illegible] خطیه
[illegible] نفس آن [illegible] و اعمال قبیحه پس آن [illegible] از قبر خود
خواهد بود و در [illegible] از اعضاء [illegible] آن [illegible] شده است از اعمال آن چه خود
آن کسب کرده است این [illegible] اعمال خود و [illegible]
این [illegible] را که ادراک [illegible] بعد از موت [illegible] این است [illegible] سبب ادراک
علایق نفس است با این معنی [illegible] از موت [illegible] نفس [illegible] ظاهر [illegible]
خواهد شد پس [illegible] در این هنگام یا روضه از ریاض جنت خواهد بود یا حفره
از حفر نیران و لهذا [illegible] است با آنکه در ارض [illegible] باشد بلکه در هوا
و [illegible] شده [illegible] با [illegible] گرد و مجملا کلیه عوالم از
[illegible] خواهد بود که از آن عالم عقل است پس از آن عالم نفس است پس
از آن عالم حسی و از برای نفس [illegible] بسوی عالم عقل که آن عالم اصلی [illegible]
اوست دو [illegible] آن را بسوی عالم نفس [illegible] از آن مقام اوست و [illegible]
دو [illegible] او را بسوی عالم حسی که آن عالم سجن و عالم محبس اوست پس از برای

نفس در عالم حسی التفاتی است در اعراض مادیه و التفاتی است در ثواب جسمیه و در عالم
نفسی از برای نفس الطباعی است در جسمیه نوریه اکتفا نموده آن ملکوت این اجسام است
و در عالم عقلی نفس را تعلق بجسم نیست بلکه آن را در این عالم احاطه کلیست کامله بجمیع عوالم نفسیه و جسمیه
به افاضه تنویر انوار [illegible] و کسب کرده است آن را از مبدأ اعلی پس در وقتی که نفس را
مفارقت ازین عالم حسی دست میدهد و آن نشأه عنصریه باشد بسبب اضطرار از
سورت طبع رجوعی نماید بسوی عالم نفسی با ماده جسمیه نوریه اکتفا نماید که اشاره نموده است آن ماده
جسمیه نوریه را بعلمای صالحه زکیه هر گاه از نفوس سعدا باشند و یا بالعکس که از نفوس
اشقیا بوده باطل نبوده در شرع انور اقدس در خصوص ثواب اعمال و [illegible] و ملاحظات نظر
مفصلا وارد گردیده عطار میگوید ز حضرت نکته روشن بگویم تو بشنو تا [illegible] بگویم
همین جسمیت نورانی [illegible] که بسیط عرضی جسمی [illegible] هر گاه کسب نموده است در نشأه عنصریه
دنیا و به مرتبه را که فوق مرتبه نفسیه بوده باشد مثل انبیا و اولیا و [illegible] النفس در ارض
حیاتیه اکتفا بلکه آن [illegible] حقیقت شده [illegible] بیشتر [illegible] مراتب انسان در نبوت
و ولایت پس از آن صعودی نماید بسوی سما عالم نوری و مقام اعلی عقل چنانچه در احادیث
وارد شده است بهمین مضمون که اجساد انبیا و ائمه و ارواح ایشان با بدنهای ایشان از
زمین بآسمان میبرند و نعیم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته لهذا زوار ایشان مخصوص
ایشان است و در غیر ایشان نیست و از حضرت رسول صلعم منقول است که هر که صلوات
فرستد بر من نزد قبر من بشنوم او را و هر که صلوات فرستد از دور بر من برسد و فرمود
هر که صلوات فرستد بر من یکمرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من
ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که صلوات را بسیار فرستد و هر که خواهد که

در علامات ظهور

تو بفرستد اللهم صل علی محمد و علی آله الطیبین الطاهرین الی یوم الدین **غصن دویم**
در بیان بعضی از شرایط و علامات ظهور است [illegible] بیش از ظهور واقع میشود [illegible]
الله چند چیز است **اول** خروج یأجوج و مأجوج است چنانچه ناطق است باین کلام مجید **دویم** خروج دابة
الارض است **سیم** بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است
روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار نفع نمیبخشد کسی را ایمان آوردن آن تا آن که پیش ایمان
نیاورده باشد چنانچه عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که آیات پروردگار
طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض و دخان **و** شیخ طوسی نیز [illegible] روایت
کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند همه کس ایمان می آورند و ایمان ایشان
نفعی بحال ایشان نمی بخشد **بدان ای برادر** که ما در بیرون آمدن آفتاب از مغرب
دو معنی دارد **اول** از آن این است که مراد شمس را به از مغرب شمس حضرت مولای ما
قائم علیه السلام علیه و علی آبائه الصلوة والسلام است که در رجوع بعد از غیبت خود [illegible] از
در حقیقت [illegible] آن بزرگوار [illegible] دیده [illegible] دیده است ایشان را
طاقت دیدار جمال آن بزرگوار نیست و چون [illegible] دیده ما را قوت
[illegible] آفتاب جمال آن بزرگوار [illegible] برآورد و دیدار [illegible] بانوار
جمال خود روشن [illegible] نور جمال آن بزرگوار را [illegible]
[illegible] خواهد آمد **و معنی ثانی** آنست که شمس [illegible] خروج آن بزرگوار در پرده خفا
مستور خواهد بود و این علامتی است از برای اصحاب آن حضرت که سیصد و سیزده
نفرند پس ایشان در شب بر میخیزند از مضاجع خود [illegible] صبح بر [illegible] ایشان را است
و فارغ میشوند [illegible] بکمال خود

بایستد و بگویند ما نماز کردیم قبل از زوال پس حاضر گشته و فارغ میشوند و بگو است
تا نماز او قایم میشوند و شب را بجای خود برقرار می‌یابند پس بگویند لعلنا صلینا قبل
الزوال و کاهن مانند بوده ام شبی را بطول پس صلوا البعض حق آورده و بگو است تا آنکه صبح شود
و معتقد این نشانه ثابت نیز از اکثر بکند ادراک نمای آن بزرگوار و ظهور آن نشانه
شب بسیار در ... شده بن بری ... پس از نماز در خروج از برای آن شب که طلوع
شده روز از مغرب خود خارج شود و این علامت اعجاز و انان ظهور آن بزرگوار است و در مرئی
در آفاق مستور نیست چنانکه خلاصه گمان کرده ... و ابه ایشان چهارم دخان
است که در ... شده است و کلام الله ناطق است قوله تعالی یوم تأتی السماء بدخان
مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزی که بیاورد آسمان دودی هویدا که فرا گیرد
مردمان را گویند این عذابی است دردناک ... پروردگار العذاب را از ما ... بدرستیکه
ما ایمان میآوریم بعد از آن فرموده است ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستیکه شما باز
عود خواهید کرد بکفر و گفته است داکثر مفسران گفته‌اند که دخان آیتی است از اشراط
قیامت که هر دو دوار اگر دود داخل شود در گوشهای کفار و منافقان بنحوی که باشد سرهای
ایشان مانند کله بریان شود و بعضی از آن نفرزکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن
آتش افروخته باشند و چهل روز بماند بعد از آن برطرف شود و اینها پیش از ظهور ظاهر
خواهد شد چنانکه روایت کرده است سهل ابن زیاد از حسن بن علی بن فضال از ثعلبه
نقطه ثالثه نقطه و کیسان بین با نقطه و فتح لام و با و کفتقه و الف و طیار بفتح طا و با نقطه و شتیه
با ... نقطه که ... است از امام جعفر صادق ... در قول الله ... در سوره حم سجده که البته می‌نماییم
مردمان را علامات قدرت ما در اطراف زمین و در خود ایشان برای آنکه واضح

شود برای ایشان آنکه دین اسلام ... اختلاف در آن نمی‌باشد و محفوظ نزد امام معصوم
مفترض الطاعه چنانکه ... است امام کفت که آن آیات خسف و مسخ و قذف است از اول
گفت که کفتم ... تا آنکه واضح شود برای ایشان ... دار و امام گفت ... و اگذار این را که ... ع
در وقت قیام قایم علیه السلام است و آن نیابت صغری است در جمیع آل محمد و بیان محضر در
رجعت بطوری که از اخبار ... رسیده و بن مر ... این است که اول ظهور قایم علیه السلام و ...
آن ... است ... سال ... است بعد از آنکه از زمان ... گذشت
در بازده ... دیگر ... است که امام حسین ع خروج می‌نماید چنانکه در حدیث وارد شده است که اول
کسی که بیفض از آب ... الحسین ع ... اول کسیکه برخیزد و بعض خاک تراب را
از سر خود و طلب خون خود و اصحاب خود را خواهد کرد حسین علیه السلام است و در حدیث
وارد است که ... کسی که ... از ذریه ... حضرت ...
نگذشت پس بعد از آن حضرت ... حضرت امیر المؤمنین و حسین علیه السلام
با ... ماند ... زمان ... قایم ... پس ... ملعونه از بنی تمیم که ریش
دارد است و اسم آن ملعونه ... است حضرت را شهید نماید ... ملعونه دنیای
مطلع خواهد ... و آن کوه ... حضرت ... و چون حضرت خواهد عبور فرماید آن ملعونه
... حضرت ... برسر مبارک ... زند و آن جناب ذوالفقار را
پس حضرت امام حسین ... او ... گشته ... و ... را
... امام حسین علیه السلام ...
خواهد ... الله ... اکنون آنحضرت ... شهید ... بود
... انجمن ... آن حضرت را ...

و نماز کنند تا جمیع معموره زمین شود چنانچه در کتاب [illegible] سید علی بن طاوس روایت کرده است
از عمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار سال
دولت محمد و آل محمد خواهد بود پس ظاهر آنست که از زمان حکومت امام حسین هشتاد و کسری هزار سال برود تا
آید امیر المؤمنین ع در باری [illegible] زنده شود پس کشته شود [illegible] ایشان و دقایق آن معلوم نیست از احادیث
[illegible] است که پیغمبر [illegible] انا الذی اقتل مرتین واحیی مرتین ولی الرجعة بعد
الرجعة والکرة بعد الکرة پس حضرت امام حسین پادشاهی خواهد کرد در دنیا پنجاه هزار سال
در روایت دیگر [illegible] از پیری موهای ابروی او بر روی دیده اش آویخته شود و [illegible]
به بند [illegible] است در حکم آنحضرت تا آخر رجعت برقرار باشد و پس از آن هر کس [illegible]
رجوع خواسته شود [illegible] رجعت امیر المؤمنین ع برگردد با جمیع شیعیان خود و لشکر
[illegible] سعد بن عبد الله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که شیطان لعنه
الله از خدا سؤال کرد که او را تا روز [illegible] مردم زنده میشوند مهلت دهد حق تعالی ابا کرد و فرمود
تا الوقت المعلوم تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روز [illegible]
که خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیر المؤمنین برگردد و این آخر رجعتهاست از
برای آنحضرت راوی گفت که رجعتهای بسیار خواهد کرد فرمود بلی هیچ امامی در قرنی
بوده باشد نیکوکاران و بدکاران زمان او برگردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران
غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام کشند چون آن روز شود حضرت برگردد با اصحابش
و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک کوفه پس قتالی
واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که چند قدم
از پس پشت برگردند و پاهای ایشان در میان آب فرات داخل شود [illegible] از جانب [illegible] برمی آید

بای

بای سی نفر از اصحاب آنحضرت [illegible] فرود آمده اند [illegible] خواهند شد و در این هنگام
اینان [illegible] تأویل آیه هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة وقضی
الامر والی الله ترجع الامور [illegible] حضرت رسول خدا است که نازل میشود از غمام [illegible] پس ابری بزرگ
از آسمان [illegible] شده باشد از ملائکه و رسول خدا [illegible] نوری در دست داشته باشد
و در پیش او [illegible] و چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش با او
گویند [illegible] اکنون که ظفر یافتی [illegible] آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار
عالمیان پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند و او
و اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را به یگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا
شریک نگردانند و حضرت امیر المؤمنین ع [illegible] هزار سال پادشاهی کند باذن رسول الله
و ائمه [illegible] رسول الله خواسته [illegible] اطراف ارض پس [illegible] از شیعیان آنحضرت
نمیرند تا آنکه هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر [illegible] پس [illegible] باغ
سبزه است [illegible] مدهامتان در دو طرف مسجد کوفه [illegible]
پس در [illegible] خدا [illegible] عالم را [illegible] محمد و آل محمد را با آسمان بالا
ببرد [illegible] آنچه باقی مانده از مردمان [illegible] پس از آن اسرافیل نفخه
صور [illegible] حسین علیه السلام [illegible]
مراد از آن ائمه است زیرا که شیعیان ایشان [illegible] بیرون [illegible] پیش از وقوع
حجة [illegible] است در [illegible] که آنحضرت خروج فرماید عجل الله فرجه
[illegible] اول [illegible] دیگر از آن
واقع [illegible] بر آنکه

میشوند و این است قول امیر المؤمنین ع عجب وای عجب بین جمادی و رجب فقیل و ما هذا العجب
یا امیر المؤمنین ع فقال و ما لی لا اعجب من اموات یضربون هام احیاء و قائم بودن در بعضی دو روز
عاشورا خروج مینماید در اول روز روز دو قائم از جمله کسانی است که رجوع مینماید با ائمه علیهم السلام
و شیخ محقق مدقق مرحوم شیخ احمد اعلی الله درجته در بعض تحقیقات خود فرموده اند ان الرجعه
غیر قیام القائم و در بعض از روایات ما منه یوم قیام قائم و یوم الرجعه و هو بدل من الغایبة
والذی افهم من مضمون الروایات ان الرجعه امر دیگر بعد از یوم قیام القائم علیه السلام وان کانا
من نوع واحد انتهی کلامه **و سؤال** نموده اند از شیخ محقق مرحوم که آیا احکام رجعت از دنیاست
یا از آخرت در جواب نوشته اند آنچه ظاهر شده است این است که احکام رجعت نه
در دنیاست و نه در آخرت بلکه در اواسط است و اشاره است بان کلمات زیارت جامعه
قوله و حجج الله علی اهل الدنیا والآخرة والاولی و شاید این است مراد و شاید
رجعت باشد و احتمال میرود که از آن عالم ذر بوده باشد و لیکن ظاهر اول است یعنی برزخ است
میان دنیا و آخرت و ان لکم جنته حضرت ادم است و جنت دنیا مرتبه ان را هم قلنا
ولهذا قال الصادق ع فیهما و عند ذلک یظهر الجنتان المدهامتان عند مسجد الکوفه
و ما وراء ذلک بما شاء الله و هم چنین ازین سؤال نموده اند که بعضی از حکمای عود
نمایند بعضی از مردم بسوی دنیا بعد ان صارت نفوسهم فی رتبة اعلی منها و
قد صارت بالفعل فهل تعود بالقوه و ما الفرق بین الجسمین السابق واللاحق
و هل اللاحق من الاجسام الدنیویه ام الاخرویه و ما الفرق بین الاجسام الدنیویه
والاخرویه و هل ادلة الحکماء علی عدم قبول الافلاک للفساد یتم منها اجماع فی
بعض دون بعض ام لا یتم فی شیء منها وفقه الله و قوله بعد ان کانت

در عالم ذر



نفوسهم فی رتبة اعلی منها وجوابه یظهر مما ذکرنا ان ایام الرجعة من درجات
البرزخ وهو دنیاوی وان کانت فی الدنیا لان اللطافة والکثافة فی الزمان
والمکان انما بلطافة الاجسام وکثافتها انظر فی مقدار ما انقطع سید الکثیف
خطوة کم یقطع فی تلک المدة محمد الجهاد من الف فرسخ لکثافة جسده ولطافة
جسمه ولو کان جسم الطف من جسم الاطلس قطع الکرسی فی ذلک الوقت کجسم النبی
والامام فلم تکن نفوس الاموات من اهل البرزخ باعلی رتبة منها اذا بعث فی
الرجعة ورجعت الی اجسامها لان اجسامهم لطیفة کاجسام الاولیاء والانبیاء صارت
بالموت والبرزخ بالفعل وکانت فی الدنیا بالقوة فانما یکون فی الرجعة بالفعل
ثم قال رحمه الله وقوله وما الفرق بین الجسمین السابق واللاحق جوابه الفرق بین الجسم السابق
من الاجزاء الحاصلیة وهی الطینة التی خلق منها وهی من نوع الافلاک ومن العناصر المتضادة
بالترکیب والتمازج فکانت بمنزلة الارض المرکبة هذه التی نحن علیها والجسد الاخر
مرکب من الاجزاء الاصلیة ومن عناصر جنة الدنیا وعناصرهو دنیاوی والفرق بینهما
بعید فان اللاحق اشرف والطف من السابق وان لم یکن مساویا بالاجسام الاخرویة واما
الاجسام الاخرویة فانه لا ترکیب الا بعد تصفیة الجزئین بعد تصفیة الاجزاء
الاصلیة والاجزاء العنصریة تصفی کل واحد سبع مرات ثم ترکب لان ذلک ترکیب
البقاء واما فی الرجعة فلا تصفی الاصلیة وتصفی العنصریة مرة واحدة ولهذا یکون
اعمارهم بالضعف من الدنیا واما ادلة الحکماء علی عدم قبول الافلاک للفساد انما تتم
فی الدنیا خاصة واما فی الرجعة فیحصل لها نوع تغیر وکذلک تغیر النظام الی الصلاح لان
الافلاک تصفو واما فی الاخرة فتصفی سبع مرات ولهذا قال سبحانه یوم تبدل

الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار وقال تعالی فاذا انشقت السما
فکانت وردة کالدهان وهذا جار فی کل شیء من عالم الزمان حتی الزمان نفسه
فتکون الاجسام تساوی الارواح فی کثیر من صفاتها والزمان یساوی الدهر فی کثیر
من صفاته فافهم سلیم بن قیس از ابان بن ابی عیاش روایت کرده است
و گفت رفتیم که نزد ابو الطفیل و او حدیث رجعت را از برای ما روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و
از سلمان و مقداد و ابی ابو الطفیل گفت عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب
در کوفه پس گفت این علمی است که جایز است ندانند و رد کنند علم خصوصیات آنرا بخدا
پس آنچه از ایشان شنیده بودم با آنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن
تفسیر کرد در رجعت تفسیر شافی تا آنکه چنان شدم در یقین که یقینم بقیامت زیاده نیست از یقین به
رجعت پس پرسیدم از حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود
پرسیدم آنکه منع خواهد کرد از حوض کیست فرمود منم بدست خود خواهم کرد دوستان
خود را بسوی حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه خواهم برگردانید پس از آنحضرت
از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود که آن
دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین
او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست
فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم
بیان فرما که کیست فرمود آن است که خدا در شان او گفته و یتلوه شاهد منه و گفته است
والذی عنده ام الکتاب و گفته است والذی جاء بالصدق وصدق به و تصدیق کرد
او پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیر المؤمنین نامش را بگو فرمود که گفتم ای ابا الطفیل

بخدا سوگند که اگر عامه شیعیان مرا خبر دهم بنحوی که اقرار باطاعت من میکنند و مرا امیر المؤمنین می
نامند و جهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم بعضی از آنچه میدانم از کتابی که آن
را خدا در قرآن فرستاده است بر محمد هر آینه همه متفرق میشوند از گرد من تا آنکه قلیلی از اهل
حق که میدانند امر ما صعب است و ادراک آن با حدیث ما دشوار است و نمیشناسند الا که
اقرار باینها نمیکنند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مومنی که خدا امتحان کرده باشد
دل او را برای ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه متفرق و مرتد گردیدند
شدند مگر اندکی که خدا ایشان را نگاه داشت وهذا الخبر صریح دلالت
دارد بلکه صریح است در رجعت و در مرتبه ثانیه امیر المؤمنین صحیح است و در منتخب البصائر از سعد بن
عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام را
در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه
و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده گرداند
و از غیر اهل کوفه سی هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را
بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بردن برد پس خدا ایشان را برانگیزد و بسوی بدترین عذابها
با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین رجوع کند با رسول خدا او را خلیفه باشد
بر زمین و سایر ائمه عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکارا
کرده شود چنانچه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و بخلاف آن عبادت خواهند شد
حق تعالی به پیغمبرش ملکی خواهد داد بقدر یاد شت هر روزی دنیا را از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را
تا روزی که دنیا منتهی میشود دیگران بر طرف شوند تا آنکه حق تعالی وعده کرده بوده که او را
غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند کراهت داشته باشند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین است و اصحاب او

و یزید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشند بعوض آنکه ایشان کشتند لهذا حق تعالی

فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا

یعنی پس برگردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان را و امداد کردیم شما را باموال و پسران

و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای ایشان و در صفات الشیعه از حضرت امام جعفر

صادق روایت کرده است که هرکه ایمان بهفت چیز نداشته باشد از ما نیست و از جمله آنها ایمان به

رجعت را ذکر کرده اند و از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هرکه اقرار کند بیگانگی

خدا و برجعت و متعه زنان و حج تمتع و ایمان بشب معراج و سوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت

و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق

و از شیعیان ما اهل بیت است و احادیث در این باب بسیار است و شیخ

[illegible] رجعت [illegible] احادیث متواتر است و شکی در آن نیست در حشر قیامت است و انکار آن

نمودن چیزی [illegible] رجعت [illegible] از کافر

[illegible] متواتر است و انکارش خروج از دین تشیع است نه خروج از دین

اسلام [illegible] در این باب در این کتاب [illegible] اگر خدا [illegible] توفیق عطا

فرمود کتابی [illegible] در این باب خواهم نوشت [illegible]

در بیان نفخ صور است و فنای اشیا

در نفخ صور

و بدان ایعزیز که آنچه از احادیث و اخبار

[illegible] نفخ [illegible] نفخ صور است و نفخ [illegible] روایت کرده اند [illegible]

نفخ است اول نفخ [illegible] که همه از آن [illegible] و بعد از آن نفخ دیگر است [illegible]

[illegible] آیات کلام الله [illegible]

الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا ماشاء الله ظاهر آنچه از این است که

شود در صور و آن شاخی است [illegible] در شرق است و طرف دیگر در مغرب [illegible]

[illegible] اصلا اصح کرده است [illegible] در دهن آن است و منتظر امر الهی است که هرگاه

فرمان الهی برسد در صور بدمد و حکمت در بیان کردن خدا [illegible] این ایشان است

[illegible] عقلا در دار تکلیف [illegible] این علامت [illegible] چیزها که [illegible]

[illegible] علامات [illegible] کار دوان است [illegible] واقع شده [illegible] باشند

[illegible] کنند [illegible] باشند [illegible] بر پا شود [illegible]

[illegible] آتش [illegible] باشند [illegible] نکنند [illegible]

[illegible] خود برگردند و این نفخه در اول است [illegible] نفخه صعق و بیهوشی و نفخه [illegible] گویند زیرا

[illegible] چون [illegible] پس بیهوش شوند هرکه از آسمانها و هرکه در زمین است مگر آنکه خواهد

[illegible] و انس بن مالک روایت کند از رسول خدا صلی الله علیه

علیه و آله [illegible] خطاب فرماید [illegible]

عرض کنند [illegible] جان [illegible] میکائیل و اسرافیل [illegible]

پس [illegible] ملک الموت [illegible] پس خطاب نماید [illegible]

[illegible] جبرئیل عرض کند [illegible] جبرئیل [illegible] پس فرمان در رسد

ای جبرئیل [illegible] جبرئیل سجده کند [illegible] سبحان ربی تعالی [illegible]

الجلیل و الاکرام [illegible] ابو هریره روایت کند [illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible] عرش [illegible] و در روایت [illegible]

الدیات رضوان و حور العین [illegible] نفخ [illegible] معلوم شده [illegible]

تغیری دیگر بری در واقعه شده و چون دیده شود حسب کلی ارواح انسانها به جا با نسبتها از نفس
الحیوة نفخ الله و هو الست [illegible] کلام الحسن بن علی ع بغیر آنکه یتوفی الانفس حین موتها ما نصه ان بعض
الروایات از آن و آنکه یتوفی امر الروح فیه بعث الروح و امر الروح فیه بعث الریح فهات و ادا
ادا در جوبه [illegible] امر الریح فیه بعث الروح و امر الروح فیه بعث الروح و معنی این است آنچه وارد
شده است از ابن عباس که در بدن آدمی نفس و روح هر دو هست و میان ایشان شعاعی است
بشبه بشعاع آفتاب نفس آن است که عقل و تمیز با آن متعلق است و روح آنکه نفس و حرکت با آن
قایم است هر گاه که بنده بخواب رفت خدای تعالی قبض نفس او میکند و در حال انتباه او را رد میکند و
[illegible] در مرگ قبض هر دو میشود پس زوال روح مستلزم زوال نفس است بدون عکس و موید این است
روایتی از الحسن بن محبوب نقل کرده و وی از عمرو بن ثابت ابو المقدام و او از پدرش از امام محمد
باقر [illegible] هیچکس نیست که نه آنکه نفس او با سلطان عروج کند و روح او در بدن
بماند و میان روح و نفس او شعاعی است چون شعاع آفتاب پس اگر اذن الهی تعلق بگیرد
بقبض ارواح روح اجابت نفس میکند و اگر اذن او متعلق شود به بقای روح نفس اجابت میکند
روح را این است معنی قول تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی قبض میکند جمیع نفسها را وقت
مردن ایشان یعنی نزد انقضای اجل [illegible] قطع حیوة ایشان میکند و حکمت که نفس [illegible]
ملکوت السموات میکند آنچه فوق آسمان بیند از واقعه موافق آید و آنچه در میان آسمان
و زمین آید گاه موافق آید و گاه مخالف **حکایت** آورده اند که روزی عمر در ایام خلافت نشسته بود ناگاه
[illegible] مرد دانا امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام آمد و گفت یا علی جواب مسئله مشکل افتاده
در حضرت [illegible] جواب آن نمیدانم **اول** آنکه هر کس با کسی [illegible] میکند و اظهار محبت
می نماید و هرگز از ایشان نشنیده بلکه [illegible] و همچنین هر کس با کسی دیگر

دشمنی اند

دشمنی اند و اظهار عداوت می نمایند و هرگز از ایشان نشنیده بدی بهم نرسیده است
این چه نوع است حضرت فرمود که از رسول شنیده ام که روز میثاق در ذریت آدم علیه السلام ارواح
مؤمنین [illegible] در مقام مواجهه روی در روی بوده اند و بعضی پشت با پشت الله که روی
در روی بوده اند در دنیا یکدیگر را میشناسند و با هم علقه محبت استوار کنند آنکه [illegible] چون پشت بهم بوده
بوده اند در مقام نکرت [illegible] **دویم** این بود که گفت چگونه است که بسیار میشود
[illegible] تمامش [illegible] دیگر تمامش شنیده [illegible] حضرت امیر فرمود
که هم از حضرت رسول شنیده ام که فرموده دلها را شبههاست که گاه از روی دل برسد اندوه و گاه بر
میگذارد [illegible] از روی دل برداشته میشود هرچه شنیده یاد گیرد و در وقتی که آن شبه
روی دل باشد آنچه بشنود تمامش را شنیده **سوال سیم** گفت یا علی خوابها که گاهی
بینند گاهی خوابها موافق باشد و گاهی مخالف چگونه است در این جهت امیر فرمود که هم از حضرت
رسول شنیده ام که فرموده هیچکس نیست مگر آنکه در وقت خواب روح او را به آسمان
میبرند و در هبوط و صعود چیزها بر وی می نمایند هرچه در فوق آسمان باشد چون شیطان [illegible]
مجال تصرف نیست [illegible] موافق آید و هرچه در تحت آسمان می بیند چون شیطان را در آن
دخل ممکن است [illegible] خلاف [illegible] عمر ملعون [illegible] فرشته [illegible]
[illegible] فرشته خواب خوانند و [illegible] فرشته [illegible] از آنان [illegible] از زمان
آدم [illegible] انقراض عالم چشمهاست و همه آن چشمها بجانب عالم گشاده و چشمهای دیگر دارد
بجانب [illegible] بنام [illegible] روی زمین برابری میکند و با آن چشم ناظر است
بر لوح محفوظ [illegible] هر رقم [illegible] بنام [illegible] بر لوح محفوظ [illegible] نوشته
[illegible] خواهد با آن چشم [illegible] آنچه [illegible] بلند

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
گشاده و [illegible]
بجای آورد و [illegible]
ابتهاج تام اظهار فرمود

واگر شیطان دست برد داشته باشد واگر نایم مؤمن است هر آینه در خواب گویند بود اگر کافر
بود الزام حجت باشد و چون خواب او موجب فزع باشد آن فرشته چنانچه به موضع اتیان شیطان را
از آن جهت که بالفور حضور را از آن خواب بیدار کند تا واقع آن نوع نگردد و آنچه در اسلوب [?]
حواد که خواب پریشان ببیند بوم [?] در بیخ از خواب در ایام بر شیطان در بعض اوقات در خواب
دخل بکند و کذب با صدق مخلوط است از جهت که مشتبه معلوم شده و تمام گویند ده دیگر است
در خواب بودن بلا شبه مخصوص است و شیطان را در آنجا تصرف نباشد **اول** دیدار فرشتگان
دوم دیدار پیغمبران **سیم** جامع قرآن **چهارم** دیدار آسمان **پنجم** دیدار ابر **ششم**
دیدار باران **هفتم** دیدار ستارگان **هشتم** دیدار ماه **نهم** دیدار آفتاب **دهم** دیدار [?]
و منقبان از این ده چیز هرکدام در خواب ببیند تعبیرش نیز شناخته است و از دخل شیطان بری
باشد باری [?] در محل [?] آمده [?] مقصود ما گوید فصل محقق [?] اعلم ان
جميع المواد الكونية لصورها الطبيعية قابلة للاشارة بالارواح كالفحم في استعداده
للاشتعال من جهة نارية كامنة فيه فالصور البرزخية كامنة فيها كامنها يكون الحرارة
والحمرة في الفحم والارواح كامنة في الصور البرزخية كمونها يكون الاشتعال والاثارة في
الحرارة في النفخة الاولى والة الصورة الطبيعية بالامانة تركو والهيئة السواد
والبرودة في الفحم بحصول الحمرة والحرارة واستعدت الصور البرزخية بقبول الاشتعال
بالارواح استعداد الفحم المتحمر المتهيئ لقبول الاشتعال فاذا نفخ اسرافيل وهو المتهيئ للارواح
في الصور نفخة ثانية نسبها الارواح البارزة القائمة بذاتها كما قال الله تعالى فاذا
هم قيام ينظرون وقال في الفتوحات النفخة نفختان نفخة تطفئ النار ونفخة تشعلها
فاذا طفئت صور الخلائق كانت قابلة استعدادها كالفحم المحترق وهو لا

لقبول الارواح كاستعداد الفحم بالنار الذي كنت فيه لقبول الاشتعال و
الصور البرزخية كالسرج مشتعلة بالارواح التي فيها فينفخ اسرافيل نفخة واحدة
فتمر على تلك الصور فتطفئها وتمر النفخة التي تليها وهي الاخرى على الصور المستعدة للاشتعال
وهي النشأة الاخرى فتشتعل بارواحها فاذا هم قيام ينظرون فيقوم تلك الصور احياء
ناطقة بما ينطقها الله فمن ناطق بالحمد لله ومن ناطق يقول من بعثنا من مرقدنا ومن ناطق
بالحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور وكل ينطق بحسب علمه وحاله وما كان
عليه ونسي حاله في البرزخ ويتخيل ان ذلك منام كما تخيله المستيقظ وقد كان عنده
موته وانتقاله الى البرزخ كالمستيقظ هناك وان الحيوة الدنيا كانت له كالمنام وفي
الآخرة يعتقد في الدنيا والبرزخ انه منام في منام الذي انقضى وورد فيه نفخا بعدد كل
انسان نفخة فيها وحده **تحقيق اين كلام** آنست که از برای هر روحی صورتی نفخة است
مخصوص بآن روح و هر صورتی از برای غیر او نمی‌شود پس هر صورتی که نفخ بکند ارواح را از
اجسام با صور برزخیه پس در نفخه داخل شده بصور داخل میشود در پیش معنی آن از نفخه
مخصوص بآن است پس بعث اول اخذ بکند صورت برزخیه را و بعث ثانی اخذ بکند ماده را
ده نوع مثال است و بعث ثالث اخذ می‌نماید طبیعت را که در فوق ماده است و بعث رابع
ضرب می‌نماید نفس را که فوق طبیعت است و بعث خامس ضرب می‌نماید روح را که فوق نفس است
و آن از جانب ایمن اسفل است و رکن صغر و بعث سادس القا می‌نماید عقل را فوق
روح که آن جانب ایمن اعلی است و رکن ابیض پس صورة اشیا باطل گردد و ترکیبش منحل
شود و این در علا عالم [?] حضرت رسالت [?] در جواب زندیق فرموده که روح
باقی است تا در نفخه در صور دمیده شود پس در آن وقت باطل میشوند اشیاء و فانی میشوند

پس چهل سال میانه دو نفخه است پس برگردانند اشیا را چنانچه بودند اگر ده است مدبر آن دان
چهار صد سال است و حقیقت قطع میشوند دران داینده سبب آن که نفخ صور است و بعضی از روایات
دارد که سبب آن نفخ چهل سال است و لکن این روایات از روایات عامه است و محمول بر تقیه
با اینکه هر ساله ده سال است نزد ایشان اعلی حجت و چون از الله حق تعالی قرار کرد برای اعاده اشیا
پس اسرافیل را زنده کرداند و برای دارد و او را امر فرماید به نفخه فرح اگر را بدمد که قال تعالی
ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون پس از چهار صد سال دیده میشود در صور نفخه دیگر که
نفخه بعث گویند پس از این همه مردمان زنده میشوند پس ناگاه ایشان بپای قیام ایستادگان
باشند و از بیم و خود بر جو ایستادگان نگرند از اطراف و جوانب مانند متحیران انتظار کشنده
هر چه با ایشان کنند و هر چه مامور شوند و این نفخه ثانیه نفخه دفع است پس دفع نماید رکن ابیض را اولا
زیرا که نفع بران مرور می نماید در مرتبه اول دفع پس دفع آن را بسوی اصفر پس مرکب
میشوند با هم در طول دو دفع می نماید رکن را بسوی رکن اخضر پس نفس مرکب میشود با
در عرض و دفع میکند اینها بسوی رکن احمر پس ترکیب آن در طول با اخضر است و با ابیض
او این مرکب میشود در عرض و دفع می نماید مجموع اینها را بسوی ماده فتمازجها و ندفعها
الی الصورة التی هو المثال پس بکیف تمام چنانکه ترکیب کرده بود در سرمدیه که
خواسته بود ترکیب او را قبل از نفخ و امر فرماید بباریدن باران بر وجه
ارض از دریاچه در تحت عرش اعظم الذی است آن را صاد گویند تا اینکه روی
زمین دریا شود و موجی از آن برخیزد اجزا هر شخصی را در قبر او جمع نماید و تالیف
نماید و تمام گرداند و چون جسد تمام گردد مثل حالت آن روزیکه او را در قبر گذاردند
بدمند روح در طرف آن ابدی بسوی قبر و لیکن نماید در جسد در مشق گود و شخص از قبر

قیام

بر آیه و ضاحک را از اسم خود دور نماید و می فرماید در این مقام محمد و علی را علیهما السلام
نه خالق حی و قیوم را زیرا که حی قیوم بچشم سر دیده نمیشود بلکه بچشم بصیرت دیده میشود چنانچه میفرماید
لا تراه العیون بمشاهدة العیان ولکن تراه القلوب بحقایق الایمان ومعناه فیما
بوجوده لانه ظاهر لایری و باطن لا یخفی گویند این کلام قول حضرت اوست و بعبوده بوده مشاهد
ناظرة الی ربها ناظرة یعنی او نه نظر بسوی اله زیرا که الوهیت مقام سبب خاص که
شرکت دران راه ندارد و ربوبیت مقامی است عام و دران اشتراک واقع میشود و سبب آن
زبود و جاء ربک و نظر بسوی وجاء الملک و همین آیه رب ارنی انظر الیک و ارجعی الی
ربک پس کیفیت الی نظر در ربوبیت و تجمیع و ملاقات را در آیه الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم سبب آن آنکه اینکه ربوبیت و تجمیع نباشند مگر از ذی الجنة و مجاز این است
و جز این نیست که صدق آن بر جسم است و انتقال از حال بحال و بر حضرت او محال است این
اوصاف پس مراد از نظر در ربوبیت و تجمیع در اینجا رب لغوی نیست نه رب معبود و مراد از آن
مالک و سید و مولی است و شبهه نیست که محمد و علی سادات عباد و موالی ایشان و مالک
دنیا و آخرت و ما فیها و من فیها است و الحمد لله رب العالمین پس حضرت رب ایشان یعنی
موالی ایشان است و محمد و علی ایضا موالی ایشان است و الله تعالی رب معبود خالق حضرت اوست
پس حضرت او نه رب معبود آسمان و زمین و ما فیهن و من فیهن و رب محمد و علی و موالی ایشان اکنون اذ حجت
و حق بود ایشان نه او برگزید پس ذات رب و مولی و سید و معبود و محمود و ایشان
ذات عابدین میباشند نه معبودین و لیکن حضرت او نه عالم و اجب گرداند بر اهل سموات
و ارض طاعت کردن ایشان را پس کسی که شناخت ایشان را پس آن بنده مر است و از خود
شده است و مرتبه دیگر در حساب بودن ز ایشان را پس آن آتش و دو لذات است و فرار

کرده است و هو نبه و شد به برایکه سوال را رب گفته لذ بسیار است در کلام الهی منها
ربی احسن مثوای و قوله تعالی اذکرنی عند ربک پس همچنانکه این اطلاق جایز بود پس چگونه
از معصوم جایز نباشد ذکر کردن ان پس محمد و ع با الف پس بسوی یاری دلفرو حق سوال بند و نا گشته
بسوی حضرة حق عبد مختارین و حجج مقربین اند و بسوی ایشان کلام اشاره است قوله تعالی ان کل من
فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا پس خلایق در دنیا که در موقف حشر ایستاده و دو تعف
شونند در مقام معبودیت پس درین هنگام می بینند محمد و آل محمد را ینظرون الی ما من الله به
علیهم من الرفعة والکرامة والولایة العامة و حق نظر مینمایند بسوی رفعت و قرب و منزلت ایشان
پس ضمادی نماید در شفاعت برای ایشان تمیز بغیران و اولوالعزم چنانکه خطاب بپیغمبر باید مولای متقیان
یا با ذر کای ابو ذر هر دو بسیکه حق تعالی را انبیا جنت است [illegible] ایستاده اند از خوف الهی بر
بگیسته نار و زی که در هر [illegible] بسته و سیدان اقوام همه خلق با آن زنده میشوند پس جمیع ملائکه در آن
حال بگویند [illegible] جمیع [illegible] و از انکه عبادت [illegible]
درگاه تو باشد [illegible] جمیع [illegible] عبادت تو [illegible] دایم [illegible] است
عبادت کنند و اگر شخص عمل [illegible] داشته باشد [illegible] عمل خود را [illegible] دارند
[illegible] که در ان روز [illegible] و اگر [illegible] جهنم [illegible] در بیم [illegible] است و [illegible]
در [illegible] جهنم [illegible] است در [illegible] آفتاب [illegible] از حرارت و حرارت [illegible]
[illegible] در [illegible] جهنم در صحرای محشر [illegible] و بعد آید [illegible]
ملکی مقرب و نه پیغمبر مرسل [illegible] دو [illegible] استغاثه نکنند [illegible] درگاه [illegible]
رحم کنی و [illegible] همه [illegible] خود باشند [illegible] جلیل [illegible] خود را [illegible]
کند و [illegible] خود مشغول [illegible] درگاه [illegible] جلیل [illegible] ابراهیم [illegible] این روز [illegible] خود

معبود حقیقی و موجد

فلا بوش [illegible] و لطف خود را [illegible] زمان و ع [illegible] و قبل شفاعت [illegible] خلق
[illegible] و شفاعت میکند [illegible] است خود را [illegible] برای [illegible] دارد
و شفاعت [illegible] از برای پیغمبران [illegible] و انبیا شفاعت میکند [illegible] همه از برای [illegible]
اوراحق تعالی قبول فرموده باشد و ائمه شفاعت از برای محبین و دوستان آل محمد
[illegible] این آیه یوم ندعو کل اناس بامامهم و [illegible] و قوله تعالی و اسبغ علیکم نعمه
ظاهرة و باطنة [illegible] در ان هنگام محمد [illegible] اکنون [illegible] و [illegible]
[illegible] پس وجوه در ان روز ناظره بسوی [illegible] و کمال [illegible] و نعمه باطنه
[illegible] و وجوه در ان روز ناظره اند بسوی حقیقت معنی ان پس [illegible] و حکم [illegible]
[illegible] و دولت [illegible] ملک [illegible] رب [illegible]
[illegible] و اللام [illegible] محمد و ع [illegible] الامر [illegible] و در دعای الحسن العسکری فی عهده
و دعائه انه یقول یا من الخفی بالاقوا و بالوحدانیة و حیا لی بمعرفة الربوبیة و خلقنی
من [illegible] و العلم [illegible] انک فالواحد المعبود و الرب المعبود صفة الاله الاحد الذی
لا یحد و لا یعد فمن عرف من الحکمة هذا القدر فقد عرف مبداه و معاده [illegible]
از حق [illegible] بسوی حق معاد [illegible] از خلق [illegible] بسوی حق [illegible] مبدا و معاد را
حقیقت [illegible] و در این [illegible] حیات و [illegible] دارد [illegible] و [illegible] است
از [illegible] است [illegible] این [illegible] و قوله [illegible] الله این است [illegible]
روز [illegible] از برای [illegible] اعمال [illegible] و [illegible]
خلایق [illegible] که [illegible] این [illegible] بوده باشد [illegible] محمد و ع [illegible] اورا
[illegible] کرده اند [illegible] درایشان [illegible] فان اصابه [illegible] بنیز [illegible]

و علامت عقل ایشان باشد اطمینان به دین [illegible] نبوت آن و آن اصحاب فتنه می‌شنوند چرا
و عقل ایشان در فهم معنی آن نرسد و از آن [illegible] این است [illegible] لو علم ابا ذر ما
فی قلب سلمان لقتله چه ظرف وعاء صدر ابوذر گنجایش اسرار و آن گنجایش را که در دل
سلمان است از اسرار ایمان و حقایق [illegible] اعرفکم بالله سلمان
زیرا که مراتب ایمان ده است و گویند درجه اول درجه از مراتب عشره ایمان بوده باشد مطلع
بر [illegible] درجه دوم [illegible] و همچنین هر یک از مرتبه [illegible] مطلع بر مرتبه فوق آن نیست
و منتهی مراتب ایمان معرفت [illegible] فرموده است [illegible] ایشان را که
این است [illegible] بوده است [illegible] باطن بوده و سلمان عارف
به باطن بوده است [illegible] علم کل اناس [illegible]
کفیتم [illegible] مالک یوم الدین [illegible] مالک یوم الدین
هو امیر المؤمنین [illegible] ۲۴۲ [illegible]
[illegible] هو علی [illegible] ۱۲ [illegible]
محمد یوم الحساب [illegible] ۱۳ [illegible] ۲۴۲ [illegible]
مدینة علم [illegible] مالک یوم الدین [illegible]
امام الهامین پس [illegible] محمد یوم الحساب امام الهامین باب مدینة علم هو علی
[illegible]
بیان آن [illegible] مقصد چهارم در بهشت و دوزخ و بیان درجات هر یک است
بدان که از جمله عقاید [illegible]
اقرار کردن به بهشت و دوزخ است و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجودند

بهشت و دوزخ

بسند

چنانچه به سند معتبر منقول است که از ابوالصلت هروی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال
نمود که بهشت و دوزخ آیا الحال موجود هستند فرمودند [illegible] حضرت رسالت [illegible] داخل بهشت شد
و جهنم را [illegible] در شب معراج ابوالصلت عرض نمود که جمعی می‌گویند [illegible] مقدر فرموده‌اند
و موجود نیستند [illegible] بهشت و دوزخ [illegible] حضرت فرمودند [illegible]
از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم [illegible] خلق بهشت و دوزخ [illegible] کرده
و تکذیب ما کرده است و هیچ بهره از ولایت ما ندارد [illegible] در آتش جهنم خواهد بود [illegible]
از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر فرمودند [illegible] از ارواح مؤمنان
[illegible] ارواح کافران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق سؤال کردند [illegible] بهشت الیوم موجود نه حضرت

فرمود بل لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا مجملا اما دیگر و آیات داله بر وجود بهشت و نار الیوم لا
غیر الموجوده است و باید اعتقاد نمود که مجملا نعیم و عذاب الیم و عذاب الیم ابدی ایشان هرگز بر طرف
نمیشود و سبب آن دیگر ایشان از فرقه ها که غیر این فرقه اند هر یک در مذهب خود متعصب
راسخند و عقل ایشان کامل است و حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد
خواهند بود اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و حجت
بر ایشان تمام نشده باشد مثل زنان و جمعی ضعیف العقل و چند ان نیز بیان حق باطل تقیه
کرده اند ایشان موقوفند بامر الهی و ممکن است در حق ایشان تفضل خود ایشان از اهل نجات
دهد و حق صاحبان که ان کبر او شیب ان اختر غیر ایشان مستحق شفاعت در حجت
و ممکن است در حق ایشان تفضل کامل خود ایشان را با عزو و جهنم بر در اگر جهنم روند مخلد نخواهند بود
و او نسبات سی یابند و داخل بهشت میشوند و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد مثل وجوب
نماز و روزه و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از امور ضروری دین شده است
و هر که صاحبان دین اسلام را شنیده اند که کافرست و مرتد است و مخلد در آتش
جهنم است هر چند بحسب ظاهر اظهار اسلام کنند و بدان که بهشت و دوزخ بهره حاصلان اهل تقید
و حاصل اند از برای نفس و تعبیری نماید نفس هر یک از آن در اسباب اعمال و اخلاق و ملکات
چندی حاصل شده است از برای نفس از اول عمر الی اخر آن چه هر گاه نفس را النفس حاصل
شود بعضه و انس بکر د بطریقه دیگر دن خانه عمر کردن انطریقه را رسوخ مییابد آنکمال
در نفس بطوری حقیقت آن ذات خواهد بود بجنسی متعذر و مشکل است بر نفس آنکمال را
از خود دور کند پس بهمین حالت خواهد مرد و خواهد مبعوث شد در قیامت و این حالت
تولنس آن دنیا و دنیای ان حقیقت بود در قبر پس شخصی که کسب اعمال حسنه در دار دنیا

با خود خواهد برد و صورت آن در قیامت حور و غلمان و منازل نیکو و کاخ ها و مرکب
و ترکب اعمال حسنه حاصل مینماید اشیا چندی را از دنیا دارد با خود خواهد برد از سموم
و جحیم و ظلال یحموم و عقرب و مار این است و بعضی از اهل معرفت میگویند نفس و شیطان و ملک
و آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ نیستند اشیا خارجه از ذات تو
بلکه همه این اشیا در ذات تو است و تو از آن غافل چنانچه معجز نماید مولای متقیان
و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر و کیفیت از اینکه از طاهر قطع
نظر شده دارند در غیب دیدن مردان دیگر ظاهر خواهد شد الجنة و باطن دارد الهذا
فرمایند فاستبقوا الخیرات انه سبحانه رأی اهل الظن و التخمین حیث یزعمون
یوم القیمة بعیدا عن الانسان بحسب الزمان و ما اظن الساعة قائمة او بحسب
المکان و یقذفون بالغیب من مکان بعید و اما المؤمنون فیقولون انه قریب بحسب
الزمان اقترب الساعة و بحسب المکان و اخذوا من مکان قریب یوم یرونه بعیدا
و نراه قریبا والمؤید لکلامنا کلام بعض اهل المعرفت ان الجنة جنتان محسوسة و جنة معقولة
کما ان العالم بعد النشأة العنصریة عالمان کما عرفت وللنفس نعیم بحسب العلوم الالهیة
والمعارف الحقیقیة من طریق النظر او بالنور الالهی و نعیم بما تعلقه بقواها الحسیة من اللذات والشهوات
من الاکل والشرب والنکاح واللباس والفرش المرفوعة والروایح والنغمات الطیبة والجمال و حسن الصورة
محسوسة معقولة بعضها البصرة وجوه حسان و حور و غلمان کل ذلک نعیم الحواس التی بواسطتها
النفس فتلتذ به فالجنة المحسوسة کالجسم والمعقولة کالروح و فی الخبر عن الصادق علیه السلام
فی قوله تعالی و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون انما هو العالم و ما یستخرج منه و هذه الجنة
المعلومة من الفرح الالهی والابتهاج والسرور اللذة التی من صفات البهاء والکمال و نعوت الجلال

٣٠

والجبال ومنه الخبر النبوی ... بنی الله الجنة من لبنتین لبنة من ذهب ولبنة من فضة وجعل حیطانها
الیاقوت وسقفها الزبرجد وحصباءها اللؤلؤ وترابها الزعفران والمسک الاذفر ثم قال لها تکلمی
فقالت لا اله الا الله الحی القیوم ... [illegible]
منها فانا بمنزلة حیطانک اللبنتین انتهی کلامه پس بدان ای برادر عزیز که بهشت ... بهشت است زیرا که
دخول در بهشت یا بمیراث است ویا باختصاص است ویا بسبب اعمال است ... واقع میشود [illegible]
وجنة میراث اما کی چندی باشد ... مومنین از کافرین ... که ایمان
بیاورند ایشان داخل این مکان بهشت نمیشوند زیرا که از برای هر یک از اشخاص خواه مومن باشد
وخواه کافر خواه ... خدا ... منزلها از برای او در بهشت و منزلها از برای او در جهنم مقرر کرده
... از حضرت صادق منقول است که چون اهل بهشت در بهشت قرار میگیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن
میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند و نظر میکنند
بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم بایشان می‌نمایند و این منازل ... اگر معصیت
الهی میکردید داخل این منازل میشدید پس چندان ایشان را فرح و شادی روی دهد که اگر
مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی اینکه از چنین عذابی نجات یافته اند پس منادی ندا کند
اهل جهنم را که بسوی بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهای
در آنجا مقرر شده بایشان بنمایند و بگویند بایشان که اگر اطاعت الهی میکردید این منازل را
متصرف میشدید پس ایشان را حالی روی دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند پس منازل
اهل جهنم را در بهشت بنیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران دهند و اینست
تفسیر آیه اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون فرمود که
وارثون میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا مخلد و پاینده ... خواهند بود

ودوم جنت میراث ... مومنین بهشتهای اعمال چنانچه بر آنکه ... نموده اند از ...
آن طینت ... داخل بهشت ایشان نشده از مومنین بسبب آن اعمال حسنه و افعال جمیله ...
بهشت اختصاصی است ... از اهل توحید ... آرزو ... ایشان
این است ... و اگر مدة الدهر در دنیا باشند ... معصیت نمایند و از برای
اطفال مومنین است و ... بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است
که آن حضرت ... در بندگان مومن خود در هر روز جمعه چون
جمعه شود ... بسوی مومن ... چون ملک بدر دروازه بهشت رسد
بگوید از برای ... داخل شوم بر فلان مومن پس ... بگو
رسول پروردگار تو در دروازه ... داخل شود مومن باز ... خود ... نماید
ایشان بگویند ای آقای ما ... در بهشت ... از برای تو مباح گردانیده است
چیزی از برای تو ... پروردگار از برای تو ... فرستاده است پس
یکی از آن ... دیگری ... و از نور آن ...
شود تا ... چون در آنجا جمع شوند ... ایشان ...
کنند و سجده ... این روز ... سجده
بهشت ... ایشان ... [illegible]
کرده پس از جانب حق ... ایشان ... آنچه را ... عطا کرده
... پس ... ایشان ... این است ...
... که ... روشن ...
روشن پس در آن شب ... دیگر ... تهلیل و تنای خدا را و صلوات بر محمد

ال محمد بسیار نفوس سینه پس چون بوزن برگرد و به جنتی که بگذرد و از نور او روشن شود تا منزل
نشان خود برسد پس گوید بحق خداوندی که بیرون گردانیده است برای ما بهشت را که هرگز ترا
باین جنگو ن این رحمت ندیده ام گویا این بستان است که نظر کرده ام بخور بر در کار خود
و جنت اعمال بهتر است و منازل مؤمنان در آن بسبب اعمال و افعال حسنه در دنیا بوده
چنانکه کلینی و کاتب سند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است و از حضرت رسول
سؤال کردند از تفسیر قوله تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا فرمود که محشور گردانیم متقیان را
هزار کاران را بسوی خداوند رحمن که درین حضرت نزدیک بود بسوی متقیان که متن حدیث را در متن
جان بکنیم و ترجمه فارسی آن را در حواشی کتاب تا منتفع زبان عجم کتاب بشود تا خاص و عام هم
بهره خود را از این کتاب برده باشند پس فرمود یا علی ان الوفد لا یکونون الا رکبانا اولئک
رجال اتقوا الله فاحبهم الله تعالى واختصهم ورضي اعمالهم فسماهم المتقين ثم قال له يا علي
اما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة انهم ليخرجون من قبورهم وان الملائكة لتستقبلهم بنوق
من نوق العز عليها رحائل الذهب مكللة بالدر والياقوت وجلائلها الاستبرق والسندس
وخطمها جدل الارجوان تطير بهم الى المحشر مع كل رجل منهم الف ملك من قدامه وعن يمينه
وعن شماله يزفونه زفا حتى ينتهوا بهم الى باب الجنة الاعظم وعلى باب الجنة شجرة ان الورقة
منها ليستظل تحتها الف رجل من الناس وعن يمين الشجرة عين مطهرة مزكية فيسقون منها
شربة فيطهر الله بها قلوبهم من الحسد ويسقط عن ابشارهم الشعر وذلك قول الله تعالى
وسقاهم ربهم شرابا طهورا من تلك العين المطهرة قال ثم ينصرفون الى عين اخرى عن
يسار الشجرة فيغتسلون فيها وهي عين الحيوة فلا يموتون ابدا قال ثم توقف بهم قدام
العرش وقد سلموا من الآفات والاسقام والحر والبرد ابدا قال فيقول الجبار جل ذكره

للملائكة الذين معهم احشروا اوليائي الى الجنة ولا توقفوهم مع الخلائق فقد سبق رضاي عنهم ووجبت
رحمتي لهم وكيف اريد ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات والسيئات قال فتسوقهم الملائكة الى الجنة
فاذا انتهوا بهم الى باب الجنة الاعظم ضرب الملائكة الحلقة ضربة تصر صريرا يبلغ صوت صريرها كل حوراء
اعدها الله عز وجل لاوليائه في الجنان فيتباشرون بهم اذا سمعوا صرير الحلقة فيقول بعضهم لبعض
قد جاءنا اولياء الله فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنة وتشرف عليهم ازواجهم من الحور العين والآدميين
فيقلن مرحبا بكم فما كان اشد شوقنا اليكم ويقول لهن اولياء الله مثل ذلك فقال علي عليه السلام
يا رسول الله اخبرنا عن قول الله جل وعز غرف مبنية من فوقها غرف بماذا بنيت يا رسول الله فقال
يا علي تلك غرف بناها الله تعالى لاوليائه بالدر والياقوت والزبرجد وسقوفها الذهب
محبوكة بالفضة لكل غرفة منها الف باب من ذهب على كل باب منها ملك موكل به فيها فرش مرفوعة
بعضها فوق بعض من الحرير والديباج بالوان مختلفة وحشوها المسك والكافور والعنبر وذلك
قول الله عز وجل وفرش مرفوعة اذا ادخل المؤمن الى منازله في الجنة ووضع على راسه تاج الملك والكرامة
البس حلل الذهب والفضة والياقوت والدر المنظوم في الاكليل تحت التاج قال والبس سبعين حلة
حرير بالوان مختلفة منسوجة بالذهب والفضة واللؤلؤ والياقوت الاحمر فذلك قوله تعالى يحلون
فيها من اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فيها حرير فاذا جلس المؤمن على سريره اهتز سريره فرحا فاذا
استقر لولي الله منازله في الجنان استاذن عليه الموكل بجنانه ليهنئه بكرامة الله اياه فيقول
له خدام المؤمن من الوصفاء والوصائف مكانك فان ولي الله قد اتكى على اريكته وزوجته الحوراء
تهيأ له فاصبر لولي الله فتخرج عليه زوجته الحوراء من خيمة لها تمشي مقبلة وحولها وصائفها وعليها
سبعون حلة منسوجة بالياقوت واللؤلؤ والزبرجد هي من مسك وعنبر وعلى راسها تاج الكرامة
وعليها نعلان من ذهب مكللتان بالياقوت واللؤلؤ شراكهما ياقوت احمر فاذا دنت

من ولي الله فيقول له ان تقوم اليها شوقا فيقول يا ولي الله ليس هذا يوم تعب ولا نصب فلا تقم انا
لك وانت لي قال فيعتنقان مقدار خمسمائة عام من اعوام الدنيا لا يملها ولا يمله قال فاذا
فتر بعض الفتور من غير ملالة نظر الى عنقها فاذا عليها قلائد من قصب ياقوت احمر وسطها لوح
صفحته در مكتوب فيها انت يا ولي الله حبيبي وانا الحوراء حبيبتك اليك تناهت نفسك
ثم يبعث اليه الف ملك يهنونه بالجنة ويزوجونه بالحوراء قال فينتهون الى اول باب من
جنانه فيقولون للملك الموكل بابواب جنانه استاذن لنا على ولي الله فقد بعثنا اليه نهنيه فيقول لهم الملك
حتى اقول للحاجب فيعلمه بمكانكم قال فيدخل الملك الى الحاجب وبينه وبين الحاجب ثلاث جنان حتى
ينتهي الى اول باب فيقول للحاجب ان على باب العرصة الف ملك ارسلهم رب العالمين ليهنوا ولي
الله وقد سالوا ان اذن لهم عليه فيقول الحاجب انه ليعظم علي ان استاذن لاحد على ولي الله وهو
مع زوجته الحوراء قال وبين الحاجب وبين ولي الله جنتان قال فيدخل الحاجب الى القيم فيقول له
ان على باب العرصة الف ملك ارسلهم رب العزة يهنون ولي الله فاستاذن لهم فيتقدم القيم الى الخدام
فيقول لهم ان رسل الجبار على باب العرصة وهم الف ملك ارسلهم يهنون ولي الله فاعلموه بمكانهم قال
فيعلمونه فيوذن للملائكة فيدخلون على ولي الله وهو في الغرفة ولها الف باب وعلى كل باب من ابوابها
ملك موكل به فاذا اذن للملائكة بالدخول على ولي الله فتح كل ملك بابه الموكل به قال
فيدخل القيم كل ملك من باب من ابواب الغرفة فيبلغونه رسالة الجبار جل وعز وذلك قول
الله تعالى والملائكة يدخلون عليهم من كل باب من ابواب الغرفة سلام عليكم بما صبرتم فنعم
عقبى الدار قال وذلك قوله تعالى واذا رايت ثم رايت نعيما وملكا كبيرا يعني بذلك ولي الله
وما هو فيه من الكرامة والنعيم والملك العظيم الكبير ان الملائكة من رسل الله تعالى ليستاذنون
عليه فلا يدخلون عليه الا باذنه فذلك الملك العظيم الكبير قال والانهار تجري من تحت

فيقول لهم الملك

مساكنهم

مساكنهم وذلك قوله تعالى تجري من تحتهم الانهار والثمار دانية منهم وهو قوله عز وجل ودانية
عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا من قربها منهم يتناول المؤمن من النوع الذي يشتهيه من الثمار
وهو متكئ وان الانواع من الفاكهة ليقلن لولي الله يا ولي الله كلني قبل ان تاكل هذا قبلي قال وليس من
مؤمن في الجنة الا وله جنان كثيرة معروشات وغير معروشات وانهار من خمر وانهار من ماء وانهار من لبن
وانهار من عسل [illegible] ولي الله بغذائه اتي بما تشتهي نفسه عند طلبه الغذاء من غير ان يسمي شهوته
ثم يتخلى مع اخوانه ويزور بعضهم بعضا ويتنعمون في جناتهم في ظل ممدود في مثل ما بين طلوع
الفجر الى طلوع الشمس واطيب من ذلك لكل مؤمن سبعون زوجة حوراء واربع نسوة من الادميين
والمؤمن ساعة مع الحوراء وساعة مع الادمية وساعة يخلو بنفسه على الارائك متكئا
ينظر بعضهم الى بعض وان المؤمن ليغشاه شعاع نور وهو على اريكته ويقول لخدامه ما
هذا الشعاع اللامع لعل الجبار لحظني فيقول له خدامه قدوس قدوس جل جلال الله بل هذه حوراء من
نسائك ممن لم تدخل بها بعد اشرفت عليك من خيمتها شوقا اليك وقد تعرضت لك واحبت لقاءك
فلما ان راتك متكئا على سريرك تبسمت نحوك شوقا اليك والشعاع الذي رايت
والنور الذي غشيك هو من بياض ثغرها وصفائه ونقائه ورقته قال فيقول ولي الله ائذنوا لها
فتنزل الي فيبتدر اليها الف وصيف والف وصيفة يبشرونها بذلك فتنزل اليه من خيمتها وعليها سبعون
حلة منسوجة بالذهب مكللة بالدر والياقوت والزبرجد صبغهن المسك والعنبر بالوان مختلفة
[illegible] يرى مخ ساقها من وراء سبعين حلة طولها سبعون ذراعا وعرض ما بين
منكبيها عشرة اذرع فاذا دنت من ولي الله اقبلت الخدام بصحائف الذهب والفضة فيها
الدر والياقوت والزبرجد فينثرونه عليها ثم يعانقها وتعانقه فلا يمل ولا تمل قال ثم قال
ابو جعفر اما الجنان المذكورة في الكتاب فانهن جنة عدن وجنة الفردوس وجنة نعيم

وجنة المأوى فقال وان لله تعالى جنانا محفوفة بهذه الجنان وان المؤمن ليكون له من الجنان ما
احب واشتهى يتنعم فيهن كيف يشاء واذا اراد المؤمن شيئا انما دعواه به اذا اراد ان يقول
سبحانك اللهم فاذا قالها تبادرت اليه الخدام بما اشتهى من غير ان يكون طلبه منهم او امر به و
ذلك قول الله تعالى دعواهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام يعني الخدام قال واخر دعواهم ان
الحمد لله رب العالمين يعني بذلك عند ما يقضون من لذاتهم من الجماع والطعام والشراب يحمدون الله
عز وجل عند فراغهم واما قوله اولئك لهم رزق معلوم قال يعلمه الخدام فياتون به اولياء الله
قبل ان يسئلوهم اياه واما قوله عز وجل فواكه وهم مكرمون قال فانهم لا يشتهون شيئا
في الجنة الا اكرموا به انتهى پس بحکم از کلام امام علیه السلام و از قول ان مرتب بر امده غیر از ان
شش جنان دیگری نیز میباشد و چون این کلام بطریق اجمال است اینکه بهشت ادنی جنان است
ادنی و ان نظر باخر دار المقامه است و پس از ان بهشت دار السلام است پس جنة المأوی
و دیگر جنت عالیه است پس جنة نعیم است پس جنة خلد است پس جنت فردوس پس جنة عدن
و این جنت عدن در جنات جنت منزله خانه پادشاه است در وسط ان بهشت دیوار کشیده
شده بلند که از ان مخلوق محفوظ باشند و باقی ان سوره از جنات دیگر میان هر
سوره جنتی است و از برای هر واحد از اینها صد درجه است و هر درجه منقسم میشود بسوی منازل
و عدد ان را احصا نمی توان نمود و درختهای خط بر هر شاخه هر خطیره ظل دنیا به بهشتی از بهشتهای
اصلی میباشد و اما جنت عدن را ظل نیست پس در اوقات با نظر بهشت میباشد افضل بهشتها
بالای اسما نه بهشت بهشتم فوق کرسی است و بهشتهای خط بر تحت بهشتهای مشتق میباشد
و اهل بهشت چهار طایفه میباشند مخصوص را اجنا از صحیح است و مرسلین و پس شهدا و اولیا
در منزلت نموده باشند و غیر را با بصیرت و پس صالحان بترحیب خداوند بنده را از آنجا

از لطف کرم و در این عقبه دیانت کشف شود و دیگر جنه ایمان او داده باشند
بخداوند و حب اهل بیت موزه باشند و از اشیاء و اوصیاء و مجتهدان دانائی رسول الله
باشند و دیگر جمهور مسلمین قائلین توحید از ارباب تقلید بشرط اینکه در ان تقصیر
و عداوت با عترت رسول اکرم بوده باشند و در بهشت خط بر شرط ثواب کشیده شود
و اولاد و زنان کافر مؤمنین و اولاد و اولاد ایشان تابع ایشانند و دیگر اتفاق کلی به
ظاهر اجرای ایشان شده باشند و شفیع از اقربای خود نداشته باشند و شفاعت ایشان نماید
در نخل باب آن کرده و اسما حیات خط بر جمال اسما رحمان اهل بیت خلق شمس در سما
را بوده و اشراق ان در زمین است و اطلاق شمس بر اصل و بر نور ان بمجاز واحد است
اللهم ارزقنا الوصول الى اعلى درجات الجنان مع ائمة الهدى الابرار و از جمله خبرهای
در ایمان با نفه و امیرست وسیله و حوض کوثر است و اما وسیله پس ان بلندترین درجه
در بهشت عدن و مخصوص برسول اکرم میباشد و از دعاهاست که ان حاصل شده است
تفضلم زیرا که چه است بسبب ان چیز مسلا رت نایر شده اند از جانب خداوند
و بوسیله ان متوجه بدرگاه حق اند لیکن از برای هر جمله و وجه خاص است بسوی خداوند
و ان را جنة رب گویند حسنت ما ... و هو ما ... فیکم الوسیلة پس امر کرده
ما را که درخواست کنیم از خداوند بزبان ... عطا نماید بان وسیله را تا
بران نازل شود چنانکه فی ... علیه الرحمة ... روایت کرده اند از حضرت صادق
ان رسول الله يقول اذا سألتم الله تعالى فاسألوه لي الوسيلة ... رسول
خدا امر فرموده است هر گاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید
بر ... وسیله بهشت پس ... وهي درجتي في الجنة وهي الف مرقاة ما

بین المرقاة الی المرقاة مسافة حضر الفرس الجواد شهرا و هی ما بین مرقاة جوهر الی مرقاة زبرجد
و مرقاة یاقوت الی مرقاة ذهب و مرقاة فضة الی مرقاة [illegible] تیوتی بها یوم القیامة
حتی تنصب مع درجة النبیین فهی فی درجة النبیین کالقمر بین الکواکب فلا یبقی یومئذ نبی ولا
صدیق ولا شهید الا قال طوبی لمن کانت هذه الدرجة درجته [illegible] این است در خبر دیگر
آمده است که در بهشت [illegible] و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یکماهه راه است به دویدن اسب
تیز تگ عربی و پایه های بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از [illegible] است و بعضی
از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور و کنگره آن پس [illegible] را
در روز قیامت نصب کنند با درجه پیغمبران و آن درمیان ایشان همچنان باشد مانند ماه در میان
سایر ستارگان پس نماند در آن روز هیچ پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که درجه
او این درجه است فیاتی النداء من عند الله تعالی یسمع النبیین و جمیع الخلق هذه
درجة محمد پس ندا کرده شود که همه پیغمبران و جمیع خلق بشنوند که این درجه محمد است پس حضرت
رسول فرمود که من در آن روز جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت
بر سر داشته باشم و علی ابن ابیطالب امام من و بیده لوائی و هو لواء الحمد مکتوب علیه
لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون بالله و اذا مررنا بالنبیین قالوا هذان
ملکان مقربان لم نعرفهما و لم نرهما و اذا مررنا بالملائکة قالوا هذان نبیان مرسلان
حتی اعلوا الدرجة و علی یتبعنی حتی اذا صرت فی اعلی درجة منها و علی اسفل منی
بدرجة فلا یبقی یومئذ نبی ولا صدیق ولا شهید الا قال طوبی لهذین العبدین ما اکرمهما
علی الله فیاتی النداء من قبل الله تعالی یسمع النبیین و الصدیقین و الشهداء و المؤمنین
هذا حبیبی محمد و هذا ولیی علی طوبی لمن احبه و ویل لمن ابغضه و کذب علیه پس

فرمود یا علی نمی ماند در آن روز [illegible] کسی که دوست دارد مگر آنکه [illegible] است یا [illegible]
ندا او و پس شفیع شود و دشمن دگر و نه احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشند
تا در مقام محاربه تو درآمده باشند یا انکار حق امامت تو کرده باشند مگر آنکه او پس سیاه شود
رویهاشان [illegible] پس [illegible] ملک یابند از جانب خدا [illegible] یکی رضوان خازن بهشت
و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و گوید السلام علیک
یا رسول الله من جواب سلام او گویم و گویم که ای ملک خوشبوی خوشروی کلامی نزد پرور
دگار تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای
بهشت را از برای تو بیاورم پس گوید بگیر یا محمد من گویم قبول کردم آنها را از جانب پروردگار
خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده آنها را به برادرم علی ابن ابیطالب پس رضوان
کلیدها را بعلی بدهد و برگردد پس نزدیک من آید خازن جهنم و بگوید السلام علیک
یا حبیب الله من گویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو
گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است پروردگار من که کلیدهای جهنم را بنزد تو بیاورم پس
گویم قبول کردم از پروردگار خود و او راست حمد و ستایش بر آنچه بر من انعام کرده است
بر من و تفضیل داده است مرا بآن بر دیگران بده آن را به برادرم علی ابن ابیطالب پس مالک کلیدها را
بعلی دهد و برگردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر لب جهنم و مهارش بدست گیرد و [illegible]
و صدای بلند آتش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار
گرده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه حرارت مرا فرو نشانید پس علی گوید قرار گیر
ای جهنم [illegible] بگذار پس [illegible] آتش [illegible]
[illegible] دیگر این را که دشمن من است و واگذار این را که دوست من است پس [illegible] جهنم

دران روز از عطش از برای کسی بهتر است از اطاعت علام که از شما است عطش اگر خواهد
ان را بجانب راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است
در اخبار و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قوله تعالی القیا فی
جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاند
چه وارد شده است که این وارد شده است که یا محمد و یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در بعضی
روایات برای آیه وسیله همان مقام محمود باشد و ممکن است که مقام بوده باشد و در مقام
محمود لواء حمد را رسول الله بدست امیرالمؤمنین دهد و لواء حمد را بعضی متفقه است که هر شفاعت از تخ
از اول جنت و ما هستاب در حدیث دیگر وارد شده است پس از ذکر حدیث عمر عبد الله لعنه
بر خواست و عرض کرد یا رسول الله چگونه علی را طاقت است که حامل چنین لوائی بوده باشد حضرت
در غضب شده فرمود چون روز قیامت شود حق تعالی علی را قوت دهد که کلالت کند مثل قوت جبرئیل
از نور مثل نور آدم و از حسن مثل حسن رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا مثل صدای داود
اگر این نبوده داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل آن صوت بدهد و علی اول کسی
که از چشمه سلسبیل و زنجبیل سیراب شود و علی و شیعیان او را از خدا مرتبه است که آرزو میکنند آن را
پیشینیان و آیندگان **واما حوض** پس مخبر با عترت حضرت ... من لم یؤمن بحوضی فلا اورده
الله حوضی یعنی هر که ایمان بحوض من نیاورد حق تعالی او را بر حوض من وارد نگرداند و از ابن
عباس رضی الله عنه روایت کرده اند چون سوره انا اعطیناک الکوثر نازل شد رسول خدا
بر منبر بر آمده و برخواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر چیست که بتو عطا کرده
صفت فرمود نهر فی الجنة اشد بیاضا من اللبن واشد استقامة من القدح حافتاه
قباب الدر والیاقوت ... طیر خضر لها اعناق کاعناق البخت قالوا یا رسول الله ما

انعم هذا الطیر قال افلا اخبرکم بانعم منه قالوا بلی یا رسول الله قال من اکل الطیر و شرب الماء
و فاز برضوان الله ترجمه حدیث این است که نهری است در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست
تر است و در کنارش قبه ها از مروارید و یاقوت و در او مرغان سبز میروند و ان مرغان گردن
چندی که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران جواب گفتند یا رسول الله چه بسیار
نیکست ان مرغان فرمود که بخواهم خبر دهم شما را به نیکوتر از انها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر
از ان مرغ بخورد و از ان آب بیاشامد و فائز گردد بخشنودی حق تعالی و ایضا از ابن عباس
روایت کرده اند که مولای ... از حضرت سوال کرد از حوض کوثر فرمود که نهری است
و جاری میشود از زیر عرش کنارش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و در میانش
سنگ ریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران و خاکش از مشک خوشبو
تر است و پایهای ان در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیرالمؤمنین
زد و گفت یا علی ان نهر از آن تو است و از دوستان تو بعد از من و از حضرت صادق در کامل
الزیاره از مسمع روایت کرده است که حضرت صادق ع فرموده است که هر کسیکه دل دهد
از برای حسین ... از خاک ... نشود ... از دل ... خود ... حوض
کوثر را وارد شود ... بیکند ... چون ... بسوی ... چنانکه ... از
انواع خوردنیها را که میخواهد از انجا ... دیگر ... هر که از ان یک شربت بیاشامد هرگز
تشنه نشود ... بر گرد ان ... کافور است ... مشک ... و از عسل
شیرین تر است و از ... نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است
و از چشمه تسنیم بهشت بیرون می آید و تسنیم چشمه ایست ... سبیل ...
همه ... زده است ... از زیر ... عرش خارج میشود ... بهشت همه ...

سنگ ریزه مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور آن قبه های زیاده از ستاره آسمان
و بوی خوشش از هزار ساله راه احساس میشود و قبه های آن از طلا و نقره و الوان جواهرات
دیگر که از آن میراث میبرد و [illegible] تا آنکه بگوید چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند
که چون این چشمه ای دیگر میخواهم ای سلمان تو از اصحاب ما بوده از آن حوض سیراب میشوند و بهره
در صحبت ما که البته خوشحال [illegible] و نظر کردن [illegible] و آب [illegible] از آن همه دوستان
ما را بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت بهره دهد که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود
و بر کوثر حضرت امیر المؤمنین حیدر متوکل است و در دست عصای خواهد بود از چوب درخت
عوسج و بر دارد ما از درخت طوبی و در هم میشکند دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان
گوید من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر و عمر و عثمان لعنهم الله و از
سؤال کن که از برای تو شفاعت کنند چون بهترین خلق بودند تو و بهترین خلق شفاعت کرده میشود
گوید بدرستی که من از ایشان فرماید هذا الشیخ ترا از یاد کند مسیح گفت فدای تو شوم چگونه
دارد که نزدیک آید و حال آنکه دیگران نزد دیگری نمیتوانند آمد گفت سوال از برای آنکه او در دو
بسیار کرده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما را دید نزد او نه گو بعینه نامش از غیر
لعنت و ترک سبی نمود چیزی که را که غیر او بر او خواسته نمود و نه از گستاخی نسبت
اما بهاد از برای محبت ما بود و نه از برای خواهش دلبسته باد داشته باشد بلکه از برای بسیار
سعی در عبادت و باطل بودن داری خود از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را بآن از یاد
کردن مردم دلش میگفت و دیدش سنگسار نصب عداوت اهل بیت و متابعت
ایشان در مقدم داشتن ابوبکر و عمر و عثمان بر همه کس پس این اسباب نزد حوض حی
اید و محروم میگردد و سید ابن طاوس و دیگران بطرق متعدده از ابوذر روایت کرده اند

از غیر هذه الامه وارد میشوند بر من پس روایت اول الفدا را میگیرم پس بر او
بگردم دارم پس بر میگردم دست او را گیرم چون دستم بدست او برسد انگشت سیاه میشود
و پاهایش میلرزد و حال شکمش مضطرب میگردد و هر کس با او هر رنگ باشد حال ایشان چنین میشود پس
گویم خلافت میکردی در دو چیز بزرگ در میان شما که گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قران مجید تکذیب
آن کردیم و پاره کردیم و آنکه کوچکتر بود ظلم کردیم گویم با ایشان نزدیک آئید چپ پس ایشان را
برگردانند تشنه و به حال کباب شده را ... و لکن اینست باز دوهای سیاه
دیگری قطره از کوثر نچشند پس وارد میشوند بر من رایت فرعون امت یعنی نعثل که عمر و اکثر امت
با این رایت باشند و ایشان شده در دین را منسوخ کرده الله دفن دارد و کشته باطل کرده
و ایشان از دهر اند و غضب ملکه از برای دنیا و از غیر میشوند از برای دین و حفظ دعداو
ایشان از برای محبت دنیاست چون دست هر یک ایشان را میگیرم بیرون انگشت سیاه میشود
مثل اول پس از ایشان میپرسم چه کردید با ثقلین گویند بزرگتر است تکذیب آن نمودیم و
کردیم و با کوچک کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم بشما تیر در جانب شمال ... ما را ان خود بر
پس ایشان نیز تشنه برگردند پس رایت نعثل یعنی عثمان وارد میشود و او امام جماعه بسیار از کس
از امت من باشند و احوال ایشان و سؤال ایشان و جواب ایشان چنان بوده ذکر
شد پس وارد میشود رایت مجمع نفر سرکرده خوارج و او پیشوای جمعی بسیار از کس باشند از امت
و حال ایشان نیز تشنه برگردند پس رایت میشود در امیر المؤمنین و قائد رو سفیدان و
دست و پا سفیدان و چون بر میخیزم و دست او گیرم و روی و اصحابش سفید و نورانی میشود پس
از ایشان میپرسم با ثقلین چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم
و کوچکتر را امداد کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و باشید سیر

پس شربتی از آن آب بخورید هرگز تشنه نشوید و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد
و روهای ایشان مانند ماه شب چهارده باشد و بعضی مانند ستارهای درخشان و این است معنی آیه
یوم ندعو کل اناس بامامهم یعنی روزی که بخوانیم همه جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان
یعنی رسول خدا را با اصحابش و همچنین امیر مومنان و امام حسن و امام حسین را با اصحاب ایشان و احادیث
در این باب بسیار است بهمین قدر اکتفا کردیم ثم خطر بالبال ان نهر الکوثر فی الدنیا
هو العلم والحکمة ویدل علیه علماء الدین بانه الخیر الکثیر قال الله عز وجل یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا وما یذکر الا اولوا الالباب ویؤیده ما روی عن الصادق ع فی تفسیر الآیه انا اعطیناک
نورا فی قلبک دلک علی وعلی من سوی فانهم واحمد لله

و اما النار

پس بدان
ای برادر عزیز که جهنم از اعظم مخلوقات خدای جبار است و جهنم را گفته اند جهنم میگویند در قرآن
بعید است و خانه ایست که هوای آن سوزاننده است و آتش است و آتش افروزان مردمان
و جنیان اند و سنگ کبریت و در آن خانه ایست بر در آن زنجیرها و فصل در جهات آن و مابین الاغلال
والاغلال بالفضه ... است و زندان خداوند عالم است در آخرت و در آن جهار طبقه
داخل خواهند شد در جهنم در آن کسانی که نبوت معطله ملاحده اند و مشرکان و کفار و منکرین و طایفه منافقین
و اهل کبائر از مسلمین پس داخل مخلدین نخواهند بود بلکه بیرون می آیند از جهنم بشفاعت
الهی و شفاعت پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت که فیهم اصحاب نار چهار طایفه اند پس گفته این آیت
خداوند عالم از قول ابلیس در کلام الهی ذکر نموده ابلیس گفت خداوندا در مقام اعتراض
آمد از پس روی ایشان و از طرف ایشان و از جانب راست ایشان و از جانب چپ ایشان
پس نازل میشود بر سر کین از پس روی ایشان زیرا که ایشان با خداوند عالم خدای دیگر
شریک قایل شده اند در طایفه ملاحده و معطله از طرف ایشان خواهد در آمد زیرا که خلق محل نظر

امام

و دیگر آنست که در خط نقل کجه نفکر در آنکه عالم از غایب و اینان می باید منکر و از جانب
راست آنحضرت محمد رسول است پس آن گفته قرین در نفس خود ملاحظه باید کرد که هر دو و منافق را
از جانب چپ می آید چه الطرف ضعیف است و ایشان از ضعفاء طوایف میباشند زیرا که ایشان اظهار
نمایند اسلام را که صفوه و خلوتیه ایشان و آن خلق شده است لطیف لعن نور لعنة الصدور جامع
در صحرا قیامت خواهد شد و صدای از شعور فلک و ثواب است تا السفل الی ذلک مواضع حبیب
خداوند و رسول خداوند است نموده است آن را چنانچه در حدیث وارد شده است ما بین
القبر والمنبر روضة من الجنة دیگر از آن ارض قاطع بران واقع شده است دیگر از آن راجع بسوی
نار نه دنیا بر این پس کواکب کلی ایشان در تاریکی الاجرام و منکسفه اند در حین سطلام زیرا که نور
ایشان بسبب عارض شدن جیلوله ارض در قمر و جیلوله قمر در شمس چنانچه در محلش مبرهن است
نخواهد بود بلکه کسوف در آخر حقیقت است و ابدا منجلی نخواهد شد پس آن کسوف که در آن
ایشان خواهد بود نه بالجیلوله بسوی ماه و خورشید ما و انکسوف در اخر الزمان است در بیان
شده و از جمله علامات قیامت است چه وارد شده است که کسوف واقع میشود در اول شهر
و خسوف در وسط شهر و اینها از علامات ... کسوفین بعلت جیلوله نیست و صفحه هم جا بر روایتی
در آسمان وارد شده است این است که صفحه دیگر از ملک بصفه دیگر انجام آن را در صحرای
قیامت میدارند در دست هر ملکی صفحه ایست از آهن و از برای او دست چهار دست
و یا که خلاصه شده اند و از تفاع هر قامه سیره هزار سال است و هر هزار سال دارد و در هر سری
هفتاد هزار دهان دارد و در هر دهانی هفتاد هزار زبان دارد و در هر زبانی به لغتی هفتاد هزار قطره
کرده است و در هر دهانی لب دارد که هر لب آن بقدر زمین و آسمان است و در هر
زنجیری انداخته اند که آن را صفحه هفتاد هزار ملک گرفته اند صحفه یکی از آن ملائکه را حضرا

تا به جمیع آسمانها و زمین دارد که در آن است فرود آید در لحظه واحد و بسیار بر آن آسمان است
و نیران او نوشت چنین که هفت طبقه است و هفت از آن صلی جاسنند و آن ۱ جحیم است ۲ و لظی ۳
و سقر ۴ و حطمه ۵ و هاویه ۶ و سعیر ۷ جهنم و جهنم سه طبقه است ۱ فلق است و آن چاهی است که در آن
تابوتها است از حضرت صادق ع بر سینه نه از نفس خلق ز بود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد
هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار تابوت است و در هر تابوت هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم
هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر آن دره گذار است ۲ صعود است
و آن کوهی است از آتش در میان جهنم ۳ آثام و آن رودخانه ایست از آتش که آمده که بر دور آن
کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و نیران خط بر خطر نیران اهل عذاب شنیده
و اسم ایشان نیز باسم اهل ایشان خوانده میشود و هر خطیره باسم اهل آن در خطیره
معذب باشند اهل کبایر از شیعیان از آن اشخاصیکه استحقاق دخول نار بهم رسانیده اند
در ای جهنم هست چنانچه از عبد الله بن عباس منقول است که جهنم را هفت دره است و بر هر دره
هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هزار وادی است و
در هر وادی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکاف هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار
مار است و در شکم هر ماری سیصد رود زهر است و دندانهای آن مارها بشبیه بنخلهای طولانی است
می آید نزدیک فرزند آدم و بگیرد پلک چشمها و لبهای او را و جمیع گوشت و پوست او را
از استخوانهایش بکند و چون بگیرد از آن مار در بعضی جاهای جهنم می افتند و بعضی اهل آن
در آن نهرها سیر و شنا میکنند و از حضرت صادق منقول است که جهنم را هفت در است از یکدر
فرعون و هامان و قارون داخل میشوند و از یکدر مشرکان و کافران داخل میشوند
و از یکدر بنی امیه داخل میشوند مخصوص ایشان است و دیگری نمیرود

و از یکدر

و از یکدر دیگر باب هاویه است و لظی باب سقر و هر دره از آن در داخل شده هفتاد سال
در جهنم فرو میرود پس جهنم جوش میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم می اندازد پس باز هفتاد سال
دیگر فرو میرود و ابدالآباد در جهنم چنین است حال ایشان و یکدر دیگر دری است که از آن در
دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست
و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است بجمله معلوم شد که باب جهنم هفت است که آن باب جهنم است
و باب سقر و باب سعیر و باب حطمه و باب لظی و باب حامیه و باب هاویه و نعوذ بالله منها
و غساق وادی است که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و
در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و
در نیش هر عقرب سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را
بر جمیع اهل جهنم بریزند از برای هلاکت همه کافی است و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است
در طلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند بخدا و از خدا
طلب میکنند که نفسی بکشند چون نفس کشید جمیع جهنم را بسوزانید و در آن چاه صندوقی است
از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتی
که در آن تابوت شش کس اند از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس
اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود است و فرعون و سامری و یهودا
یهود را ... که ایشان را گمراه کرد و ... خوارج و نمرود ... از حضرت رسول
منقول است که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر باشند یا زیاده و یکی از اهل جهنم نفسی بکشد
و اثر آن بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد و فرمود که در جهنم
مارهاست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که بگزد کسی را چهل ... بالش

در نظایر

در وان می ماند و عقوبات بدرستی که اگر تا بحال آن الله تعالی این قدر از مدت می ماند در خداوند
عالم حقیقة تا برجمیع شیعیان و دوستان خود از این عذابها که تا کنون همین قدر آگاه میشود و آنکه
موجب این عذابهاست در ایات و اخبار معلوم میشود غرض بخبر دو میزان و صراط و
تطایر اعمال است بدانکه از برای هر انسانی از ابتدا حدوث او تا آخر عمر او
اختلافات جبلیه و حرکات طبیعیه هر آن و هر ساعت منتقل میشود از صورتی بصورت
دیگری تا اینکه فرقه دران حاصل میشود و منتقل میشود بعالم عقل و ملائکه و هر گاه توفیق رفیق شود
و تا اینکه محشور شود با شیاطین و حشرات در عالم ظلمات هر گاه متابعت نفس اماره نماید
و میل بهوا و طبع بران غالب آید پس اول چیزی را که غضب نفس است و نفس تقاضای آن میکند
تقبیل آن آیات حسنه است و تعمیر آن قلب است تا تواند او را ساکن قوای خود گرداند
پس بعد از تکمیل این نشأه و تعمیر این مملکه و تقویت قواء این بدن بسبب ید و تربیت نائره
تحصیل نماید پس توجه می نماید بسوی عالم دیگری که ابقا از این عالم است و اشرف و اقرب بسوی
خالق آن است و این صراط الله است در خلق مفطور را نند پس استقامت باین صراط و
ثبات دران را خداوند عالم اراده نموده است از بندگان خود و که همین فرستاده رسولان
و پیغمبران خود که پیغمبر را خطاب می نماید به پیغمبر آخر الزمان وانک لتهدی الی صراط مستقیم
صراط الذین له ما فی السموات و ما فی الارض و انحراف از آن موجب سقوط
از فطره و دور افتادن بسوی جهنم ابدی است و در باره آن پیغمبر باید اهل استقامت و آن پیغمبر
می خواهید بگوید پس آن صراط مستقیم است و هر گاه در آن باب کلام نهی رسیده میرسد
و آن همان صورت هدایت الهیه است و ضد آن بوده برای تکلیف نوع در دنیا
و در عالم طبیعت بوده از اعمال قلبیه پس ادام تا دام بقای آدمی در این نشأه ثابت

از

از حواس است و صورت حسیه که آن است پس در دنیا غلط طبیعه منکشف شده ب
صورت کشیده میشود از برای نور و روحانیت جسمی محسوس است در حق جهنم و اول آن جسم در نوبت
داخوان برباب جثه و هر که آن را بجثه میداند که از عمل توبت و بنا نوبت و بداند
آن بوده است در دنیا نیز بر حق اهل طبیعه بوده قبل اما اهل اشتباهات قیفوا هر حق مزید تا زیاد کند
در طول و عرض و عمق تا از ظل ممدود ذی ثلث شعب زیرا که جسم تو ظل حقیقت تو است و هو ظل
غیر ظلیل لا یغنیها من اللهب ای لهب الطبیعة بل هو التی یقودها الی لهب الشهوات و
یوقد فیها نورها پس شخص کامل آن است که هوا و هوس خود را بنار طبیعه اسفیه و فقه را باب نوبت
و آب علم در نو طبیعت و در آن فوز است در قبول اعمال و طاعات پیش از آنکه قائم شود نشأت
مجاز است و تمسک شدن و توبه شرعی برای تقوی ما قول امام جعفر صادق و صدوق علیه الرحمه
در کتاب معانی الاخبار روایت کرده است که از آنحضرت سؤال نمودند از صراط پس فرمود
راه معرفت بسوی خداوند است آن طریق کامل که شوی بسوی خداوند است معرفت کامله اول
مقام معرفة توحید است در مقام ذات و صفات و افعال و عبادت و این صراط بر دو قسم
صراطی است در دنیا و صراطی است در آخرت و آن صراط که در دنیاست پس آن امام مفترض
الطاعه است و کسیکه بشناسد او را در دنیا باسم و صفه او و اقتدا نماید بهدایت او بگذرد
بران صراط که در آن جسر جهنم است و خلایق بران عبور نمایند و هر که او را نشناخت در دنیا قدم
از صراط میلغزد و در جهنم می افتد و شیخ مفید گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت
امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او را صراط میگویند که راه نجات است و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
در تفسیر صراط مستقیم سوره حمد وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آن است که غلو نکند در حق
ائمه و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم باشند در دین حق و میل بباطل نکند و در آخرت

پس در صراط آخرة بر قسم آن جواهید نور

راه مؤمنان است بسوی بهشت و عدول کننده بسوی جهنم و غیر ان سوای بهشت و دوزخ نیست سوی
دارد که صراط مستقیم هم از مو باریکتر است و از شمشیر برنده تر است و از آتش گرم تر است و از
تار تاریکتر است بجهت کمال التفات در سلوک آن بسوی حق منوط است باستکمال قوه علمیه و قوه عملیه
اما قوه عملیه پس مناسب نمودن قوه شهویه و غضبیه و فکریه است در اعمال رذیله و کسب نمودن
ملکه عدالت است و از شمشیر بران تندتر است و آن راه باین معنی است اول از دو صراط که در کلام
امام وارد است پس از برای صراط مستقیم در دنیا دو وجه است احد از آن باریکتر از موی است و
آخر واحد از سیف و هم تاریکتر است و هم ابتر تا بنده بسوی این راه کو که بگو هذا و هذا علم
غلط فرموده باشد با آن نوری که با آن گام تواند نهاد و احد او از ظلمات در تفسیر
مقاتل از ابن عباس در تفسیر آیه یوم لا یخزی الله النبی گفته است تفسیر عذاب نکند محمد را و
والذین آمنوا معه و آنها را که با او ایمان آورده اند علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر
یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم نیز روشنی دهد بر صراط از برای علی و فاطمه و [illegible]
هفتاد هزار پس نور ایشان در هوا [illegible] ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از
از عقب آن ستانند پس اهل بهشت محمد و آل محمد یک دسته و گروه که زنند بر صراط مانند برق
جهنده پس گروه دیگر مانند باد کند زنند و گروه دیگر مانند دویدن اسب و گروه دیگر مانند رفتار
پیاده و گروه دیگر کجا روند و پاره گروه دیگر مانند طفل چو ذرا بر زمین کشند و هذا صراط
از برای مومنان عریض بسیار وانند و از برای کفار و منافقان باریک بسیار وانند یقولون ربنا
اتمم لنا نورنا یعنی ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس حضرت
امیرالمؤمنین هم بگذرد در حالتی که هر دو جانب او زمرد سبز فاطمه با او باشد بر شتر او با هوشیار و
در دو راه هفتاد هزار حوریه رونق مانند برق تند و از برای بعضی صراط [illegible] می شود بقدر آنکه زیر قدم

هزارم

حرد در پیشه و از برای بعضی بقدر گاه و جهده و بعضی را او بقدر جست و جوی ابهام چو ذره و دراکت
بیکنه و از برای بعضی گاه روشن است راه می‌پرد و گاه تاریک است و اتفاق می‌شود در راه آنکه خرد و دنه
فرموده و بسیر یا بهم گفته اند است [illegible] ندارد و چنانکه از برای کاملین نیستی
نیست زیرا که بعین عبدیت از ولایت صح است و در ترکیبش ولایت نیست و مؤید این کلام
آنکه بعین در عدد مطابق است با عدد حج علی [illegible] و مؤید دیگر آنکه از باب بصیرت نظری جاری است
ان الصراط المستقیم هو امیر المؤمنین که اشاره ملاحظه زبر و بینات ان نموده از دو قبل عدد آن
و صورت لفظ تی عبارت کلمات چندی منصبه ظهور رسیده اند موجب زیادتی ایقان است
زیرا که حج الصراط المستقیم را مطابق یافته با حج طریق شرع المحمدی در عدد و حروف موافق
مفاتیح حکمت یافته و هرگاه شماره حروف الصراط المستقیم و چهارده است اضافه
عدد آن نماید هزار و بیست و شش [illegible] بر شبه و اضافه نیف [illegible] مطابق با قسم
با عدد کمال پیر طریقت ملاحظه نیف عدد [illegible] ولی وصی رسول الله
منصبه ظهور آمد ربع آن را ملاحظه نمودیم و دیدیم در اعداد مبادی کمال علی [illegible] اهل
جمع عدد الاهمد [illegible] اشارات بشارات و نظر کتاب بینات آن [illegible]
عدد آن را ۴۶۲ دانسته مطابق یافتیم با عدد صفر و ولی الله امام مبین امیر المؤمنین
و اگر جمع نماییم عدد زبر و عدد بینات را مطابق خواهد یافت مظاهر اسرار الله
علی المرتضی حزب الله [illegible] صفات [illegible] یک گشته از صفت [illegible]
یک و صد هزار [illegible]
محب آن راه [illegible] حق [illegible] قوه عملیه و انحراف از وجه [illegible]
کما قال الله تعالی ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون و [illegible]

تا نه مرحب شق وقطع است ولیوی این است ره خواهد بود ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
وقوله انا قلتم الی الارض ورضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة پس مراد مقدم مستقیم عبارت
از وسائط است بیان اطراف واز این است در توه نزیبت متحقق است دران الامانات الی
این است و سفر باید بغیر خدا که برکرد دره این آیه فاستقم کما امرت خداوند عالم حفظ باید است شیب ماننده کلا نرا
لهذا بعضه باید وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا واما مقامات عرات که پس
انچه وارد شده است از خبار بعضی جرئت در جسر اول سؤال عن ما به از وضوء و در جسر
ثانی از صلوة و در ثالث از زکوة و در رابع از صیام و در خامس از بر والدین و در حدیث دیگر وارد
شده است سؤال از حج میشود و در خامس از امر بمعروف ونهی از منکر سؤال میشود و در سابع
از حق الناس سؤال و از رسول صلعم اصحاب مناقب بطرق عامه از انس روایت
کرده است در تفسیر فلا اقتحم العقبة فرمود بر بالای صراط عقبه است بسیار صعب و طولش
سه هزار سال است هزار سال بزیر میروند و هزار سال بکنار وخشک و مارها و عقربها راه میروند
و هزار سال بالا میروند ومن اول کسی خواهم بود ان عقبه را قطع کنم و دویم علی ابن ابیطالب خواهد بود
و هیچکس ان عقبه را بشفقت قطع نمی کنند کم محمد و علی ابن ابیطالب و ذریت او تتمیم و
تحقیق بدان ای برادر عزیز که انسان عالم خراباتست عظمی را وصاحب خلافت کبری را
ناچار است در وصول بسوی خداوند ذی المعارج از گذشتن بر عوالم ثلثه وسلوک
بر مدارج مرتبه ان عالم طبع است و عالم نفس و عالم عقل ومراد بقناطر ثلثه که در حدیث
وارد است که در صراط سه قنطره است همین عوالم ثلثه است وشکی نیست که عالم طبع
خداوند عالم اسپاه کرده است از برای انسان گفته اند انسان را منزل ومعبر ان است و ظاهر
این عالم ممکن نیست که بطریق مرست وتربیت بعضی بران طریق قرار گرفته است در سیاره

ثلثه

ثلثه در سیاره مدینه ومنزله خلقیه باشد واما عالم النفس پس خلق کرده خداوند عالم انرا
تا متحقق و ثابت شود انسان در مقامات الهیه مرحب ذات شرعیه حقه است راننده بسوی
ان مقامات و اعظم عبادات صلوة است چنانچه در حدیث وارد است که الصلوة
معراج المؤمن واما ابداع عالم عقل را پس خداوند گفته این بوده است تا در ان مرتبه خداوند
خود را بشناسانه ... صفات وکمالات ذاتیه ان را بدانیم پس جواز قنطره اولی ثانی
از برای کسی خواهد بود که متحقق شود با خلاق حسنه و دفع نماید از خود اخلاق ذمیمه را و شان نفس
با داب شرعیه و متجرد شود از الوانات طبیعیه و آزاد نماید صفات سبعیه و بهیمیه و کیف نفس طبع
وهمراه او نبعیت نماید طریقه حقه را ولا یخافون فی الله لومة لائم را نه ناسی السابق
و اکتفوا من ربقة الرسوم والعادات و دخلوا فی المقام الروحی والنزل الفتوحی وکه گذشتن از قنطره
ثانیه گفته کسی ممکن نیست که از صفات بشریه خالص شده و متحقق باشد بحقایق الهیه
و در مقام تسلیم ورضا بقضاء حق باشد تا ثابت رضوان وخوشنودی حق پیوسته منظور
نظر او باشد و بوده باشد در مرتبه یقین و مطمئن باشد که خطاب یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی وکه گذشتن از قنطره
ثالثه گفته کسی ممکن نیست مگر گرفته باشد مراتب انرا از جانب حق تعالی رحمتها وکلو شنها
و فانی شده باشد در نفوس خود شان بلکه از جمیع موجودات برکنار کشیده و ملاحظه نکند
جز صفات حق و اثار حق و افعال حق و جز حق منظوری انسان را در جمیع ذرات کائنات
نبوده باشد تا تواند گفت وما رایت شیئا الا ورایت الله قبله او بعده او معه
وتوضیح این کلام انکه ایات و اخبار و الائمه بانکه ارض بهشت فوق فلک قوله تعالی
وسقف ان عرش رحمن است وشکی نیست که این بالای هفت اسمان است وکرده کلاه

واصل نحو کیست حالات لاله است او از ارجعف کرد بکنند و خانچه عمل بنی ادم لاله است
ه ارانسه اب به بکنند و دو بنزف قبول نیز شو و بعضی راه ادیث صحیحه نقل و مر او بحسب صورتی که در صحن
حوزان کرات فلکیه به صورتی دو به بوده باشد بزرآنکه جنت هر و در سرکره سماویه
سبلاو برای لست نه خلف ان از کره وارت عالم اجسام و بزرگ باشند و جامع با
مانده است بالنفس بسیط خود با ارکز است از شفر و این عماسه ممکن نیز شود که کنند ارنه قابل انقسام
نبوده باشد و این درو فترست هرو در ان سطح کره باشد و اما حقه هر و دربرزخ ان هم با شد
پس ان نیز جنین خواهد بود سبا با کره هر در کنند کان چه وارد نشده است و از بعض حواط تفکر
تکیر باید بکنند چه پس بیان کردیم در حقیقت در کت فلک تفاوت است پس پایهای صفت
کانه بران خواهد بود چه عالم انفعالات و ادراک در طبیعت از جانب خداوند عالم
همه راو از خواب خوکوشش برآورده و در سبب ان قدری قدری واقف شده بهمین قدر اگر چه
کلام ناتمام مانده است اکتفا میشود **و اما میزان** پس گوئیم که خلاف نیست در حقیقت ان
و در کلام ربانی در مواضع متعدده واقع شده و در سوره اعراف میفرماید والوزن یومئذ الحق فمن
ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا
انفسهم بما کانوا یظلمون ترجمه ظاهرا به این است که وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت
حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند رستگاران و رستگان
نجات و هر کرا سبک باشد عمل او پس ایشانند انانکه زیان کرده اند جانهای خود
بسبب انکه بودند به آیات ما ستم میکردند و در تبیان از ابن عباس نقل میکنند که ترازوی
عمل و میزان ان پناه تیراسلا را هست و کفین یکی از نور است و دیگری از ظلمت و حسنات را
در کفه نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت و جامه از ابن عمر روایت بکنند در اخرت

در میزان

رسول علیه السلام آن گونه از انچه وزن میکنند در روز قیامت نزد صحیفهای و وزن میکنند و بنا
بران باید حق تعالی صحیفه را در عوض اعمال وزن میفرماید و بعضی میگویند اعمال حسنه مصور
میشوند بصورتهای نورانیه میگوید و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و انها را
با یکدیگر وزن میکنند و اختلاف است میان علما بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت ان که
آیا از برای همه کس یک ترازو است یا انکه ترازوی هر کس جدا است و بر تقدیر جدا بودن
هر کس را یک ترازو است یا بحسب اعتقادات و اعمال ترازوهای متعدد هست
بعضی از اهل تحقیق از برای هر شخصی موازین متعدده قائل شده اند چنانکه میگویند که در حق فاعل
فمن ثقلت موازینه ومن خفت موازینه و این کنایه این است که هر عملی را از برای آن موازین
متعدده است از الجمله موازین قدر است با یکدیگر و دو مثقال است یا پنج یا صد مثقال وزن
در ذوی الکفین میشود و از جمله میزان لون است در مراتب حمره و میزان قیمت است و از جمله
میزان لطافت است یا بکردار است یا بکیفیت و میزان خواص است و میزان درجات
و میزان عدد است و هکذا از برای هر یکی از موازین در یالهٔ موکل مخصوص است که ملک را
باذن الله صلاحیت از برای غیر ان ندارد و تمیز میدهد و کلی به راه مهدایت و لهذا و تعلیم
او علیه السلام و این اقوی قبل از تحقیق درباره ان مهیه جناب مقدسه شریفه در تحقیق
مخصوص ان را بعضی از اهل تحقیق کمتر ذکر شده است در کتب **بدان ایدک**
الله تعالی فی الدارین که عالم بالقیاس بسوی موجد خود که منفعل است
و بالنسبه بسوی نفس خود که فاعل و منفعل است و در عالم ان برهنه سست بیان
فاعل و مفعول فاعل لابد است از منفعل ان نسبة در میزان بات نشو نما جمع باشد
استناد اصدار ان را با ان دیگر دانسته عقل اول ما صدر است و صیره اقدم صفات

ذاتیه است پس وجود عقل و صادر از خداوند است بسبب حیوة است و ان وصف
افضل است و وجود نفس بنسبت علم است و ان تابع حیوة است پس عقل نزد آن
در وجود نفس پس عقل و نفس هر دو فاعلند و احد از ان فاعل و دیگری هیولا است و دیگری قابل
در جسم کل پس این چهار هر دو فاعل و دو منفعل باشند اصول عالمند پس از برای طبیعت چهار
جهة است بالقیاس بسوی این دو فاعل و منفعلات پس از برای چهار کیفیت حاصله است
حرارت باشد بالقیاس بسوی حیوة کرده و برودت است بالنظر بسوی علم و تعبیر از ان ینبوع
الیقین می باشد و رطوبت بالقیاس بسوی هیولا چنانچه تعبیر از ان باء و ان اول مخلوقات
و یبوست بالقیاس بسوی نفس ان الجود [illegible] الهیولی [illegible] الدراد ه
لدنها ذالمخلوقات [illegible] الاسماء الفواعل پس کیفیات منسوبه بسوی حیوة فعاله
و انفعاله حرارت است و رطوبت چه حیوة محلول عقل اول است و ان معدن رطوبت است
منسوبه بسوی علم فعلا و انفعاله برودت و رطوبت پس ظاهر شد این صورت اشکال در جسم کل در رتبه
اول قبل از انکه در سماوات تمیزی حاصل شود مضمون ان السموات والارض کانتا رتقا
پس در وقتی که خداوند عالم خواست در فتق نماید تا اعیان انها متمایز شوند نظم این طبایع
اربع نمود پس ضم کرد حرارت را به یبوست در مرتبه اول که ذات توجه عقل بسوی نفس پس
نفس یافت شد نار بسیطه معقوله و ظاهر شد حکم ان در جسم کل و ان عرش است از وجهی
در رتبه مکان و ان حمل و اسد و قوس است پس ضم نمود برودت را به یبوست و از ان
ارض بسیطه معقوله موجود شد و حکم ان ظاهر شد در عرش در رتبه مکان و ان ثور و سنبله و
جدی باشد پس ضم حرارت نمود بسوی رطوبت پس یافت شد هوا بسیطه معقول و حکم ان
نیز در سه موضع از ان ظاهر شد و ان جوزا و میزان و دلو باشند پس ضم نموده برودت

بسوی

بسوی رطوبت پس یافت شد ماء بسیطه و ظاهر شد حکم ان در سرطان و عقرب و حوت پس
در وقتی که حکم اینها ضم ان و [illegible] در امد ظاهر شد وجود و اسمان و زمین از هم جدا شدند پس
حادث شد اولاد رکن و احد از ان حرارت و ان دیگر محیط است زیرا که انچه محقق شده میشود اولاد رکن
در دوایر این رکن چهار شد پس در این مقام ظاهر شد حکم حمل و ثور و پس از ان احداث فرموده
دیگری چهارم انند و رکن پس ظاهر شد حکم جوزا و سرطان پس از ان ظاهر شد مولدات از هم
رکن که سبب انچه تعلق [illegible] پس ظاهر شد [illegible] عالم در سلطنة اسد پس در وقتی که حکم منتهی شد بسوی سنبله
ظاهر شد ان [illegible] بر العزیز العلیم [illegible] خداوند عالم از برای [illegible] از ولایت
در عالم عنصری [illegible] است و پس از ان [illegible] شد حکم بسوی میزان پس ان زمان نتیجه است
و در ان روز [illegible] خداوند عالم [illegible] عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم
کرده [illegible] از اعمال [illegible] از قول ان را [illegible] آورد
میان [illegible] از برای [illegible] کردن [illegible] در سوره انبیا وارد و در [illegible]
حکم [illegible] از برای [illegible] خداوند عالم [illegible] ودیعه گذاشت [illegible] در این
[illegible] نصب الموازین پس عمل کرد [illegible] اول
باشند پس [illegible] سلطان میزان در [illegible] در فلک اعظم
برج [illegible] بر قرار شد پس [illegible] این است [illegible] اول
مرتبه [illegible] است و پس از ده ماه و پس از ان [illegible] کیفیات
[illegible] است و از برای هر کیفیتی باعتبار نسبت ان [illegible] نسبت است
بسوی عقل و نسبتی است بسوی نفس و نسبتی است بسوی هیولا و از برای طبیعه [illegible] ان
[illegible] پس ظهور اول از برای حرارت است مثلا بالقیاس بسوی عقل کرده در حمل

ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین

وثنا بنا داده است با نفس نفس وشان در قوس بالقیاس بسوی جهولی کرده و کذلک در باب
کیفیت پس لا محاله باید بروج دوازده باشند **واما کیفیة میزان** در وزن
پس مراد آنکه میزان هر چیزی عیار آن چیز است که دانسته میشود بآن قدر آن چیز باختلاف اجناس
موزونات چنانکه پیش اشاره واقع شد و لازم این عیار افتاده است مر آن صاحب
دو کفه باشد و دو ستون میان آن است و چیزی که بسبب آن طرفین با هم مرتبط شود
مر آن عمود است و اینها از لوازم حقیقت میزان نباشد اعم از آنکه میزان معقول باشد
یا محسوس چه بدیهی است که وزن مستلزم موزون است و موزون نابه است و امری
نابه الارتباط باشد و حاکمی بخواهد تا حکم نماید که کدام خفیف است و کدام ثقیل و اختلافی
در کیفیت میزان واقع است پیش اشاره کردیم و هر نفس بگویند حسنات را در کفه میگذارند و سیئات را
در کفه دیگری و اینکه سیئات و حسنات را اشیاء در کفه میگذارند و در کفه دیگر چیزی دیگری را
تا آن قدر اعمال حسنه و سیئه معلوم شود و قسم اول چند احتمال دارد یکی از آن این است
که هر حسنه را بازاء آن ضد آن است گذارند دوم آنکه هر نوعی از حسنه را بازاء از نوع مناسب
آن از سیئه گذارند سوم آنکه اقوال سیئه را در مقابل اقوال حسنه گذارند و چهارم آنکه مطلق
حسنه را در مقابل مطلق سیئه گذارند و این وجوه بسیار بخاطر رسیده است پس مراد آن
مر موازنه همه گاه بمقابله بسوی شر و خیر بوده باشد پس مراد آن معلوم است زیرا که شبهی دو شر
در هر امری واضح است اینکه بر قسمی درجات کمال باشند در جمیع مراتب و بیان آن
دو تعقد در بحث امامت پس موازنه در این مقام باین نحو است مر اقوال و اعمال و افعال
اعتقادات را بسنجند با اقوال و افعال و اعمال این شر و خیر موضوعه رسیده با هم
در رکا سوی و کوچکی معاصی از زیاده و کم تعیین از اینها معلوم میشود مراتب حسنات

نیز نقرب و بعد بکمالات معلوم میشود چه در حدیث وارد شده است مر آن الموازین القسط هم
الانبیاء والاولیاء والاوصیاء زیرا که ارتفاع قدر عباد و قبول اعمال ایشان منوط است بقدر محبت
ایشان مر انبیاء و اوصیاء را و اطاعت نمودن ایشان در اعمال و پیروی کردن ایشان در آثار و
کردن بر نبوت و امامت ایشان چه بدیهی است مر اعتقادات حق آن است مر از ایشان
اخذ نمودن از رشد ایشان و هدایت ایشان دادند امر قدر مراد افعال و اعمال قرب ایشان حاصل
شده بهمان قدر قرب بحق حاصل خواهد بود و کلما بعد عنهم بعد عنه فلهذا موازین القسط الالهیه
خواهد بود چنانچه اینها بیان است که بحسب اختلاف عباد در تکالیف و بحسب درجات ایشان
و طاقت و فهم و ذکاوت و ادراک هر گاه وزن با جسم از وجوه ثقل باشد پس اعتقادات صحیحه و باطله
در میزان معقول دانسته میشود و اما در میزان جسمی پس نه وزن کرده میشود با آن اقوال و افعال
و در تعینی وزن کرده میشود و در آن اختلاف پس آن در نوبت اشتغال است هر کس را بر سر
از جهت سبب لسان در آید و هر کس را بر سر مراد و فهم آن نباید مگر کسیکه خداوند عالم
کشف غطا اجمالا باشد از روح ضمیر آن نموده که باشد تواند که بالجمله ادراک آن نمود و این
بضاعت را خداوند عالم توفیق داده در فهم آن و لیکن بالجمله چیزی مر استنباط نموده ام و از بزرگان
اخذ کرده بطور اجمال اشاره به نحوی بیان نموده از برای انوار الهیه و حقایق لاهوتیه انواع و اقسام
از تنزلات و تجلی را ذکر کلیات است مر یکی از آن در مراتب حقایق اعیان و صفات است
و ثانیه در کسوت کلمات تامات و الفاظ و عبارات و ششم در مجالی اخلاق و اعمال
و صفات و این تنزلات در عوالم وجود بسیار است از آن در مجالی ذوات بعضی است در عالم
شهود پس در عالم کونی این اوصاف و این اشخاص و این اخلاق و این حرکات و این
سکنات است مر ملاحظه میشود و در عالم عرشی از برای هر یکی از اینها ملکوتی است

و آن باطن اینها و رب نوع اینها و مدبر شئونات اینهاست و در عالم نفس حقیقه روحیه است که
آن روح اینهاست و در عالم عقل آن حقیقه صرفه است و ذات آن نوریه است و مثال آن
عقل است و نور آن ربوبیه است مجملا پس از برای صلاة مثلا حقیقه ربوبیه است در عالم اسماء
الهیه الکلیه که در آن مقام حضرت سید به جبرئیل بعظمت از اول زمان که خداوند عالم بر نور محمد
می‌نگرند و پیغمبر می‌گوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح و در عالم روح حقیقه نوریه است
و آن نفسی است که در آن مقام پیغمبر صف بسته واقع می‌شود که صفوف ارواح در معراج
خود دید و در عرش حقیقه مثالیه است که می‌بیند آن صلاة را ملائکه در حین سلوک در این نشئه
دنیا و به صورة می‌گذارد و در نشئه عنصریه صوریه و نیز به است که آن این صلاة مفروضه باشند
و به همین طریق قیاس کن هر عمل صالح و کلمه طیبه را حقایقی که در فوق این نشئه عنصریه واقع
شده است که کل ایشان حقایق حسنه صحیحه متفرقه نورانیه اند و در مقابل اینها حقایق ظلمانیه
که در آن را اهل در مقابل عقل گویند و نکته بیت که عالم عرش جسمی است لطیف نوری
که ملابسه با ماده جسمیه ندارد و عالم نفس فاعلیت از ملابسه ماده جسمیه نیز بعید و آن ذرات
نوریه است پس حقیقه که در آن دید می‌شود تجسم اعمال و اقوال پس ادراک طریق وزن بر آن
آسان است که اصلا زحمت ندارد زیرا که در راه نمی‌دهد این که منتفی گردد پس از آن
در حقیقه برای سلوک که هیچ اصلا نبوده باشد حسنات آن را با امام در مراتب قرب با آن
سنجیده می‌شود و آن سلوک برای حسنات و سیئات نبوده باشد اولا حسنات و سیئات را با اهم
موازنه می‌نمایند پس حقیقه حسنات زیاد و کم بود بر سیئات پس تا این موازنه می‌نمایند با امام
و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد پس کوتاه آیات و اخبار در آن بسیار است و
ایمان با آن مجملا واجب است پیغمبر باید در کلام مجید ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم

نیز بسوی ماست بازگشت ایشان و بر ماست حساب ایشان و خداوند عالم بقدرت
کامله خود در لحظه حساب جمیع خلایق را برسد و آن اسرع الحاسبین است و این باب در روایت مذکور
گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آن است که آن حق است بعضی را خود متوجه می‌شود و بعضی را
به حجتهای خود واگذار و پس حساب انبیاء و ائمه را خود می‌کند و هر پیغمبری حساب اوصیاء خود را
واگذار متولی حساب امتهای خود و حق تعالی گواه است بر انبیاء و رسل و ایشان گواهند بر اوصیا
و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول بر شما گواه و بوده باشید
شما گواهان بر مردم و باز فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا
پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها
فرموده است و تفسیر هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق حضرت امیرالمؤمنین است و حضرت صادق
فرموده که سؤال از انبیاء و اوصیاء است و بعضی از خلق بی‌حساب به بهشت می‌روند و سؤال بر همه خلق
وارد می‌شود زیرا که فرموده است فلنسألن الذین ارسل الیهم ولنسألن المرسلین یعنی از دین
سؤال می‌کنند و اما غیر دین پس سؤال نمی‌کنند مگر از کسی که او را حساب می‌کنند زیرا که حق تعالی
فرموده فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان پس در آن روز سؤال کرده نمی‌شود از گناه او
نه انس و نه جن از شیعیان ائمه و غیر ایشان هم چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است
و هر که را حساب بکنند او معذب است اگرچه طول ایستادن در موقف قیامت باشد و آنگاه
نیز باید از جهنم و داخل بهشت نمی‌شود مگر به رحمت خداوند تعالی و خطاب می‌کند خدا کل خلق را از
اولین و آخرین در حساب اعمال ایشان به یک خطاب که هر یک حساب عمل خود را
می‌شنوند و از دیگری نمی‌شنوند و گمان می‌کند که او مخاطب است و بس و دیگری را مشغول نمی‌کند
خداوند عزوجل را مخاطبه او از مخاطبه دیگری او فارغ می‌شود از حساب اولین و آخرین در مقدار

کم باعث ازین طاعات دنیا و بیرون می آورد از برای هر کس نامه را که بعقبه منشور الیه ملاقات میکند
گشوده و جمیع اعمالش در آن نوشته شده است لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها یعنی جمیع
صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را گفته شود بنفس خود بگر دانند و حاکم
بر خود دیگر دانسته و با و بگوید اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا یعنی کافیست مر تو
نفس تو پس است امروز برای حساب بر خود جاهلی را خداوند مهر بر دهان ایشان بگذارد
و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بما کانوا یکسبون بانچه کسب کرده اند
ایشان در دنیا و دیگر به قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق
کل شیء وهو خلقکم اول مرة والیه ترجعون وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم
ولا ابصارکم ولا جلودکم ولکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون نمیخواهند که
اعضای ایشان گواهی دهد پوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند به سخن آورد ما را آنکه او
هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او است بازگشت شما و نمی
توانستید پنهان کنید از خدا آنچه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیدها و نه فرجهای شما و لکن
گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آنچه را میکنید تمام شد کلام صدوق و از جوابات و
کلینی است بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهند بلکه شهادت
بر کسی میدهند که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و در ایمان با نامه بیفتند الحمد که نشست
از برای هر مخلوقی طور نسبت خاص در هر موطن دنیا و برزخ است و محشور میشود بر صور اخلاق
و اعمال و است چنانچه میفرماید خداوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما
یعنی کوری و کری و گنگی را در این نشئه داشتند ولکن ترا دیدم حق میخواهد خداوند کور و کر و گنگ
ظاهر میشود ایشان را پس اینطور است میفرماید براین اخلاق و اعمال بنحو چهارپایان یا الکل و عقور

با تمام چنانچه فرموده هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون و بعضی از اهل
محشر بی آن نموده اند از حساب و طائفه اند طائفه داخل میشوند بهشت را بدون حق
و ایشان بر سه قسم اند قسمی از ایشان مقربون و کاملون در معرفت و یقین داننده و ایشان
بکنه ارتفاع مکان ایشان در اینکه بدانند که حساب داخل میشوند بهشت را
بدون حساب چنانچه میفرماید خداوند در شان ایشان ما علیک من حسابهم
من شیء وما من حسابک علیهم من شیء و قوم دیگر از ایشان اصحاب یمین اند که در دار
دنیا اقدام بر معصیت ننموده اند و اراده فساد و برتری در ارض نکرده اند بجهة ضعف و فقر را
دیگری نفس ایشان و قوه نفس براه کسب طاعات و عبادات پس ایشان
نیز داخل بهشت میشوند کما قال تعالی تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا
فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین و قوم دیگر از ایشان کسانی میباشند که
عملهای ایشان خالی از حسنات و سیئات میباشد پس از برای ایشان است حالت
امکان نجیهم الله برحمة منه و فضل لا یمسهم سوء العذاب زیرا که طرف وجوب رحمت
رجحان دارد از جانب غضب و امکانش صحیح و قبول است در احباب الوجود نیز جواد است
و کریم کما قال سبقت رحمته غضبه و رحمتی وسعت کل شیء این طائفه نیز
داخل میشوند بدون حساب و طائفه ثانیه اهل عقاب اند و ایشان نیز بر سه گروهی
از ایشان کسانی میباشند که صحیفه اعمال ایشان خالیست از عمل صالح و ایشان کفار
فیدخلون جهنم بلا حساب و گروه دیگر از ایشان کسانی اند که از ایشان پاره حسنات سر زده
ولکن در حق ایشان میفرماید خداوند عالم حبطت اعمالهم و باطل ما کانوا یعملون و قوله الی ما
عملوا فجعلناه هباء منثورا و گروه دیگر بعضه از اهل حسنات میباشند و لکن خلطوا عملا

صالح را فرستاده اند و گروه اخر پس اگر بهره از ایشان کمال مداقه در حساب ایشان
در کوچک و بزرگ ان میکنند چنانچه ایشان نیز در دار دنیا خورده گیری میکردند در حساب و
بطریق رفتار ان با خلق رفتار خواهد شد در قیامت و قوم دیگر در دار دنیا اگر چه معصیت میکردند
ولیکن پیوسته خائف بودند از محاسبه روز قیامت پس اینها چندان مناقشه در حساب
نمیکنند و الله تعالی ایشان را داخل در بهشت خواهد نمود و اما در مظالم عباد پس صاحب حق
نائب ان را بگیرند حضرت مقتضی از آنچه خدای تعالی علیه واله نمود [illegible] در دنیا پس
المفلس عرض کردند یا رسول الله مفلس در میان ما کسی است که درهمی برای او نبوده باشد و متاعی
نداشته باشد پس فرمود که مفلس از امت من کسی است که بیاید روز قیامت با کوه کوه
حسنات از صلوة و زکوة و صیام و بیاید در ان وقت کسی که این مرد ان را فحش داده باشد
پس عوض بگیرد از حسنات او و دیگری ادعا قذف کند و دیگری ادعا خون و همچنین بیایند
و جمیع حسنات او را در عوض اینها بگیرند و مظالم عباد باقی باشد پس در عوض بگیرد سیئات
ایشان را پس بار شود برای او کوه از معصیت پس بیندازند او را در آتش جهنم واما اعمال پس
گوئیم که هر چه را که ادراک نماید انسان ان را محسوس شود اثری از ان در روح او میماند
و مجتمع میشوند در صحیفه ذات او و خوانده در کتاب ان و هم چنین هر فعلی از افعال حسنه و یا سیئه
مفعل [illegible] اثر ان نوشته خواهد شد در ان صحیفه خصوص در وقتیکه ان فعل برای
ان ملکه شود چه ان مستلزم خلود در ثواب و عقاب است چنانچه دانستی پس همان النفس
ان صحیفه اعمال او است و ان کتابی است که امروز محجوب است از مشاهده ابصار و منکشف میشود
بسبب موت در نزد کشف غطاء پس در یوم تبلی السرائر اسرار انکشاف خواهد شد و عالم
غیب منقلب میشود بعالم شهادت پس گفته میشود لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک

غطاءک فبصرک الیوم حدید بدانکه هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون پس هر کس که
از ذات خود غافل باشد و از حقیقت ذات خود مطلع نباشد پس در وقتی که پرده ها از میان
کتاب را مطلع شود بسوی صحیفه باطن خود در صحیفه قلب خود بگوید مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة
الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا و حدیثی از حضرت صادق روایت کرده اند
که چون روز قیامت شود بهر کس نامه او را بدستش میدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بیاد او آورد جمیع
کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحوی که گویا الحال کرده است
پس میگوید وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره را و نه کبیره را الا انکه احصا
کرده است ان را پس هر که از اهل سعادت باشد و از اصحاب یمین پس تحقیق که داده
میشود کتاب او را بدست راست او از جنبه علیین و ان قائمه عرش از جنبه راست [illegible] و بالا نشسته
النهی و با درجات رفیعه است بر بالای یکدیگر [illegible] و ما ادریک ما
علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون فرمود که دانا ساخته است ترا تا بدانی چه چیز است
علیون کتابیست مسطور و مرقوم بالاتر در هر کتب [illegible] و همه چیز است و مراد از ان نفس
فلکی ثوابت است و مسمی است بکرسی و بلوح المحفوظ میشوند ان کتاب را ملائکه مقرب و مسکن ان
علیین اند و ایشان رجال کروبیین و ملائکه محجب اند و حق تعالی خلق فرموده است ایشان را
در حلقه عرش و اگر نوری از انوار ایشان تقسیم نمایند بر اهل زمین هر اینه کفایت خواهد نمود شما بگوید
تجلی حین بر سوی شعاع شده فرموده صعفاء و شهود ایشان با مقربین است و با منتقل آن
میروند و نگاه میدارند در روز قیامت بدان گواهی میدهند زیرا که کتاب ایشان از جنس الواح
عالیه و صحف مکرمه مرفوعه مطهره است بایدی سفره کرام برره است قرآن اینها ثبت کرده
شده است در صحیفهای گواهی که در دست نزد خدای تعالی برداشته و بلند قدر یاکیزه از همه

جهها در دست نوشته کان بهر دشمنان و از نوع مخلوطات است چ کرده بزرگان نزدیک خدای تع
باکردن و مردمان بر بودن و دیگر چه باشد از اشقیا و مطرودان بوده باشد مجازی پس ناچار
او دارنست برادر بند پس و انبوه اخوانه کفت و اشنای او در جهنم خواهد کرد و بدرستیکه در ابلس
خود می‌کند زبونی در دست و کمان بکرده باخوف برکوا ایکنت خانکه بنقرا بد خدا اوند عالم کلام
الکتاب الفجار لفی سجین وما ادریک ما سجین کتاب مرقوم و از ابیان حاتم منقول است که گفته
اهند ار کلام است منصوص بدانکه نقد بدرستیکه انچه نوشته میشود از اعمال کافران با لنگ در تحقیق
نوشتن اعمال ایشان در سجین است و ان دیوانیست جامع جمیع اعمال شیاطین و کفره و فجره
از جن و انس و هم چنین دانا حسن تر از که سجین کتابی است نوشته شده و حروف آن
معین و نمایان است یا آنکه داده شده بلائی هر که چنده داند و در اصلا دران تغییر و همچنان اسم
علم است منقول از وصف چون حاتم والفراق ان کفته انست و کتب پیش ندارد و دران
تغییر نیست و انفاق آن از اتم است و تسمیه کتاب بآن کفته انست و کتب حساب صاحب
خودست از کتب الاخبار و حسب چون ارواح و کتب کافران را با آسمان برند الا اسلن
از قبول آن ابا کنند بزمین باز آرند الی زمین هفتم قبول نماید بزیر زمین هفتم برند و در سجین که موضع
و موضع ابلیس و لشکر بان او بنهند زیرا که آن ارض ابلیس او وراق سفلیه است و محل نفس خبیثه
قابله مراحزان است پس گفته این عذاب بار نخواهند بود خانکه خداوند بفرماید و اما من اوتی کتابه
بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه ولم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیه هلک
عنی سلطانیه و اینکه کتابها را از وراء ظهر ایشان دهند پس ایشان را بنیه
هر کتابیه اوندی را و انستند پس ابتدا حقه ان را از وراء ظهر خود دست ان و شود حسن
در اسم [illegible] ظلمه [illegible] ایشان راکه [illegible]

مرا و دوزی دوزان هست نوانند نقصیر فوری نمود و از دست با خودی بار و دل پس زده نخوریان
بجان منافقان و مومنان و دلداری و هراران دارد باشد و موت آن در ان در ایشان بالم این
رحمت باشد و فطامران که جای منافقان است عذاب پس کوانند ایشان را که ایا نبودیم با شما
در دار دنیا که [illegible] بیاد ولکن [illegible] بدور الفلاک [illegible] و لفاق و دزدی بد [illegible]
آرزوهای دور و دراز [illegible] واز او خوف [illegible] بد خدا وند عالم [illegible] بستگان را [illegible]
غفلت بیداری کرامت نماید بحق محمد وآله الطیبین الطاهرین غرض شمه در حضرت
و دوزخ شدن بستگان بعد از موت و قیامت و بازگشت خلایق بسوی حق و خلود و اختصاص
[illegible] بستگان نحر [illegible] بر فرقه [illegible] نوشته این غرض [illegible] پس در بیان نجات این غرض عظیم ادلله
کوتهم ومعرفت [illegible] در این عالم افراط و تفریط بسیار واقع میشود و ظلم و الظلام [illegible]
بکلی در [illegible] فراغت و خوشحالی [illegible] فارغست و هر [illegible] دیگری در کمال خلاف [illegible]
و فقر و مرض و الم پس [illegible] در این عالم باشد [illegible] دیگر [illegible] باشد [illegible] در آن [illegible]
هر آینه لازم آید [illegible] ظلم [illegible] باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
و دیگر آنکه [illegible] مشهود آدمی از ابتدا خلقت روز بروز ترقی بر ترقی [illegible] و کمال [illegible]
مرگ به وجود [illegible] قوی [illegible] دلش را [illegible] گم [illegible] کردان
کرده [illegible] عالم [illegible] از ان [illegible]
از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم پس ز حیوان مردم
آدم شدم پس چه ترسم که ز مردن کم شدم [illegible] آدمی را اولا عبد النطفه [illegible]
او را از [illegible] و صورت بصورتهای مختلفه علقه و مضغه و عظمه و لحمه در آورده تا قبول
ونفخ [illegible] کرداینه [illegible]

والابصار والافئدة غیر اینها و پس از ان چشم باطن انانرا جاب نموده فوق حق را
درین سؤال الست بربکم کشوده و دنشاه اخرت را باث ان نموده و تمکن از ادراک معقولات
موهبت فرموده بتحصیل سعادت اخرویه و تسلیه اداب رفیعه و اخلاق حسنه مکلف کردانید
و هر یکی را بسعادتی که لایق حال او باشد رسانیده بعد از ان همه را بمیرانید پس اگر بار دیگر
زنده نکرداند و بنشأه دیگر در نیاورد لازم اید که مرجع این همه ترقیات و تکمیلات
و تحصیلات عبث و لغو منجر کردد و نتیجه و فایده در انجام این همه افعال متقنه محکمه نفی
و نیستی محض بر کردد و چگونه عاقل تصور این معنی تواند نمود در صنع علیم و حکیم نفس متعلق
کردد و عوض رب العالمین نیستی باشد تعالی الله عن ذلک چه بدیهه عقل حکم میکند که اکر
شخص ناقص الذات بنای عالی بنا کند و در ان انواع زینتها بجا آرد و چون نزدیک
باتمام رسد ان را خراب نماید و بنای دیگری بر پا نماید و پیوسته شغل ان به بنا
نمودن و خراب ان باشد چنین شخص را سفیه خوانند مگر انکه خواهد بهتر از ان بسازد
دیگر ان هم حد نقص دارد با وجود ان نسبت او بنده این امور را حمق ادراک نکردد
پس چگونه بتوان نسبت این امر را بحق داد و حال انکه میفرماید افحسبتم انما خلقناکم
عبثا وانکم الینا لا ترجعون تعالی الله عما یقولون الملحدون علوا کبیرا چنانکه حق تعالی جماد را
در نطفه است و در رحم پرورش داده ان پرورش نمیدهد ان را با طوار متعدده و در اورد
نشاه بعد خلقا بعد اطوار باشد و دارنشأه رحم را نسبت ان بدنیا همچو دنیا است
باخرت نتواند اورد و بسعادت و شقاوت منعم و معذب کرداند چون انسان بعد از انکه ادمی را
بعد از موت و فنا و بدن باز پرورش نماید و چیزی نو بخشد و دارنشأه رحم دنیا بقضا را
وسیع اخرت برده و او را بسعادت و شقاوت اخروی منعم و معذب کرداند و چون

این سؤال جواب داده بقول اکبر العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل
خلق علیم الغرض چشم بکشا و ببین که دانه در زمین بپوسد و بقدرت کامله حق کشت دار
جمادی به مرتبه نباتی ترقی نماید پس چگونه لطیفه کمال خود را از زمین بر آورده و ترقیات
نا در حفظ نشده و شکوفه اورده و ثمر ان ظاهر کردد و در این مقام تعجب نمانده دور
همکی که نیم بر او زرون فنا و جنبش کنند و حیات تازه بهم رسانند و ثمر از ان دیگر برون
کنند تعجب نمانده در مقام انکار ان حرفهای لغو و بیهوده بر زبان بیاورند و خالق از راه تعجب
الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون وانزلنا من
السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات وحب الحصید و تعجب دارد انکه اموات را
بتوانند و عظام رفات را حشر نمایند ذکر میت که ام دانه فرو رفت در زمین که برست
چرا ابدانست این کمان باشد فرو رفته ان چه پدید در امدن بعد غروب
شمس فقرا جلا بان باشند دیگر انکه نسبت روح ادمی غیر از بدن او است
چه بدن دائما بسبب حرارت غریزیه و غریبه متحلل است و ادمی همان است پس لازم امد
در بوت بدن روح بر سر دو بناه تن پس داده شده است در احادیث که هر روزه
بر آیند انکه ادمی را که ای فرزند ادم هر روزی تازه و بر تو گواهیم پس در من
خیر بکو و کار خیر بکن تا گواهی دهیم برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و نیز در حدیث
تیزان نیز امده پس معلوم میشود که ادمی [illegible] تا هر شب طوری دارد اطوار او هست
اگرچه قران را بهان طور اول ملاحظه کنی چنانکه حق تعالی میفرماید وخلقناهم اطوارا چنانکه
بر اسب معلوم نیست دیگر انکه نسبت روح ادمی غیر از بدن او است چه بدن دائما
بسبب حرارت غریزیه و غریبه متحلل است و ادمی همان است پس لازم نیست که در بوت

بدن روح منتقل گردد دنیاست پس بعد از قطع علاقه آن از این بدن عنصری با بدن اخروی
برزخی که مانند بدن مثالی لطیف و چنین است و این جسم ظاهر دیده نمیشود و در برزخ قبر مجتمع است
و زیرا که است سرگردان در خود باید زیرا که خداوند میفرماید و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
و چون نفخ صور دوم بار در رسد و از زلزله قیامت بهتر از جان ماده است در وصل و در آن
او برسد از سکرات موت و بیهوشی جان کندن چشم گشاید و دولت ها او فوت گردد روز ظهور
نماید و باید که بر او تمیز شود و از عالم اخروی است بر خواسته در برزخ و لهذا او آنچه
الفه گویا که در حجره بوده و متولد شده یا در خواب بوده بیدار گشت فاذا هم قیام ینظرون النوم
اخ الموت کما تنامون تموتون وکما تستیقظون تبعثون این جان و تن
خلاف از روی آنچه علاقه اش از جوهر نفخ و هم چنان که آن بدن روحانی لطیف از این بدن جسمانی
کثیف بر دیده و در دنیا چو آنست بدن از آن روحانی جسمانی دیگر از آن بهتر بر دیده در عقبی
هو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده وهو اهون علیه وله المثل الاعلی و اگر چه نشأه برزخ
نسبت به دنیا بمنزله بیداریست نسبت بخواب الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا لکن
نسبت او بعقبی بمنزله خوابست نسبت به بیداری قالوا من بعثنا من مرقدنا و اگر گوئی که
ظاهر کلام تو این است که همه اول عود میکند و از این لازم می آید که [illegible] معاد جسمانی پس جواب
میگوئیم که مراد ما را اگر تحقیق خوب ادراک کرده باشی پس مطلب را همه باره بلحاظ دیگر تقریر
میکنیم و گوئیم که انسان مرکب است از دو جزء یکی همین بدن محسوس که از عالم ماده یا است
و دیگری نفس او یا روح هم گویند و از عالم مجرد است و هر یک از اینها را لذات
و الم است مخصوص بدوست و چون لذت عبارت از ادراک ملایم است و الم ادراک
منافر مدرک است لهذا لذات بدن که او را لذات جسمانیه گویند بهر لذتها است

که ملایم قوای جسمانیه باشد از اکل و شرب و جماع و آلام جسمانیه هم نقایض مذکورات
از جوع و عطش و اکل و شرب [illegible] و حرارت شدیده و برودت شدیده و غیر اینها
و اما لذات نفسانیه آن را لذات روحانیه گویند و چون نفس را دو قوه است علمیه و عملیه
و لهذا لذات او هم بر دو قسم است یکی لذتی که متعلق بقوه علمی است مثل التذاذ از درک حقایق
اشیا بر نهج حق و صواب و دیگری لذتی که متعلق بقوه عملیه است مثل التذاذ از صفات جمیله و اخلاق
پسندیده و از توکل و رضا و زهد و تقوی و امثال آنها و یقین و ایمان و دوری از [illegible] اینها و آلام الم بر دو قسم
و آلام عملیه مثل تألم او از صفات خبیثه و خصال رذیله و مثل حسد و بخل و عداوت و بغض
و [illegible] و عجب و تکبر و تلبیس و ریا و غیر اینها از ملکات خبیثه و بعد از بیان این مقدمه میگوئیم
که معاد هم بر دو قسم است یکی آنکه معاد جسمانی که عبارتست از مبعوث شدن بدن در نشأه
او بلذات جسمانیه که عبارتست از ثواب یا بآلام جسمانیه که عبارتست از عقاب
دیگر معاد روحانی که عبارتست از رسیدن روح بلذات روحانیه یا بآلام روحانیه و قسم
اول از معاد ثبوت او متفق علیه است میانه جمیع مسلمین بلکه مجمع علیه میانه همه ارباب ملل و
شرایع است که از ظواهر نصوص قطعیه [illegible] و انکار آن را الحاد [illegible]
ندارد و قسم دوم که معاد روحانی است جمعی انکار او کرده اند [illegible]
و میگویند بعد از مفارقت نفس از بدن از برای او لذات یا آلام روحانی نخواهد بود تا آنکه
جناب الهی ابدان را زنده گرداند و ارواح ایشان را با بدان ایشان عود نماید و
بعد از تعلق ارواح با بدان از برای ایشان هم لذات جسمانیه و هم لذات روحانیه
میسر خواهد بود و [illegible] جمع شدن لذات یا آلام جسمانیه با لذات
یا آلام روحانیه است هم چنانکه در این عالم [illegible] از برای جمیع [illegible] لذات یا [illegible] آلام ممکن است

و آلام الم بر دو قسم است الم علمیه مثل تألم او از جهل بسیط و جهل مرکب

شق النداء از الحلق و ترتب و النداء از صوت و علم کیفیت اشیاء و شق اعضاء ایشان
با آلام جسمانیه از جوع و مرض و آلام ایشان در همان حال از جهه و جسد و غیر اینها و
تنویر مراد بعلما ظاهر دیگر آنست که از برای هر شخص جسد است و دو جسم اما جسد اول پس جسد است
مرکب است از عناصر اربعه سفلیه و در این جسد بانحو و محو ترکیب دارد و این جسد مرکب از [illegible]
شلای میشود و جسد مواد از آن بر می‌گرداند یا بجمیل خود عنصر از کل شی یرجع الی اصله و اما جسد
دوم پس او در غیب جسد اول است و او از صور غیبیات دار اشیاست نازل شده و هر جزو
از این جسد منفصل میشود در قبر تا از خود به نحو بطریق استداره قبر اجزاء راس و یا در مقام باکه
چه اعضاء را آن و اعضاء را کلی نماید و یا بخلاف وضع طبیعی بگدازد و یا منفک در ارض و در مواضع
گذاشته و این است آن طینه که مولای ما صادق آل محمد فرموده تبقی طینته التی خلق منها
فی قبره مستدیرة و چون اجزاء جسد منفک گردد از اجزاء عنصریه باز مترتب گردد در قبر
خود بترتیب و هیئتی که چه در قبرش بگدازند چه مراد از قبره کیفیت بقا است و ملکیه آن
ترتب او را از آن محل بوده و آنچه متخلص گردیده باشد جمع نماید آن را [illegible] صاف
نزدیک نقطه صور قرنی و مراد ما از این عبارت خروج این جسد ثانی است و بدن از جسد
کفتر و لازم می‌آید که نفی معاد جسمانی این است و این جسد [illegible] و دوات آورده
لیکن بعد از اینکه [illegible] وجود عنصر فرماید بنحوه اضمحلال [illegible] و دوابادران بنوده
و عود دنیا و بسوی آنکه جواب نه چنانچه میفرماید مولای شیخ ان در صورت نفوس النفس السابعه
فاذا ان لفا ذا فارقت عادت الی ما منه بدئت عود ممازجه لا عود مجاوره و مجاوره جسد
ثانی در حشر از او میشود و میسکه نازل شد بسوی دنیا و اعراض عنصریه لاحق او گردند مثل لباس [illegible]
جوکی عارض او شود و بعد از اینکه آن عرض از ذایل گردد چه آن وسخ از اصل جامه [illegible] گفته

در مقام راس

زایل

زایل شدن از اصل جامه چیزی زایل نمیشود پس اگر بطلان جسم تنبیه صورت شده است
و لیکن در حقیقت همان است که بعد چنانچه مولای ما شیخ بلیغه رمز نموده اما جسم اول پس آن جسم است
که بآن روح تعلق گیرد و در وقتی که روح را ملک الموت قبض نماید در روح باقی ماند در این جسم تا نفخه
صور او ما در آن نفخه صعق است و پس از نفخه صعق این جسم نیز با روح میشود و باطل گردد مثل جسد
اول چه این جسم نیز ما ظاهر است و از جمله اعراض برزخ است زیرا که آن صورت برزخ است
چنانکه مولای ما صادق علیه السلام رمز کرده و گفتیم و تمثیل بلیغه زده است و هر گاه خشتی را بشکنی
و پاره آن را در قالب بریزی و صورت دیگر خشتی بر آن قرار گیرد بعنوان گفت دراین خشت
همان خشت است و عنوان گفت مغایر از آن است چه صورت اولی زایل شده و صورت
ثانیه حادث شده چنانچه میفرماید کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب
و شبهه نیست که عدالت تقاضی نماید که جلد [illegible] در آن معصیت واقع شده و معصیت
نموده باشد سوخته شود بلکه همان جلد اول است که سوخته شده و صورت اولی از آن زایل
شده و صورت جلد دیگر بر آن فاضه شده و عین آن صورت اولی است فی حیث الماده
و همان جلد [illegible] تغیر صورت آن و گفته و آن پس جسد اول و صورت عنصریه است و جسم
اول آن صورت برزخیه است پس نفس غیر جسد اول ثانی است و غیر جسد ثانی با ثانی و غیر جسم
اول ثانی است و اما جسم ثانی پس او ثابت باقی [illegible] است که هر جزو از آن بدن مشغل با محل
خود گردیده [illegible] و لا یتغیر خواهند داد
و [illegible] محققین گویند [illegible] در مراتب و در [illegible] آن حصه شخصیه است
از جوهر طبیعی الذی تلقی حصه شخصیه بحسب النفس این حصه جسمیه را باقی بداند لیکن
از زوال [illegible] و تفاوت [illegible] النفوس و [illegible] بصورت

اخرویه و هیأت حقیقیه وان عبارت از اعمال مکتسبه و اخلاق متخلقه بمضمون انما هی
اعمالکم ترد الیکم پس این جوهر بانه بحسب استعدادات خود در صور برزخیه و حرکات خود
در هیأت حسنه و قبیحه و قبض علیها به ظهور روح را در به نحو معمول آنهاست در دنیا بحسب اعمال و نیت از
اقوال و افعال مستفید استعدادات باریه انگیزه در ان حیثیت است از برای قبول اشتغال مجمله کنی
نفس اماره و حیوانیه غلبه در اشان نمود صورت ناطقه ملحق بکردد بکرسی و بدن مصور گردد
سبع یا تیز بر در حسنه زیرا که نفس ناطقه مکتسبه صورت حیوانات را نمی پوشد چه آن
نورانست و نور منقلب بظلمه نکردد بلکه تیز محو شود و ظلمت منبسط گردد در صورت نوره و متشخص است
حصه حیوانیه در انسان است نه نفسها صلاحیت از برای جمله از فصول چون صاهل و ناهق
و ناهج و ناعق دارد و چون مقتضیات نفس اماره غلبه نمود و نور ناطقه زایل گردد ان حصه صورت از نمود
حیوانات و صلاحیت ان بصورت به بپوشد در یوم تبلی السرائر ظاهر گردد

ختام و ختم کلام من غنائم کلام در بیان ارض محشر پس

بدان که ناس را از اینکه بر خواسته از قبور خود در ان پس این ارض بتبدیل ارض دیگری
و آسمان باسمان دیگری زیرا که این ارض نازل شده از عالم دار برای آن صورت دیگر گشت
سفیده توصیف بفضه کرده از غایت پاکی و صفا و طیبت زیرا که این ارض از طیب ارض
اولست و ان ارض الحیوة است لان الدار الاخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون
و توصیف بخبز نقیه نموده زیرا که خوراک اهل محشر است تا حین فراغ از حساب چه هر ذی
روح حیوانیه طبیعیه قوتی از نوع افلاک یا نباتی از نوع لطائف عناصر دارد و اکنه دارند و ارواح
عنصریه مثل روح اعراض از اوان و حرکات و سکونات و مقادیر و هیأت
و احوال و اقوال و غیر ان و هم ان از ذوی الازدواج الکرویه دکلی شهداء اررد

الازدواج

در ارض محشر

الازدواج الکرویه در ارض محشرانه در ان روزی و انشقت السماء فهی یومئذ واهیة
وانکدرت النجوم وکورت الشمس وحشرت الوحوش وسجرت البحار وزوجت النفوس
بالابدان ونزلت الملائکة علی ارجاء السموات ویاتی الله فی ظلل من الغمام واول
کسی که برخیزد از قبر پیغمبر خداست و ابن عم اوست علیهما السلام چنانکه وارد است در حدیث سلمان
رضی الله عنه اذا کان یوم القیمة امر الله تعالی جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فیاتون
بالبراق وتاج الکرامة وحلل الرضوان لمحمد صلی الله فینادی جبرئیل ایتها الدنیا
این قبر محمد صلی الله فیجیبه الارض بان لا علم لی الجیب ولکن الله دلالة فیرفع عمودا من
نور ویعلمون انه انفرج من قبره فیقفون علیه جبرئیل عند رأسه ومیکائیل عن یمینه
واسرافیل عند الرجلین فینادیه اسرافیل ایتها الروح الطیبة ارجعی الی الجسد
الطیب قم یا محمد ینادی لک ثلث مرات وفی المرة الثالثة یقوم النبی ویلبس
الحلل ویضع تاج الکرامة ویرکب البراق واسرافیل عن قدامه وجبرئیل عن یمینه
ومیکائیل عن یساره وکلهم علیهم السلام اجمعین و بعد از ان ائمه علیهم السلام و بعد از
حسب هر یک از اهل بهشت داخل شوند بهشت را و اهل جهنم داخل شوند جهنم را و هر یک
از اشخاص به صورت ... در ان ... معروف است کما قال الصادق فی البرزخ لو رأیته
لقلت فلان وان کان صورته صورة حمار او خنزیر او ضربه مثل جبل لو حمله غلیظا
للعقوبة ایجاد مغزا بدجسته او نه عالم عالم دیگری غیر از این عالم چنانکه در خصال از حضرت صادق وارد است
در تفسیر آیه افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید سؤال از ان حضرت شده
در جواب فرموده ان الله عز وجل اذا افنی الخلق وهذا العالم اسکن اهل الجنة
بالجنة واهل النار بالنار وجدد الله عز وجل عالما غیر هذا العالم وجدد خلقا

غیر مجهول ولا انانت بعید ونه وضیق لم ارضا عجب بذه محکم وسال غیر هذا السما نظلهم
فعلک تری ان الانسان فی هذا العالم الواحد وتری ان الله لم یخلق بشرا
غیرکم والله لقد خلق الله قبل رک وقبل الف الف عالم والف الف آدم
وانت فی آخر تلک العوالم واولئک الاو بین اجمعین
جابر دلالت میکند بر آنکه این دریوده افغنده است
و در عود دنبه مبین خلاهر بود ولیکن للکلام به مجال
لا ینحله الا بر لب عمره انفال نعم الله انی با
با الغنی ادام فی عمره العزیز النهال تمام شد
صدیقه اولی در شهر ربیع الاول سنه
عبد الاقل محسن ابن احمد الله
دفتر وصد مرادی و مطلوب
کتبه محمد داله الله ...
وصلی الله علیه اجمعین
۱۳۰۳

روی عن النبی صلعم انه قال قوام الدنیا باربعة اشیاء اولها بعلم العلماء والثانی بدعاء الفقراء والثالث
بسخاوة الاغنیاء والرابع بعدل الامراء فان لم یکن دعاء الفقراء لا ینزل من السماء رحمة ولا ینبت
من الارض نباتا وان لم یکن سخاوة الاغنیاء لهلک الفقراء وان لم یکن عدل الامراء فاکل بالطول
بعضهم بعضا کما یاکل الذئب الغنم وروی ان النبی کان جالسا فی المسجد وقع طیر فی منقاره
قطعة من طین کالخردل فصاح فتبسم النبی صلعم ضاحکا فقیل له ما ذلک فقال ان الطیر یقول
کما انا ان الذکر لکم الغارم بهذا الطین کذلک ذنوب امتک یا محمد صلعم لا تغفر رحمة الله لانها اوسع
من البحر والذنوب عند رحمة الله اصغر من الطین قال النبی صلعم اذا اخذ الحراث البذر لیبذرها
نادی ملک ثلث لک وثلث للطیور وثلث للبهایم وبرکة الثلثین حینئذ فاذا زرع
البذر فزرعه کتب الله بکل حبة عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات
فاذا خضر الزرع یسبح الله تعالی ویستغفره الی ان یحصده فاذا القی فیه المنجل لیحصده
فکانما یحصد ذنوبه واذا اخرج منه حق الله تعالی اخرجه الله تعالی من ذنوبه کیوم ولدته امه